



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شناخت نامہ

حضرت عبید اہم حسنی رضی اللہ عنہما

وشرری

مجموعہ رسائل نامی خطی و چھاپی
پیرامون امامزادگان و زیارتگاہ نامی می

پیشکش

سید رسول علوی علی اکبر زمانی نژاد

جلد اول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله‌های خطی و سنگی پیرامون حضرت

نویسنده:

سید مجتبی صفحی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت جلد ۱
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	پیشگفتار
۱۳	فهرست اجمالی
۱۷	(۱) شرح حال امامزادگان ری
۱۴۳	(۲) امامزادگان معروف ری
۱۸۷	(۳) نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۲۳۹	(۴) امامزادگان ری
۳۳۷	(۵) نور الآفاق
۴۳۵	(۶) بارگاه امام زاده عبدالله علیه السلام
۴۴۷	(۷) الرسالة العزیه
۴۵۹	(۸) حواشی عمده الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام
۴۶۳	فهرست تفصیلی
۴۷۵	درباره مرکز

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت

جلد 1

مشخصات کتاب

سرشناسه : صحفی، مجتبی، 1341 -

عنوان و نام پدیدآور : شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت .../ به کوشش سیدمجتبی صحفی، علی اکبر زمانی نژاد.

مشخصات نشر : قم: دار الحدیث، 1382.

مشخصات ظاهری : 416ص.: نمونه.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 9.

شابک : 20000 ریال 964-7489-38-2:

یادداشت : این کتاب از مجموعه آثاری است که به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله(ع)، 173 - 250؟ق.

موضوع : ری

شناسه افزوده : زمانی نژاد، علی اکبر، 1342 -

رده بندی کنگره : BP53/5/ع2 م27 ج. 9. 1382

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : 1141538

شابک :

سازمان چاپ و نشر

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری

(مجموعه رساله های خطی و چاپی پیرامون امامزادگان و زیارتگاههای ری)

به کوشش : علی اکبر زمانی نژاد و سیدرسول علوی

از مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام - 10

ناشر : سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ : اوّل ، بهار 1382

چاپخانه :

شمارگان : 1000

قیمت :

تلفن : 0251 7741650 - 0251 7740523 ص . پ : 37185 / 4468

ص : 1

اشاره

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را همواره ستارگانِ فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مَهْد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مَهْد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛
3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی یک لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

1. شرح حال امامزادگان ری 11
علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه (1264ق - 1313ق)
2. امامزادگان معروف ری 137
سید محمدصادق حسینی طباطبائی (در سال 1296 ق)
3. نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امام زادگان ری 181
ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی (در سال 1304 ق)
4. امامزادگان ری 233
شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13)
5. نور الآفاق 325
شیخ جواد شاه عبدالعظیمی (م 1355 ق)
6. بارگاه امام زاده عبدالله علیه السلام در ری 423
خلیل کمره ای
7. الرسالة العزیزة فی ترجمة الجلیل عزالدین یحیی الشہید رحمہ اللہ 435
حضرت آیہ اللہ العظمی سیدشہاب الدین المرعشی النجفی رحمہ اللہ
8. حواشی عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام 447
حضرت آیہ اللہ سید محمدعلی روضاتی اصفهانی (دام ظلہ العالی)

درباره شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امام زادگان شهر ری و نیز تاریخ ری در طول قرنهای گذشته و عصر حاضر، صدها جلد کتاب و مقاله و جزوه و مطالب پراکنده و سودمند در کتابهای علما و دانشمندان و محققان به رشته تحریر درآمده است که با وجود تکراری بودن بعضی از آنها، هر کدام با نگرش خاص خود توانسته اند گوشه ای از جلوه ملکوتی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام را به نمایش بگذارند و جنبه ای از رمز و راز ری را بگشایند. با این حال، تاکنون سال دقیق تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و قبر امام زاده حمزه و... روشن نیست؛ چنان که درباره شهر ری هم، ناگفته های فراوانی وجود دارد.

پژوهشگر در تاریخ ری با تتبع در منابع تاریخی و جغرافیایی آشکارا درمی یابد که شهر ری در طی قرون متمادی از مراکز مهم شکل گیری و بالندگی تمدن اسلامی و شیعی و مهد دانش و فضیلت بوده است. وجود کتابخانه های بزرگ و دایر بودن مدارس فقه و حدیث و پرورش بزرگان همچون ثقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق در این شهر گواه صادقی بر این مدعاست. متأسفانه منابع اصلی تاریخ ری همچون جریده الری و تاریخ ری آبی و منتجب الدین رازی در تدبیر حوادث از میان رفته و بدست ما نرسیده، اما در همین آثار به جا مانده، مطالب خوانندی و جذاب درباره ری بسیار است.

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری با گردآوری و تألیف مجموعه رساله های خطی و کتابها و مقالات منتشر شده، و نیز مجموعه جزوه ها و گفتارهای پراکنده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان و تاریخ شهر ری، در صدد شناساندن و معرفی مقام علمی و معنوی این کریم اهل بیت علیهم السلام و سایر امامزادگان و معرفی تاریخ شهر ری است.

نتیجه طرح مآخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری، معرفی و شناسایی نزدیک به هزار عنوان از کتابهای خطی و چاپی و مجلات و نشریات و مقالات و دائرة المعارفها و سفرنامه ها و پایان نامه ها و اسناد و فرامین و وقف نامه ها و... بود که در یک جلد به زیور طبع آراسته شد.

با تتبع و جست و جوی وسیعی که در فهرس نسخ خطی کتابخانه های ایران و کتابشناسی، تراجم و رجال و سایر منابع مأخذشناسی شد، به نسخه های خطی در ارتباط با امام زادگان شهر ری برخورد کردیم که شایان چاپ در این مجموعه بود تا در معرض دید فضلا و دانشمندان و نویسندگان قرار گیرد.

به جهت با اهمیت بودن نسخه های خطی در ارتباط با حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مجلد اول مجموعه شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری را به مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و مجلد دوم شناخت نامه به مجموعه رساله های خطی پیرامون امام زادگان و زیارتگاههای ری اختصاص یافت. چرا که اکثر رساله ها برای اولین بار به زیور طبع آراسته می شود. و به جهت تناسب موضوع، چند رساله چاپی پیرامون امام زادگان ری و تهران (ری قدیم) در پایان این مجموعه اضافه شد.

این مجموعه رساله ها از قرن سیزدهم هجری تا عصر حاضر به رشته تحریر درآمده که هر کدام در نوع خود (با وجود تکراری بودن بعضی مطالب) سودمند و مفید است. و ترتیب رساله ها تقریباً بر حسب سال تألیف و یا سال وفات مؤلفین است (به استثنای يك رساله) که تأثیر پذیری و یا تأیید و انتقاد رساله های بعدی نسبت به رساله های قبلی به خوبی روشن می شود.

شایان ذکر است که مطالب بعضی از رساله ها به هیچ وجه قابل تأیید نبوده و در مقدمه و پاورقی به نقد و انتقاد و ردّ بعضی سخنها پرداخته ایم. و به جهت اهمیت سایر مطالب آن رساله که در ارتباط با تاریخ ری و سایر امام زادگان شهر ری و... است. که در این مجموعه به چاپ می رسد.

در این مجموعه شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری هشت رساله خطی و چاپی در ارتباط با حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امام زادگان شهر ری و مدفونین مجاور حضرت عبدالعظیم علیه السلام گردآوری شده است که مشخصات رساله های خطی و شرح حال مؤلفین در ابتدای هر رساله درج شده است.

(1) شرح حال امامزادگان ری

این رساله شامل شرح حال پنج امامزاده به ضمیمه دو رساله دیگر است که عبارتند از:

1. شرح حال امامزاده عبدالله علیه السلام

2. شرح حال امامزاده حمزه علیه السلام

3. شرح حال امامزاده طاهر علیه السلام

4. شرح حال امامزاده زید علیه السلام

5. شرح حال امامزاده یحیی علیه السلام

6. رساله در عداوت میان بنی هاشم و بنی امیه

7. رساله در زایجه طالع روز عاشورا.

تألیف:

علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه (1264ق - 1313ق)

ص: 11

در مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او» در معرفی مؤلف، و رساله شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سایر امامزادگان ری چنین می نویسد:

رساله شرح حال حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

علی قلی میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار حدود سال 1234 قمری به دنیا آمد در سال 1250 که برادرزاده اش محمد شاه قاجار در طهران فوت کرد و زمام کارها به دست همسرش مهد علیا مادر ناصرالدین شاه ولیعهد که در تبریز بود افتاد به سمت پیشکاری مهد علیا به اداره امور طهران مشغول شد. در سال 1272 به لقب اعتضاد السلطنه ملقب و در سال 1274 به ریاست مدرسه دارالفنون منصوب شد و در سال 1275 که اولین خط تلگرافی بین تهران و تبریز را کشید به لقب وزیر علوم ارتقاء یافت و به تدریج عهده دار مشاغل مهم تری گردید در سال 1283 وزارت علوم و صنایع و تجارت و ریاست دارالفنون و اداره تلگرافخانه ها و معادن و روزنامه های دولتی و علمی و چاپخانه های شهر طهران و ولایات و کارخانه ها و حکومت ملایر و تویسرکان همه به عهده او بود و در سال 1283 به نشر روزنامه ادبی «ملت سنیه ایران» که تا سال 1287 دوام داشت و سی و سه شماره از آن منتشر شد پرداخت. در هر شماره شرح حال یکی از شعرای قدیم را حاوی بود.

اعتضاد السلطنه مانند غالب پسران فتحعلیشاه شعر می گفت و در شعر «فخری» تخلص می نمود. به سال 1298 در طهران در حدود شصت و چهارسالگی وفات یافت

و در یکی از حجرات جنب مزار حضرت عبدالعظیم مدفون گردید. از تألیفات او تاریخ افغانستان، فتنه باب و فلك السعاده در نجوم است که هر سه چاپ شده است. (1)

اعتمادالسلطنه درباره او گوید: در این عهد جاوید مهد، از رجال و اعیان احدی به قدر وی ترویج علم و دانش و هنر نکرد. مکرر ناصرالدین شاه می گفت: ثلث مردم ایران را علی قلی میرزا تربیت کرد. و به عزّت و اعتبار و انتشار اسم و اشتها او نیز در این دولت کسی نرسید... از مجالست علماء و افاضل و مذاکرات علوم و فضائل هیچ وقت ملالت نمی یافت و کسالت نمی گرفت. به مجلس مذاکرات علمیه در جمیع فنون عتیقه آسیایی و معارف طریفه و صناعات جدیده اروپایی با اساتید آن ها مشارکت حاذقانه می کرد و مخصوصاً در حکمت متوسطه مشرق زمینی خود از اساتید به شمار می آمد و در تاریخ و اسطرلاب و هندسه و بسیاری از مسائل، کتابها و رسائل ساخته است... (2) کتابخانه مهم و معتبری جمع آوری نموده بود که بعدها نصیب سپهسالار بانی مدرسه سپهسالار جدید (شهید مطهری) شد که از آن کتابها همین شرح حال حضرت عبدالعظیم است که دو نسخه آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است و نگارنده این سطور (با طی کردن هفت خوان...) عکسی از این دو نسخه با تحمل مخارج سنگین فراهم کرده است. امیدوارم هر چه زودتر راه استفاده از نسخه های خطی این کتابخانه مهم آسان گردد و اولیاء آن مدرسه و کتابخانه به این واقعیت واقف شوند که کتابخانه برای استفاده علاقه مندان است نه برای حبس نسخه ها و دور نگاهداشتن آن ها از استفاده اهل فضل.

اعتضاد السلطنه تاریخ احوال مبارك حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و احوال عبدالله ابیض را نوشته و در «جنگ» خویش به طور مسوّده ضبط کرده بود. میرزا

ص: 14

1- فهرست مؤلفین کتب چاپی، ج 4، ص 569 - 571.

2- . المآثر والآثار، ص 193.

عبدالوهاب خان نصیرالدوله از او خواست که آن رساله را برای او استنساخ کند او هم پاکنویس کرد و برای او ارسال داشت. این کار در سال 1293 انجام شده است. (1)

پس از این تاریخ، ناصرالدین شاه از او می خواهد که انساب طهارت نصاب و شرحی از احوال سعادت مآل حضرت عبدالعظیم علیه آلاف التحية و التکریم و برخی از امام زادگان دیگر که اینک روضه مقدسش در ارض ری مطاف خاص و عام است ایراد نماید و از تطویل و ایجاز تعقید کناره گیرد. پس از این دستور و تقاضا، اعتضاد السلطنه بار دیگر آن رساله قبل را تحریر و پاکنویس و به صورت جدیدی در می آورد که نسخه ای از این کار هم در کتابخانه شهید مطهری موجود است و اینک به معرفی آن می پردازیم.

این رساله به زبان فارسی و 114 صفحه (هر صفحه 9 سطر) است. پس از دیباچه شرح حال زید بن حسن علیه السلام جد سوم حضرت عبدالعظیم را آورده است و نیز شرح حال دختر او نفیسه (که در مصر مدفون است و اهل مصر او را ستّ نفیسه خوانند و به زیارت قبر او می روند و خیلی او را تعظیم و تجلیل می نمایند) را یاد کرده است.

سپس شرح حال جدّ دوم او حسن بن زید را به تفصیل آورده است.

آن گاه شرح حال جدّ اول او علی الشدید بن حسن بن زید را و سپس شرح حال پدر او عبداللّه بن علی بن حسن بن زید را و در پایان شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام را آورده و در این بخش مطالب سودمندی دارد.

پس از تمام شدن این قسمت، شرح حال امام زاده عبداللّه و پدران او را و نیز شرح حال امام زاده حمزه را یاد کرده است و پیرامون قبر بی بی زبیده و بی بی شهربانو نیز مطالبی دارد.

تاریخ کتابت این نسخه 1296 می باشد و مناسب است این رساله تحقیق و چاپ

ص: 15

1- آغاز یکی از دو نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه شهید مطهری. در پایان این نسخه شرح حال حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام هم هست.

شود زیرا برخی نکات تازه و قابل توجه در آن دیده می شود مثلاً می گوید:

به هر حال آن مکان شریف بعد از آن که مدفن امام زاده لازم التعظیم حضرت عبدالعظیم علیه السلام شد، در اکثر ازمنه محترم بوده و متولیان آن بقعه متبرکه که از سادات صحیح النسب می باشند علاوه بر ریاست ملّتی غالباً ریاست دولتی نیز داشته اند مثل ایالت ولایت طهران و اطراف آن. سلاطین صفویه مخصوصاً به جهت زیارت این قبر شریف از اصفهان به جانب ری نهضت می نمودند چنان که اسکندربیک منشی در چند موضع از تاریخ عالم آرای عباسی تفصیل آن را ایراد نموده و بناهای قدیم آن مکان شریف از شاه اسماعیل و شاه طهماسب اول است... (1).

در ابتدای هر دو نسخه خطی مدرسه شهید مطهری (سپهسالار سابق) به شماره های 1854 و 1853 نوشته شده:

«هو شرح حال حضرت عبدالعظیم و امام زاده عبدالله و امام زاده حمزه علیهم السلام، از تالیفات نواب مستطاب، اشرف امجد ارفع والا شاهزاده اجلّ اکرم، اعتضادالسلطنه وزیر علوم و معادن دام اجلاله گردید.

فی شهر ربیع الاولی 1296

با مهر اعتضادالسلطنه

و در ذیل آن صورت وقف نامه به این شرح نوشته شده:

«هو الله تعالی شأنه؛ این یک مجلد کتاب، شرح حالات حضرت عبدالعظیم و امام زاده حمزه علیهم السلام تألیف نواب والا اعتضادالسلطنه، در یوم جمعه 15 شهر ذی حجة الحرام سنه 1297 در عداد کتب موقوفه مسجد و مدرسه ناصری معدود و به کتابخانه مدرسه ... داخل گردید.

صیغه وقف آن مطابق شروح و شروط مندرجه در وقف نامه مسجد و مدرسه جاری شد.

فصار وقفاً صحیحاً لازماً در سنه 1297. مهر وقف

ص: 16

در نسخه کتابخانه ملی ملك 113/6151 قسمتی از شرح حال حضرت عبدالعظیم را دارد که در پایان شرح حال نوشته شده:

«از تألیفات نواب مستطاب، اشرف ارفع امجد والا، شاهزاده آزاده اعظم افخم والا تبار اعتضادالسلطنه وزیر علوم دام اقباله؛ که در شرح احوال حسب و نسب حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام نوشته اند، چون هنوز دیباچه آن را ننوشته بودند، به کمترین چاکر درگاه که از خوان نعمت بی دریغش پرورده و در ظل رحمت و رأفت شاهزاده معظم الیه تربیت یافته ام فرمودند، علی الحساب از باب آن که نسخه اش از میان نرود در این جنگ ثبت و ضبط شود تا ان شاء الله تعالی به سلامتی وجود مبارک، دیباچه اش نیز نوشته شود، و بعد از آن به حلیه طبع درآمده منتشر شود، که این یادگار نیکو از شاهزاده والا تبار بمانده و کسی در این مدت در صدد جمع و تألیف حسب و نسب آن بزرگوار برنیامده بود. الحق خیلی لازم و واجب بود که از اجداد آن بزرگوار و حالت شریفش خود آن حضرت - سلام الله علیه - شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام استحضاری حاصل آمد. و بعد از طبع نمودن - انشاءالله تعالی - انتشار خواهد یافت و وقف عام خواهد فرمود که به جمیع مردم داده شود و از شرف حسب و نسب و حالت شریف آن حضرت استحضار حاصل نمایند. فی شهر ربیع الثانی من شهر سنه 1289 مطابق سال فرخنده فال پیچی نیل».

حرّره رئیس الکتاب

نسخه های خطی این رساله بدین شرح است:

409/31 . سرگذشت امامزادگان ری (فارسی)

از: علیقلی میرزا بن فتحعلی شاه قاجار اعتضادالسلطنه (م 1298ق)

اعتضادالسلطنه شرح احوال و سرگذشت حضرت عبدالعظیم و دیگر سادات مدفون در ری را جمع آوری کرده بود. وی برای آن که نسخه کتابش از میان نرود به رئیس الکتاب دستور می دهد تا در سال 1289ق مسودات او

ص: 17

را موقتاً در جنگ خودش (موجود در کتابخانه ملك به شماره 6151) وارد کند تا بعداً دیباچه اش نوشته شود. رئیس الکتتاب هم زندگانی حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله ایضاً را به همان صورت در آن جنگ وارد نمود. (نسخه های شماره 1 و 2 که در ادامه معرفی می شوند.)

پس از این در سال 1293 ق میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله، وزیر تجارت، از او خواست که آن رساله را برای او استنساخ کند. اعتضاد السلطنه نیز همین کار را کرد و شرح احوال دو امامزاده مذکور را پس از پاک نویسی کردن برای نصیرالدوله فرستاد که دیباچه آن با این عبارات آغاز می شود: «الحمد لله المتعالی عن الاضداد والاشباه... اما بعد چون در این اوان فیروزی نشان که تاریخ هجری به یک هزار و دو بیست و نود و سه ناقصه است و بیست و نه سال است تاج و تخت سلطنت از وجود مبارک شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه... مؤلف این رساله... بعد از مشاغل نوکری، گاهی به تحصیل و برخی اوقات مشغول تصنیف بوده... در چندین سال قبل از این تاریخ احوال مبارک حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و احوال عبدالله ایضاً را نوشته در کتاب جنگ خویش به طور مسوده ضبط کرده این اوقات... جناب... نصیر الدوله زید اجلاله... خواهش نمودند نسخه آن را نوشته، انقاد دارم. به ان جهة در این رساله پاک نویسی شده انقاد داشتم... ابوالحسن زید بن حسن مجتبی بن علی بن ابی طالب علیهم السلام الملقب به رقرق مادر زید موسومه به زجاجة است.» (نسخه های شماره 3 و 4)

اما چندی بعد ناصرالدین شاه (1264 - 1313 ق) به اعتضاد السلطنه دستور می دهد تا انساب طهارت نصاب و شرح احوال حضرت عبدالعظیم و دیگر امامزادگان مدفون در ری را برای او در کتابی گرد آورد. به همین علت اعتضاد السلطنه دیباچه کتاب خود را دوباره تحریر می کند و قسمتی

هم مربوط به امامزاده حمزه (و در نسخه دانشکده ادبیات علاوه بر آنها امامزاده طاهر و زید بن علی بن الحسین علیهما السلام) به آن می افزاید و کتاب را به صورت جدیدی در می آورد تا آماده تقدیم به ناصر الدین شاه شود. این تحریر دوم همان است که بیشتر نسخه ها بر اساس آن است و با: « الحمد لله الذی عجزت خواطر الامم . . . » آغاز می شود .

این رساله در مجموعه انتشارات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری به چاپ می رسد .

آغاز تحریر اول: « الحمد لله المتعالی عن الاضداد و الاشباه و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء محمد المصطفی خیر الخلق . . . اما بعد چون در این اوان فیروزی نشان . . . »

آغاز تحریر دوم: « الحمد لله الذی عجزت خواطر الامم عن البلوغ الی حقیقته و قصرت بصائر الهمم عن الوصول الی هویته . . . اما بعد فرمان مبارك شاهنشاه جهان پناه مفر سلاطین . . . »

نسخه های خطی: 1- کتابخانه ملی ملک تهران، شماره 6151، رساله صد و سیزدهم، ص 309-317، رئیس کتاب، ربیع الاول 1289ق، کاتب در پایان می نویسد: چون نگارنده هنوز دیباچه ای بر این کتاب خود ننوشته بود، به من دستور داد که آن را موقتاً در این جنگ وارد نمایم، تا بعداً دیباچه نوشته شود و به چاپ برسد. آغاز: « ابوالحسن زید بن حسن مجتبی بن علی بن ابیطالب علیهم السلام الملقب به رقرق، مادر زید موسوم به زجاجه، کنیزکی بود که به اسیر آورده بودند. »، انجام: « و این که در ترشیز است قبر حمزه بن موسی الکاظم است. » ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملک، ج 9، ص 201 با عنوان «رساله احوال حضرت عبدالعظیم»، در جنگ اعتضادالسلطنه .

2- کتابخانه ملی ملک تهران ، شماره 6151 ، رساله صد و پنجم ، ص 43-47 ، رئیس الکتاب ، 1289ق ، این نسخه فقط زندگی امامزاده عبدالله ایض را دارد و پیش نویس مؤف است که موقتاً در این نسخه وارد شده تا بعداً تکمیل شود . آغاز : «عبدالله ایض بن عباس بن محمد بن عبدالله . . . ندانم کجا دیدم اندر کتاب که در ذیل احوال ری می گوید نگارنده چون دیده مرقد مطهر امامزاده عبدالله نزدیک . . . » ، انجام : «چنان چه فیروزآبادی در قاموس گوید ینبع . . . این بود احوال عبدالله ایض تا امام همام سید سجاد علی بن الحسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام » . ر.ک : فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملک ، ج 9 ، ص 199 .

3- کتابخانه مسجد اعظم قم ، شماره 3791 ، نستعلیق ، با سرلوح مذهب مرصع و جدول ، 12 برگ ، 17 سطر ، این نسخه دارای دیباچه تحریر اول است و موجودی آن شرح احوال حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله ، آغاز : «الحمد لله المتعالی عن الاضداد و الاشباه و الصلاة و السلام علی خاتم الاوصیاء . . . اما بعد چون در این اوان فیروزی نشان . . . » ، انجام : «از عبارت عمدة الطالب بر می آید که نسلی باقی مانده باشد . این بود احوال عبدالله ایض تا امام همام سید سجاد علی بن الحسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام .» . ر.ک : فهرست کتابخانه مسجد اعظم قم ، ص 243 و رؤیت نسخه .

4- کتابخانه مدرسه سپهسالار - تهران ، شماره 1854 ، نسخ ، بی تاریخ ، آغاز و انجام مانند نسخه قبل . به ضمیمه شرح احوال حضرت عیسی علیه السلام که آغاز آن چنین است : «به ضمیمه شرح احوال حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام . . . که این بنده علیقلی قاجار . . . بعد از شرح حال حضرت عبدالعظیم و عبدالله ایض علیهماالسلام تألیف و در این رساله درج نمودم . امر حضرت عیسی

و اعتقاد مردم در حق او امر عظیم است . بعضی او را خدا می دانند و . . .» (صص 18 الف - 23 ب)، انجام: «و اصل این کلمه چندگوز بوده و از کثرت استعمال چنگیز شد.»، 22 برگ، 15 سطر . ر.ك: فهرست کتابخانه سپهسالار، ج 5، ص 104 .

5 - کتابخانه ملی تهران، شماره 479/ف، نسخ خوش، 1295ق، محتملاً نویسنده در تهران، با سرلوح، عناوین شنگرف، فقط شامل قسمت حضرت عبدالعظیم، آغاز: «الحمد لله الذی عجزت خواطر الامم . . .»، انجام: «یکی از شهرهای معتبره و مدن معظمه محسوب می شود . الحق هر چند در بنا و آبادی آن ملك كوشیده شود سزاوار است.» 20 برگ، 15 سطر . ر.ك: فهرست کتابخانه ملی، ج 1، ص 462 .

6- کتابخانه ملی تهران، شماره 352/ف، نسخ خوش، ذیحجه 1295ق، دارای سرلوح، عناوین شنگرف، شامل شرح حال امامزاده عبدالله، آغاز: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خاتم الانبیاء محمد المصطفی و اهل بیته الطیبین و ذریته الطاهرین الی یوم الدین . فبعد حکم همایون و فرمان قدر نمودن شهریار . . .»، انجام: «و آن بنای مقرنس را به زیب تذهیب و نصب آینه مزین داشتند.» 13 برگ، 15 سطر، ر.ك: فهرست کتابخانه ملی، ج 1، ص 343 .

7- کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران، شماره 1853، نسخ، مسیح کمره یی، روز چهارشنبه 21 محرم 1296ق، عناوین شنگرف، دارای تملك اعتضاد السلطنه (مؤف) در 1296ق، شامل زندگانی حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله ابیض و امامزاده حمزه، آغاز برابر آغاز نسخه شماره 2، انجام نسخه (در شرح احوال امامزاده حمزه): «و عبارت عمدة الطالب را می توان تأویل کرد به این که گفته حمزة بن حمزة به خراسان رفت .

ممکنست حمزه مدفون در سوسغد ترشیز حمزه بن حمزه باشد ولی سلسله اسناد احفاد شهاب الدین ورشته اولاد حمزه بن موسی را بدان منهج بیان نموده که با عبارت اسکندر بیگ منشی در اول عالم آرا مطابق و موافق است و این خود مقوی قول اسکندر بیگ است. « 56 برگ ، 9 سطر . ر.ك : فهرست کتابخانه سپهسالار ، ج 5 ، ص 103 .

8- دانشگاه تهران، شماره 4600، رساله چهارم مجموعه، نستعلیق و نسخ، سده 13 هـ-، جدول زر و لاجورد، در جنگی از آثار اعتضاد السلطنه که برخی از آنها به خط خود اوست، با عنوان «سرگذشت عبدالعظیم و امام زاده های دیگر»، 152 برگ . ر.ك : فهرست دانشگاه تهران، ج 14، ص 3528.

9- کتابخانه ملی ملک تهران، شماره 3661، رساله اول مجموعه، نسخ، 13 محرم 1301ق، عناوین و نشانیها شنگرف، آغاز و انجام و بخشها مانند نسخه 1853 سپهسالار، 29 سطر . ر.ك : فهرست کتابخانه ملک، ج 7، ص 15.

10- دانشکده ادبیات تهران، شماره 101ج، نسخ

، علی اکبر قرنچاهی، آدینه پایان شوال 1312ق، این نسخه کاملترین نسخه هاست و شامل پنج شرح حال از حضرت عبدالعظیم، امامزاده عبدالله ایض، امامزاده حمزه، امامزاده طاهر و حضرت زید علیه السلام است. از آغاز کتاب تا پایان زندگی امامزاده حمزه برابر نسخه 1853 سپهسالار ولی افزوده های از آن جا به بعد در دیگر نسخه ها نیست. آغاز زندگی امامزاده طاهر: «بسمله . در شرح احوال امامزاده طاهر و حسب و نسب آن بزرگوار است. شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری که از محققین نسابین است در کتاب سر الانساب گوید: طاهر از واردین شهر ری است . . .»، انجام قسمت مربوط به شرح احوال زید بن علی بن الحسین علیهما السلام که مفصل ترین بخش کتاب از ص 32 الف تا 72 الف است: «هر آن کس خواهد بر آنها استحضار یابد بایستی به جلد

ص: 22

یازدهم کتاب بحار الانوار و غیر آن از کتب رجوع نماید که مفصلاً و مشروحاً مذکور است.» 121 برگ که متن کتاب در ص 1-73 است و دیگر برگها سفید مانده، 16 سطر. ر. ک: فهرست دانشکده ادبیات تهران، ج 1، صص 311-312.

11- کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران، شماره 1293 مجموعه طباطبایی، نستعلیق، بی تاریخ، آغاز و انجام و بخشها مانند نسخه شماره 1853 در کتابخانه سپهسالار.

12- کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی تهران، شماره 202، رساله اول مجموعه، ص 2-26، نسخ پخته، سده 13 هـ، این نسخه شامل احوال امام زاده طاهر در ری و امامزاده یحیی در تهران است، در مجموعه ای به همراه دو رساله دیگر از اعتضادالسلطنه، در فهرست مؤف آن را نشناخته اند ولی با مطابقت این نسخه با نسخه دانشکده ادبیات مشخص شد که همان تالیف اعتضادالسلطنه است، آغاز: «در شرح احوال حضرت . . . شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری که از محققین نسابین است در کتاب سر الانساب گوید . . .»، انجام: «بایستی به جلد یازدهم کتاب بحار الانوار و غیر آن از کتب رجوع نمایند که مفصلاً و مشروحاً مذکور است.» ر. ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 1، صص 146-147.

13- کتابخانه ملی تهران، شماره 2548/ف، ص 105-114، در ضمن مجموعه رسائل اعتضادالسلطنه با عنوان «شرح امامزاده های حضرت عبدالعظیم»، بدون توضیحات درباره آن. ر. ک: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج 6، صص 52-53.

ر. ک: فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج 6، ص 4494؛

فهرستواره کتابهای فارسی، ج 3، ص 2164؛ فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج 10، ص 1271 و رؤیت نسخه ها، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج 4، ص 569.

در پایان باید به نسخه خطی که در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره 25430 (فهرست نشده) اشاره کنیم، که با این نسخه آستان قدس رضوی مجموعه رساله های خطی درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان ری به چهارده نسخه خطی می رسد که اکثر آنان را تهیه و رؤیت و برای چاپ در این مجموعه استفاده شده است.

رساله امام زاده عبدالله به مناسبت تعمیر مقبره نوشته شده. ابتدا به تفصیل، شرح حال امامزاده عبدالله را تحریر کرده، سپس سایر امام زادگان ری را بیان کرده است. در

ضمن شرح آبا و اجداد امام زاده طاهر، به تفصیل شرح حال امام زاده زید بن علی بن الحسین علیه السلام را نوشته که جد امام زاده طاهر علیه السلام است. و در پایان بحث مستقلی در عداوت میان بنی هاشم و بنی امیه دارد که سبب عداوت از بابت حضرت شهربانو نبوده بلکه اختلافات زیربنایی بوده، و نیز برخی از تحریفات عاشورا و بعضی از وقایع تاریخ اسلام و اکاذیب نویسندگان هم عصر خودش را بررسی کرده است، و به مناسبت بحث عاشورا مطلب کوتاهی نیز در زمان واقعه عاشورا تحت عنوان رساله در زایجه طالع روز عاشورا دارد.

عكس

ص: 25

عكس

ص: 26

شرح حالات طهار رافضات [کذا] حضرت امام زاده عبدالله که مرقد منورش در قرب روضه مطهره حضرت عبدالعظیم علیه آلاف التحية والتسليم مزار مسلمین است، و چون سلسله اجداد امجاد آن بزرگوار به حضرت سید سجاد علیه السلام اتصال می یابند و از اغصان آن شجره طیبه و دوحه مبارکه می باشند لهذا اجداد بزرگوار آن جناب را بعد از حضرت سید سجاد به ترتیب نگارش می دهد پس از آن به ذکر احوال آن امام زاده لازم التعظیم می پردازد بعون الله و حسن توفیقه.

علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

مکتبی به ابوالحسین یا ابوالحسن است. مادرش امّ ولد، سنّ مبارکش به روایتی سی سال و به قولی سی و هشت سال بود و در ینبع رحلت کرده در همان جا مدفون شد.

ص: 27

1- . شرح حال امامزاده عبدالله در نسخه کتابخانه ملی ملک شماره 105/6151 ، در ابتدای شرح حال حضرت امامزاده عبدالله ابیض نوشته شده: «رساله در احوال عبدالله ابیض، از تألیفات نواب اشرف والا، اعتضاد السلطنة علیقلی میرزا - دام اقباله العالی - ، وزیر علوم و صنایع و تجار و معادن، ابن خاقان مغفور فتحعلی - شاه نورالله مضجعه - ، نزدیک به مزار کثیرالأنوار، حضرت عبدالعظیم ابن عبدالله بن حسنی - علیه و علی آبائه آلاف التحية والتسليم - مرقد مطهر امامزاده عبدالله است، که در این دولت ابد مدّت عمارت شده و گنبد مطهر را رجال دولت کاشی نمودند، ولی نسب این بزرگوار چنان که باید از اخبار واضح باشد، بر اغلب ناس از عام و خاص پوشیده و پنهان است، لهذا شرحی از احوال و نسب این بزرگوار به رشته تحریر کشیده: ...». این نسخه تفاوت هایی با سایر نسخه ها دارد.

حسن افضس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

چون پدرش علی به رحمت ایزدی پیوست مادر حسن که کنیزکی سندیّه بود، به وی حمل داشت، پس از تولّد چون به حدّ بلوغ رسید در نزد محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن مجتبی که معروف به نفس زکیّه و امام ششم زیدیّه است و او را مهدی مدعود دانند؛ به سر می بُرد و در وقت خروج محمد بر منصور، حسن، رایت محمد را در دست داشت وی را به جهت طول قامت، رُمح آل ابی طالب می گفتند. چون محمد به قتل آمد، حسن از خوف بنی عباس مخفی شد.

وقتی که امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به عراق آمدند، روزی به منصور فرمودند: آیا مایل هستی خدمتی به رسول خدا کنی؟ منصور عرض کرد بلی. حضرت فرمودند: از جرم حسن بن علی درگذر. منصور به فرمایش آن حضرت حسن را عفو کرد و این حدیث و حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل خواهد شد برهانی قاطع بر صحّت نسب حسن است.

و بعضی از نسّابین مثل ابوجعفر محمد سیّد حسنی نسّابه؛ صاحب کتاب مبسوط و ابن طباطبائی نسّابه؛ که طعن در نسب و سیادت وی زده اند بی جاست.

و بیشتر از نسّابین از عامه و خاصّه تصحیح نسب او را کرده اند؛ چنان که شیخ شرف نسّابه در کتاب موسوم به انتصار بنی فاطمه الاشرار افضس را از اشرار بنی فاطمه شمرده و در حقیقت، حالتش خالی از شرارت هم نبوده؛ چنان که نسبت به حضرت صادق علیه السلام مکرّر سوء ادب کرد.

روایت است وقتی حضرت صادق علیه السلام را مرضی عارض شد به امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: هفتاد دینار به افضس بده و فلان مبلغ و فلان را به سایر بنی فاطمه برسان. سالمه کنیز آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله هفتاد دینار به افضس می دهی و حال آن که با شفره خیال قتل شما را داشت؟! حضرت فرمودند:

می خواهی که من از کسانی باشم که خداوند عزّ و جلّ در حقّ آن ها فرموده:

«و یقطعون ما امر الله ان یوصل»؟ (1)

ابونصر بخاری این حکایت را با اندک تغییری در کتاب انساب روایت کرده و می گوید این شهادت قاطع و برهان واضح است بر نسب بنوالافطس که ایشان را افاطسه گویند. (2)

حسن را بدین جهت افطس می گفتند که قصبه بینی وی پهن و منبسط بود و هیچ ارتفاعی در قصبه انف نداشت. گویند این انتشار و انفراس بینی وی مادرزاد بود و همچنان از مادر تولّد یافته بود و عرب این چنین کسی را از مردمان افطس و از زنان فطساء گویند؛ از این جا است که اعقاب و اولاد و احفاد حسن افطس را بنوالافطس و افاطسه نامند.

عبدالله بن حسن افطس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

در خدمت حسین بن علی بن حسن مثلث ابن حسن مثنی بن حسن مجتبی بن علی بن ابی طالب علیه السلام، معروف به صاحب فسخ و امام زیدیه است، بوده و در طرق امامیه نیز در جلالت قدر صاحب فسخ، احادیث وارد شده و مقصود از صاحب قبر فسخ در شعر دعبل خزاعی که در خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد:

مدارس آیات خلت من تلاوة*** و منزل وحی مقفر العرصات

قبور بکوفان و اخری بطیبة*** و اخری بفتح نالها صلواتی (3)

همین بزرگوار است.

و حسین صاحب فسخ در ایام خلافت موسی الهادی بالله عباسی خروج کرده، بسیاری از بنی هاشم در خدمتش بودند یکی از آن ها عبدالله بود.

ص: 29

1- . الغیبه شیخ طوسی، ص 197.

2- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویه، ص 77.

3- کشف الغمه، ج 2، ص 327 - 318.

در کتب تواریخ ضبط است که یوم الفخ، عبدالله دو شمشیر، حمایل کرده بود و با هر دو حرب می کرد و چون کار بر حسین صاحب فخ تنگ شد عبدالله را طلبیده وصیت نمود که بعد از شهادتش او امام زیدیه باشد.

از این است که صاحب کتاب عمدة الطالب(1) در ذیل عبدالله شهید نوشته که: او یکی از ائمه زیدیه است و این مخالف است با آن چه در کتاب ملل و نحل(2) از مذهب زیدیه روایت شده که؛ بنای مذهب آن ها این است که امام عصر از بنی الفاطمه کسی است که با علم و فضل باشد و خروج به سیف کند و سب شیخین که عمر و ابوبکر باشد نماید چنان که زید نکرد و گفت: و هما وزیرا جدی. و فیروزآبادی در قاموس(3) «و کانا وزیر جدی» نوشته و فرقه دیگر از زیدیه هستند که سب شیخین را جایز می دانند.

و عبدالله شهید بعد از شهادت حسین صاحب فخ خروج به سیف نکرد، پس از ائمه زیدیه محسوب نیست و بعد از واقعه فخ، در مدینه طیبه توطن جسته؛ چون هارون الرشید مولع بود در سؤال از احوال اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام؛ به خصوص از بزرگان و صاحب همت و نبالت(4) آن ها، وقتی از فضل بن یحیی برمکی، ازین سلسله جلیله سؤال کرد که؛ آیا در خراسان از آل علی بن ابی طالب علیه السلام شخص بزرگی هست؟

فضل گفت: زیاد تجسس و تفحص کردم کسی را نیافتم ولی شنیدم در یک موضع از مدینه، عبدالله بن حسن افطس نشسته، مردم پیش او می آیند، و بیش از این چیزی نگفت.

پس از آن هارون شخصی به مدینه مأمور ساخته تا عبدالله را حاضر کردند، چون حاضر شد هارون گفت: ای عبدالله تا چند در مدینه مردم را به گرد خود جمع نموده و به مذهب زیدیه دعوت می کنی؟

ص: 30

1- عمدة الطالب، ص 348.

2- . ملل و نحل، ج 1، ص 137.

3- . القاموس المحيط، ج 1، ص 830.

4- . نبالت: صاحب نجابت بودن فرهنگ معین، ج 4، ص 4662.

عبدالله گفت: ای خلیفه سوگند می دهم تو را به حضرت ربّ العزّة، دست خود را به خون من آلوده مکن. من از طایفه زیدیّه نیستم و با آن ها الفتی ندارم و در مدینه انزوا و عزلت گزیده بودم، گاهی پیاده در صحرا با باز صید می کردم.

هارون گفت: می دانم در قول خود صادقی ولیکن باید تو را در خانه حبس کنم و کسی بر تو بگمارم که احدی را ملاقات نکنی و شغل تو کبوتربازی باشد. عبدالله گفت: ای خلیفه از تنهایی و این حبس البته اغتشاش در حواس و دماغ من پیدا خواهد شد.

هارون اعتنایی نکرد حکم به حبس وی نمود مدّتی در محبس خیال می کرد که کسی را راضی نماید، نوشته او را به هارون برساند، احدی تمکین نداشت، تا آن که یکی از ندمای هارون به این مطلب راضی شده، مراسله او را به هارون رسانید، بعد از ملاحظه، نوشته را به سوی جعفر بن یحیی برمکی انداخته، - تمام نوشته فحش و شتم به هارون بود - گفت: دلش از محبس و تنهایی به تنگ آمده، می خواهد او را به قتل رسانم ولی به این کار اقدام نمی کنم او را به همین ذلّت باقی خواهم گذاشت. به جعفر گفت: او را به تو سپردم که در محبس و معاش وی توسعه دهی.

در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب(1) مذکور است که هارون در وقتی که عبدالله را به جعفر می سپرد گفت: اللهم اکفنیه علی ید ولیّ من اولیائی و اولیائک. یعنی خدایا کفایت کن امر عبدالله را به دست دوستی از دوستان [من] و دوستان خودت.

پس جعفر او را در منزل خود محبوس نمود. در روز عید نوروز و به قولی در عید مهرجان به دست خود، گردن آن سیّد جلیل القدر را زده و سرش را در میان ظرفی گذارده سرپوش بر روی آن نهاده با سایر هدایا برای هارون فرستاد.

چون فرستاده هدایای جعفر را رسانید هارون بی خبر از واقعه نزدیک هدایا آمد،

ص: 31

چون سرپوش را برداشت سر بریده عبدالله را مشاهده کرد، مشمز گشته روی درهم کشید. در آن حین جعفر داخل شد، به او گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: به جهت آن سوء ادبی که در نوشته خود نسبت به امیرالمؤمنین کرده بود. گفت: سوء ادب تو شنیع تر از حرکت او است. جعفر چون هارون را متغیر دید، گفت: چرا غضبناک شدید باید سرور و فرج برای خلیفه حاصل شود از قتل دشمن شما و دشمن اجدادت؟! هارون امر نمود سر عبدالله را غسل داده با جسدش ملحق ساخته.

بنابر روایت صاحب لباب الانساب(1) هارون خود بر وی نماز کرده و در بغداد در موضعی که مشهور به سوق الطعام است، دفن نمودند.

گویند، چون مزاج هارون از برامکه منحرف شد، مسرور کبیر را به قتل جعفر بن یحیی مأمور کرد، گفت: اگر جعفر سبب قتل خود را سؤال نماید بگو به جهت قتل ابن عمّش عبدالله است که بدون اذن خلیفه او را به قتل آوردی. چون مسرور کبیر به قتل جعفر اقدام کرد، جعفر سؤال نمود که چرا امیرالمؤمنین خون مرا حلال دانسته؟! مسرور گفت: به ازای قتل پسر عمّش عبدالله که بی اجازه امیرالمؤمنین او را به قتل رسانیدی.

محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

مکتبی به ابی جعفر؛ در مقاتل الطالبيين(2) از ابوالفرج روایت است که مادرش زینب بنت موسی بن عمر بن علی بن حسین علیهما السلام است و محمد در نزد معتصم در ایام ولایت عهد تقرّب تمام داشت، چنان که معتصم در نزد مأمون توسّل نمود؛ مأمون فرمان ایالت یکی از ولایات را به وی داد.

ص: 32

1- لباب الأنساب، ج 1، ص 413.

2- . مقاتل الطالبيين، ص 381.

ابراهیم بن ابی محمد یزیدی روایت کرده که؛ وقتی در نزد معتصم حاضر بودم عمودی از آهن در نهایت ثقل و سنگینی در دست داشت، هشت مرتبه او را انداخته و گرفت، پس عمود را به جانب علی بن عباس انداخته او نیز مانند معتصم هشت مرتبه عمود را انداخته و گرفت، پس علی رو به جانب محمد کرده گفت: یا اباجعفر آیا شما بنی فاطمه را از این گونه هنر بهره و نصیبی هست.

محمد گفت: روی سخن شما با من است عمود را به من ده تا معلوم نمایم. پس گرفته جولان داد شانزده مرتبه انداخته و گرفت. معتصم از شدت تغییر گونه اش برافروخته شد و عداوت شدیدی از محمد در دل گرفت، گفت: چرا به محلّ مأموریت خود نمی روی؟ البتّه اینک روان شو. پس گفت چون ترا دوست می دارم شربت لذیذ برایت ارسال خواهم داشت آن را بنوش. پس شربت مسموم برای او فرستاد. محمد بنابر حسن ظنی که در حقّ معتصم داشته نوشیده به رحمت ایزدی پیوست.

عبّاس بن محمد بن عبدالله شهیدین حسن افطس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
مادرش امّ ولد بوده بیش از این احوالش معلوم نشد.

عبدالله ایض بن عبّاس بن محمد بن عبدالله شهیدین حسن افطس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

چون پدرش عبّاس نام داشت از این است که در السنه و افواه عوام معروف است که از اولاد عبّاس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که در یوم الطّف شهید شد و این اشتباه بزرگی است.

در بعضی کتب اهل سنت ضبط است بزرگانی که در ری مدفون هستند؛ عبدالعظیم بن عبدالله حسنی است و عبدالله ایض و کسائی قاری و جوان مرد

قصاب؛ و بیشتر از نسابه این مرقد مطهر را که نزدیک به مزار کثیر الانوار حضرت عبدالعظیم است، نسبت به او داده اند.

ولی بخاری که یکی از علمای نسابه است (1) می گوید: مزاری که در ری زیارتگاه است، قبر ابوعبدالله حسین بن عبدالله ایض است که در سال سیصد و نوزده به رحمت ایزدی پیوست و در ری مدفون شد عالم و فاضل و شاعر بود.

و در این که عبدالله ایض یا پسر یا پسرزاده او فاضل و شاعر بوده اند در میان علمای انساب اختلاف است.

ابوالحسن عمری (2) در ذکر احوال بنی الشهید می گوید: آن که شاعر و فاضل بوده عبدالله بن حسین بن عبدالله ایض است و عبدالله ایض بلید بوده و در این که آیا عقبی از او مانده اختلاف است؛ از عبارت عمدة الطالب (3) برمی آید که عقبی از وی بوده است.

و این که عبدالله را عبدالله ایض می گفتند، از این است که روی وی بنهایت سفید بود و از این جهت اولاد و نسل او را بنوالایض می نامند.

و عمارت و ابنیه آن روضه مطهره از سلاطین صفویّه - انار الله برهانهم - است، سپس آن آبادی، همی روی به خرابی آورده و آن آثار به اندراس روی نهاد؛ تا آن که در ابتدای این دولت روزافزون، رجال دولت و امنای سلطنت، گنبد منور و صحن مقدّس را کاشی کاری نموده و به مرمت کاری و تشیید مبانی و بنای سور آن چندان همت گماشتند که اینک یکی از متنزّهات معدود است.

تمّ بالخیر و السّعادة فی شهر محرم 1296.

ص: 34

1- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویه، ص 76 - 77.

2- . المجدی، ص 220.

3- . عمدة الطالب، ص 349.

عكس

ص: 36

(2) شرح حال امام زاده حمزه علیه السلام (1)

شرح حال امام زاده حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام مکتبی به ابوالقاسم مادرش امّ ولد. وی را دو برادر امّی است؛ یکی احمد و دیگری محمّد، و از پدر بزرگوار خود امام موسی الکاظم علیه السلام روایت کند؛ او را یازده فرزند بوده سه ذکور و هشت انث، اولاد ذکورش:

اول: علی بن حمزه که در شیراز خارج درب اصطخر مدفون است و مشهدش معروف و زیارتگاه عموم مردم است.

دوم: حمزه بن حمزه، مادرش امّ ولد بوده و به جانب خراسان مسافرت نمود و در آن بلد، به علوّ مرتبت اشتهاار یافت. از وی چند اولاد باقی مانده که بعضی از ایشان در بلخ سکّنی داشته اند، که از جمله ایشان است: سیّد علی بن حمزه بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی بن حمزه بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام.

سوم: قاسم بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام، مادرش امّ ولد و خود به اعرابی معروف است و نسل حمزه از او انتشار یافت و اولادش محمّد و علی و حسن و به عقیدت بعضی احمد نیز بوده.

و از اولاد محمّد بن قاسم بن حمزه جمعی در رومقان و بعضی در ری و طبرستان

ص: 37

1- . ر.ك: تحفة الزائر، ص 241؛ جنة النعیم، ص 487؛ منتخب التواریخ، ص 469؛ رجال النجاشی، ص 173؛ امامزادگان ری، ج 1، ص 333 - 375.

و دیلمان بوده اند؛ و از جمله ایشان است: ابی جعفر محمد بن موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه، که در خدمت ملوک بنی سامان به سر می برد و با کُتّاب و وزرای این سلسله معاشرت می نمود.

و نیز از احفاد محمد است: احمد بن زید دنهشاد بن جعفر بن عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه.

عمری نسابه گوید⁽¹⁾: احمد در بغداد اقامت داشته و اولادی چند از او در دارالسلام باقی مانده که از جمله ایشان محمد است و او را ابوزنجر خوانند و اولاد ابوزنجر را بنوسیه می گفتند و از جمله بنوسیه، ابوالقاسم حمزه بن حسین، که حسین، مکنّی به ابوزینه است.

و از اولاد حمزه قومی به دامغان و بست و هرات رفته اند و از ایشان در طوس نقیبی بوده مکنّی به ابوجعفر و اسم او محمد بن موسی بن احمد بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است.

تنبيه:

چون درین ایام فرخنده فرجام، از پرتو عنایت شاهنشاه جم خدم - خلد الله ملكه و سلطنته - اقسام علوم و انواع فنون و اصناف هنر - مانند این ایام دولت - روزافزون بر ازدیاد و ترقی است و ارباب خیرت و صاحبان بصیرت، بسیار، به موجب من صنف فقد استهدف اگر دقیقه ای از دقایق و نکته ای از نکات فروگذار می شد و محل ایراد نکته سنجان دقیقه یاب و خورده بینان علم انساب خواهم بود، لهذا از بسط کلام و شرح بیان ناگزیرم.

ص: 38

امام زاده حمزه علیه السلام که مرقد منورش در جنب روضه متبرکه حضرت عبدالعظیم - علیه آلاف التحية و التکریم - واقع است، در این که وی از اولاد حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه الصلوة و السلام است، احدی از نسّابین را شبهه نیست، ولی اختلاف در این است که رشته نسب وی بلاواسطه به آن حضرت اتّصال یابد و یا به يك واسطه یا دو واسطه به آن حضرت می رسد؟!

و عبارت زیارتنامه حضرت عبدالعظیم نیز مجمل است و رافع اشکال و مانع ایراد نیست چه عبارت زیارت آن حضرت این است: یا نور المشرق المصنیء الانور و یا زائر قبر خیر رجل من وُلد موسی بن جعفر. چه ولد بر اولاد بلافاصله و مع الفاصله هر دو اطلاق می شود.

و از این که در احوال حضرت عبدالعظیم ذکر شد که، علمای انساب، در کتب خود ذکر نموده اند که آن حضرت زیارت می کرد قبر شریف یکی از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام و نسب شریف آن حضرت را تعیین نکرده اند؛ معلوم می شود که این اشتباه برای ایشان نیز بوده و الاّ بایستی تصریح نمایند که وی پسر بلاواسطه امام موسی کاظم علیه السلام است. و مبنای اشتباه و منشأ اختلاف، آن است که اولاد آن حضرت بنابر روایت بیشتر از علمای انساب شصت نفرند، سی و هفت دختر و بیست و سه پسر، غیر از اینهم روایات بسیار است.

و اسامی اولاد ذکور آن حضرت از این قرار است: حضرت علیّ امام رضا علیه الصّلوٰة و السّلام، سلیمان، عبدالرحمن، فضل، احمد، عقیل، قاسم، داود، حسین، ابراهیم، یحیی، اکبر، هارون، زیدالنّار، ابراهیم اصغر، اسماعیل، حسن، محمّد، اسحاق، حمزة، عبدالله، عبّاس، عبیدالله، جعفر.

و معلوم شد که آن حضرت، حمزه نام، جز یک پسر نداشت.

و اسکندربیک منشی در جلد اوّل عالم آرا (1)، نسب سلاطین صفویّه - انار الله برهانهم - را بدین گونه ذکر می کند: شاه اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان ابراهیم بن الشهیر به شیخ شاه سلطان خواجه علیّ بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحاق بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمّد الحافظ بن عوض الخواصّ بن فیروزشاه بن محمّد شرف بن محمّد بن حسن بن محمّد بن ابراهیم بن جعفر بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن احمد الاعرابی ابن ابی محمّد القاسم بن ابوالقاسم حمزة بن الامام الهمام ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام.

و در طیّ شرح احوال اجداد شاه اسماعیل می گوید که: وی به اتفاق جمهور علمای انساب، از اولاد نامدار حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و نسب همایون او به امام زاده عالی مقام ابوالقاسم حمزة بن موسی که به قول اصح در سُوسفید تُرشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است منتهی می گردد.

و چون درویش توکل بن اسماعیل مشهور به ابن نزار، در زمان حیات حضرت شیخ صدرالدین موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آن حضرت، که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیّه اولیاء است تألیف، به صفوة الصّفا موسوم ساخته، از ذکر فیروزشاه زرین کلاه افتتاح نموده، راقم حروف نیز، سالک آن طریق گشته. (2)

ص: 40

1- . عالم آرای عباسی، ج 1، ص 13.

2- عالم آرای عباسی، ج 1، ص 17.

بالجمله سلاطین صفویّه در سوسفید ترشیز در مقبره ابوالقاسم حمزه بقعه عالیّه بنا نهاده و موقوفات زیاد قرار داده بودند که اکنون آن آثار باقی است.

اگر قول اسکندریبگ منشی و ادّعی صفویّه را قبول کنیم؛ فرزند بلاواسطه امام موسی کاظم در سوسفید ترشیز است و این امام زاده حمزه ی مدفون در ری، فرزند مع الواسطه خواهد بود، چه اولاد آن حضرت سوای حمزه بن موسی الکاظم، حمزه بن حمزه؛ و حمزه بن حمزه بن حمزه نیز هست.

چنان که شهاب الدّین حسنی در کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب (1) ذکر نموده، ولی حاجی میرزا محمد اخباری در رجال (2) خود گوید که؛ حمزه بن موسی الکاظم الهاشمی در ری مدفون و مرقدش زیارتگاه مسلمین است و هم مصنّف کتاب مشجرات گوید که؛ حمزه مدفون در ری، حمزه بن موسی است و عبارت عمدة الطالب را می توان تأویل کرد به این که گفته «حمزه بن حمزه به خراسان رفت»؛ ممکن است حمزه مدفون در سوسفید ترشیز حمزه بن حمزه باشد، ولی سلسله احفاد شهاب الدین ورشته اولاد حمزه بن موسی را بدان نهج بیان نموده که با عبارت اسکندرنامه بیک منشی در اوّل عالم آرا مطابق و موافق است و این خود مقوی قول اسکندریبگ است.

«قد فرغ من تسوید هذا النسخة الشريفة في يوم الاربعاء احدى وعشرون من شهر محرم الحرام سنة 1296 اقلّ الكتاب مسیح کمره ای».

ص: 41

1- عمدة الطالب، ص 228.

2- . برای اطلاع در این ارتباط و اختلافات و اقوال موجود رجوع کنید به کتاب امام زادگان ری تألیف محمد مهدی فقیه بحر العلوم، جلد اول، صفحات 333 تا 357؛ و امامزادگان و زیارتگاه های شهر ری، تألیف محمد قنبری، چاپ کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام .

عكس

ص: 43

در شرح احوال حضرت امام زاده طاهر و حسب و نسب آن بزرگوار است.

شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری که از محققین نسّابین است در کتاب سرّ الانساب (2) گوید: طاهر از واردین شهر ری است و او را پسری بود که مطهر نام داشت مادر مطهر زینب جعفریه از نژاد پاک زینب بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و به دوازده واسطه به آن حضرت می رسد بدین ترتیب: زینب بنت ابی عمّاد ابن حمزة ابن الحسن ابن حمزة ابن الحسين ابن محمّد ابن حمزة ابن الحسين ابن محمّد ابن حمزة ابن الحسن الصدري ابن محمّد بن حمزة ابن اسحاق الاشرف ابن علی الزینبی و علی زینبی برادر اسحاق عریضی است و آن دو پسران عبدالله جعفرند که یکی از اجواد اربعه بنی هاشم؛ و اجواد اربعه: حسن بن علی و حسین بن علی و عبدالله ابن العباس و عبدالله بن جعفر باشند و هر چهار قبل از بلوغ با رسول خدای بیعت کردند و در جمیع مسلمانان احدی به جز ایشان به این سعادت فایض نگشت.

اسحاق بن عبدالله را عریضی برای آن می گفتند که به وادی عریض منسوب است، و آن نام موضعی است نزدیک مدینه رسول. بعضی گویند تربت بنت علی بن ابی طالب در آن جا است که از املاک جعفر طیار بوده و مراد از وادی عریض که در کتب مغازی مذکور می شود همین موضع است.

ص: 45

1- رجوع کنید به: تهذیب الأنساب، ص 196؛ منتقلة الطالبیه، ص 163؛ جنة النعیم، ص 495؛ الفخری، ص 45؛ ری باستان، ج 1، ص 397.

2- . سرّ الأنساب؛ سر السلسلة العلویه، ص 61 - 62.

برادر اسحاق عریضی را علی زینبی از آن نامند که مادر وی زینب بنت صدیقه کبری است.

جلال الدین عبدالرحمن سیوطی را رساله ای است موسوم به زینبیه⁽¹⁾ که ترجمه اولاد و احفاد و اسباط آن حضرت نوشته، در آن رساله گفته: هر جا که در کتب انساب زینب و زینبیون گفته شود؛ مراد زینب بنت علی ابن ابی طالب علیه السلام است. جمیع اعقاب عبدالله جعفر به این دو پسر پیوسته شود و از غیر ایشان عبدالله را نسلی نیست.

پسر علی زینبی را اسحاق اشرف گفتندی تا از عمّ خود اسحاق اطرف ممتاز گردد؛ چنان که عمر بن علی بن الحسین را اشرف و عم پدرش عمر بن علی بن ابی طالب را اطرف نامیدند برای امتیاز.

و سرّ اختصاص اسحاق بن علی بن عبدالله و عمر بن علی بن الحسین به اشرف و اختصاص اسحاق بن عبدالله بن جعفر و عمر بن علی ابن ابی طالب به اطرف آن است که آن اسحاق و عمر افتخار پدر بزرگوار است با شرافت صدیقه طاهره فراهم داشتند ولی این اسحاق و عمر را بر مباهات نسب بر پدر مزیدی نبود که مادر هر دو ام ولد است؛ فلا جرم آن دو بزرگوار که دو جهت افتخار جمع داشتند اشرف خوانند و این دو را که از طرف واحد مباهات بود اطرف نامیدند.

حسن بن محمد را که در سلسله اجداد زینب زن طاهر بن محمد گذشت.

صدری از بهر آن گویند که به صدر منسوب است و آن موضعی است نزدیک مدینه طیبه. صدریون از آل زینب نسل حسن صدری باشند. جمعی از ایشان در مدینه رسول بودند و گروهی در شهر ری چنان نمایند زینب مادر مطهر ابن طاهر از آن گروه است.

ص: 46

پدر آن حضرت ابوطاهر کنیت داشت لقب او مبرقع است. مبرقع کسی را گویند که روی خویش با برقع پوشد، و در کتب انساب چند کس از بنی هاشم را بدین لقب نام برند همانا این جماعت بر چهره خود نقاب می آویخته اند و از این روی مبرقع لقب یافته اند.

محمد بن الحسن بن الحسين بن عیسی

نخستین ابنای طاهر بن محمد کنیتش ابو عبدالله است و از شریفی بزرگوار بود و پسران نام بردار داشت، که همگی منازل بلند یافتند و مناصب ارجمند گرفتند. یکی حسن بن محمد است که ابومحمد کنیه داشت و در شهر دمشق که دارالملک ارض شام است بر مسند قضاوت قرار گرفت و در آن بلد به قطع خصومات و فیصل امور حکم راند.

ابوالغنائم⁽¹⁾ عبدالله نام دارد و در علم انساب مبسوطی نوشته و دیگر احمد بن محمد است که ابوهاشم کنیت داشت و در شهر موصل منصب نقابت یافت و بر اشراف و سادات آن سرزمین ریاست یافت و دیگر زید بن محمد است که ابوالقاسم کنیه داشت. فاضل اسکندریه بود و در آن شهر که از امهات بلاد مصر است به حکومت شرعیّه استقلال یافت و دیگر ابوطاهر محمد مبرقع پدر طاهر بن محمد است که اشارت رفت.

الحسن بن الحسين بن عیسی بن یحیی

جدّ دوم طاهر بن محمد در میان بنی زید صالح لقب داشت و از وفور تقوی و کثرت

ص: 47

1- ابوالغنائم نسابه که از افاضل علماء زیدیّه بود، پسر اوست.

صلاحی که مایه امتیاز وی بود در زمان خود بدین لقب گرامی اشتهاار یافت. علماء انساب از نسل وی جز ابو عبدالله محمد کسی را نام نبرده اند.

الحسین بن عیسی بن یحیی بن الحسین

جدّ سیّم طاهر بن محمد به لقب احوّل مشهور است، و عرب آن کس را احوّل گوید که در چشم های او پیچیدگی و انحراف به او شعاع ثقبّین با هم مطابق نیاید. و در میان بنی هاشم چند کس به این لقب مذکورند از آن جمله؛ عبّاس بن جعفر اعرج بود که شعبه احوّلین از اولاد او باشند و دیگر عبدالله بن محمد بن عقیل از نسل عقیل ابن ابی طالب رضی الله عنه.

عیسی بن یحیی بن الحسین بن زید

جدّ چهارم طاهر بن محمد اعقاب وافر دارد. مادرش امّ ولد بود و او از شش پسر اسباط و احفاد نهاد مابین مقل و مکثر؛ یعنی از آن پسران بعضی اعقاب اندک آورد و بعضی بسیار. ابونصر بخاری گوید: (1) علماء نسابه و غیرهم را بسیار در تعداد فرزندان عیسی اشتباه می افتد و آن گروه را به عیسی بن زید نسبت می دهند و سرّ این اشتباه آن است که هر دو عیسی از اولاد امجاد حضرت سجّادند ولی این عیسی به يك واسطه که زید شهید است به علی بن الحسین بن علی علیهم السلام پیوندد و آن عیسی که جد چهارم طاهر بن محمد است به سه واسطه به آن حضرت رسد.

بدان ترتیب که در عنوان نسب گذشت و آن شش پسر یکی احمد بن عیسی است و او ابوالعباس کنیه داشت نسب چند شعبه سادات به او می رسد مانند بنوالفلق و بنوعرقاله و بنوالابرد؛ که جماعتی کثیر از ایشان در شهر حلّه اند و بنوناصر که در عکبرا بودند.

ص: 48

1- سرّ الأنساب؛ سر السلسله العلویه، ص 62.

صاحب عمدة الطالب(1) گوید: ابوزید عیسی بن محمد از فرزندان احمد بن عیسی است و او دانشوری بزرگ از علمای زیدیه بود و در فن فقه و علم کلام بسی مهارت داشت. در سال سیصد و بیست و شش در دمی بمرد.

ابونصر بخاری(2) گوید: او را عقبی نامند وارث وی به برادرزاده اش رسید.

و دیگر از پسران عیسی، محمد بن عیسی است او را در کتاب انساب محمد اعلم نامند. محمد اعلم را پسری بود که او را حسین ازهر گفتندی. حسین ازهر را دو پسر است که هر دو از معارف رجال بنی هاشمند؛ یکی ابوالقاسم علی المنجم که به ابن ازهر مشهور است، در فن تعجیم نهایت حدیقت داشت. دیگر حمزة بن معدل که پدر ابو محمد حسن نقیب اهواز است. سبط وی ابوالبرکات علی بن محمد حسن ابن حمزة المعدل نیز در اهواز نقابت یافت و حفید او ابی منصور هبه الله ابن ابی البرکات ابن حسن حمزه نیز منصب نقابت اشراف گرفت.

و دیگر از پسران عیسی، یحیی ابن عیسی است. نسل او از دو پسر ماند؛ عیسی و طاهر؛ اعقاب عیسی از احمد بن عیسی بن یحیی بن عیسی ماند و طاهر بن عیسی پدر علی بن طاهر است که به ابن مریم اشتهاار دارد و سلسله بنی مریم به وی منسوب اند. از آن سلسله است ابوالحسین که زید یا یحیی نام داشت علی الاختلاف اهل کوفه ابوالحسین را صدق الکلب می گفتند.

و دیگر از پسران عیسی، زید بن عیسی است که ابوالطیب کنیه داشت اعقابش اندک باشند و در عمدة الطالب(3) تیموری در تعداد اولاد عیسی از این پسر غفلت رفته.

و دیگر از پسران عیسی، علی بن عیسی است ابوالحسن کنیت داشت. نسل بسیار و اعقاب بی شمار دارد. جدّ چندین سلسله عظیم از آل ابی طالب است. از آن جمله اند: بنوالخطیب که در بغداد در مقابر قریش بودند و نسب این جماعت از محمد خطیب

ص: 49

1- . عمدة الطالب، ص 264 به بعد.

2- سرّ الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 62.

3- عمدة الطالب، ص 264 به بعد.

ابن ابی طالب عبیدالله بن ابی طالب عبیدالله بن علی بن عیسی پیوند یابد. جدّ ایشان عبیدالله قتیل الطّواحین گویند؛ و دیگر بنوهیفاء و بنوعیسی و بنوطرفان و بنوالمقری که جمیعا از دوده عیسی که بنی اعمام طاهر بن محمّد است.

و دیگر از پسران عیسی، حسین احوّل که جدّ سیّم طاهر بن محمد است که مذکور گشت.

یحیی بن الحسین بن زید بن علی علیه السلام

جدّ پنجم آن حضرت از اصحاب جناب موسی بن جعفر علیهما السلام است. علماء رجال گویند یحیی بن حسین بن زید از واقفیه است و پس از حضرت کاظم به امامت دیگر از ائمّه طاهرین معتقد نبود و او را قائم آل محمد و خاتم اوصیاء رسول صلی الله علیه و آله پنداشت. (1) او را در حکایات مومّ الاشبّال تفصیلی است که در ذیل اخبار عیسی به شرح آید. مادرش خدیجه دختر عمر اشرف ابن الامام علی بن الحسین بود و یحیی از فرزندان حسین ذی الذمعه که مذکور آیند؛ با عبدالله بن الحسین و قاسم بن الحسین برادر اعیانی است.

و یحیی خود از هفت پسر فرزندان گذارد از جمله؛ قاسم بن یحیی است نسلی دارد از اولاد وی یکی ابوجعفر نسّابه است که او را فرعل گویند نامی مشهور و کتابی مأثور دارد. به دو واسطه قاسم پیوسته گردد به ابن سیاق ابوجعفر محمد بن عیسی بن محمد بن القاسم بن یحیی.

عبدالرحیم پوری مترجم قاموس در منتهی الارب (2) گوید: فرعل، کفنفذ: بچه کفتار، فرعله مؤنث، فراعل و فرعله جمع.

صاحب لباب الانساب (3) در جلد اول القاب گوید: لا يعرف له عقب، یعنی از فرعل نسلی معروف نیست.

ص: 50

1- . طرائف المقال، ج 1، ص 269؛ معجم رجال الحدیث، ج 20، ص 44.

2- منتهی الارب.

3- لباب الأنساب، ج 1، ص 287.

و دیگر از پسران یحیی، محمد بن یحیی است که او را محمد اقساسی گویند. فرزندان محمد اقساسی همه از عظمای اشراف و کبرای سادات بودند. از سه پسر نسل گذاشت؛ احمد موضح، علی زاهد، محمد اقساسی؛ اولاد احمد موضح کمند.

سید رضی الدین نسابه گفته؛ در سال ششصد و هفتاد هجری قومی از ملك عجم وارد مشهد شریف شدند مدعی بودند که ایشان به واسطه علی بن محمد با محمد اقساسی پیوند یابند و این دعوی، نزدیک مدققین علم انساب باطل است؛ چه نسل محمد اقساسی از علی بن محمد منقرض شد و از وی پس جمیع آن گروه در نسب خویش کاذب و مبطلند.

و اما علی زاهد بن محمد اقساسی از دو پسر فرزند ارجمند گذارد: یکی ابوالطیب احمد بن علی زاهد که سلسله بنی قره العین که در ملك واسط سکنی دارند اولاد او باشند؛ و این طایفه را بنی قره العین از بهر آن گویند که جدّه ایشان مادر ابوالطیب احمد قره العین نام داشت و او جاریه رومیّه بود.

و دیگر ابوجعفر محمد بن علی زاهد که از دو پسر نسل گذارد احمد بن محمد که به لقب صعوه مشهور است سادات بنی صعوه به او منسوبند و ابوالقاسم حسن ادیب و او پدر ابوالحسن محمد معروف به کمال الشرف است که شریف علم الهدی به عهدی که به منصب نقابت نقبا و امارت حاج استقلال یافت نقابت کوفه و امارت حاج به وی ارزانی داشت و او چند سال با مردم آفاق حج گذارد نقابت و جلالت در دودمان او باقی ماند.

اما محمد اقساسی جدّ بنی جواذب و بنی زبرح است. چون محمد پیش از آن که ولادت یابد پدر او محمد اقساسی درگذشت، لهذا نام پدر بر وی گذاردند و هم به لقب پدر شهرت یافت.

و دیگر از پسران یحیی، حسین زاهد بود و او را نسلی است اندک از آن جمله است. محمد بن یحیی بن ابی طالب حمزة النقیب ابن محمد بن حسین الزاهد.

و دیگر از پسران یحیی، حمزة بن یحیی است که خاندان بنوالامیر و بنوالمهذب از احفاد او باشند.

ابوجعفر محمد اسود که از مشاهیر شعرای طالبیین است به دو واسطه به او پیوند یابد و محمد الاسود الشاعر ابن الحسین بن علی بن حمزه برادر محمد اسود که به لقب دانقین اشتهار دارد جدّ بنوالامیر است.

پسر علی دانقین احمد که او را در کتب انساب احمد زینب نویسند و جدّ دوم ابوعلی ابراهیم است که در شهر حمص به شغل قضاوت اشتغال داشت.

دیگر از پسران یحیی بن حسین، حسین بن یحیی است که حسین زاهد اشتهار دارد و جدّ او سادات بنی ضنك باشند. فرزندان وی در میانه طالبیین اندکند از آن جمله: ابوالمکارم محمد بن یحیی بن النقیب ابی طالب حمزة بن محمد بن حسین الزاهد ابن یحیی بن ذی الذمعة بن زید الشهید ابن علی السجّاد بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم و او از افاضل اولاد یحیی بن حسین است.

گویند این سلسله از ابی المکارم محمد، الی امیرالمؤمنین علیه السلام که یازده بزرگوار باشند همگان حافظ قرآن بودند و این فضیلتی است شگفت. بعضی بر این منقبت مزید آورده اند و گفته اند: از این سلسله از ابی المکارم محمد الی ابی الحسن علی علیه السلام هر پسری تلقین از پدر خویش یافت و علم کتاب از او آموخت؛ ولی بعضی این سخن را بعید دانند و گویند این کلام در هر يك از این ابناء کرام و آباء عظام صحیح باشد، در حسین ذی الذمعة استوار نخواهد بود؛ چه او بدان سان که اشارت خواهد شد به گاه شهادت پدرش زید هفت سال پیش نداشت و تا هفت سال تلقین کتاب مجید از پدر خود یافته و حفظ فرموده باشد؟! بیرون از عادت بشر خواهد بود! و دیگر از پسران یحیی، یحیی بن یحیی است. از اولاد و اعقاب او از خیر شمار برکنارست از نه پسر نسل گذاشت؛ جعفر بن یحیی، قاسم بن یحیی، ابراهیم بن یحیی، موسی بن یحیی، حسن بن یحیی، که سادات عسکر و اشراف ششتر و موصول شوند.

ظاهر بن یحیی، که سادات بنی کاس و بنی احمد و بنی فلیسیه از صلب او باشند.

عباس بن یحیی، که پدر ابراهیم و محمد بود که در سنه سیصد و بیست و سه از لیالی جمعات شبی با هم به زیارت مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمدند و هر دو را قرامطه اسیر گرفتند و به [مجر\(1\)](#) بردند محمد پس از چندی خلاصی یافت ولی از ابراهیم خبری نشد.

و حسین بن یحیی که نقبای بصره اولاد او باشند.

علی بن یحیی که به لقب کیسلله مشهور است. ذریه بسیار از وی به روی زمین ماند و اولادش چند بطن و چندی [فخذ\(2\)](#) شدند به تعداد بعضی از معارف بطون و افخاز وی اکتفا شود از آن جمله است؛ بنوالهیجا و بنوالشوکیه و بنوالمطروف و بنوعدنان و بنوالفتوح و بنوالسدره و بنوحمید.

و دیگر از پسران یحیی، عمر بن یحیی است. مشایخ فن انساب گویند: هو اکثر اخوته عقبا، یعنی او از شش برادر دیگر در عقب و نسل فزون تر است.

از سه پسر اولاد و احفاد او نهاد. یکی یحیی بن عمر بود که از ائمه زیدیه است در سال دویست و پنجاه هجری بر مستعین عباسی خروج کرد؛ در کتب مقاتل و مغازی مسطور است که یحیی بن عمر بن یحیی به واسطه ضیق معاش و کثرت دیون به سامره رفت و وصیف ترک را گفت: از بیت المال چیزی به من ده که از تنگی معیشت و فزونی دیون خلاص شوم.

وصیف او را دشنام داده یحیی خشمناک از نزد او بیرون آمد و به کوفه رفت و مردم اعراب را به خود دعوت نموده انبوهی بر وی گرد آمدند پس بیت المال کوفه را شکست و دو هزار دینار و هفتاد هزار درهم که موجود بود برگرفت و به لشکر قسمت کرد؛ و از شیعه زیدیه بسیاری در ظلّ رعایت وی مجتمع شدند کار او چنان

ص: 53

1- . مجر: بالفتح ثم السكون، و هو غدیر کبیر معجم البلدان، ج 5، ص 58.

2- فخذ: بطن مرد که از نزدیک ترین عشیره او باشد فرهنگ معین، ج 2، ص 2491.

قوت گرفت که عمال خلیفه را از کوفه بیرون کرد و مردم محبوس را از بند خلاص نموده صاحب برید چاپاری به بغداد فرستاد.

محمد بن عبدالله بن ظاهر ذوالیمینین که والی عراق بود از خروج یحیی خبر داد، محمد، عبدالرحمن الخطّاب را که به لقب وجه الفلس مشهور بود، به جنگ یحیی فرستاد، در بیرون کوفه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی عظیم در پیوست و یحیی مظفر و وجه الفلس منهزم شد.

حاکم عراق حسین بن اسماعیل بن حسین بن مصعب را به دفع یحیی مأمور کرد. مستعین خلیفه نیز فوجی از شجعان پایه شیر به مدد آن گروه روانه داشت.

چون آن دو لشکر با هم پیوسته شدند کوفه را از اطراف محاصره کردند یحیی بیرون آمد و بر لشکر دشمن شیبخون برد. در اثنای جنگ تیری بر مقتل او رسید و درگذشت و حسین سر او را به بغداد فرستاد و از بغداد به سامره بردند.

مستعین فرمان داد تا آن سر را در جسر بغداد بیاویزند چون مثال خلیفه را امثال خواستند شیعه بغداد هجوم کرده مانع شدند پس سر یحیی در صندوقی نهاده در خزانه سلاح نگاه داشتند. گویند مردم بغداد بسی مایل یحیی بودند با آن که هیچوقت دولت خواهی طالبین از آن قوم معهود نبود. (1)

شعراى عهد در مرثیه او قصاید بسیار پرداختند. ابوالفرج اصفهانی گوید: از آل ابی طالب که در دولت بنی عباس شهادت یافتند در حق هیچ يك به قدر یحیی مرثی گفته نیامد. (2)

قاضی احمد تتوی در تاریخ الفی (3) آورده که در همین سال که یحیی در عراق سعادت شهادت یافت، در طبرستان حسن بن زید محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن الحسن السبط که او را داعی اکبر و داعی الی الحق گویند خروج کرد.

ص: 54

1- . تاریخ الطبری، ج 9، ص 271 - 266.

2- . مقاتل الطالبیین، ص 423.

3- . تاریخ الفی؛ تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سال های 850 - 984.

ابونصر نسابه بخاری(1) گوید: از یحیی بن عمر نسلی نماند. برخی از علمای انساب که بعضی از آل ابی طالب را به یحیی نسبت می دهند بر خطا باشد.

پسر دوم عمر بن یحیی بن الحسین، محمد بن العمر است که سادات بنی فدان و اشراف بنی شیبان از نسل و نژاد او باشند.

و پسر سیم عمر بن یحیی، احمد و او به لقب محدث مشهور است. از يك پسر نسل گذاشت که حسین نسابه باشد حسین به منصب نقابت ارتقا جست و او اول نقیبی است که بر جمیع اشراف ابی طالب نقابت یافت.

در سال دویست و پنجاه و يك هجری از حجاز وارد عراق شد از دو پسر اعقاب گذارد، زید؛ که او را عم عمر گفتندی، نسلش در کوفه منقرض گشت. و ابوالحسین یحیی؛ که نقیب النقباء شد. از دو پسر نسلش بماند، یکی ابوالحسین محمد فارسی که مقام نقابت یافت، و دیگر ابوعلی پدر شریف حلبی، خود ابوعلی را نیز شریف حلبی نامند و او چندین سال به امارت حاج استقلال داشت.

از جمله در سال سیصد و سی و نه که سال رد حبرالاسود است او امیر حاج بود، سی و هفت اولاد داشت ولی از آن جمله نژاد وی از سه پسر که هر سه را محمد نام بود پیوسته گشت. یکی ابوالغنائم محمد بن العمر جدّ بنی المنکر است که در دارالسلام و غیر آن باشند و دیگر ابوطالب محمد بن العمر که نسل بسیار در حله و هند و غیرهما دارد؛ و دیگر ابوالحسن که او را شریف جلیل گویند مکتبی گزاف و ثروتی بی پایان داشت.

گویند احدی از علویین به اندازه او اموال و املاک نیافت. مزارع و ضیاع او به حدی رسید که در يك سال هفتاد و هشت هزار جریب زارعت شد. در دولت آل بویه از ارکان و اعیان عمال بود وقتی بهاءالدوله دیلمی بر وی غضب کرد، هزار هزار تومان نقد از وی به مصادره گرفت، آن گاه به حبسش فرمان داد مدت دو سال و دو ماه محبوس ماند تا نود هزار تومان

ص: 55

دیگر تسلیم کردند و خلاص یافت.

از نوادر وقایع و غرایب حکایات وی یکی آن است که؛ روزی به بغداد در دیوان ابوشجاع عضدالدوله دیلمی با وزیر اعظم عضدالدوله عبدالله نشستند بود دست خطی از عضدالدوله در خطاب وزیر بیرون آمد که فرستاده قرامطه به کوفه رسید برعهده گماشتگان حکومت فرمانی بنویس که اسباب پذیرایی و مقدمات ورود آن رسول را تهیه کنند.

وزیر دستخط عضدالدوله بخواند و به نزد شریف جلیل انداخت و گفت کس به کوفه فرست که رسوم میزبانی رسول و مایحتاج نزول و توقف وی فراهم کنند آن گاه وزیر به مهمی که قبل از صدور دستخط در میان داشت مشغول شد.

چون ساعتی بگذشت ملتفت شریف جلیل شد که همچنان نشسته است گفت: ایها الشریف! این امر نه از آن ها است که قابل مسامحت باشد از چه همی ساکت نشسته و از پی تقدیم این حکم برنخیزی؟ گفت: فرستادم و خبر دادم تهیه اسباب نیز رسید وزیر به حیرت شد و گفت تو هنوز از جایی که نشسته هنوز برنخواسته ای این سخن چگونه گویی؟! گفت: مرا در بغداد طیوری است کوفیه؛ و در کوفه طیوری است بغدادیه؛ بگفتم تا فرمان وزیر با یکی از طیور کوفیه به کوفه فرستاده جواب با یکی از طیور بغدادیه رسید که اینک به تهیه اسباب مشغول شدیم و انتظار ورود رسول می بریم. حاضران از این معنی عظیم در تعجب شدند. سادات بنی خزعل جمیعاً از نسل شریف جلیلند.

حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام

جدّ ششم طاهر بن محمد مادرش امّ ولد است. هنگام شهادت پدرش زید کودکی هفت ساله بود. در عداد اصحاب حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

منسلک شد و از پرتو حضور همایون آن جناب اقتباس علم نمود بلکه در سلک اولاد امجاد آن حضرت انتظام یافت.

چنان که علامه در خلاصه گوید کان ابو عبدالله تبّاه و ربّاه و زوّجه بنت الارقط(1) یعنی حضرت صادق علیه السلام حسین را به پسریش خویش گرفت و او را تربیت فرمود و دختر محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین را برای او تزویج کرد.

در کتب انساب و غیرها مسطور است که حسین از میان آل ابی طالب به کثرت بکاء امتیاز و اشهار داشت و از این جهت او را ذوالدمعه و ذوالعبره نامیده اند.(2)

از پسرش یحیی منقول است که گفت: مادرم به پدر بزرگوام حسین عرض کرد که ای فرزند رسول از چه این قدر گریان باشی؟ فرمود: هل ترکه سهمان سرورا یمنعنی من البکاء یعنی آیا آن دو خدنگ سروری بر جای گذاشت که مرا از گریه مانع شود؟! مرادش آن دو تیر بود که با یکی پدرش زید شهید و با دیگری برادرش یحیی محمد بن عبدالله - که او را در سلسله خلفاء عبّاسیه مهدی گویند - مصاهرت حسین اختیار کرد و دختر او را به حباله ازدواج خویش درآورد و حسین در اواخر عمر نابینا شد و او را در حدیث کتابی است که رواة از او نقل نموده اند.

از کسانی که در فنّ حدیث شاگرد حسین بن زید بودند ابراهیم بن سلیمان و عباس بن یعقوب است. چنان که شیخ ابو جعفر در فهرست(3) و صاحب مشترکات(4) در کتاب خود تصریح کرده اند. و از اخباری که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده خبر نبوی است که در نص بر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده.(5) حسین با محمد و ابراهیم در واقعه احجار زید و ملحہ باخمیری همراه بود، پس از شهادت آن دو برادر مدتی در خانه حضرت امام ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام پنهان بود، چون در

ص: 57

1- خلاصه، ص 118.

2- معجم رجال الحدیث، ج 5، ص 239.

3- . الفهرست، ص 108.

4- . المشتركات استرآبادی.

5- . کفایة الأثر، ص 165 - 163.

جمله کسانی که منصور طلب می داشت از او ذکری نرفت از پرده غیبت بیرون آمد ولی به حکم حزم جز با خواص دوستان خویش با احدی آمیزش نمی نمود.

ابوالفرج اصفهانی از اخبار وی شرحی بین الاجمال و التفصیل در کتاب مقاتل الطالبیین مسطور داشته با آن که از موضوعات کتاب مقاتل بیرون است و خود تصنیف بر ذکر اخبار شهداء آل ابی طالب اختصاص داده و بر استطراد تبعیت ذکر او نیز اشارتی نکرده. و این از ابوالفرج بس شگفت است و من از در مؤاخذات این معنی را در ضمن تعلیقاتی که بر مقاتل الطالبیین نگاشته ام متعرض شده ام.

بالجمله حسین در سال یکصد و سی و پنج یا یکصد و چهل هجری وفات یافت و از او به جز بعضی که از اجداد طاهر بن محمد است پسران چند بر جای ماند؛ منهم: عبدالله و قاسم و علی و حسین و زید و محمد و اسحاق و حسن رضوان الله علیهم.

زید بن علی بن الحسین علیهما السلام

جدّ هفتم طاهر بن محمد امام پنجم زیدیّه است. چهار پسر داشت یحیی قتیل جورحان، حسین ذوالعبره، عیسی موتم الاشبال، محمد.

اما یحیی بن زید

ص: 58

عكس

ص: 59

عكس

ص: 60

(4) شرح حال زید بن علی بن الحسین علیهم السلام (1)

جدّ امام زاده طاهر علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی مکّی به ابوالحسین است. ظهور کمالات نفسانی و فضایل صوری و معنوی آن جناب مستغنی از بیان است. فضل و شجاعتش مشهور و مآثر سیف و سنان او بر السنه معروف. جارالله زمخشری در کتاب ربیع الأبرار (2) در مقام وصف شجاعت و فضل وی از حسن بن کنانی این چند بیت حکایت کند:

فلما تردى بالحمایل و انثى *** يصول باطراف القنى الذّوايل

تبينت الاعداء ان سنانه *** يطيل حسين الامهات الثواكل

تبين فيه ميسم العزّ و التّقى *** و لبدا يفدى بين ايدي القوايل

یعنی: چون آن بهادر پردل حمایل شمشیر مانند ردی افکند بر کتف خویش و با سنان جان ستان به قصد جان دشمنان حمله آورد، آن قوم بد سگال (3) را معلوم افتد که نیزه جانگداز وی فریاد مادران را در مرگ فرزندان بسی بلند و دراز کند. آثار

ص: 61

1- . رجوع کنید به: مسند زید بن علی علیه السلام؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 19، ص 480 - 450؛ الإرشاد، ج 2، ص 171؛ سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 389؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص 230 - 225؛ عمدة الطالب، ص 255؛ معجم رجال الحدیث، ج 8، ص 357.

2- ربیع الأبرار، ج 4، ص 197، باب 7.

3- سگال: اندیشه، فکر فرهنگ معین، ج 2، ص 1903.

ارجمندی و پرهیزگاری وی از وقتی که به دست قابلگان تربیت می یافت آشکارا بود و از عهد مهد، همی با عزت و تقوی نمایش یافت.

شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که از اجله علمای امامیه است در کتاب ارشاد(1) در حق وی گوید: کان زید بن علی بن الحسین عین اخوته بعد ابی جعفر و افضلهم و کان عابدا ورعا فقیها سخیا شجاعا و ظهر بالسیف یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یطالب بئارات الحسین علیه السلام . یعنی مابین اولاد علی بن الحسین علیه السلام پس از استثناء جناب حضرت باقر علیه السلام زید به وفور فضل و کثرت فقه ممتاز بود و به عبادت و تقوی و سخاوت و شجاعت اختصاص داشت با شمشیر ظهور نمود بر حالتی که امر به معروف و نهی از منکر می کرد و خونخواهی حسین بن علی علیه السلام می نمود.

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین(2) از ابوالجارود زیاد بن منذر روایت کند که گفت: قدمت المدینة فجعلت کلما سألت عن زید بن علی علیه السلام قیل لی ذاک حلیف القرآن ذاک استوانة المسجد من کثرة صلاته. یعنی به مدینه وارد شدم هر زمان که از احوال زید بن علی پرسش می نمودم؛ مرا می گفتند که زید ملازم و مواظب کلام الله است و از بسیاری عبادت و صلوات در مسجد تو گویی خود استوانه مسجد است.

صاحب خطط مصریه(3) آورده زید را از کثرت ممارست بر قرائت و تدبیر در معانی قرآن؛ حلیف قرآن می گفتند. از زید روایت شده که گفت: مدت سیزده سال عمر خویش را بر قرائت قرآن صرف نمودم در کلام الله آیتی که در آن رخصت بر طلب رزق مفهوم گردد، نیافتم. عاصم بن عمر بن الخطّاب پس از شهادت زید، اهل کوفه را مخاطب ساخته بگفت: لقد اصیب عندکم رجل ما کان فی زمانه مثله و لا اراه یکون بعده مثله زید بن علی لقد رأیته و هو غلام حدث و انه لیسمع الشیء من ذکر الله فغشی علیه حق یقول القائل ما هو عائد الی الدنیا.

ص: 62

1- . الإرشاد، ج 2، ص 171.

2- مقاتل الطالبیین، ص 88.

3- الخطط و الآثار، ج 3.

یعنی: کسی نزد شما شهید گشت که او را در زمان خود عدیل و نظیر نبود و مرا عقیدت آن است که پس از وی نیز او را مانند و مثال نباشد. آن شخص زید بن علی است، سوگند به خدا در زمان حوادث سَنَسْ مِلاقات کردم او را بر حالتی که هرگاه چیزی از ذکر خدای تعالی به گوشش می رسد در حال افتاده و مدهوش می گردید و بدان سان حالتش منقلب می شد که مردمان می گفتند زید به دنیا معاودت نخواهد نمود.

شیخ مفید در کتاب ارشاد از هشام بن هشام روایت کند که گفت از خالد بن صفوان که خود در عداد روّات از زید است سؤال کردم که زید را در چه موضع ملاقات نمودی؟ گفت: در رضانه. گفتم: چگونه یافتی او را؟ گفت: کان کما عملت بیکی من خشية الله حتی تختلط دموعه بمخاطه (1) یعنی زید را بدان صفت دانستم که خود بدان دانا باشی او را دیدم در حالتی که از خوف و خشیت خدای سبحانه چنان گریه می کرد که اشک چشم های وی با آب دماغش ممزوج می گشت.

صاحب خطط مصریه آورده که جناب صادق علیه السلام را گفتند: گروه رافضه از عمّ تو زید بن علی تبری کنند، آن حضرت فرمودند: بری الله ممّن بیراً من عمّی کان و الله اقرأنا الكتاب الله و افقهنا فی دین الله و اوصلنا للرحم و الله ما ترك فینا لدنیا و لا لآخرة مثله. (2) یعنی؛ خدای تعالی بیزار است از آن کسانی که از عمّ من تبری کنند، سوگند به خدای که عمّ من زید از تمامت ما بیشتر کلام الله را قرائت می نمود، فقه و دانش در دین خدا و مواظبتش در مراعات صله رحم از همگنان افزون بود قسم به خدای برای دنیا و آخرت در زمان ما بنی هاشم مانند او کسی یافت نشود.

ابواسحاق سبعی گوید: رأیت زید بن علی بن الحسین فلم ار فی اهله مثله و لا اعلم منه و لا افضل و کان افصحهم لسانا و اکثرهم زهدا و بیانا.

ص: 63

1- . الإرشاد، ج 2، ص 172.

2- الخطط و الآثار، ج 3؛ ر.ك: تاریخ مدینة دمشق، ج 19، ص 458.

شعبی گوید: و الله ما ولد النساء افضل من زيد بن علي ولا افقه ولا اشجع ولا ازهد.

ابوحنیفه گوید: شاهدت زید بن علی کما شاهدت اهله فما رأیت فی زمانه افقه منه ولا اعلم ولا اسرع جوابا ولا ابین قولاً لقد کان منقطع القرین. یعنی زید بن علی را مشاهدهت نمودم همانا در فقه و فضل و سرعت جواب با بیان شافی هیچ کس را مانند او نیافتم هر آینه او را قرین و نظیری نبود.

اعمش گوید: ما کان فی اهل زید بن علی مثل زید ولا رأیت فیهم افضل منه ولا افصح ولا اعلم ولا اشجع ولو فی له من بايعه لا قامهم علی المنهج الواضح. (1) یعنی مابین بنی هاشم مانند زید کسی نبود و هیچ کس را افضل و اعلم و اشجع از او ندیدم و هرگاه اتباع وی در بیعت خویش پای ثبات استوار می داشتند همانا ایشان را بر طریق مستقیم و راه راست ارشاد می نمود.

نقل است وقتی این آیه کریمه را تلاوت کرد «وإن تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم». (2) یعنی ای گروه مؤمنین اگر از اطاعت خدا و رسول اعراض کنید گروهی را بدل از شما آورد که در طاعت رسول مانند شما نباشند بلکه در انقیاد و فرمانبرداری اطوع و امثل از شما باشند. چون آیه بخواند؛ گفت: این کلام از خدای تعالی تهدید و تحویف است. آن گاه گفت اللهم لا تجعلنا ممن تولی عنک فاستبدلت به بدلا. یعنی بارالها مگردان ما را از زمره آنان که از اطاعت تو اعراض نمودند و تو آن قوم را به غیر ایشان بدل نموده باشی. (3)

و نیز آورده اند که چون انسانی با وی تکلم می نمود و زید خائف بود که بر امری اقدام کند که در آن خوف معصیت خدای تعالی است او را خطاب نموده می گفت یا عبد الله؛ امسک امسک، کف کف، الیک الیک، علیک بالنظر لنفسک، ثم یکف عنه و لا یکلمه (4)؛ یعنی خود را امساک دار و از من دور شو بر تو باد که بر نفس

ص: 64

1- . مسند زید بن علی علیه السلام، ص 47 - 46.

2- . سوره محمد 47، آیه 38.

3- . مسند زید بن علی علیه السلام، ص 47.

4- سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 389.

خود نظر کنی و آن را از ارتکاب معاصی باز داری، آن گاه از آن شخص اعراض کرده با او تکلم نمی نمود.

بالجمله در فضیلت زید امثال این عبارات از علمای اعلام بسیار است. مورخین و علماء انساب آورده اند که: مادر زید رضی الله عنه ام ولد و در سلك جواری جناب علی بن الحسین علیه السلام منتظم بود. مجلسی در کتاب بحار الانوار در ذیل اخبار مختار از ابوحمزه ثمالی روایت کند که گفت: در هر سال هنگام حج به زیارت سید و مولای خود حضرت علی بن الحسین علیه السلام مشرف می شدم سالی به خدمت آن جناب رسیدم کودکی را دیدم که به زانوی آن حضرت نشسته است پس از لمحه ای کودک برخاست که روانه شود؛ چون به آستانه سرای رسید بر زمین افتاد سرش مجروح گشته خون جاری شد. امام علیه السلام از جای خویش جستن فرموده به سرعت نزد آن کودک آمد و او را از زمین بلند کرد و خون او را پاک نمود و فرمود: ائی اعینک ان تکون المصلوب فی الكناسة؛ یعنی ترا به خدای پناه می دهم از این که تو آن کسی باشی که او را در کناسه به دار کشند.

ابوحمزه گوید: عرض کردم پدرم و مادرم فدای تو باد کدام کناسه را فرمودید؟ فرمودند کناسه کوفه. عرض کردم: این واقعه حتما واقع خواهد شد. فرمودند: ای و الذی بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحق لقد عشت بعدی لترین هذا الغلام فی ناحیه من نواحی الکوفه و هو مقتول مدفون منبوش مسحوب مصلوب فی الكناسة ثم ينزل فیحرق و یذری فی البر؛ یعنی آری این امر لامحالت وقوع یابد سوگند به آن خدایی که محمد را به حق مبعوث ساخت اگر بعد از من زندگانی کنی این غلام را مشاهده نمایی در ناحیه از نواحی کوفه بر حالتی که او را مقتول سازند و جسدش دفن کنند، آن گاه قبر وی را نبش نموده بدنش را از دار بیرون آورند و بر زمین بکشانند و در کناسه کوفه به دار کشند پس از چندی او را فرود آورده آتش زنند و خاک او بر باد دهند.

ابوحمزه گوید: معروض داشتم فدای تو گردم این غلام را نام چیست؟ فرمود: پسر من زید است.

آن گاه چشم های آن حضرت پر از اشک شده بفرمود: که ای ابوحمزه ترا از واقعه این غلام حدیثی گویم، شبی در اثناء آن که به رکوع و سجود حق تعالی مشغول بودم خواب بر من غلبه کرد در واقعه بدیدم که در بهشتم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسنین، حورایی از حورالعین تزویج به من نمودند من با آن حوریه مواجهه کردم و در سدره المنتهی غسل کردم چون روانه شدم هاتقی مرا آواز داد: لیهنک زید یعنی مسرور سازد تو را مولودی که به نام زید است. از خواب بیدار شدم تطهیر نمودم و فریضه فجر به جا آوردم پس صدای دق الباب بگوشم رسید عقب در شتافتم مردی را دیدم که با او جاریه ای است و آن شخص آستین جاریه به دست گرفته و جاریه خماری بر سر افکنده بود. آن مرد را بگفتم تو را چه حاجت است؟ گفت: اراده آن دارم که علی بن الحسین را ملاقات کنم. گفتم: من خود علی بن الحسین هستم. گفت: مرا مختار بن ابوعبیده به رسالت نزد تو فرستاده و ترا سلام می رساند، گوید این جاریه را در نواحی ما آورده بودند من به ششصد دینار او را ابتیاع نموده نزد تو فرستادم و ششصد دینار نیز به خدمت انفاذ داشتم که در نفقه خود صرف نمایی؛ من جواب او را نوشته رسول را روانه داشتم.

از نام جاریه پرسش نمودم گفت نام من حورا است چون شب در آمد با او صحبت داشتم به این غلام حامله گشت، چون این غلام متولد شد او را زید نام نهادم؛ ای ابوحمزه زود است در باب این غلام آنچه را که به تو حدیث کردم بالعیان مشاهده خواهی کرد.

ابوحمزه گوید به خدای هر آنچه در باب زید خبر داده بودند مشاهده کردم که واقع شد. (1)

ابوالقاسم بن قولویه در کتاب خود از بعضی امامیه نقل کند که گفت: من در خدمت علی بن الحسین بودم که ولادت زید را به آن حضرت بشارت دادند آن جناب متوجه

ص: 66

اصحاب خود شده فرمودند آیا در باب نام این مولود چه گوئید؟ هر يك از اصحاب وی، نامی معین کرده بدان جناب معروض می داشت آن جناب فرمودند: یا غلام علیّ بالمصحف کلام الله را برگرفت بر زانوی مبارک گذارد آن گاه آن را برگشود، نخستین آیه که بر ورقه بود نظر افکند این آیه بود: «فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا» (1) خدای تعالی زمره مجاهدین را بر آنان که در منزل خود نشسته به جهاد نرفته اند تفضیل و ترجیح داده.

راوی گوید: پس آن جناب مصحف فرو بست ثانیاً برگشود و نظر فرمود آیه در اول این ورقه بود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (2) به درستی که خدای تعالی خریده است از مؤمنین نفوس و اموال ایشان را و در عوض نعیم بهشت بدیشان مبدول داشته آن مؤمنین مقاتلت کنند در راه خدا، می کشند و کشته می شوند این وعده، وعده ای است حق که در تورات و انجیل و قرآن مکتوب شده آیا کیست که در وعده خود وفاکننده تر از خدای تعالی باشد، پس ای گروه مؤمنین بشارت باد شما را بدین بیع که خدای تعالی با شما معاملت کرده و خوشنود باشید زیرا به مالک شیء خیر را فروخته و ثمن آن را دریافت کرده اید و شیء فانی را داده عوض این شیء باقی را مأخوذ داشته اید.

آن گاه فرمود: هو و الله زید، هو و الله زید، هو و الله زید پس آن را زید نام نهاد. (3)

مع الجملة زید در آغاز زندگانی در تحصیل فقه و اسماع احادیث و ضبط اخبار روزگاری به سر برده اند، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام و برادرش محمد بن علی علیه السلام و أبان بن عثمان و عبدالله بن ابی رافع و عروة بن زبیر روایت کنند، جناب

ص: 67

1- سوره نساء، آیه 95.

2- سوره توبه، آیه 111.

3- . بحار الانوار، ج 88، ص 243 - 242.

حضرت و گروهی از اعظام محدثین مانند یحیی بن زید و محمد بن شهاب زهری و زکریا بن ابی زانده و ... و خالد بن صفوان از وی روایت کنند.

بعضی از مورخین عامّه در ذیل احوال زید آورده اند که (1) زید چندی در تحصیل اصول اشتغال جست و در آن علم در عداد تلامذه، واصل بن عطای معتزلی، معدود بود و از واصل اصول اعتزال فرا گرفت از این جهت زید و تمام اصحاب وی در عقاید و مذهب، طریقت اعتزال مسلوك داشته اند.

و برادرش محمد باقر علیه السلام از قرائت و تلمّذ نمودن نزد واصل او را ملامت می نمود چه واصل بر جدّش علی بن ابی طالب علیه السلام تجویز خطا می نمود و او را عقیده چنین بود که علی بن ابی طالب در محاربه با اهل جمل و اهل نهروان طریق خطا پیموده؛ و دیگر این که واصل در مسئله قضا و قدر برخلاف طریقه اهل البیت علیهم السلام تکلم می نمود؛ و نیز گویند: زید را عقیده آن بود که علی بن ابی طالب علیه السلام از ابی بکر و سایر صحابه افضل بود مگر آن که برای مصلحتی که صحابه آن را صواب دانستند و برای تسکین فتنه و تألیف قلوب رعایا علی بن ابی طالب علیه السلام خلافت را به ابی بکر تفویض کرد، و زید نظر به طریقه معتزل له امامت مفضول را با بودن فاضل برای مصلحتی که تقدیم مفعول مراعات شود تجویز کند. انتهى.

و این دعوی نزد امامیه و جم غفیری (2) از علمای عامّه استوار نباشد و اخبار و کلمات ایشان برخلاف این دعوی و امامی بودن زید گواهی دهد چنان که در پایان شرح حال زید بر شقه ای از آن اخبار اشارت خواهیم نمود.

و زید در سال صد و بیست و دو و به قولی صد و بیست و یک هجری خروج کرده و در سال مذکور به درجه شهادت فایز گشت و ما نخست سبب و مقدمه خروج او را ایراد نماییم سپس کیفیت خروج و شهادت آن جناب شرح دهیم.

ص: 68

1- . ر.ك: تاریخ مدینه دمشق، ج 19، ص 450 به بعد.

2- جم غفیر: گروه بسیاری از مردم فرهنگ معین، ج 1، ص 1240.

مورخین در سبب خروج زید اختلاف کرده اند بعضی چنین آورده اند که؛ مخالفت زید آن بود که زید و داود بن علی بن عبدالله بن عباس و محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام به عراق به دیدن خالد بن عبدالله قیسری که والی عراق عرب بود رفتند خالد ایشان را جوایز کرامند(1) و صلوات(2) دلپسند داد، ایشان به مدینه مراجعت کردند. چون خالد از عراق معزول شد و یوسف بن عمر ثقفی به جای او منصوب گشت به هشام نوشت که: خالد از زید ضیاعی خریده به ده هزار دینار زر تسلیم نموده و ضیاع را نیز به او واگذاشته، هشام به عامل مدینه نوشت که زید و داود و عمر را به شام طلب کرد چون آن جماعت به شام آمدند هشام از ایشان پرسش کردند و آن دو نفر سوگند یاد کردند که به غیر جایزه که از خالد گرفته اند امری دیگر واقع نشده، هشام ایشان را در این سوگند تصدیق کرده ولی گفت شما را از نزد یوسف رفتن گریزی نیست تا در محضر یوسف و خالد در این باب بالمواجهه سخن گوید.

ایشان به اکراه جانب عراق شدند با خالد در حضور یوسف سخن گفتند؛ خالد ایشان را تصدیق نموده بر زید چیزی ثابت نشد به جانب مدینه معاودت کردند؛ چون به قادسیه رسیدند مراسلات کوفیان به زید رسید که به کوفه مراجعت نماید تا زمام خلافت در قبضه کفایت او نهند زید به کوفه معاودت کرد.

و بعضی از مورخین(3) آورده اند که: چون یوسف بن عمر، خالد بن عبدالله و پسرش یزید را از ایشان گرفته مطالبه مال می نمود خالد دعوی کرد که نزد زید بن علی بن الحسین و داود بن علی و چند تن از قریش و دیعتی چند دادم. یوسف واقعه به هشام نوشت، هشام ایشان را از مدینه به شام احضار داشت و به نزد یوسف بن عمر فرستاد تا مابین ایشان و خالد در محضری مجتمع شده سخن گویند. ایشان به عراق

ص: 69

1- . کرامند: با قدر و قیمت، با اهمیت و مهم فرهنگ معین، ج 3، ص 292.

2- . صلوات: جمع صلّه، عطاها و جوایز فرهنگ معین، ج 1، ص 2158.

3- . ر.ک: تاریخ الطبری، ج 7، ص 160 به بعد.

آمده به مجلس یوسف درآمدند. یوسف زید را بگفت خالد بن عبدالله مدعی آن است که نزد شما مالی به ودیعت نهاده؟ زید فرمود: چگونه مالی نزد من به ودیعت گذارده و حال آن که خود در منبر بالنسبه به آبا و اجداد من ناسزا می گفت؟! یوسف کس فرستاده خالد را به محضر حاضر نمود، وی را بگفت: این زید است و خود منکر است که تو در نزد وی به ودیعت گذارده باشی. خالد به جانب زید و داود نظر نمود آن گاه به یوسف گفت چگونه مرا نزد زید ودیعت است و حال آن که او را و پدران او را در منبر ناسزا می گفتم آن جماعت خالد را گفتند پس سبب چه بود که در غیاب ما به چنین دعوی اقدام کردی؟! گفت: یوسف در عذاب بر من حجت گرفت من این دعوی کردم و مرا مأمول آن بود که شاید پیش از آمدن شما خدای تعالی مرا فرجی عطا فرماید؛ پس زید و داود در کوفه اقامت نمودند و رفیقان ایشان به مدینه معاودت کردند.

و برخی گویند که: یزید بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی ودیعتی چند دارم هشام این معنی دانسته ایشان را طلبید و از این صورت استکشاف کرد آن جماعت منکر شدند. هشام گفت: پیش یوسف باید رفت تا به تحقیق این قضیه پردازد، آن طایفه گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد هشام گفت: من به او نویسم که متعرض شما نشود و آن قوم را به رفتن عراق ملزم ساخت؛ در آن حال زید هشام را بگفت: اگر ما را نزد یوسف روانه کنی از آن ترسم که سپس من و تو زنده در مجمعی جمع نشویم هشام گفت: از رفتن به عراق چاره ای نیست. ایشان را از روی کره متوجه عراق نمود و هشام به یوسف پیغام داد که فلان و فلان را نزد تو فرستادم ایشان را با یزید بن خالد مواجه کن اگر اقرار کنند ایشان را نزد من روانه ساز و اگر انکار نمایند از یزید حجت و بیّنه طلب نما و هرگاه یزید از اقامه بیّنه عاجز آید، ایشان را سوگند ده و پس از حلف

دست از ایشان بدار.

آن جماعت بالضروره به عراق پیش یوسف رفتند یوسف، یزید بن خالد را از

زنداد برآورده با ایشان مواجه کرد. یزید در مجلس بگفت که مابین من و این گروه به هیچ وجه معاملتی نیست و بنا بر ملاحظه شکنجه و عذاب این نوع سخنان گفتم. یوسف در خشم شده گفت بر من یا این که بر امیرالمؤمنین هشام استهزاء می کنی. و بگفت یزید را به زندان بردند چندان عقوبت کردند که قریب به هلاکت رسید پس آن قوم را سوگند داده ایشان را رخصت انصراف داد. زید در کوفه اقامت کرد و رفیقانش به مدینه معاودت نمودند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (1) در مقام تعداد آباء الفیم (2) و عزالدین بن اثیر در کتاب کامل (3) و دیگران سبب خروج زید را چنین ضبط نموده اند؛ که زید با ابن عم خود، جعفر بن حسن بن حسن بن علی در صدقات علی بن ابی طالب علیه السلام نزاع و خصومت داشتند زید از جانب اولاد حسین بن علی مخاصمت می نمود و چون جعفر وفات یافت، عبدالله محض بن حسن مثنی، زید را طرف نزاع گشت. روزی در محضر خالد بن عبدالملک بن حارث که والی مدینه بود خصومت کردند. عبدالله محض بالنسبه به زید در کلام غلظت و خشونت به میان آورد، من جمله در تعریض به این که مادر زید ام ولد است او را به ابن سندیه مخاطب ساخت، زید تبسم کرده گفت:

از این که مادر من کنیز است مرا عیبی نیست چه مادر اسماعیل نیز کنیز بود و با وصف این مادر من پس از وفات سید خود صبر نمود و تزویج اختیار نکرد چنان که دیگران اختیار کردند.

و از این کلام مقصود زید تعریض به مادر عبدالله محض بود زیرا مادرش فاطمه بنت حسین ابن علی که عمه زید است پس از وفات حسن بن حسن مادر عبدالله، عثمان را به شوهری اختیار نمود.

و من شرح این را در کتاب متنبین در باب مدعیان مهدوین که موسوم به طبقات

ص: 71

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 285.

2- مخالفان و مبارزان ظلم و زور.

3- . الکامل، ج 3، ص 373 به بعد.

المضللین است مشروحا نوشته ام و زید از گفتن این کلام نادم و پشیمان گشته؛ زمانی چند از حیا به سرای فاطمه داخل نمی شد فاطمه زید را پیغام داد که ای پسر برادر من خود دانم که قدر و منزلت مادرت نزد تو چون منزلت مادر عبدالله است نزد عبدالله. و عبدالله را عتاب کرده گفت: شنیدم بالنسبه به مادر زید کلامی ناشایسته به زبان آورده! سوگند به خدای که مادر زید نیکو دخیله قوم است.

مع الجملة آن روز خالد ایشان را بگفت علی الصباح نزد من آید، پسر عبدالملك نباشم اگر فصل خصومت شما ننمایم، آن شب در مدینه هر مجلس و محفل از زید و عبدالله سخن در میان بود بعضی [می گفتند] زید چنین گفت؛ برخی می گفتند عبدالله چنان گفت؛ چون صبح شد خالد در مسجد نشست، مردم مدینه در مسجد اجتماع نمودند برخی از آن واقعه مهموم و برخی در آن خصومت، زید و عبدالله را شماتت می نمودند. خالد ایشان را بخواند، و خالد را خوش آمدی که زید و عبدالله یکدیگر را دشنام دهند عبدالله خواست تکلم کند زید وی را گفت: لا تعجل یا ابامحمد اعتق زید مایملك ان خاصمك الی خالد ابا. یعنی ابامحمد در سخن گفتن تعجیل منمای تمامت ممالك و جواری زید از او باد اگر با تو در محضر خالد خصومت نماید.

پس متوجه خالد شده گفت ذریه رسول خدای را برای امری جمع نموده که ابوبکر و عمر ایشان را برای چنین امر مجتمع نمی ساخت. خالد آواز برآورد آیا کسی نیست که این سفیه را خاموش نماید؟ مردی از انصار که از آل عمرو بن حزم بود گفت: یابن ابی تراب و یابن الحسین آیا والی را بر گردن تو حق اطاعت نیست؟ زید فرمود: که ای قحطانی خاموش باش زیرا که امثال و اشباه تو را لیاقت آن نیست که ما سخن او را جواب گوئیم. آن شخص گفت: به چه جهت از جواب من اعراض کنی؟ سوگند با خدای که من خود از تو بهترم و پدرم و مادرم از پدر و مادر تو نیکوترند. زید تبسم کرده گفت: یا معشر

قریش دین از میان برداشته شد، احساب نیز از میان برود و احباب ایشان ضایع نگردد عبدالله بن واقد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب آغاز تکلم نموده گفت: ای قحطانی دروغ

گفت سوگند با خدای که زید از جهت خود و از جهت پدر و مادر بر توفضیلت و رجحان است و سخنان خشونت و شمامت آمیز با وی گفت و از جای برخاسته از مسجد بیرون شد، زید نیز از جای به پای برخاست. و در حال روانه شام گشت.

و هشام او را اذن دخول نمی داد، زید ماجرای خود را مکتوب نموده نزد هشام می فرستاد و هر زمان که مکتوبی از زید به هشام می رسید در ذیل آن نامه می نوشت ارجع الی منزلک به زمین و منزل خود معاودت کن، و زید می فرمود: سوگند به خدای هرگز نزد پسر حارث مراجعت نکنم پس از چندی که در شام اقامت نموده روزی هشام او را اذن دخول داده در آن روز هشام در غرفه بلند نشسته بود و با خادمی مقرر داشت که چون زید خواهد از درجات غرفه صعود کند از عقب زید آمده گوش فرا ده که زید چه سخن می گوید. زید هنگام صعود در بعضی از درجات توقف کرده گفت: و الله زندگانی که با او مذلت و خواری است دوست ندارم. خادم، این کلام استماع کرده هشام را از آن اخبار داد. هشام بدانست که او را داعیه خروج بر سر است.

زید بر غرفه صعود کرده نزد هشام بنشست از هر جا سخن به میان آمد تا آن که هشام وی را گفت: انت زید المؤمن فی الخلافة ما انت و الخلافة لا ام لك و انت ابن امه. یعنی تویی که در خاطر خودم [ت] خیال خلافت داری و حال آن که مادر تو کنیزی است؟! زید گفت: پست رتبت مادران، موجب پستی قدر فرزندان نمی شود اگر چنین بود بایست که پستی رتبه مادر اسماعیل موجب انحطاط قدر اسماعیل شدی و خدای تعالی او را پیغمبر نساختی، مانند سید اولین و آخرین را از نسل او نیافریدی. و مرا با این که جدّم رسول الله و پدرم علی بن ابی طالب منقصت و عیبی نیست از این که مادرم کنیز است.

و بنابر روایت ابن ابی الحدید(1) هشام وی را بگفت: ما یضع اخوك البقرة زید؟ به

ص: 73

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 287 - 286.

غضب درآمده گفت: رسول خدای او را باقر نام نهاده و تو او را بقره گویی، با رسول الله زیاده مخالفت نموده و چنان که در دنیا با او مخالفت نمودی در آخرت نیز او را مخالفت خواهی نمود، او داخل بهشت شود و تو وارد دوزخ خواهی شد. هشام برآشفته و غلامان خود را بگفت خذوا بیید هذا الاحمق المائق فاخرجوه یعنی دست این احمق را گرفته از مجلس بیرون برید. غلامان هشام او را از مجلس بیرون بردند. هشام گفت: احملا هذا الخائن الالهوج الی عامله یعنی این مرد خیانت کار را نزد عامل خود عود دهید. زید بفرمود: و الله لئن حملتني اليه لا اجتمع انا وانت حيين و ليموتن الاعجل منّا. یعنی سوگند با خدا اگر مرا نزد خالد حمل کنی سپس من و تو در مجمعی زنده نخواهیم شد و از ما آن کس که تعجیل کند هلاک خواهید گردید.

پس هشام چند نفر مقرر داشت که زید را از شام اخراج نمایند. گماشتگان زید را برداشته از حدود شام او را دور ساخته به شام معاودت کردند.

و مورخین مکالمات زید را در مجلس هشام به طریق دیگر نیز نقل نموده اند، به هر تقدیر چون آن قوم از زید جدا شدند به جانب عراق عدول کرده محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را ملاقات کرده وی را بگفت: تو را به خدا قسم می دهم که به جانب اهل و اقارب خود معاودت نما و به کوفه داخل مشو زیرا که کوفیان به بیعت تو وفا نکنند. زید سخن عمر را قبول نکرده گفت: آیا روا است بدون جرم ما را از حجاز به شام و از شام به جزیره برند پس از جزیره به عراق نزد قیس برند که ما را بازیچه خود قرار دهد؟! و این ابیات را انشاء نمود:

بكرت تخوفني الحتوف كأتني *** اصبحت عن عرض الحتوف بمعزل

فأجبتها ان المنية منهل *** لا بد أن أسقى بذلك المنهل

ان المنية لو تمثل مثلت *** مثلي اذا نزلوا بضيق المنزل

فاقنى حياءك لا ابالك و اعلمى *** أتى امرؤ سأموت ان لم أقتل

آن گاه عمر را بگفت: تو را وداع می کنم و هر آینه با خدای خود عهد کرده ام که اگر

دست بیعت به این جماعت دهم از زندگانی خود بهره نیابم. پس از عمر جدا شده داخل کوفه گشت و در کوفه به طریق خفا اقامت نمود و هر چند از منزلی به منزلی انتقال می جست و گروه شیعه دسته دسته به منزل وی وارد شده با او بیعت می نمودند. من جمله آنان که با او بیعت کردند سلمة بن کمیل و نصر بن خزیمه، عیسی و معاویه بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری و جماعتی از وجوه و اشراف کوفه بودند.

و صورت بیعت وی بدین نهج بود که هنگام بیعت می گفت: من شما را بدین دعوت می نمایم که به کتاب خدای و سنت رسول عمل کنم و با ظالمان جهاد کرده از مستضعفین دفع ظلم نمایم، محرومین را عطا دهم و فیء و غنیمت مابین اهل آن بالسویّه تقسیم کنم و نصرت اهل بیت دهم، آیا به این شروط با من بیعت می نمایید؟ هر کس او را اجابت می کرد دست خود به دست او می داد و می گفت: با خدای و رسول خدای عهد می کنی که به بیعت خود وفا کنی و با دشمنان مقاتله کنی و در آشکار و نهان نصیحت خود از من دریغ نداری؟ هرگاه آن کس تصدیق می نمود زید دست خود به دست او مسح می کرد آن گاه می گفت: خداوندا تو را بر این قوم گواه می گیرم.

پس به قولی پانزده هزار نفر و به روایتی چهل هزار تن با او بیعت کردند و زید ایشان را به تهیّه و استعداد خروج مأمور ساخت.

این روایت که ذکر شد بنابه قول کسانی است که گویند زید از شام به عراق آمده در کوفه مخفی بماند و در خفا اخذ بیعت نمود تا آن که امر وی فاش و شایع گشت.

و اما آن کس (1) که گمان کرده که زید برای مواجهه با خالد بن عبدالله قسری و یزید بن خالد نزد یوسف بن عمر به کوفه آمد گوید که زید در کوفه آشکارا اقامت کرده داود بن علی بن عبدالله بن عباس با او همراه بود و گروه شیعه به منزل زید فوج فوج آمده

ص: 75

1- ر.ک: تاریخ الطبری، ج 7، ص 167 به بعد.

اورا امر به خروج می نمودند و می گفتند که خدای تعالی تو را بر بنی امیّه ظفر خواهد داد و این زمان زمانی است که خدای تعالی اهلاک بنی امیّه در آن مقدر فرموده.

و یوسف بن عمر از حال زید پرسش می کرد او را از اقامت زید در کوفه خبر می دادند. یوسف کس نزد او فرستاد که از کوفه بیرون رود. زید به علت وجع، (1) تعلل در رفتن می نمود و مدّتی چند در کوفه توقف کرد تا آن که وقتی یوسف کس نزد او فرستاد او را پیغام داد که از کوفه رحلت نماید زید بدین متعذر شد که اشیای چندی است اراده آن دارم که آن ها را ابتیاع نمایم. پس از خریدن در رفتن مسامحه نخواهم کرد، بار دیگر یوسف رسول فرستاد او را امر به رحیل نمود. یوسف پیغام داد: در باب آن نزاع وکیلی معین بنمای و خود از کوفه بیرون شو. چون زید مشاهدت کرد که یوسف در باب رفتن الحاح دارد از کوفه بیرون شده به قادسیّه رفت. طایفه ای از معارف کوفه از عقبش رفته به او ملحق شدند گفتند: ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختن هوس داریم اکنون ملتمس آن که با دلی قوی و املی فتیح مراجعت نمایی تا از ایشان انتقام کشیم و از اهل شام جز معدودی قلیل در کوفه نیست و بعضی از قبایل ما بعون الله کفایت ایشان خواهند نمود.

و هر چند زید می گفت از آن خانم که به عهد خویش وفا نکنید و مرا به اعداء سپارید، ایشان بیان خویش به ایمان مغلّظه مؤکد ساختند و داود بن علی بن عبداللّه نزد زید آمده او را بگفت: یابن عم؛ به گفتار مردم کوفه مغرور مشو بر عهد ایشان اعتماد منمای که این جماعت از اولاد آن مردمند که به علی بن ابی طالب علیه السلام بی وفاییها کردند و ردا از دوش حسن و تیغ بر روی حسین علیه السلام کشیدند، آیا نه با حسین بیعت کردند و سوگند با او یاد نمودند آن گاه او را مخدول کرده و به دشمنان تسلیم نمودند و بدین نیز رضا نداده آن جناب را مقتول ساختند؟! با کوفیان به کوفه مراجعت منمای.

ص: 76

1- وجع: درد.

کوفیان گفتند: داود بر تو حسد می برد او چنین گمان کرده که اهل بیت او به خلافت اولی و احقند، و امثال این سخنان بسیار گفتند تا آن که داود به مدینه رفت و زید به کوفه بازگشت.

و چون زید به شهر درآمد سلمه بن کهیل با او گفت: تو را با خدای سوگند دهم چند کس با تو بیعت کرده اند؟ گفت: چهل هزار تن گفت با جد تو چند هزار بیعت کرده بودند؟ گفت: هشتاد هزار کس. سلمه گفت چند تن از ایشان عهد خود به پایان بردند؟ گفت: سیصد کس سلمه گفت جدت فاضل تر بود یا تو زید؟ گفت که او افضل بود از من. سلمه گفت: آن قرن بهتر بود یا این قرن؟ زید گفت: آن قرن. سلمه گفت: بعد از آن که مردم آن قرن با جدت وفا نکردند تو از این جماعت چه طمع داری اکنون مرا اجازت فرمای از این بلد بیرون شوم تا آسیب تو را نبینم. زید او را دستوری داده سلمه به یمامه رفت.

در خلال آن حال عبدالله بن حسن این مکتوب در مقام نصیحت به زید نوشته به نزد زید بفرستاد:

اما بعد فان اهل الكوفة نفخ العلانية، خور السريرة، هوج في الرخا، جزع في اللقا، تقدمهم السننهم ولا تتابعهم قلوبهم ولقد تواترت إلى كتبهم بدعوتهم فصممت عن ندائهم و البست قلبي غشاء عن ذكرهم ياسا منهم واطراحاً لهم، و مالهم مثل الا ما قال علي بن ابي طالب عليه السلام ان اهملتم خصتم و ان حوربتم خرتم و ان اجتمع الناس الى امام طعنتم و ان اجبتم الى مشاقة نكصتم.

حاصل معنی آن که همانا مردمان کوفه در ظاهر اظهار بزرگی و کبر کنند و در سریرت به فساد و فتنه اقدام کنند در حال سعه و رخاء مجتمع شوند و گاه ملاقات دشمنان به فرع درآیند، قلوب و زبان های ایشان با یکدیگر موافقت نکنند، بر سبیل تواتر، کتب ایشان به من رسید و مرا به جانب عراق دعوت نمودند من خود به علت یأس از وفای ایشان به کتب ایشان التفات نکرده ندای ایشان را اجابت ننمودم، و
مثل

ایشان بدان نهج است که علی بن ابی طالب علیه السلام ایشان را خطاب نموده فرمود: ای اهل کوفه! هرگاه مهمل گذارده شوید بر فتنه و فساد خوض کنید و چون شما را ضعیف سازند اظهار ضعف و انکسار نمایید و اگر مردمان بر امامی مجتمع شوند زبان طعن بر آن امام باز دارید و هرگاه داعی جهاد را اجابت کنید هنگام حرب از جنگ کناره گیرید.

چون اراده ازلی به شهادت زید متعلق شده بود بر آن نصیحت فایده مترتب نگشت و زید در کوفه اقامت کرده در تهیه و استعداد خروج مشغول شد و دعوات به اطراف و اکناف عراق عرب روانه کرده که مردم را به بیعت دعوت نمایند و خود نیز در خفا به نزد موالیان کس فرستاد و ایشان را حاضر کرده به بیعت خویش خواند.

رئیس المحدثین ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در مستطاب اصول کافی در باب اضطرار به حجت به اسناد چند از ابان روایت کند که گفت: اخبرنی الا-حوال انّ زید بن علی بن الحسین علیه السلام بعث الیه و هو مستخف قال فأتیته فقال لی یا اباجعفر ما تقول ان طرقت طارق منا أتخرج معه فقال فقلت له ان كان ابك او اخاك خرجت معه. یعنی: ابان گفت: ابوجعفر احوال که معروف به مؤمن الطّاق است مرا خبر داد که زید بن علی بن الحسین علیه السلام در وقتی که از بنی امیه پنهان شده بود و داعیه خروج بر ایشان داشت کس فرستاد مرا نزد خود طلبید چون نزد او رفتم گفت: چه می گویی ای ابوجعفر در آن که کسی از خاندان ما تو را به موافقت خود در خروج بر متقلبان زمان دلالت کند آیا با او همراهی خواهی نمود یا نه؟ گفتم: اگر آن کس پدر تو یا برادر تو باشد با او همراهی خواهم کرد.

قال فقال لی فأنأ أرید ان أخرج أجاهد هؤلاء القوم فاخرج معی. یعنی: زید گفت اینک من بر متقلبان بنی امیه خروج می کنم و با ایشان مجاهدت نمایم با من همراهی کن. قال قلت: لا ما أفعّل جعلت فداك قال فقال لی أترغب بنفسك عتی: قال فقلت: أنما هی نفس واحدة فان كان لله فی الارض حجة فالمتخلف عنك ناج و الخارج معك هالك و إن لا تكن فی الارض حجة فالمتخلف عنك و الخارج معك سواء. یعنی گفتم جانم فدای تو باد

به همراهی تو این کار نمی‌کنم گفت نفس خود را از من دریغ می‌داری؟ گفتم: مرا يك نفس بیش نیست که آن را در راه حق صرف باید نمود؛ پس اگر خدای تعالی را در زمین حجّتی است بالصّدّوره آن کس که از همراهی تو تخلف کند ناجی و رستگار است و آن کس که با تو خروج کند هالك است و اگر حجّتی در روی زمین نیست کسی که از همراهی تو تخلف کند با کسی که با تو خروج کن مساوی است.

قال: فقال لي: يا ابا جعفر كنت أجلس مع أبي علي الخوان فيلقمني البضعة السمينة و يبرد لي اللقمة الحارّة حتى تبرّد، شفقة عليّ و لم يشفق عليّ من حرّ النار، إذا أخبرك بالدين و لم يخبرني به؟ يعني: گفت: ای ابوجعفر بسیار بود که با پدر خود بر سر سفره نشسته بودم و آن حضرت پارچه گوشت فربه در دهان من می‌گذاشت و از فرط شفقت که با من داشت لقمه طعام را سرد می‌کرد و بر دهان من می‌نهاد پس چه گنجایش دارد کسی که حرارت لقمه را بر من نمی‌پسندد آتش دوزخ را بر من پسندد و کسی که در روی زمین حجّت و امام است بر تو ظاهر سازد و از من پنهان دارد.

فقلت له: جعلت فداك من شفقتك عليّ من حرّ النار لم يخبرك، خاف عليك ان لا تقبله فتدخل النار، و اخبرني انا، فإن قبلت نجوت و إن لم أقبل لم يبال أن أدخل النار. يعني: گفتم جان من فدای تو باد تو تواند بود که از غایت شفقت که آن حضرت به تو داشته تو را از آن حجّت خبر نداده باشد، از آن ترسیده باشد که قبول اطاعت او نکنی و وعید الهی بر تو واجب گشته مستوجب آتش دوزخ شوی و مرا بنابر آن خبر داده که اگر قبول کنم نجات یابم و اگر قبول نکنم او را باکی نبود که من در آتش دوزخ درآیم.

ثم قلت له: جعلت فداك أتم أفضل أم الأنبياء؟ قال: بل الانبياء قلت: يقول يعقوب ليوسف: يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيذا لم يخبرهم حتى كانوا لا يكيدونه و لكن كتمهم ذلك فكذا أبوك كتمك لأنّه خاف عليك. يعني: گفتم جان فدای تو باد شما افضلید یا انبياء؟ گفت: انبياء افضلند گفتم يعقوب به پسر خود يوسف گفت ای پسرک من نقل مکن خواب خود را که یازده ستاره و آفتاب و ماه تو را سجده کردند

برای برادرانت که باعث آن شود که دربارہ تو خدعه و مکر کنند پس هرگاه یعقوب امارت نبوت پسر خود یوسف را از برادران دارد نمی گنجد که پدرت امامت برادرت را از تو پنهان داشته برای آن که مبادا مرتکب کید عظیم با ایشان شوی.

فقال: اما والله لئن قلت ذلك لقد حدثني صاحبك بالمدينة أني أقتل وأصلب بالكناسه وأن عنده لصحيفة فيها قتلى و صلبى. یعنی زید گفت آگاه باشم قسم با خدای که صاحب تو در مدینه مرا خبر داد که در این خروج مرا خواهند کشت و در کناسه مصلوب خواهند ساخت و نزد او صحیفه ای است که در آن وقوع قتل و صلب من مذکور است، و مراد زید از صاحب جناب حضرت صادق علیه السلام است.

فججت فحدثت أبا عبد الله عليه السلام بمقالة زید و ما قلت له: فقال لي: أخذته من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوق رأسه و من تحت قدميه و لم تترك له مسلکا يسلكه. (1) ابو جعفر گوید: در آن سال به حج رفتم و چون به خدمت جعفر صادق علیه السلام رسیدم او را از مقاله زید و آن چه در برابر او گفته بودم خبر دادم آن حضرت فرمود: گرفتی او را از پیش روی او و از وراء او و از جانب دست راست و از جانب دست چپ او و از بالای سر او و از زیر قدم های او و نگذاشتی برای او راهی را که سلوک آن نماید. و در ذکر جهات سته در عبارت امام لطفی است زیرا فقراتی که مؤمن الطاق با زید به میان آورده و هر يك مصدر به کلمه قلت است نیز شش است.

و چون ابوحنیفه که خود در اصول عقاید از زیدیه معدود است از قضیه زید استحضار یافت برای معاونت و امداد زید مالی به فضل بن عمر داده او را نزد زید روانه ساخت و زید را پیغام داد که این مال را در اسباب و سلاح اصحاب خود مصرف دار و هم مردمان را به خروج با زید همی ترغیب و تحریص می کرد.

جارالله زمخشری در ذیل آیه کریمه «لا ینال عهدی الظالمین» (2) گوید: کان ابوحنیفه

ص: 80

1- الکافی، ج 1، ص 174.

2- .سوره بقره 2 آیه 124.

یفتی سرّاً بوجوب نصره زید بن علی و حمل المال الیه و الخروج معه علی اللصّ المتغلب المتسمى بالامام و الخلیفة کالدوانیقی و اشباعه(1). یعنی ابوحنیفه در پنهانی مردم را فتوی دادی که زید بن علی بن الحسین علیه السلام امامی است مفترض الطاعه، بایستی نصرت و یاری او واجب شمرند و وجوه اموال خود بدو سپارند و در قتال او با دزدان متغلب چون منصور و امثال وی که خود را به کذب و بهتان خلیفه و امام می دانند همراه شوند.

ابن اثیر در کتاب کامل(2) گوید آن گاه که زید در کوفه اقامت داشت دختر یعقوب بن عبدالله سلمی را تزویج نمود و نیز بنت عبدالله بن ابی القیس را به حباله نکاح خود در آورده و این تزویج را سبب این شد که روزی مادر آن دختر ام عمر بنت صلت که زنی شیعی و جمیله بود نزد زید آمده بر وی سلام کرد و آن زن را سنین عمر زیاد بود ولی پیری از رونق حسن و جمال از زن چیزی نکاسته بود، زید او را برای خویش خطبه کرد. آن زن به زیادی سن متعذر گردید و گفت: مرا دختری است که از من نیکوتر و سفیدتر است زید تبسم نمود پس آن دختر را تزویج کرده و در کوفه زمانی نزد این دختر و چندی نزد بنی هند می گذرانید.

و در استعداد اسباب خروج اشتغال داشت، تا آن که سال صد و بیست و دو داخل شد و در این سال زید مردم را بگفت که به استعداد خروج اشتغال نمایید و به عهد خویش وفا کنید.

سلیمان بن سراقه بارقه از کوفه نزد یوسف بن عمر که در حیره بود رفته او را از حال زید و اتفاق اهالی کوفه آگاهی داد؛ یوسف همّت بر دفع او گماشت جمعی از سرهنگان را مقرر داشت که در کوفه به جستجوی وی قیام نمایند و عامل کوفه از جانب یوسف، حکم بن صلت و بر شرطه او، عمر بن عبدالرحمن بود و گروهی از عساکر شام با عبدالله بن عباس در کوفه اقامت داشتند.

ص: 81

1- . الکشاف، ج 2، ص 92.

2- . الکامل، ج 3، ص 376.

و چون اصحاب زید را معلوم گشت که یوسف از امر زید آگاهی یافته و در تقحص و جستجوی اوست؛ طایفه ای از معارف ایشان که با زید بیعت کرده بودند پیش آن جناب آمده گفتند رحمك الله ما قولك فی ابی بكر و عمر در شأن ابی بكر و عمر چه گویی فرمود: من درباره آن دو به جز نیکویی چیزی نمی گویم و بعضی از قوم ما پیش از این نگفتند که ما سزوارتر بودیم به خلافت از ایشان و آن دو خلیفه چون متصدی امر خلافت شدند به کتاب خدا و سنت رسول عمل نمودند بر هیچ کس ظلم نکرده باشند.

زید فرمود: بنی امیه نسبتی به ابوبکر و عمر ندارند چه این قوم هم بر ما و هم بر شما و هم بر نفس خویش ظلم می کنند و ما شما را به قرآن مجید و سنت رسول دعوت می نمایم که سنن او را احیاء نموده بدعت ها را برداریم. اگر اجابت نمایید از اهل سعادت باشید و اگر نه ما را با شما کاری نیست، آن جماعت بیعت زید را شکسته گفتند سبق الامام و جعفر ابنه امامنا الیوم بعد ایبه امام محمد بن علی باقر از دنیا رفت و امروز پسرش جعفر صادق بر ما امام است نه تو. زید با ایشان خطاب کرده گفت: یا قوم رفضتمونی ای قوم مرا ترك نمودید. و بنابر این سخن، اسم رافضی بر شیعه اطلاق یافت.

و بنابر روایت ابن حجر در کتاب صواعق محرقة⁽¹⁾ گروه شیعه زید را گفتند: که تبری از شیخین نمای تا با تو بیعت کنیم. گفت: من ابوبکر و عمر را دوست دارم و از آن کس که از ایشان تبری کند بیزارم. و چون زید از آن امر امتناع نمود او را گفتند که تو را رفض می کنیم، زید گفت: بروید که شما بید رافضه. و از آن زمان آن جماعت را رافضه و نام شیعه زید، زیدیّه شد پس از آن همه شیعه به رافضی اشتهاار یافته.

در تعبیر امام مسطور است که روزی عمّار دهنی در محضر ابن ابی لیلی قاضی

ص: 82

1- الصوارم المهرقة فی رد صواعق المحرقة، ص 242 به بعد.

كوفه در امرى گواه داد قاضى او را گفت: قم يا عمار فقد عرفناك لا تقبل شهادتك لانتك رافضى اي عمار برخيز و راه خود گير كه به حال تو مرا معرفت است، شهادتت نزد ما قبول نيست زيرا تو از رافضيان معدودى.

عمار از جاي خود برخواست بر حالتى كه اعضايش مرتعش و گريستن آغاز كرد ابن ابى ليلى او را گفت: اي عمار! تو خود مردى از ارباب حديث و دانش محسوب باشى هرگاه ناخوش دارى از اين كه ترا رافضى گویند از رفض تبرى كن، آن گاه تو يكي از اخوان و برادران ما باشى. عمار گفت: ايها القاضى! بكاء من براى آن نيست كه تو گمان کرده اى، بلكه گريه من بر حال خود و بر حال توست.

اما سبب گريه بر خودم آن است كه تو مرا به رتبه اى شريف منسوب داشتى كه خود از اهل نيستم چه گمان كردى كه من رافضيم و جناب جعفر صادق عليه السلام مرا خبر داد اول كسى كه مسمى به رافضى شد سحره فرعون بودند چه آن گاه كه آن آيت كه از عصاى موسى مشاهدت كردند به موسى گراييده فرعون را رفض نمودند و بدانچه به موسى نازل شده بود ايمان آوردند از اين جهت فرعون ايشان را رفضه نام نهاد؛ پس رافضى آن كسى است كه تمامت آن چه را خداى تعالى مكروه داشته ترك كنند و بدانچه امر فرموده عمل نمايند، از كجا در اين زمان چنين كس يافت مى شود؟! پس من بر حال خود گريستم به جهت بيم آن كه خداى تعالى بر قلب من مطلع شود بر حالتى كه بدین لقب رضا داده باشم و مرا معاقب داشته فرمايد يا عمار اُكْتِ رافضيا للاباطيل عاملا للطاعات كما قال لك اي عمار تو تارك منهيّات و عمل كننده به طاعات باشى كه تو را رافضى گویند، پس بدین موضع اگر در موقف حساب با من مسامحت كند از درجات عاليه مرا باز دارند و اگر در حساب با من طريق مناقشت مسلوک دارند مستوجب عذاب بيمناك گردم مگر آن كه موالى من در حق من شفاعت کرده مرا از آن ورطه خلاص نمايند.

و اما گريه ام بر تو براى آن كذب عظيمى است كه بدان تكلم نمودى چه مرا به غير

اسم من نام بردی و اشرف اسماء را از موضع خود نقل نمودی از شأن و منزلت بکاستی، بر حال تو مرا رقت از آن است که روز قیامت بدنت بر عذاب الهی چگونه صبر خواهد نمود. (1)

مع الجملة زید با اصحاب خود مقرر فرمود که در شب اول صفر از سال مذکور خروج نمایند و این سخن مسموع یوسف بن عمر گشته حکم بن صلت را بگفت که مردم را به مسجد اعظم آورده محافظت نماید که به زید ملحق نشوند حکم روز سه شنبه وارد کوفه شد منادی وی ندا داد ایما رجل من العرب و الموالی ادرکنه فی رحلة اللیل فقد برئت منه الذمة، ایتوا المسجد الاعظم یعنی هر آن کس از عرب و موالی را امشب در منزلش بیایم هر آینه ذمه ما از او بری، خون و مال او در حذر باشد. مردمان این تهدید بشنیدند گروه گروه به مسجد درآمدند. حکم موکلان بر ایشان برگماشت و ایشان را در مسجد محصور نمود و دیگران زید را طلب می نمودند و زید در شب چهارشنبه از سرای معاویة بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری با جمعی خروج نمودند آتش ها افروختند و به شعار خویش زبان گشودند که با منصور است و بسیاری از بیعتیان در مسجد محبوس و محصور بودند؛ و حکم درب بازار و مسجد را بر روی مردمان مسدود نموده کس نزد یوسف فرستاد و او را از ماجرا اعلام داد.

یوسف، جعفر بن عباس با پنجاه سوار روانه کوفه نمود تا از صورت واقعه اطلاع یافته یوسف را خبر داد. ایشان به جانب کوفه آمدند از صورت حال آگاه شدند معاودت کرده یوسف را اخبار کردند. یوسف در حال سوار شده در ظاهر کوفه بر سر تلی که قرب حیره بود بایستاد فوج فوج سپاه را از عقب یکدیگر می فرستاد تا با زید قتال کنند.

و چون روز شد زید مشاهدت کرد از کسانی که با او بیعت کرده اند پانصد تن و به

ص: 84

1- . مجموعه وژام، ج 2، ص 107 - 106؛ بحار الانوار، ج 65، ص 156؛ تفسیر الامام العسکری، ص 210.

روایتی دویست و هیجده تن حاضرند. زید از این معنی ملول گشته گفت: سبحان الله من دیروز چندین هزار کس شمردم باقی مردم کجا رفتند؟! گفتند: یابن رسول الله یوسف ایشان را در مسجد محصور نموده طریق آمد و شد مسدود کرده است. زید گفت: لا حول و لا قوة الا بالله سوگند به خدای این عذر نباشد آن کسانی را که با ما بیعت نموده اند. در خلال آن احوال نصر بن خزیمه ندای اصحاب زید را شنیده به جانب زید متوجه گشته، در اثنای راه عمر بن عبدالرحمن صاحب شرطه حکم با اصحاب خود سر راه بر نصر بگرفت نصر پیش دستی کرده به يك ضربت عمرو را از پای درآورد و اصحابش منهزم شدند.

زید به جانب جبانه رو آورده از آنجا متوجه جبانه صائدین شد آن جا لشکری تمام صلاح دید و حمله بر ایشان کرد جمعی را به قتل رسانید و دیگران منهزم شدند از آن مکان گذشته به سرای انس بن عمرو ازدی رسیدند و انس از جمله شیعیان زید بود و در سرای خود جای داشت او را ندا دادند انس ایشان را اجابت نمود. زید فرمود: ای جماعت کوفیان! عذر و مکر خود نمودید، خدای تعالی خود شر دشمنان از من کفایت می کند؛ آن گاه از آن موضع به کناسه رفت گروهی انبوه در آن موضع یافت سر مبارک خویش برهنه کرده به يك حمله تفرقه در میان آن جماعت انداخته و یوسف همچنان با دویست سوار سر تل ایستاده بودند نظر می نمود.

و هرگاه زید عنان عزیمت به جانب یوسف منعطف ساخته بود هر آینه یوسف را به قتل می رساند.

و دیان بن سلمه با مردم شام در کوفه در کمین زید بودند و زید متوجه جانب کوفه گشت و بعضی از اصحابش به جبانه مخنف بن سلیم رفته در آن موضع مابین ایشان و گروهی از شامیان مقاتلت در پیوست شامیان يك تن از اصحاب زید اسیر کرده نزد یوسف بن عمر بردند یوسف به قتل وی فرمان داد شامیان بر قتل حریص تر گشته اصحاب زید را کشته و اسیر کرده نزد یوسف می بردند.

زید چون خذلان مردمان و بی وفائی کوفیان مشاهده کرده، نصر بن حزیمه را خطاب نمود گفت: یا نصر بن حزیمه انا اخاف ان یکونوا قد فعلوها حسینیه مردم کوفه با من همان معامله پیش آورده اند که با جدّم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پیش برده بودند.

نصر گفت: جعلت فداک یابن رسول الله من یاری تا جان دارم شمشیر می زنم اکنون جهد باید کرد تا به در مسجد جامع رسیم و یاران خود را به نصرت خویش خوانیم چه شاید که از اصحاب بیعت که در آنجا محصورند به معاونت ما بیرون آیند در اثنای راه، قریب به سرای عمر بن سعد ابی وقاص، عبیدالله بن عباس کندی ایشان را ملاقات کرده زید با اصحاب خود بر آن قوم حمله نمودند و ایشان را هزیمت دادند تا آن که به باب الفیل رسیدند، اصحاب زید ریات خود را از بالای درها داخل نموده بگفتند ای اهل مسجد از ذلّ به عزّ و از درویشی به توانگری و از بیراهی به طریق رشاد گرایید.

وزید می فرمود و الله ما خرجت و لا قمت مقامی هذا حتی قرأت القرآن و اتقنت الفریض و احکمت السنن و الاداب و عرفت التأویل كما عرفت التنزیل و فهمت الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه و الخاص و العام و ما تحتاج الیه الامة فی دینها مما لا بدّ لها منه و لا غنی عنه و انّی لعلی بنیته من ربّی. یعنی سوگند به خدای خروج ننمودم و بدین مقام قائم نشدم تا آن که تمامت قرآن را قرائت کردم، فرایض الهیّه و سنن نبویّه و آداب را متیقن و محکم نمودم و بر ظاهر و تأویل کلام الله بصیرت یافته ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام از کتاب الله بشناختم و آن چه را که امت در امور دین محتاج و از آن ایشان را بری نیست بدانستم و از روی بیّنه و حجت خروج کرده ام.

و جمعی از اهل مسجد قصد آن کردند که در مسجد را شکسته بیرون آیند زمره ای از مخالفان بر بام مسجد برآمده به سنگ و تیر ایشان را مانع شدند.

هنگام عصر ریان از کوفه به جانب حیره رفت و زید با اصحاب خود و گروهی از

اهل کوفه متوجه دارالرزق شدند ریان به جانب زید معاودت کرد در دارالرزق مابین ایشان مقاتلت در پیوست، در آن معرکه جماعتی از شامیان مجروح شدند و در آن حرب اصحاب زید اسباب و سلاح از آن قوم برگرفتند و از دارالرزق تا باب مسجد ایشان را هزیمت دادند فریقین عصر روز چهارشنبه از جنگ دست برداشتند. شامیان مراجعت کردند و گمان ایشان آن بود که ایشان را با زید نیروی مقاومت نیست آن شب بگذشت.

چون صبح روز پنجشنبه طالع گشت یوسف بن عمر، عباس بن سعد مزنی را با گروهی از اهل شام به دفع زید مقرر داشت آن قوم به دارالرزق آمده محارباتی بسیار مابین ایشان روی داد، اتباع عباس روی به هزیمت نهادند و در آن واقعه از مخالفین هفتاد تن مقتول گشت.

چون عصر آن روز شد یوسف بن عمر تعبیه سپاه کرده ایشان را به جانب حرب معاودت داد زید با اصحاب خود بر آن قوم حمله کردند آن گروه را از پیش روی برداشتند زید آن قوم را تعاقب کرده تا به موضعی که آن را سحنه گویند رسانید زید در آن روز هنگام حمله آوردن بر دشمنان به این اشعار تمثیل جسته می فرمود:

مهلا بنی عمنا ظلامتنا *** إن نبا سورة من الغلق

لمثلکم نحمل السیوف و لا *** نغمز أحسابنا من الرّقق

انّی لأنمی إذا اتتمیت الی *** عزّ عزیز و معشر صدق

بیض سباط کان أعینهم *** تکحل یوم الهیاج بالعلق

خلاصه مراد آن که: ای عم زادگان ما در ستم کردن ما آهسته روید که آتش خشم ما سخت انگیخته است، همانا برای اقرانی مثل شما شمشیر برداریم چه جمله خداوندان نژادی باشیم پیراسته از ننگ، و من چون بیان نسب کنم نژاد خویش با شرفی نام بردار پند دهم و گروهی راست گفتار که گویی خود تیغ های برانند و تازیانه های سوزان و پنداری که هنگامه قتال دیده خود به خون اکتحال نمایند.

در کتاب طبقات المفضلین در احوال ابراهیم ابن عبداللّه از مفضل بن محمد چنین روایت نموده ام که گفت: چون ابراهیم به باخمیری می رفت، به در سرای سلیمان بن علی رسید در آنجا جمعی از اطفال بنی العباس بودند با آن ها مهربانی و رأفت نمود مرا گفت:

ای مفضل! ما از این ها هستیم و اینان از ما باشند گوشت و خون ما با یکدیگر پیوسته است ولی چه کنم که پدران ایشان خون پدران ما را حلال دانسته اند و حقوق ما را غصب نموده اند پس بدین اشعار تمثّل جسته مهلا بنی عمّنا ظلامتنا الی آخر الابیات.

مفضل گوید: گفتم نیکو اشعاری است این اشعار را و قائل کیست؟ گفت: این اشعار را ضرار بن خطّاب فهری در روز خندق گفته و علی بن ابی طالب علیه السلام در صفین و حسین بن علی علیه السلام یوم الطّف و زید بن علی یوم السّحنه و یحیی بن زید یوم جوزجان بدین اشعار تمثّل جسته اند.

مفضل گوید: من نظرم نمود از این که به ابیاتی تمثّل جسته که هیچ کس بدانها تمثّل نجسته مگر آن که مغلوب و یا مقتول گشته.

آورده اند در آن روز مردی از شامیان که او را نائل بن مرّه نام بود یوسف بن عمر را بگفت قسم به خدای هرگاه با نصر بن خزیمه مواجهه و برابر شوم هرآینه او را مقتول خواهم ساخت مگر آن که او مرا به قتل آورد. چون اتباع عباس با زید و اصحاب او مقابل شدند نائل شمشیر حواله نصر کرده ران او را مقطوع ساخت نصر به چالاکی شمشیر بر او فرود آورده او را مقتول ساخت و پس از زمانی نصر نیز وفات کرد. در آن حال زید بر ایشان حمله آورد و آن قوم را منهزم ساخت. سعد بن خیشم (1) گوید: آن روز ملازم زید بودم زید و اصحابش پانصد نفر و شامیان دوازده هزار کس بودند و بسیاری از ایشان آنان بودند که با زید بیعت کرده بودند پس عذر و مکر با زید نمودند.

ص: 88

1- خیشم؛ بر وزن حیدر از اعلام است.

در خلال آن حال که فریقین گرم مقاتلت بودند مردی از صفوف شامیان خارج شده و بر اسبی سوار بود در حالتی که بالتسببه به فاطمه بنت رسول الله دشنام و ناسزا می گفت، زید چون آن گفتار ناهنجار از آن مرد بشنید گریستن آغاز کرد، بدانسان که اشک بر محاسن شریف وی جاری گشت و فرمود: اما احد یغضب لفاطمة بنت رسول الله اما احد یغضب لفاطمة بنت رسول الله آیا کسی نیست برای خوشنودی فاطمه دختر رسول خدای و برای رضای خدای و رسول خدا به خشم درآید و کفایت این مرد شامی کند؟

سعید گوید: آن گاه آن مرد از اسب فرو شده بر بغله سوار گشت و مردمان که در آن موضع بودند دو فرقه بودند بعضی از اهل جنگ و برخی نظاره چی مرا مملوکی بود نزد او رفتم و چادری از وی برگرفتم و خود را بدان مستور ساختم و از عقب تماشاگران رفتم چون به قفای آن مرد شامی رسیدم شمشیر خود را حواله سر آن شامی نمودم به یک ضرب گردنش جدا شده سرش مابین دست های بغله افتاد پس جیفه او را از پشت بغله بر زمین افکندم اصحابش بر من حمله آوردند، اصحاب زید نیز تکبیر گفتند، بر آن قوم تاختند مرا از جنگ ایشان خلاص کردند.

پس نزد زید آمدم پس زید مابین دو چشم مرا بوسید و فرمود: ادرکت و الله ثارنا ادرکت و الله شرف الدنیا و الاخرة اذهب بالبعلة فقد نفلتکها یعنی خونخواهی ما نمودی شرف دنیا و آخرت تو را مرزوق افتاد و بغله را از باب غنیمت به تو بخشیدم.

مع الجملة زید بر آن قوم حمله دیگر آورده آن گروه منهزم شدند و خود را به بنی سلیم رسانیدند. عباس کس نزد یوسف فرستاده او را از ماجرا اعلام داد و گفت: گروهی از تیراندازان نزد من بفرست؛ یوسف جمعی از نسابه نزد عباس روانه داشت؛ مخالفان تیرباران کردند، زید پای ثبات فشرده همچنان جنگ می کرد تا هنگام غروب آفتاب؛ آخر الامر سهمی از آن سهام بر پیشانی همایونش رسید از اسب در گذشته بیفتاد او را از معرکه برداشته به خانه یکی از شیعه بردند و شامیان را شکی در آن نبود

که دست برداشتن اتباع زید از جنگ برای دخول لیل است.

عبدالرحمن همدانی در کتاب الفاظ از اصحاب تواریخ نقل کرده که؛ چون زید بن علی را تیر زدند و از پشت اسب جدا شد گفت: این سائلی عن ابی بکر و عمر و هما اقامانی هذا المقام چون پیش از این از او پرسیده بودند که در حق شیخین چه گویی، لاجرم در حالتی که تیر به وی رسید این کلام بگفت؛ و اهل سنت از کلام زید چنین فهمیده اند که کجا شد آن کس که از حال ابوبکر و عمر می پرسید تا بداند سبب آن که ابوبکر و عمر را دوست داشتیم و صیت ایشان نکردم کار من بدین جا انجامید و گروه شیعه رفض و سبّ من نمودند؛ و معنای آن به زعم شیعه آن است که کجا شد آن کس که حال ابوبکر و عمر از من سؤال می نمود ایشان مرا بدین جایگاه رسانیدند.

و از این جاست مضمون کلام بعضی از سادات که چون از وی پرسیدند که جناب سیّد الشهداء را در کربلا شهید کردند در جواب گفت: او را در سقیفه بنی ساعده روزی که ابوبکر را خلیفه ساختند شهید کردند. و نیز فقره زیارت را که می فرماید: المقتول فی یوم الجمعة او الاثنین بدین معنی حمل کنند که مراد از اثنین آن روزی است که مردمان در سقیفه بنی ساعده برای شوری در امر خلافت اجتماع نمودند.

و همین است مقصود جناب زینب خاتون که در روز عاشورا فرموده: بایی من فسطاطه یوم الاثنین نهبا(1).

و نیز ابوبکر بن قریعة بغدادی را نظر بدین معنی است در این اشعار که گوید:

یابن یسائل دأباً *** عن کل معضلة سخیفة

لا تکشفن مغظاً *** فلربّما کشفتم حیفة

و لربّ مستور بدا *** کالطّبل من تحت القطیفة

إنّ الجواب لحاضر *** لکنّنی اخفیة حیفة

لولا اعتداد رعیة *** ألغی سیاستها الخلیفة

ص: 90

و سیوف اعداء بها *** هاماتنا ابداء نقیفة

لنشرت من اسرار *** آل محمد جملا طریفة

تغنیکم عمّا رواه *** مالک و ابوحنیفة

و أریکم أنّ الحسین *** أصیب فی یوم السقیفة

و لأی حال لحدث *** باللیل فاطمة الشریفة

و لماحت شیخیکم *** عن وطی حجرتها المنیفة

اوّه لبنت محمد *** ماتت بغصتها أسیفة(1)

حاصل معنی آن که؛ ای کسی که با حد تمام از مسائل سخیفه پرسش کنی از رازهای نهانی پرده برمدار، ریزان باشد آن چه را که خواهی مکشوف سازی و برحقیقت آن آگاه شوی، جیغه و مردار باشد بسا چیزهای مستور که خود ظاهر شوند مانند طبعی که آن را در زیر پرده بنوازند؛ همانا جواب مسائل در نزد من حاضر و آماده است ولی از روی بیم و خوف آن را مخفی داشته فاش نسازم؛ اگر بی اعتدالی رعیت که سیاست خلیفه از ایشان برداشته شده و شمشیرهای اعدا - [که] همواره شکافنده مفارق ماست - نبودی، هر آینه از طرایف و تدابیر اسرار آل محمد مجموعه بر تو آشکار می نمودم که تو را از روایات مالک و ابوحنیفه بی نیاز سازد؛ و از آن روی بر تو ظاهر و مکشوف گردد که شهادت جناب حسین بن علی علیهما السلام در روز سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد و ترا معلوم کرد که به چه سبب جناب فاطمه زهرا علیها السلام را در تاریکی شب مدفون نمودند و از چه روی آن جناب شیخین را ممنوع ساخت. برای دختر پیغمبر زیاده ملول و اندوهناکم زیرا که از این جهان فانی درگذشت در حالی که خاطر مبارکش غمگین و اندوهناک بود.

مع الجملة بدن زید زیاد از دو سال بر دار بماند، مسعودی در مروج الذهب از ابوبکر

ص: 91

1- . بحار الانوار، ج 43، ص 190.

بن عباس روایت کند که گفت: جسد زید بن علی مدت پنج سال بر دار به پای بود و چون هشام درگذشت و ولید بن یزید بن عبدالملک به جای او نشست، یحیی بن زید خروج نمود. چون واقعه یحیی به ولید رسید به عامل کوفه نوشت اما بعد فاذا اتاك كتابي هذا فانزل عجل اهل العراق فاحرقه و انسفه فی الیم نسفا یعنی چون مکتوب من بر تو رسد گوساله عراقیان یعنی زید را از دار فرود آورده و پس از آن آتش بزن و خاک او را بر باد ده. (1)

عامل کوفه آنچه ولید مقرر کرده بود معمول داشت.

صاحب فرات از آن کس که بر بدن زید موگُل بود روایت کند که گفت: حضرت رسول را در واقعه دیدم بر حالتی که نزد جسد زید ایستاده می فرمود پس از من با ذریه من چنین معاملت کنند یا بنی یا زید قتلوک قتلهم الله، صلبوک صلبهم الله یعنی ای پسرک من ای زید ترا مقتول ساختند خدای ایشان را به قتل آورد و جسد ترا مصلوب نمودند خدای ایشان را بر دار به پای دارد.

راوی گوید که این واقعه مابین مردمان فاش و منتشر بود و یوسف بن عمر به هشام نوشت در توجه به جانب عراق تعجیل نمای چه نزدیک آن است که مردمان فتنه برپای کنند هشام نوشت که جسد زید را آتش زن یوسف جسد زید را از دار فرود آورده بسوخت و خاک او را بر باد داد. (2)

عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گوید که پس از شهادت آوازی شنیدم که می گفت: اللهم ان هشاما رضی بصلب زید فاسلبه ملکه و ان یوسف بن عمر احرق زیدا اللهم فسلط علیه من لا یرحمه اللهم و احرق هشاما فی حیاته ان شئت و الا فاحرقه بعد موته یعنی خدایا هشام رضا داد که زید را صلب نمایند ملک او را از وی سلب دار، یوسف بن عمر وی را بسوخت خداوندا کسی را بر او مسلط ساز که بر وی

ص: 92

1- مروج الذهب، ج 3، ص 208.

2- تاریخ مدینة دمشق، ج 19، ص 471 - 472.

رحم ننماید، خداوندا بسوزان بدن هشام را در حال حیات و گرنه پس از ممات با وی این معاملت بدار. عبدالله گوید: سوگند با خدای به رأی العین مشاهده کردم آن گاه که بنی العباس بر دمشق مستولی شدند هشام را از قبر برآورده بدنش آتش زدند و یوسف بن عمر را در دمشق بدیدم که اعضای بدنش از یکدیگر جدا کرده و بر بایی از ابواب دمشق عضوی از بدنش افتاده بود با پدر خود گفت: یا ابتاه لقد دعوتك ليلة القدر در شب قدر خدای را خواندی که چنین مستجاب شد. فرمودی ای پسرک من سه روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه از رجب و شعبان روزه بداشتم و در روز، بعد از ادای فریضه عصر تا هنگام مغرب در مصلائی خود نشستم و خدای را می خواندم و مأمول خود از رب العزة درخواست می کردم.

آورده اند که پس از قتل زید بر قواعد دولت بنی امیه از هر جانب خللی راه یافت تا آن که خدای تعالی به ظهور بنی العباس ملك از ایشان مسلوب ساخته خلافت ایشان منقرض گشت.

ابن ابی الحدید معتزلی روایت کند که، چون مروان بن محمد در بوحیر به دست عساکر خراسانیّه مقتول گشت حسن بن قحطبه گفت یکی از دختران مروان نزد او آورده اند بر حالتی که اعضایش از خوف مرتعش بود حسن وی را بگفت که بر تو باکی نیست. آن دختر گفت: چگونه باکی بر من نیست و حال آن که بدون معجز از حرم بیرون آورده ام پیش از ملاقات تو مردی ندیده بودم. پس حسن آن دختر را نزد خود بنشانید و سر مروان را بر زانوی وی نهاده آن دختر مضطرب شده صدا بلند کرد، لشکریان حسن را گفتند: تو را از این کردار مقصود چه بود؟ گفت: این فعل با ایشان نمودم برای آن معاملت که با زید بن علی بن الحسین کردند زیرا که پس از شهادت زید سر او را آورده بر زانوی زینب دختر علی بن الحسین نهادند. (1)

ص: 93

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 7، ص 153.

و هم ابن ابی الحدید گوید که چون مروان را به نزد سفاح آورده اند به سجده شد و سجده را طول داد پس سر از سجده برداشته گفت الحمد لله الذی لم یبق ثأرنا قبلك و قبل رهطک، الحمد لله الذی أظفرنا بك و أظهرنا عليك ما أبالی متى طرفتی الموت و قد قتلت بالحسین الفأ من بنی أمیة و احرقت شلو هشام باین عمی زید بن علی کما احرقوا شلوه؛ یعنی حمد خدای را که خون ما را نزد تو و قبیله تو نگذارد ما را بر تو ظفر داد تا آن که خون خواهی خود نمودیم، اکنون مرا باکی از موت نیست زیرا که برای قتل حسین هزار تن از بنی امیه به قتل آوردیم و جسد هشام را بسوختیم به علت این که بدن زید بن علی را بسوختند.

مسعودی در مروج الذهب از هیشم بن عدی روایت کند که گفت عمرو بن هانی طائی مرا خبر داد که در خلافت سفاح با عبدالله بن علی برای نبش قبور بنی امیه بیرون شدیم، و قبور ایشان در قنسرین بود. به قبر هشام بن عبدالملک رسیدیم او را از قبر بیرون آوردیم تمامت اعضای وی جز استخوان دماغش صحیح و باقی بود. عبدالله بن علی فرمان داد او را هشتاد تازیانه بزدند، پس جسدش بسوختند.

و قبر سلیمان بن عبدالملک را بشکافتیم از او جز استخوان کمر و اضلاع و سرش چیزی باقی نبود او را آتش زدیم، و قبور سایرین از بنی امیه را نبش کرده با ایشان نیز این معامله نمودیم آن گاه به دمشق آمدیم قبر عبدالملک را کشف نمودیم کاسه سر وی به دیده بینندگان آمد و در گور یزید بن معاویه جز عظمی باقی نبود و از گلو تا نافش خطی سیاه یافتیم که گویا به خاکستر آن خط کشیده شده بود و در هر موضع از قبور ایشان فحص و تتبع کرده آن چه در آن یافتیم آتش زدیم و معترض قبر عمر بن عبدالعزیز نشدند. (1)

ابن ابی الحدید نیز این حکایت روایت کند و پس از نقل این حدیث گوید قرأت

ص: 94

هذا الخبر على النقيب ابي جعفر يحيى بن ابي زيد العلوي في سنة خمس و ست مائة و قلت له: أمّا إحراق هشام بإحراق زيد فمفهوم، فما معنى جلده ثمانين سوطا. يعنى اين خبر را بر نقيب يحيى بن ابي زيد العلوى در سال ششصد و پنج قرائت كردم و گفتم اما احراق هشام به سبب احراق زيد آن را وجه مفهوم و واضح است ولى تازيانه زدن، عبدالله بن على حد قذف بر او جارى ساخته، زيرا چنين روايت كند كه در مجلس هشام آن گاه كه هشام جناب امام محمد باقر عليه السلام را دشنام گفت زيد او را به كلمات خشونت آميز جواب گفت هشام برآشفت و زيد را به يابن الزّائيه خطاب كرد.

ابن ابى الحديد گويد اين معنى از نقيب يحيى بن زيد استنباطى لطيف است. (1)

صاحب فرات نقل کرده که مرّات عديده بدن زيد را به غير جهت قبله پيا مى داشتند چون صبح مى شد او را مشاهده مى کردند بر حالتى كه محاذى و متوجّه قبله گرديد.

صاحب خطط مصریّه گويد: (2) پس از شهادت زيد شيعه لباس سياه در بر نمودند و اول كسى كه براى زيد لباس سياه پوشيد فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربيعه بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بود و هم فضل، زيد را بدین قصيده مرثيه گفته:

الا يا عين لا ترقى و جودى *** بدمعك ليس ذا حين الجمود

غداة ابن النبى ابو حسين *** صليب بالكناسة فوق عود

يظلّ على عمودهم و يمسى *** بنفسى اعظم فوق العمود

تعدى الكافر الجبّار فيه *** فاخرجه من القبر اللّحيد

فظلوا ينسبون اباحسين *** خضيبا بينهم بدم جَسيد

فطال به تلعبهم عُنّوا *** و ما قدروا على الرّوح الصّعيد

و جاور فى الجنان بنى ابيه *** و اجدادهم خير الجدود

فكم من والد لابي حسين *** من الشّهداء او عم شهيد

ص: 95

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 7، ص 132 - 131.

2- الخطط و الآثار، ج 3؛ مقاتل الطالبين، ص 143.

و من انباء اعمام سيلقى *** هم اولى به عند الورود
 دعاه معشر نكثوا اباه *** حسينا بعد توكيد العهود
 فسار اليهم حتى اتاهم *** فما ارعوا على تلك العقود
 فيكف تض بالعبرات عيني *** و تطمع بعد زيد فى الهجود
 فكيف لها الرقاد و لم ترائى *** جياذ الخيل تعدوا بالاسود
 تجمع للقبائل من معدّ *** و من قحطان فى حلق الحديد
 كتائب كلما اردت فتبلا *** تنادت أن الى الاعداء عودى
 بايديهم صفائح مرهفات *** صوارم اخلصت من عهد هود
 بها تشفى النفوس اذ التقينا *** و نقتل كل جبار عنيد
 و تقضى حاجة من آل حرب *** و مروان اللعين بنى العبيد
 و نحكم فى بنى الحكم العوالى *** و نجعلهم بها مثل الحصيد
 و نزل بالمعيطيين حربا *** عمارة منهم و بنوالويد
 و ان يمكن صروف الدهر منكم *** و ما يأتى من الامر الجديد
 نجازيكم بما اوليتمونا *** قصاصا او نزيد على المزيد
 و تترككم بارض الشام صرعى *** و شتى من قتيل او طريد
 تنوء بكم خوامعها و طلس *** و ضارى الطير من بقع و سود
 و لست بايس من ان تصيروا *** خنازير و اشباه القرود

يعنى اى چشم باران اشك از سحاب دیدگان ببار و از گریستن ساکن مشو چه هنگام آن نیست که از ریختن اشک مضایقه کنی، گریه کن بر
 آن روز که در آن پسر پیغمبر ابوالحسین را در کناسه بالای چوب مصلوب بداشتند درباره آن جناب تعدی و ظلم نموده قبرش نبش کردند و
 بدش از مزار بیرون آوردند در حالتی که آن بدن از خون سرش خضاب بود از جهت طغیان و عناد روزگاری دراز آن جسد مطهر را بازیچه
 خود ساختند ولی بر روح شریفش تمکن و قدرت نیافتند زیرا روحش صعود

کرده بود در جنان با برادران و اجدادش که بهترین اجدادند مجاور و مصاحب گشت و وارد شد بر آبا و اجداد و اعمام و پسران عم خود که هر يك به درجه شهادت فایز گشتند و در بهشت جاوید جای گرفته اند و آن گروه که با جدّ بزرگوارش حسین بن علی عقد بیعت استوار کرده سپس نقض آن نمودند زید را به جانب خود بخواندند و با وی بیعت کردند و در هنگام مقاتلت با دشمنان به عهود و عقود خویش وفا نکردند و او را مخذول داشتند. پس ای چشم با وجود این ظلم و ستم که با زید روا داشتند چگونه از ریختن خون مضایقه کنی و پس از زید تو را طمع دار روی خوایست. و چگونه چشم را امید خواب است و حال آن که ندیده است آن زمانی را که شیران جنگی از گروه بنی هاشم بر اسبان راهوار سوار شده و بر متقلبان زمان حمله آوردند و در دست آن قوم شمشیرهای عریض و با حدت است که آن ها از عهد هود باقی مانده است، هنگام ملاقات دشمنان به آن سیوف ایشان را مقتول ساخته نفوس خود از قتل ایشان رهنیدیم؛ و حاجت خود از آل حرب و مروانیان، که خود مملوک زادگانند، بر آوردیم و نوک سنان های جان ستان را بر آورده حکم ابن العاص را حکم سازیم و ایشان را مانند زرنیخ قطع شده خواهیم نمود؛ و بر عماره و پسران ولید که به ابی معیط انتساب دارند محاربت خواهیم کرد و اگر روزگار مساعدت کند و امری مابین مجدد نشود اعمال زشت و کردار ناهنجار شما را ای گروه بنی مروان جزا خواهیم داد و در مجازات طریق قصاص مسلوك داریم و با آن که در جزا و عقوبت شما مزیت آوریم و شما را در ارض شام افکنیم بر حالتی که بعضی از شما مقتول و بعضی از شما مطرود باشند و ابدان شماها همه طعمه درندگان و اصناف طیور گردد و من مأیوس نیستم از این که خدای تعالی ایشان را مسخ نموده به صورت خنزیر و میمون محشور گرداند.

مخفی نماند که روایات در باب این که خروج زید به اجازت و اذن امام علیه السلام بوده و یا این که بدون رخصت و اجازت امام خروج کرده بسیار است. از بعضی اخبار

چنین مستفاد می شود که امام علیه السلام او را از خروج نهی فرموده، و با وصف نهی خروج کرد. ولی اخبار در مدح و حسن حال وی بسیار است، و ما اولاً بعضی از آن اخبار که بر نهی از خروج وی دلالت کند با جوابی که علمای امامیه از آن گفته اند ایراد کنیم. پس به ذکر اخباری که در مدح وی از ائمه وارد شده پردازیم.

ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی به اسناد چند از موسی بن بکر بن داب و او از کسانی که او را از احوال ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام حدیث کرده بودند روایت کند آن زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام و معه کتب من اهل الکوفه یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یأمرونه بالخروج فقال له ابوجعفر علیه السلام : هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت الیهم فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و لما یجدون فی کتاب الله عزّ و جلّ من وجوب موذتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیہ من الضیق و الصنک و البلاء.

یعنی زید بن علی بن الحسین وارد شد بر برادرش امام محمد باقر علیه السلام و با او مکاتباتی از مردمان کوفه بود که در آن زید را به جانب عراق خوانده بودند تا بر بنی امیه خروج کند و نوشته بودند که تمامت شیعیان او مجتمع شده اند که او را در خروج نصرت دهند و یاری نمایند جناب باقر علیه السلام فرمود که این مکتوبات از اهل کوفه ابتداء صدور یافته و یا آن که تو بدیشان نوشته ای؟ زید معروض داشت کتب از کوفیان به من رسیده بدون آن که من ایشان را خوانده باشم بلکه از جهت معرفت ایشان به حق ما و قرابت ما به رسول الله و از جهت یافتن ایشان و جوب موالات و طاعت ما را از کتاب الله و برای آن ضیق و عسرت که در آن باشیم مرا به سوی عراق دعوت نموده اند تا آن که با من بیعت کنند و مرا در جهاد با دشمنان یاری نمایند.

فقال له ابوجعفر علیه السلام : انّ الطاعة مفروضة من الله عزّ و جلّ و سنة امضاها فی الاولین و كذلك یجریها فی الاخرین و الطاعة لواحد منّا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور و اجل مسمی لوقت معلوم فلا

يَسْتَحْفَنُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ لَنْ يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْجِلُ عَجَلَةَ الْعِبَادِ وَلَا تَسْبِقَنَّ اللَّهَ فَتَعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ.

یعنی جناب باقر علیه السلام فرمودند: اطاعت خلاق، امام زمان خود را مفروض است از جانب خدای تعالی و طریقتی است که ممضی دانسته او را در امتیان انبیای سابق و همچنان جاری می سازد آن را در این امت و اطاعت از برای یک تن از اهل البیت که امام است مفروض شده و دوستی برای تمام اهل البیت است و فرمان خدای تعالی به صبر و تقیه در زمان تسلط ظالمان نافذ می شود و برای جمعی از اولیای خود و آن حکمی است که اجزای آن با یکدیگر متصل است، به این معنی که پس از حسین بن علی علیه السلام تا مهدی موعود تمامت ائمه به صبر مأمورند و از این حکم هیچ یک از ائمه مستثنی نشده اند و آن امری است که قطع و فصل در آن نشود و رجوعی در آن نباشد و آن امری است که خدای آن را ملزم نموده و تدبیر آن کرده و ممتد به مدتی است که آن مدت نزد خدای تعالی معلوم و معین است. پس ای زید سبک عقل نگردانند تو را جماعتی که به ربوبیت رب العالمین یقین ننموده اند زیرا که اگر خدای تعالی تو را بر خروجت معذب نماید ایشان دفع عذاب از تو نتواند کرد. پس پیش از وقت، امری را مرتکب مشو؛ چه خدای تعالی برای عجله عباد در امر مقدر خود تعجیل نکند. و خدای تعالی را در حکمی سبقت مگیر که بلیه و محنت او تو را عاجز کند و بیفکند.

فغضب زید عند ذلك ثم قال: ليس الامام متا من جلس في بيته و ارخى سترة و ثبط عن الجهاد و لكن الامام متا من منع حوزته و جاهد في سبيل الله حق جهاده و دفع عن رعيته و ذب عن حرمة. راوی گوید زید چون این کلمات را بشنید در خشم شد و گفت: از اهل بیت رسول الله امام آن کس نیست که در خانه خود بنشیند و پرده پیش روی او آویخته دارد و از مجاهدات با اعدا مسامحت کند و تعلل، بلکه امام آن کسی است که مملکت خود از خطر بازدارد و در راه خدا بدان طور که شایسته است جهاد کند و از رعیت و حریم خود دفع ضرر نماید.

قال ابو جعفر: هل تعرف يا اخي من نفسك شيئاً مما نسبتها اليه فتجىء عليه بشاهد من كتاب الله و حجة من رسول الله (ص) أو تضرب به مثلاً فان الله عزّ و جلّ احلّ حلالاً و حرّم حراماً و فرض فريضة و ضرب امثالاً و سنن سنناً و لم يجعل الامام القائم بامر الله شبيهة فيما فرض له من الطاعة ان يسبقه بامر قبل محله او يجاهد فيه قبل حلوله.

يعني حضرت باقر عليه السلام فرمودند: ای برادر من! آیا به علم یقین در خودت از اوصاف امام چیزی مشاهدهت می کنی؟! پس بیاوری برای آن گواهی و نقلی از کتاب الله نصی از سنت رسول خدا، و یا آن که برای او مثلی آوری که خدای تعالی در ازمنه

سابقه کسی را امام کرده که صفات او موافق صفات توسست مثل آن که به احکام الهی جاهل باشد و مادامی که به سیف خروج نکرده امام نباشد و آن گاه زمین از وجود حجت خالی بماند و چون خروج کند امام باشد؟! پس لازم آید که علی بن الحسین و امثال آن جناب که جهاد نکردند امام نباشد چه خدای عزّ و جلّ حلال نموده جنس حلال را و حرام ساخته محرّمات چند را و فرض کرده فریضی را، و برای ائمه حق و باطل امثالی در کتاب خود ذکر کرده و برای مردمان طریقی چند قرار داده و امامی را که قائم به امر اوست در هیچ يك از فریض در شبهه فرو نگذاشته تا آن که مبدا به امری قبل از محلّ آن اقدام کند و یا آن که در راه خدای تعالی جهاد کند پیش از حلول وقت آن.

وقد قال الله تعالى في الصّيد «و لا تقتلوا الصيد و انتم حرم» (1) اقتل الصّيد اعظم ام قتل النفس التي حرّم الله. و جعل لكلّ شىء محلاً و قال عزّ و جلّ «و اذا حللتهم فاصطادوا» (2) و قال عزّ و جلّ «لا تحلّوا شعائر الله و لا الشهر الحرام» (3) فجعل الشهور عدّة معلومة فجعل منها اربعة حرما و قال «فسيحوا في الارض اربعة اشهر و اعلموا انكم غير معجزى الله» (4) ثم قال تبارك و تعالى «فاذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا

ص: 100

1- . سورة مائده 5، آيه 95.

2- سورة مائده 5، آيه 2.

3- . سورة مائده 5، آيه 2.

4- سورة توبه 9، آيه 2.

المشركين حيث وجدتموهم» (1) فجعل لذلك محلاً [وقال «ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله» (2)] و لكلّ اجل كتابا.

این فقرات امثالی است برای آن که جهاد را مانند سایر فرایض محلی است و در وقت آن واجب و در غیر وقت آن ممنوع است. می فرماید: خدای تعالی فرموده «مکشید صید را در حالی که شما در احرام باشید» آیا کشتن صید اعظم است یا قتل نفس انسانی که خدای آن را حرام نموده؟! و خدای عزّ و جلّ برای هر چیزی موضع و محلّی قرار داده و فرموده «آن گاه که از احرام خارج و محلّ شدید صید نمائید» و فرمود «از شعائر اللّٰه و حدود الهیّه تجاوز نکنید در ماهی که خدای تعالی در آن جهاد را حرام کرده جهاد ننمایند» پس خدای شهور را چند ماه معلوم گردانیده که دوازده باشد و چهار ماه از آن که رجب و ذی القعدة و ذی الحجه و محرم باشد اشهر حرم قرار داده و فرموده «در آن شهور بر روی زمین سیاحت کنید و قتال ننمایید و بدانید که شما عاجزکننده نیستید خدای را چه در تحت ملك و سلطنت او باشید» و فرموده «چون اشهر حرم خارج شود بکشید ای مؤمنین، مشرکان را در هر مکان که بر ایشان دست یابید» پس خدای تعالی برای جهاد محلی فرض نموده و نیز فرموده «واقع مسازید شما صیغه نکاح را در زنی که در عدّه وفات باشد تا آن که عدّه او به انتهی رسد» پس برای هر چیز جائی و محلّی مخصوص معین نموده.

فان كنت على بينة من ربك و يقين من امرك و تبیان من شأنك، فشأنك و الآ فلا ترومنّ امرأ انت منه في شكّ و شبهة و لا تتعاط زوال ملك لم تنقص اكله و لم ينقطع مداه و لم يبلغ الكتاب اجله [فلوقد بلغ مداه و انقطع أكله و بلغ الكتاب اجله] لا نقطع الفصل و تتابع التّظام و لأعقب اللّٰه في التابع و المتبوع الذلّ و الصّغار اعوذ باللّٰه من امام ضلّ عن وقته فكان التابع فيه اعلم من المتبوع.

ص: 101

1- . سورة توبه 9، آيه 5.

2- . سورة بقره 2، آيه 236.

یعنی؛ اگر با برهان باشی از جانب خدای در امر خود بر یقینی و بر بیان واضح باشی، پس آنچه را که در خاطر داری ملازم باش. وگرنه قصد منمای کاری را که تو خود در آن به شك و شبهه باشی و مرتکب مشو برطرف شدن ملکی را که نصیب آن از دنیا به آخرت نشده و مدت آن به انتها نرسیده. پس اگر ملکت بنی امیه به آخر رسد و نصیب ایشان از دنیا مقطوع گردد هر آینه خلافت ایشان منقطع خواهد گشت و نظام آن از یکدیگر گسیخته خواهد شد و خدای تعالی تابع و متبوع ایشان را ذلت و اهانت نصیب خواهد نمود. پناه می برم به خدا از امامی که بعضی از فرایض خود را جاهل باشد و آن را از رعیت خود سؤال کند پس رعیتش در آن فرض از امام داناتر باشد.

أترید یا اخی ان تحیی ملة قوم قد کفروا بایات الله و عصوا رسوله و اتبعوا اهلهم بغیر هدی من الله و ادعوا الخلافة بلا برهان من الله و لا عهد من رسوله؟! اعینک بالله یا اخی ان تکون غدا المصلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه و سالت دموعه. ثم قال: الله بیننا و بین من هتک سترنا و جحدنا [نا] حقنا و أفضی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا.

یعنی می خواهی ای برادر من تجدید کنی طریقت قومی را که آیات محکمت خدای تعالی را انکار نموده و با رسول خدای مخالفت نموده، و متابعت نموده اند هوا و رأی های خود را بدون راهنمای از جانب خدای تعالی، و دعوی خلافت کردند بدون این که ایشان را از جانب خدای تعالی برهانی باشد و یا آن که عهدی و وصیتی رسول الله صلی الله علیه و آله در این باب کرده باشد. و پناه می دهم ترا به خدای از این که تو آن کس باشی که او را در کناسه به حلق در آویزند. آن گاه آن جناب بگریستند چنان که اشک آن حضرت جاری شد.

پس فرمود: خدای تعالی حاکم است میان ما و از جماعت که هتک حرمت ما نمودند و حق ما را منکر شدند و سر ما را فاش داشتند و نسبت دادند ما را به غیر مرتبه ای که ما را بود؛ یعنی مانع از اظهار دولت حق شدند، و گفتند در حق ما چیزی را

که ما آن را نگفته ایم؛ یعنی گفتند که ما را داعیه خروج است، و حال این که ما اراده آن را نداریم تا ظهور مهدی موعود(1).

و علمای امامیه در این روایات که ظاهراً بر قدح زید دلالت کند و مشعر است بر این که زید بدون حق دعوی امامت کرد، محمول بر تقیّه هست و یا آن که نهی امام، نهی تحریمی نبوده از جهت اشفاق و خوف بر زید او را از خروج نهی فرمودند.

و گویند که زید بن علی را در خروج داعیه خلافت نبوده و خود از روی جزم می دانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او امام جعفر صادق علیه السلام است.

و مقصود وی از خروج بر متقلبان، انتقام کشیدن ثارات اهل البیت علیهم السلام بود، به هر طریق می خواست که مردم را متفق ساخته تا به دفع دشمنان خاندان خود پردازد.

مجلسی در مجلد پانزدهم از بحار الانوار(2) گوید: اخبار در باب زید بن علی مختلف است و متعارض است ولی روایاتی که بر جلالت و مدح زید و این که مدعی غیر حق نبوده و بسیاری از اصحاب ما - رضوان الله علیهم - به علوّ شأن و جلالت مرتبت او حکم نموده اند. پس مناسب آن است که در حق زید حسن ظن داشته او را قدح ننماییم بلکه بایستی متعرض هیچ یک از اولاد ائمه معصومین نشده قدح و ذم ایشان نکنیم مگر آن کسانی را که ائمه خود به کفر و تبری ایشان حکم فرموده اند و ما شمه ای از روایات که از کتب محدّثین و موثّقین شیعه در مدح زید ضبط شده ایراد کنیم:

شیخ فاضل ابن خزاز قمی در اواخر رساله کفایة الاثر فی النصوص علی الائمه الاثنی عشر روایتی چند بر امامت ائمه از زید روایت کند پس از نقل آن اخبار از زید گوید.

فانّ قائل قال فزید بن علی اذا سمع هذه الأخبار وهذه الأحادیث من الثقات المعصومین و امن به و اعتقدها فلما خرج بالسّیف و ادّعی الامامة لنفسه و اظهر الخلاف

ص: 103

1- الکافی، ج 1، ص 358 - 356.

2- بحار الانوار، ج 46، ص 155 به بعد، باب 11 «احول اولاده و ازواجه علیه السلام».

علی جعفر بن محمد و هو بالمحلّ الجلیل الشریف المعروف بالستر و الصلاح مشهور عند الخاص و العام بالعلم و الزهد و هذا ما لا یفعله الا معاند او جاحد و حاشا زید بن علی ان یکون بهذا المحلّ.

یعنی هرگاه کسی از راه اعتراض گوید: پس اگر زید بن علی خود این حدیث از ثقات معصومین شنیده و بدان ایمان آورده و اعتقاد کرده، از چه روی با شمشیر خروج کرد و دعوی امامت برای خود نمود و مخالفت جعفر بن محمد ظاهر ساخت، با آن که جعفر بن محمد به جلالت قدر و زهد و عفت و صلاح مابین خاص و عام اشتهار داشت؛ و این قول که از زید صدور یافته قول کسی است که بالتّسبیه به جعفر بن محمّد معاند و گرنه جاحد باشد و حاشا از این که درباره زید توهم رود که با جعفر بن محمد اظهار معاندت می نمود و یا آن که جاحد و منکر آن جناب بود.

پس این خزاز در جواب این اعتراض گوید: فاقول فی ذلك و بالله التوفیق إن زید بن علی علیه السلام انما خرج علی سبیل الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لا علی سبیل المخالفة لابن اخیه جعفر بن محمّد علیه السلام و انما وقع الخلاف من جهة الناس و ذلك ان زید بن علی لما خرج و لم یخرج جعفر بن محمد علیه السلام توهم قوم من الشيعة ان امتناع جعفر كان للمخالفة و انما كان لضرب من التدبیر فلما رأى الذین صاروا لزیدیه سلفاً قالوا لیس الامام من جلس فی بیته [و أغلق بابہ] و ارخی ستره و انما الامام من خرج بالسيف یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر فهذا كان سبب وقوع الخلاف بین الشيعة و اما جعفر و زید فما كان بینهما خلاف.

یعنی همانا زید بن علی خروج کرد برای امر به معروف و نهی از منکر نه از جهت مخالفت پسر برادر خود جعفر بن محمّد علیه السلام زیرا که او را با جعفر بن محمد به هیچوجه خلاف و نزاع نبود بلکه مردمان چنان گمان نمودند که مابین ایشان مخالفت است، زیرا که چون زید بن علی خروج کرد و جعفر بن محمّد با وی همراهی ننمود گروهی از شیعه چنین توهم کردند که امتناع جعفر بن محمّد از خروج به جهت مخالفت با زید است و حال آن که امتناع آن جناب به جهت تدبیر و نوعی از مصلحت

بود؛ و چون آنان که بعد از زید مذهب زیدیّه اختیار نمودند تقاعد جعفر بن محمد مشاهدت کردند و گفتند امام آن کس نیست که در سرای خود نشست و پرده مابین خود و مردمان آویخته دارد بلکه امام آن باشد که با شمشیر ظاهر شود، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ این بود منشأ نزاع شیعه و مابین جعفر علیه السلام و زید به هیچوجه خلاف و نزاع نبود.

ابن خزّاز گوید که دلیل بر صدق این معنی تمثیل زید است: من اراد الجهاد فإلیّ و من اراد العلم فإلیّ ابن اخی جعفر. ولو ادعی الامامة لنفسه لم ینف کمال العلم عن نفسه لان الامام ینجب ان ینف عن العلم من الرعیّة.

یعنی آن کس که اراده جهاد دارد بایستی نزد من آید و هر کس فهم و دانش طلب کند او را لازم است که پسر برادرم جعفر را ملازم گردد. و اگر زید بن علی مدّعی امامت از برای خود بود کمال علم را از خود نفی نمی نمود، زیرا واجب است امام از تمام رعیت خود دانایتر باشد.

آن گاه گوید: از جناب جعفر بن محمد این کلام مشهور است که فرمود: رحم الله عمّی زیداً لوظفر لوفی و ائّما ادعی الی الرضا من آل محمد و أنا الرضا. یعنی خدای رحمت کند عمّم زید را اگر بر دشمنان ظفر یافتی بدانچه مقصود وی بود وفا نمودی؛ این است و جز این نیست عم من زید مردمان را به سوی رضا از آل محمّد دعوت می نمود و رضای از آل محمد منم.

آن گاه گوید: و تصدیق ذلك ما حدثنا به علی بن الحسین قال حدثنا عامر بن عیسی بن عامر السیرافی مکه فی ذی الحجة سنة احدى و ثمانین و ثلاث مائة قال حدّثنی ابو محمّد الحسن بن محمّد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال حدّثنا محمد بن مطهر قال حدّثنا ابی قال حدّثنا عمر بن المتوکل ابن هارون البجلی عن ابیه المتوکل بن هارون قال: لقیته یحیی بن زید بعد قتل ابیه و هو متوجّه الی خراسان فما رأیت رجلاً فی عقله و فضله فسألته عن ابیه فقال: انّه قتل و صلب

بالكناسة ثم بكى و بكيت حتى غشى عليه فلما سكن قلت يا بن رسول الله و ما الذى اخرجك الى قتال هذا الطاغى و قد علم من اهل الكوفة ما علم فقال نعم لقد سألته عن ذلك فقال. سمعت ابي يحدث عن ابيه الحسين بن على عليهما السلام قال وضع رسول الله يده على صلبى فقال يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يقتل شهيدا اذا كان يوم القيامة يتخطى هو و اصحابه رقاب الناس و يدخل الجنة فاحببت ان اكون كما وصفنى رسول الله صلى الله عليه و آله ثم قال رحم الله ابي زيدا كان و الله احد المتعبدين قائم ليله و صائم نهاره مجاهد فى سبيل الله حق جهاده فقلت: يا بن رسول الله هكذا يكون الامام بهذه الصفة. فقال يا عبدالله ان ابي لم يكن بامام و لكن كان من السادات الكرام و زهادهم و كان من المجاهدين فى سبيل الله

فقلت يا بن رسول الله اما ان اباك قد ادعى الامامة و خرج مجاهد فى سبيل الله و قد جاء عن رسول الله فيمن ادعى الامامة كاذبا فقال مه يا عبدالله ان ابي كان اعقل من ان يدعى ما ليس له بحق و انما قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد عنى بذلك عمى جعفر فقلت فهو اليوم صاحب هذا الامر قال نعم فهو افقه بنى هاشم.

يعنى تصديق بر مدعى آن خبرى است كه خبر داد ما را بدان على بن الحسين گفتم روايت كرد مرا عامر از ابى عامر سيراى در مكه شهر ذى الحجة از سال سيصد و هشتاد و يك گفتم حديث كرد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن يحيى بن جعفر بن عبدالله بن حسين بن على بن ابى طالب گفتم: مرا خبر داد محمد بن مطهر گفتم خبر داد مرا پدرم و گفتم حديث كرد مرا عمير بن متوكل بن هارون بلخى از پدرش متوكل كه گفتم: يحيى بن زيد را ملاقات كردم بر حالتى كه متوجه خراسان بود هيچ كس را در عقل و فضل مانند او نيافتم از او حال پدرش زيد سؤال كردم گفتم او را مقتول ساختند و در كناسه كوفه او را بر دار كشيده اند. آن گاه گريه كرد و گريستم آنقدر گريه كرد كه مدهوش شد چون او را از گريستن افاقه روى نمود عرض كردم: يا بن رسول الله زيد را سبب چه بود كه با اين طاغى مقاتلت نمود و حال آن كه بر احوال مردمان كوفه نيكو آگاهى بود.

گفت: آری من خود از وی از این امر سؤال کردم گفت از پدرم شنیدم که از پدر بزرگوارش حسین بن علی روایت می نمود که فرمود رسول خدای دست مبارک خویش بر صلب من نهاد و بفرمود یا حسین از صلب تو شخصی خارج گردد که او را زید نام است شهید خواهد گشت چون روز قیامت شود او و اصحابش بر گردن مردمان قدم نهاده داخل بهشت گردند پس من دوست داشتم که بدان وصف باشم که رسول الله خبر داده.

پس فرمودند: خدای رحمت کند پدرم زید را سوگند به خدای که یکی از زهاد و عبّاد معدود بود، شب ها را به عبادت پروردگار به سر می برد و روزها روزه داشت و در راه خدای مجاهدت کرد. گفتم یابن رسول الله این اوصاف که ذکر نمودی خود اوصاف امام است؟! گفت: ای عبدالله! همانا پدرم امام نبوده ولی در زمره سادات کرام و زهاد انتظام داشت و از آنان که در راه خدای تعالی جهاد کنند محسوب بود. پس عرض کردم: یابن رسول الله پدرت دعوی امامت نمود و خروج کرد و در راه خدای مجاهدت نمود و حال آن که از رسول الله در مذمت آن کس که به کذب دعوی امامت کند اخباری چند وارد شده! فرمود: یا عبدالله! به درستی که پدر من عاقل تر از این بود که امری را به غیر حق دعوی کند این است و جز این نیست مردمان را به رضای از آل محمد دعوت می نمود، و مقصود وی عمّم جعفر بود. عرض کردم: امروز جعفر بن محمد امام و صاحب امر است؟ فرمود: آری جعفر ائمه بنی هاشم است. (1)

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کند که: زید بن موسی را برای خروج در بصره و احراق خانه های بنی العباس گرفته به نزد مأمون آوردند، مأمون از جرم وی نظر به مراعات جانب امام اغماض کرده به حضرت عرض کرد یا ابالحسن! لئن خرج اخوك و فعل ما فعل لقد خرج قبله زید بن علی فقتل ولو لا مكانك لقتلته فلیس ما اتاه

ص: 107

بصغیر یعنی ای ابوالحسن اگر برادر تو زید در بصره خروج نمود و کرد آنچه بدیع و شگفت نباشد زیرا که پیش از وی زید بن علی بن الحسین خروج کرد و او را مقتول ساختند و اگر تقرب و مکان تو نزد من نبود هر آینه او را مقتول می ساختم آنچه را اقدام نموده گناهی بزرگ است.

حضرت فرمودند: یا امیرالمؤمنین لا تُقسِ اخی زیدا الی زید بن علی فانّه کان من علماء آل محمد غضب لّله و جاهد اعدائه حتّی قتل فی سبیلہ و لقد حدّثنی ابی موسی بن جعفر علیهما السلام انه سمع اباہ جعفر بن محمد علیهما السلام یقول: رحم اللّٰہ عمی زیدا انه دعی الی الرّضا من آل محمّد ولو ظفر لوفی بما دعی الیه و لقد استشارنی فی خروجه فقلت له یا عمی إن رضیت أن تكون المقتول المصلوب بالکناسه فشانک فلما ولی قال جعفر بن محمّد ویل لمن سمع واعیتہ فلم یجبه.

یعنی یا امیرالمؤمنین برادرم زید را به زید بن علی قیاس مکن زیرا که زید بن علی از علمای آل محمد معدود بود برای خدای تعالی به غضب درآمد و در راه خدای با دشمنان خدای مجاهدت نمود تا آن که به فیض شهادت فایز گشت. به تحقیق خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر که از پدر خود جعفر بن محمد استماع کرده که فرمود: خدای بر عم من زید رحمت آورد به درستی که او مردمان را به سوی رضا از آل محمّد دعوت می نمود، و اگر بر دشمنان ظفر یافتی بر آن [که] مردمان بر آن می خواندی وفا نمودی. و هر آینه در باب خروج خود با من مشورت نمود او را گفتم اگر رضا دهی که تو خود آن کسی باشی که در کناسه کوفه او را مقتول و مصلوب نمایند بدانچه اراده داری اقدام نمای. چون زید روانه گشت جعفر علیه السلام فرمود در عذاب الهی معذب باد آن کسی که صدای او را بشنود و او را اجابت نکند.

مأمون عرض کرد: یا ابوالحسن آلیس قد جاء فیمن ادّعی الامامة بغیر حقّها ما جاء؟! یعنی آیا نه در مذمت آن کس که دعوی امامت به غیر حق کند رسیده است آنچه رسیده است؟ حضرت فرمود: ان زید بن علی لم یدع ما لیس له بحقّ و انّه کان اتقی اللّٰہ من ذلك

انّه قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد و انما جاء ما جاء فيمن يدعى انّ الله تعالى نص عليه ثم يدعوا الى غير دين و يضلّ عن سبيله بغير علم و كان زيدا و الله ممّن خوطب بهذه الاية «و جاهدوا في الله حقّ جهاده»؛⁽¹⁾ یعنی به درستی که زید بن علی دعوت نمود چیزی را بدون حق و از خدای تعالی بر حذر بود از این که چیزی را به غیر حق طلب نماید و اخبار و دلایل ذم درباره آن کس وارد شده که دعوی آن کند که خدای بر امامت او نصّ نموده آن گاه مردمان را به غیر خدای دعوت نماید و ایشان را به ضلالت افکند. سوگند با خدای که زید از آنان است که خدای تعالی ایشان را مخاطب ساخته که: ای گروه مؤمنین در راه خدا جهاد کنید حق جهاد کردن را خدای شما را برگزید.

صدوق علیه الرّحمه در کتاب عیون پس از نقل این حدیث گوید: زید بن علی را فضایل بسیاری است که از غیر علی بن موسی علیه السلام روایت شده و خوش داشتم که آن فضایل را در عقب این حدیث ایراد کنم تا بر مطالعه کنندگان این کتاب اعتقاد امامیه درباره زید مکشوف گردد آن گاه اخباری چند در مدح زید نقل کنیم من جمله به وسایطی چند از معتمّر روایت کنند که گفت: در خدمت جناب حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که زید بن علی درآمد و دست خود را بر دو طرف در نهاد و بایستاد حضرت صادق علیه السلام او را فرمودند: یا عم اعیذك بالله ان تکون المصلوب بالکناسه یعنی ای عم ترا در پناه خدای جای دهم از این که آن کسی باشی که او را در کناسه بر دار کشند. مادر زید چون این کلام استماع کرد گفت: واللّه لا یحملك علی هذا القول غیر الحسد لابنی یعنی ترا دعای بر این خبر جز حسد به پسر من نباشد. حضرت سه مرتبه فرمود یا لیته حسدا یعنی کاش این کلام از روی حسد می بود آن گاه فرمودند: حدثنی ابی عن جدی علیهما السلام انه قال یخرج من ولده رجل یقال له زید یقتل بالكوفة و یصلب بالکناسه یخرج من قبره حین ینشر تفتح لروحه ابواب السّماء یتهجم به اهل

ص: 109

السموات [و الأرض] يجعل روحه في حوصلة طير أخضر يسرح في الجنة حيث يشاء. یعنی خبر داد مرا پدرم از جدم که از اولاد وی مردی که او را نام زید است خروج کند و در کوفه کشته شود و مصلوب گردد و چون زمان حشر و نشر مردمان رسد از قبر خود بیرون آید بر حالتی که برای روح وی درهای آسمان گشاده گردد و سگان سماوات به جهت او مبهتج و مسرور گردند و روح او را در حوصله طیری سبزرنگ جای دهند در بهشت به هر مکان که خواهد پرواز کند. (1)

و نیز به اسنادی چند از عمرو بن خالد روایت کند که گفت عبدالله بن سیابه مرا حدیث کرده و گفت ما هفت تن بودیم که عزیمت مدینه [نمودیم]، داخل مدینه شدیم و به مجلس جناب ابوعبدالله حضرت صادق علیه السلام در آمدیم فرمود: آیا در نزد شما از عمّ من خیری هست؟ عرض نمودیم: به تحقیق یا خروج کرده یا خروج میکنند عنقریب، پس فرمود: اگر شما را از کوفه در باب زید خبر رسد مرا اخبار دهید. راوی گوید ما در مدینه چند روز مکث نمودیم تا آن که از جانب بسام صیرفی رسولی به مدینه آمد مکتوبی برای ما آورد او را گشودیم نوشته بود: اما بعد فانّ زیدا قد خرج يوم الاربعاء [غرة صفر فمكث الأربعاء] والخميس و قتل يوم الجمعة و قتل معه فلان و فلان یعنی به درستی که زید خروج نمود روز چهارشنبه و پنجشنبه را و روز جمعه به درجه شهادت فایض گشت و با او فلان و فلان مقتول گشتند.

راوی گوید: به مجلس حضرت صادق علیه السلام شده آن مکتوب بر وی عرضه داشتم آن را قرائت کرده بگریست پس فرمود: انا لله و انا اليه راجعون عند الله احتسب عمّي انه كان نعم العم ان عمي كان رجلاً لدنيا و آخرتنا مضي و الله عمّي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و على و الحسن و الحسين. یعنی آن جناب کلمه ترجیع به زبان جاری ساختند و فرمودند در مصیبت عم خود صبر کنم و اجر آن از خدای طلبم، به درستی

ص: 110

که عمّ من نیکو عمی بود همانا عمّ من مردی بود برای دنیای ما و آخرت ما سوگند با خدای گذشت عمّ من در حالتی که شهید بود مانند آن شهادتی که با رسول خدای و علی بن ابی طالب و حسن و حسین به درجه شهادت رسیدند. (1)

و نیز به اسنادی چند از جابر بن یزید جعفری روایت کند که گفت: جناب ابوجعفر باقر علیه السلام از آباء کرام خود مرا حدیث کرد که رسول خدای به حسین علیه السلام فرمود یا حسین یخرج من صلبك رجل یقال له زید یتخطأ هو و اصحابه یوم القیامة رقاب الناس غراً محجلین یدخلون الجنة بغير حساب. یعنی ای حسین از صلب تو مردی بیرون آید که او را زید گویند چون روز قیامت او و اصحابش بر گردن های مردم پا گذارده بر حالتی که از مواضع وضوی ایشان از اثر وضو نوری ساطع و لامع است و بدون حساب داخل بهشت شوند. (2)

و نیز در آن کتاب به وساطی چند از فضل بن یسار روایت کند که گفت: صباح آن روز که زید بن علی در کوفه خروج نمود خدمتش رسیدم شنیدم که می گفت: من یعینی علی قتال [أنباط] اهل الشام فوالذی بعث محمّدا صلی الله علیه و آله بالحق بشیرا و نذیرا لا یعینی منکم علی قتالهم احدا الا اخذت بیده یوم القیامة فادخلته الجنة باذن الله تعالی. یعنی آیا کیست که در مقاتلت من با اراذل و عوام اهل شام مرا معاونت کند؟ سوگند به آن خدایی که محمّد را به راستی به خلق مبعوث نمود هر آن کس از شما در قتال با شامیان مرا مدد نمایند روز قیامت دست او را گرفته به اذن خدای تعالی داخل بهشت کنم.

فضل گوید: چون زید مقتول گشت راحله ای به اجاره برگرفتم و به جانب مدینه متوجه شدم و به سرای حضرت صادق علیه السلام در آمدم و از خوف جزع آن جناب با خود مقرر داشتم که او را از قتل زید اخبار نکنم چون داخل شدم فرمودند: ما فعل عمّی

ص: 111

1- . همان، ج 1، ص 252.

2- همان، ج 1، ص 250.

زید، و کار عمّ من به کجا انجامید؟ گریه مرا فرا گرفت جواب دادن نتوانستم پس فرمودند قتلوه او را مقتول ساختند؟ عرض کردم آری به خدا فرمود فصلبوه او را بر دار بپا داشتند؟ عرض کردم ای و الله صلبوه فضیل گوید: آن گاه حضرت صادق علیه السلام چنان گریست که اشکهای وی چون مروارید تر جاری گردید پس فرمود: یا فضیل شهادت مع عمی قتال اهل الشام با عمّ من در مقاتلت اهل شام حاضر بودی؟ عرض کردم بلی فرمودند فکم قتلت منهم یعنی چند تن از آن جماعت مقتول ساختی؟ عرض کردم شش تن فرمودند فلعلک شک فی دمائهم یعنی شاید در ریختن خونهای ایشان در شک باشی؟ عرض کردم اگر مرا شکی بود ایشان را مقتول نمی ساختم فضیل گوید پس شنیدم آن حضرت می فرمود اشکرکنی الله فی تلك الدماء ما مضی و الله عمّی زید و اصحابه شهیدا مثل ما مضی علیه حسین بن علی بن ابی طالب و اصحابه یعنی خدای تعالی مرا در ریختن خون های اهل شام شریک گرداند قسم به خدای عمّ من و اصحاب وی از این سرای فانی بگذشتند بر حالتی که شهید بودند مانند حسین بن علی و اصحاب او. (1)

محدث کاشانی ملا محسن فیض در کتاب اصول وافی به وسائطی چند از سلیمان بن خالد روایت کند که جناب ابو عبد الله جعفر بن محمد از من سؤال کرد و فرمود: ما دعاکم الی الموضع الذی وضعتم فیه زید. یعنی چه چیز داعی شد شما را که زید را در مجرای آب دفن نمودید؟ عرض کردم: سه چیز؛ یکی کمی عدد آنانکه با زید باقی مانده بودند زیرا عدد ایشان زیاده از هشت نفر نبود لاجرم از خوف دشمنان بدن زید را در آن موضع دفن نمودیم، دیگر خوف آن که صبح روشن گردد و ما را مفتضح نماید و دشمنان بر جسد وی ظفر یابند، و دیگر آن که همان مضجع مقدر او بود که بدان سبقت نمود. حضرت فرمودند کم الی الفرات من الموضع الذی وضعتموه فیه.

ص: 112

یعنی از مدفن زید تا شریعه فرات چند مقدار مسافت بود؟ عرض کردم به قدر يك پرتاب سنگ فرمودند سبحان

اللّه افلا كنتم او قرتموه حدیدا و قذفتموه فی الفرات و كان افضل.

یعنی از چه جهت او را به حدید ثقیل نمودید تا آن که او را به فرات افکنید و حال این که این افضل و نیکوتر بود عرض کردم لا و اللّه فدای تو کردم ما را طاقت آن نبود که او را در فرات افکنیم. پس فرمود ای شیء کنتم یوم خرجتم مع زید؟ یعنی بر چه حال بودید آن روز که با زید خروج کردید؟ عرض کردم بر صفت ایمان. فرمودند فما كان عدوكم؟ دشمنان بر چه صفت بودند؟ عرض کردم از زمره کافران. فرمودند: همانا من یافته ام در کتاب اللّه این آیه کریمه را که می فرماید «فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثختموهم فشدوا الوثاق» (1) فاما متا بعد و اما فداء حتى تقنع الحرب اوزارها ای گروه مؤمنین چون ملاقات کنید آن کسانی را که کافر شده بزنید گردن های ایشان را تا آن که بر ایشان غلبه یافتید به قید محکم ببندید پس یا منت گذارده بدون عوض رها کنید یا آن که عوض و فدیة مأخوذ دارید پس ایشان را مطلق العنان نمایید شما ابتدا نمایید به رها نمودن ایشان که اسیر نمودید آیا شما را قدرت آن نبود که يك ساعت به عدل عمل نمایید.

و از جمله اشعار زید که در آن بر امامت جناب ابو جعفر حضرت باقر علیه السلام تصریح کرده این چند بیت است:

ثوی باقر العلم فی ملحد *** امام الوری طیب المولد

فمن لی سوی جعفر بعده *** امام الوری الاوحد الامجد

ابا جعفر الخیر انت الامام *** و انت المرجی لبلوی غد (2)

یعنی پیشوای مردمان و شکافنده علوم و آن کس که ولادتش طیب و پاکیزه است.

ص: 113

1- سوره محمّد 47، آیه 4.

2- بحار الانوار، ج 46، ص 296.

یعنی جناب ابوجعفر باقر در لحد جای گرفت، و مرا پس از آن جناب جز حضور جعفر صادق که سیدی بزرگوار و امام انام است امام و مقتدایی نیست، ای جعفر صادق همانا امام و مقتدای من تویی و در فزع و احوال روز قیامت ملجأ و پناهی نباشد.

قاضی نورالله تستری گوید: (1) سید اجل مرتضی علم الهدی از اعیان شیعه نقل کند که گفت با زید بن علی در واسط بودم پس در مجلس او ذکر ابابکر و عمر و علی بن ابی طالب کردند ابوبکر و عمر را بر علی تقدیم و تفضیل دادند و چون آن جماعت از مجلس بیرون رفتند زید رضی الله عنه با من گفت شنیدی سخن این جماعت را و اینک من در برابر سخنان ایشان چند بیتی گفته ام:

و من شرف الاقوام یوما برأیة *** فإن علیاً شرفته المناقب

و قول رسول الله و الحق قوله *** و ان زعمت منهم أنوف کواذب

بأنک منی یا علی معالنا *** کهارون من موسی اخ لی و صاحب

دعاه بیدر فاستجاب لامره *** و ظاعن فی ذات الاله یضارب

مع الجملة در جلالت قدر و مرتبت و علو منزلت زید از اخبار ائمه اطهار و علمای ابرار بسیار است هر آنکس خواهد بر آن ها استحضار یابد بایستی به جلد یازدهم کتاب بحار الانوار و غیر آن از کتب رجوع نمایند که مفصلاً و مشروحاً مذکور است.

قد تمّت الكتاب بعون الملك الوهاب علی يد اقل الخلیقة بل لا شیء فی الحقیقة علی اکبر القر نجاهی.

فی یوم الجمعة فی سلخ شهر شوال المکرّمة من شهور سنة اثنی عشر و ثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبویة. یا علی مدد.

ص: 114

نسب حضرت امام زاده یحیی که در ورامین است. آنچه از کتب معتبره انساب و مشجرات به نظر رسیده این است:

صاحب سر انساب (1) در نسب آن بزرگوار می فرماید: یحیی بن علی بن عبدالرحمن الشَّجری ابن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام است، و صاحب نه‌ایة الانساب می فرماید: یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام است. مادرش دختر عبدالله بن ابراهیم است از اولاد جعفر بن ایطالب علیه السلام است؛ و لشکر عبدالله بن عزیز والی ری یحیی را در قریه ای از قرای ری به قتل رسانیدند. و قبر آن حضرت در آن قریه است و کسی بر او نماز نکرد. و چهل و پنج سال از سن شریفش گذشته بود و عقبی از برای او باقی نماند. پسری داشت احمد نام که قبل از شهادت یحیی وفات یافت و حضرت عبدالعظیم علیه السلام با یحیی و حسن بن زید به هم می رسند که از حسن بن زید چند اولاد بوده است: یکی علی شدید است که جدّ حضرت عبدالعظیم است، و دیگر قاسم است که جد امام زاده یحیی است.

و صاحب مقاتل الطالبیین (2) در شرح احوال علی بن عبدالرحمن الشَّجری می فرماید: از برای علی چهار دختر و نه پسر بود و از آن جمله یکی یحیی است که در

ص: 117

-
- 1- سرّ الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 4 به بعد، باب اولاد الامام ابی محمد الحسن بن علی المجتبی علیه السلام .
 - 2- مقاتل الطالبیین، ص 530.

ایام مهتدی در زمان خروج کوكبى در قزوین گذشته شد و قبر او در سوادری است.

و از ابونصر بخاری(1) روایت کرده اند که، علی بن عبدالرحمن کشته شد در ورامین، در حکومت عبدالله عزیز، از جانب مهتدی؛ و مقبره او در ورامین ظاهر است؛ و کوكبى لقب حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد ارقط است که در ایام خلافت مهتدی در قزوین خروج کرده.

اما عبدالرحمن شجرى موسوم است به شجریه حسینه که منسوبند بسوی شجره که آن قریه ای است از قرای فلسطین. اول کسی که نسبت داده شده بسوی شجره قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام است و از برای او چند اولاد بوده است که یکی از آن ها عبدالرحمن شجرى است.

و قاسم را شجرى اگر می گویند، و سادات شجریه همه از اولاد عبدالرحمن شجرى اند، از قراری که در کتب معتبره سیر و تواریخ مضبوط و مسطور است چون اقوام ازدحام نمودند در رجب سنه دویست و پنجاه و پنج هجرى و متعذراً عزل و خلع از خلافت کرده و مهتدی به خلافت مشتغل شد در رجب سنه دویست و پنجاه و شش از خلافت عزل شد و امتداد خلافت او زیاده از یازده ماه طول نکشید در آن زمان کوكبى که حسین بن احمد ارقط است در قزوین خروج نموده، مهتدی کیفیت را که یکی از ملازمان ترك بوده به قزوین فرستاد و در میان آن ها محاربات بسیار اتفاق افتاد که علی پدر یحیی در آن جنگ کشته شد.

و این که در درب حرم امام زاده یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن ابوالقاسم بن حسن ثبت شده می شود که سهو شده باشد؛ زیرا که در جمیع کتب انساب قاسم بن حسن ضبط کرده اند نه ابوالقاسم بن حسن.

و در تاریخ کتیبه محراب در سنه دویست و بیست و سه هجرى نوشته شده؛ و قبل

ص: 118

از تاریخ قتل حضرت امام زاده یحیی است از بابت این است که سابقاً مسجدی در آن جا بنا کرده بودند و آن محراب جزو آن مسجد بوده و هیچ منافاتی ندارد از این که بعد از این یحیی را در آن مسجد دفن کرده باشند و به مرور دهور آن جا مخصوص امام زاده شده باشد، زیرا که رسم و معمول نیست در مقبره محراب بسازند.

این که گفته اند بعضی مورخین انساب که علی پدر یحیی در قزوین در وقعه کوبی کشته شد و پاره گفته اند: در ورامین مدفون است، دور نیست. در قزوین در جنگ زخم برداشته و بعد از آن به ورامین برده باشند و در آنجا وفات یافته باشد و در همان

جا دفن کرده باشند؛ و امام زاده یحیی را هم که نوشته اند در سواری، در جنگ عبدالله بن عزیز والی ری کشته شد، این هم بسیار مناسبت دارد که بعد از وفات او را نیز در نزد پدرش در ورامین دفن کرده باشند. محرم 1300.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عداوت میان بنی هاشم و بنی امیه از هنگام تولّد امیه و هاشم بود، تا آن که عداوت آن ها رفته رفته قوت گرفت؛ و از باب قتل عثمان بن عفان معاویه بنای خلافت گذاشته و جنگ صفین نموده، روزبه روز عداوت آل هاشم و آل امیه بالا گرفت.

و این که بعضی از ذاکرین می گویند: «سبب عداوت از بابت حضرت شهربانو یا زنی دیگر است که ابوموسی اشعری به جهت یزید - علیه اللعنة - خواستگار شده بود و برای خود و حضرت سیدالشهداء علیه السلام حرفی زده، شهربانو سیدالشهدا را قبول نمود» غلط مشهور است.

آنچه حقیقت دارد و صحیح است این است که معاویه به مروان بن حکم که والی مدینه بود، نوشت که من دوست می دارم الفت و وصلت با بنی هاشم را تازه کنم. چون نامه من به تو رسد امّ کلثوم دختر عبدالله جعفر را که از زینب دختر علی بن ابیطالب است، به عقد پسر یزید درآوری و آنچه صداق بخواهند قبول کنی.

مروان نزد عبدالله جعفر رفته نامه معاویه را خواند و خواهش نمود که مجلسی به جهت عقد ام کلثوم برای یزید منعقد سازند، عبدالله گفت: خالویش حسین بن علی در مدینه نیست، به ینبع رفته و او بزرگ سلسله است، تا او حاضر نباشد این امر صورت نخواهد گرفت. به همین حال باشد تا حسین بن علی مراجعت فرماید.

ص: 121

و چون حضرت سیدالشهدا از ینبع مراجعت فرمودند، عبدالله جعفر تفصیل را خدمت حضرت عرض کرد. حضرت از مجلس برخاسته نزد ام کلثوم رفتند و فرمودند: معاویه تو را به جهت یزید خواستگاری کرده و پسرعموی تو قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب سزاوارتر است به شوهری تو؛ و مضمونی فرمودند که شعر مولوی کاشف اوست:

در شریعت کفو آمد ازدواج *** یک در او چوب و در دیگر زعاج

و اگر تو را امید به زیادتی صدق است من بغیغا را برای تو مهریه قرار می دهم. ام کلثوم قبول این کار را نموده به تزویج قاسم درآمد.

چون روز دیگر شد مروان مجلسی به جهت این امر منعقد نمود، شرحی از نامه معاویه و خیال مودت و مهربانی او با صله رحم بیان کرد. حضرت فرمودند: من او را به جهت قاسم عقد کردم، مروان گفت: یا حسین! با خلیفه و من مکر کردی. حضرت فرمودند: در اول تو به این کار سبقت کردی؛ زیرا که حضرت امام حسن علیه السلام نامزد کرد عایشه دختر عثمان را و تورفتی او را برای عبدالله بن زبیر گرفتی. مروان گفت: چنین

نیست. حضرت نگاهی به محمد بن خطاب که از بزرگان قوم بوده کرده فرمودند: چنین نیست؟ محمد عرض کرد: اللهم نعم.

و این بود عداوتی که به جهت ازدواج زن در میانه یزید و حضرت سیدالشهدا علیه السلام

واقع شده. چون خبر درگذشتن معاویه بن ابوسفیان به حضرت سیدالشهداء علیه السلام

رسید، متصل این شعر یزید بن مفرغ را می خواندند:

لا دغرت السوام فی فلق الصبح *** مغیرا و لا دعیت یزیدا

یوم اعطی من المخافة ضیما *** و المنایا یرصدنی ان احیدا(1)

و چون یزید بن معاویه - علیه اللعنة و الهاویة - به خلافت نشست به ولید بن عتبة

ص: 122

1- . مشیر الاحزان، ص 38؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 348.

بن ابی سفیان که والی مدینه بود، نوشت از آن حضرت بیعت گیرد. چنان که مشهور است حضرت ابا و امتناع از بیعت نموده، روانه مکه معظمه شد. در آن وقت عبدالله زبیر در مکه معظمه مدعی خلافت بود و با امیرالمؤمنین و با آل رسول در نهایت عداوت؛ چنان که چهل نماز جمعه ادا نکرد؛ زیرا که شرط آن فریضه، صلوات بر محمد و آل محمد است؛ می گفت: پیغمبر خوب بود ولی - العیاذ باللّه - طایفه بدی داشت. اگر صلوات بر آل او فرستم سبب تکبر و نخوت ایشان می شود.

و همچنین وقتی که حجاج بن یوسف ثقفی مکه معظمه را محاصره کرد او نیز محصور شد. چون کار بر وی تنگ گشته، سلاح حرب پوشید و دل بر مرگ نهاد، به مادر خود اسماء ذوالنطاقین دختر خلیفه اول - ابوبکر - وصیت می کرد و از عقاید می شمرد. گفت: ای مادر! تو می دانی من دشمن ترین خلق بودم با علی بن ابی طالب.

و عبدالله از ورود حضرت امام حسین علیه السلام به مکه، اولاً به سبب عداوت، ثانیاً عدم پیشرفت خلافت که مدعی آن بود، خدمت حضرت می رسید و آن حضرت را ترغیب و تحریص می نمود که به کوفه تشریف برید، که اکنون اهل عراق متفقاً در وفاق هستند، چرا باید این نعمت را از دست داد و بر بنی امیه غلبه نکرد؛ و به عقیده خود با حضرت حیل و مکر می کرد که از مکه بیرون روند.

و برخلاف او عبدالله عباس همه روزه خدمت آن حضرت رسیده، منع از سفر عراق و نفاق اهالی آن سرزمین می کرد و پیوسته عجز و لابه می نمود، تا آن که بنا بر تقدیر مقدر و حکم عالم ذوالقدر، عزم مبارك آن حضرت به سفر نینوا جزم شد.

وقتی ابن عباس، عبدالله زبیر را دید که حالت بشاشت از این عزم حضرت سیدالشهدا دارد فرمود: یابن زبیر! چشم تو روشن از رفتن امام حسین. و این اشعار را انشاد کرد:

يا لك من قبره معمر *** خَلَالِكَ الْجَوْ فَيَّضِي و اصفري

و نقرى ماشئت ان تنقرى *** قد رحل الصياد عنك فابشرى

هذا الحسين خارجا فابشرى *** الى العراق راجياً للظفرى

على ي زيد قد الى بمنكر *** قد رفع الفخ فماذا تحذرى(1)

و اصل اين اشعار از طرفه بن عبده است، مگر سه مصراع كه ابن عباس خود اضافه نموده، و مصراع اخير قد رفع الفخ فماذا تحذرى، متصل به مصراع، قد رحل الصياد، است.

و معمر به فتح اول و سکون ثانى و فتح ميم، اسم موضعى است. و قبره كه در واحد او قبره گفته مى شود. ابوالمليح و چكاوك نيز او است و در بعضى نسخ، قبره نوشته شده، لفظى است غلط و اگر در بعضى لغات استعمال شده باشد، غير فصيح است.

به هر حال، حضرت سيدالرشهدا عليه السلام ظاهراً بنابر بسيارى عرايض اهل كوفه روز سه شنبه، يوم الترويه حج را بدل به عمره مفرده فرموده به سمت عراق حركت فرمودند و اهل عراق به جهت آن شقاقى و نفاق جبرى، خود در عاشورا كه حضرت سيدالرشهدا به اشقيا فرمودند: شما مرا خوانديد و نامه ها نوشتيد چرا اكنون در صدد قتال و جدال من هستيد؟ تمامى نوشتجات خود را منكر شده. حضرت به على اكبر فرمودند: على بالخرجين؛ يعنى دو خرج مرا بياور. خرج ظرف مشهورى است در لغت عرب و اين كه اكنون در لغت عامه خرجين بكسر استعمال مى شود همان است و پس از اين كه نامه آن قوم شقى را بيرون ريختند، باز مايه انفعال نشده، مشغول قتال شدند، لعنه الله عليهم اجمعين.

پس از آن كه حضرت از مگه معظمه حركت فرمودند، چنان كه مفصلاً در كتب مقاتل مذكور است، روز پنجشنبه دويم محرم الحرام سنه 60 هجرى يا شصت و يك

ص: 124

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 20، ص 134.

وارد كربلا شدند و در این چند روز ابداً قتالی واقع نشده مگر روز عاشورا از صبح تا ظهر؛ اصحاب آن حضرت و بنی هاشم؛ در آخر شهدا سیدالشهدا علیه السلام با لب تشنه به درجه رفیع شهادت فایز شدند.

و منع آب به حکم ابن زیاد ملعون بود که به عمر - علیه اللّٰعنة - نوشت: جمعجع بالحسین؛ یعنی سخت و تنگ بگیر.

جوهری از قول او در صحاح اللّٰغة شاهد آورده: والجمعجعه: الحبس و كتب عبيدالله بن زياد الى عمر بن سعد: أن جمعجع بحسين. قال الاصمعي يعني: احبسه. وقال ابن الاعرابي يعني ضيق عليه؛ و الجمعجع و الجمعجاع: الموضع الضيق الخشن. (1)

و شيخ مفيد - عليه الرّحمة - می فرماید: ابن زياد ملعون به ابن سعد - عليه اللّٰعنة - نوشت: ان حل بين الحسين و اصحابه و بين الماء و لا يذوقوا منه قطرة كما صنع بالتقى الزكي عثمان بن عفان. (2)

قال السيد في اللّٰهوف: فورد كتاب عبيدالله بن زياد لعنه الله الى الحرّ يلومه في امر الحسين عليه السلام و به يأمره بالتضييق عليه. (3)

و حال آن که حضرت امیرالمؤمنین از قتل عثمان بن عفان اطلاع نداشتند و مکرر سوگند یاد کردند که خبر نداشتیم، به این حرکت راضی نبودم؛ و از قراری که در بحار مذکور است لفظ جمعجع را ابن زیاد به حرّ بن زیاد ریاحی - علیه الرّحمة - نوشته: و دفع الى الحرّ كتاباً من عبيدالله بن زياد لعنه الله فإذا فيه «أما بعد فجمعجع بالحسين حين بلغك كتابي هذا و يقدم عليك رسولي و لا تنزله إلا بالعرء في غير خضر و على غير ماء و قد امرت

رسولي ان يلزمك و لا يفارقك حتى يأتيني بانفاذك أمرى والسّلام» فلما قرأ الكتاب قال لهم الحرّ هذا كتاب الامير عبيدالله يامرني أن أجمعجع بكم في المكان الذي يأتيني كتابه. (4)

ص: 125

1- الصحاح، ج 3، ص 1196.

2- الارشاد، ج 2، ص 86.

3- اللّٰهوف، ص 77.

4- بحار الانوار، ج 44، ص 379.

و به قاعده نیز باید کلام علامه مجلسی درست باشد زیرا که حرّ بن یزید اوّل سردار لشکر بود و مناسب چنین بود به او نوشته شود. و با وجود عطش حدید از زره و خود و آلات حرب و تلاشی در طعن و ضرب هوا نیز در نهایت گرما و حرارت بود از آنی که بنا بر روایت قتل آن حضرت در سال شصت شمسی در اوّل درجه عقرب چهل و هفت دقیقه و بیست و یک ثانیه گذشته بود و بنا بر روایت شصت و یک میزان بیست درجه بیست و نه دقیقه و پنجاه نه ثانیه بود نوشت هوای عربستان در نهایت گرمی و حرارت است رحمت بر محتشم کاشانی که نیکو گفته:

زین تشنگان هنوز به عیوق می رسد *** فریاد العطش ز بیابان کربلا

این که محتشم - علیه الرّحمة - در میان شعرا بیت عیوق را انتخاب کرده از این است: عیوق به اصطلاح علمای احکام از مواطع است چون به درجه هشتم طالع حرکت بدمد یا غیر او باید شخص از عطش هلاک شود، چنان که نوشته اند: سلطان محمود سبکتکین، ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و ابوعلی می گوید ابوسهل را مأمون از خوارزمشاه خواست ابوریحان پیش بندگان رفته آن سه حکیم فرارا از خوارزم مسافرت نمودند ابوسهل طالع حرکت خود را استخراج کرده حکم نمود که عیوق در خانه هشتم است و باید من در بین راه از تشنگی هلاک شوم و در کتب مذکور است هلاک شد. العلم عندالله

این که ابومخنف در مقتل خود ایراد نموده و بدایع نگار آقا محمّد ابراهیم نّوّاب در فیض الدّموع (1) ایراد کلام او را کرده که حضرت ابوالفضل عبّاس بن علیّ بن ابیطالب علیه السلام در شب عاشورا به حکم سیّدالشّهداء علیه السلام به طلب آب رفته در همان شب شهید شد، خلاف روایات مشهوره است؛ حتی در کتب معتبره و مقاتل مذکور است که آخر شهیدی بود از بنی هاشم چنان که بدو برادر صلیبی و بطنی خود عبدالله و جعفر

ص: 126

1- فیض الدّموع، ص 158.

و عثمان فرمودند: شما پیشتر از من قتال کنید که برای شما عقب نیست و مرا عقب است که ارث شما به اولاد من برسد؛ (1) این است که عمر بن امیرالمؤمنین با اولاد عباس در ارث این سه برادر منازعه کرده، عمر می گفت: ارث این سه برادر به من می رسد اولاد عباس مدعی شدند که آن ها قبل از حضرت عباس به قتل آمدند، ارث به عباس منتقل شد و بعد از او به ما رسید آخر به جزئی مبلغی، عمر مصالحه نموده دست کشید و عمرو بن علی علیه السلام با حضرت سیدالشهدا به کربلا نیامد، نوشته اند که همیشه در پیش خانه نشسته مفاخرت می کرد که من شخص فطنی بودم اگر با سیدالشهدا به کربلا- می رفتم من هم کشته می شدم، و هم چنین با حسن مثنی در صدقات امیرالمؤمنین مشاجره نمود، حجاج بن یوسف ثقفی حمایت از وی کرده به حسن مثنی گفت: به حکم باید عمر را در صدقات جدت شریک کنی، چون خلاف شرع بود از این که حضرت تولیت صدقات را به اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وا گذاشته بود. حسن مثنی ناچار پیش ولید بن عبدالملک رفته از او حکم آورد که عمر دخیل در صدقات نباشد و گویند در یربع وفات یافت و از سن شریفش هفتاد و هفت سال گذشته بود و به روایت ابونصر بخاری (2) هشتاد و پنج سال، به قول ابن خداع و جماعت دیگر هفتاد و پنج سال.

و این که در بحار مذکور است عمر بن علی علیه السلام که در دست بدر نخعی - علیه اللعنة - به شهادت رسید به میدان آمده این رجز را خوانده:

اضربکم و لا اری فیکم زحر *** ذاک الشقی بالنبی قد کفر

یا زحر یا زحر تدانی من عمر *** لعلک الیوم تبوء من سقر

شرّ مکان من حریق و سعر *** لائک الجاهد یا شرّ البشر

و آن ملعون را به قتل آورده چون لشکر اشقیا اطراف او را گرفتند این رجز را خواند:

ص: 127

1- . الإرشاد، ج 2، ص 109.

2- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 506.

خَلَّوْا عِدَاةَ اللَّهِ خَلَّوْا عَنْ عَمْرِو *** خَلَّوْا عَنِ اللَّيْثِ الْعَبُوسِ الْمَكْفَهْرِ

يَضْرِبُكُمْ بِسَيْفِهِ وَلَا يَضُرُّ *** وَ لَيْسَ فِيهَا كَالْجِيَانِ الْمُنْحَجِرِ (1)

میرزا محرم لسان الحق صاحب فرهنگ خداپرستی دو رشته در شرح حال آن حضرت به نظم درآورده:

شبه اسدالله که شبیه پدر آمد *** آن پشت عبوس و اسد مکفهر آمد

میر علوی چهره و قامت عمر آمد *** چون شیر دلاور ز کمینگاه در آمد

وان شیردلی های پدر از پسر آمد *** زانگه که به روبه صفتان حمله در آمد

فرمود که ای لشکر از فتح و ظفر دور *** ای بی نظران کامده از اهل نظر دور

وی بی هنران کامده از اهل هنر دور *** دارید تن و جان را از بیم خطر دور

زنهار همی باشید از نزد عمر دور *** کو ضربت تیغش ز بدن ها شده...

از اشقیا آن چه حضرت کشته است، به قول ابی مخنف «به حمله اول هزار و پانصد» و در حملات دیگر آن چه کشته و مجروح ساخته اند درست ضبط نشده که چه قدر است؟ و در روایت دوم هزار و نهصد و پنجاه نفر سوی مجروحین نوشته شده.

ابومحمد مصطفی بن سید حسن بن السید سنان بن السید احمد الحسینی الهاشمی القرشی، تاریخی در خلقت عالم به جهت سلطان مراد خان بن سلیم شاه عثمانی نوشته و در قتل اشقیا به دست مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، از روی

انصاف تفصیلی ذکر کرده است که از همین جا می توان معلوم کرد جناب سیدالشهدا علیه السلام چه قدر از اشقیا را به دست مبارک به درک واصل کرده اند تا به سایر شهدا - سلام الله علیهم اجمعین - چه رسد و عبارت صاحب تاریخ را چون موافق انصاف از همه مورّخین بهتر و خوب تر و به انصاف نزدیک تر نوشته بود بعینها ضبط نمودیم:

ص: 128

اعلم انَّ الشَّجَاعَةَ فِي الْمَعَانِي الْقَائِمَةَ بِالنَّفُوسِ وَلَا يَعْرِفُ صَاحِبُهَا إِلَّا اضْطِاقَ الْمَجَالِ وَاشْتِدَّ الْقِتَالَ وَاصْدَقَتِ الرَّجَالَ بِالرَّجَالِ فَمَنْ كَانَ مَجْزَاعًا مَهْلَعًا يَسْتَرْكَبُ الْهَزِيمَةَ وَيَسْتَبْقِيهَا وَيَتَصَوَّبُ الدِّينَ وَيَتَطَوَّقُهَا فَذَلِكَ مَهْبُولٌ لَا تَعْرِفُ نَفْسَهُ شَرَفًا وَلَا تَجِدُ

عَنِ الْخُسَاسَةِ وَالِدِنَانَةِ مَنْصَرَفًا. وَ مَنْ كَانَ كَرَّارًا صَبَّارًا خَاصَ غَمْرَاتِ الْاَهْوَالِ بِنَفْسٍ مَطْمَئِنَّةٍ وَعَزِيمَةٍ صَادِقَةٍ وَابْتِيَاعِ الْعِزِّ بِمَهْجَبَةٍ وَ يَرَاهَا ثَمَنًا قَلِيلًا

یرى الموت احلى من ركوب دتيه *** ولا يغتدى للتاقصين عديلاً

و يستعذب التعذيب فيما يفیده *** نزاهته عن ان يكون ذليلاً(1)

این عمر اصغر سوای عمر اکبر است که مذکور شد، از این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دو پسر عمر نام داشت؛

و هم چنین دو عباس بود: عباس اکبر که سه برادر دیگر از ام البنین بنت خرام بن خالد از بنی کلاب بودند که شمر بن ذی الجوشن - علیه اللعنة و العذاب - از آن طایفه بودند. این است وقتی که از جانب ابن زیاد ملعون به جنگ حضرت مأمور شد گفت: چهار خواهرزاده دارم باید خط امانی دهی. نوشته گرفته چون به کربلا آمد به حضرت عباس امان ابن زیاد را اظهار کرد. حضرت عباس به او دشنام داد. (2) در عرب رسم است که اهالی طایفه مادری را حال می گویند از این است که حافظ ابرو اشتباه کرده می گوید ام البنین خواهر ذی الجوشن بود. (3)

و عباس اصغر مادرش جهاء تغلبه است چنان که در کتب زیدیّه مفصلاً مندرج است.

و در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب نیز ذکر عباس اصغر شده، (4) بنابراین می توان توجیهی در کلام ابومخنف کرد که عباس شهید در شب عاشورا عباس اصغر است اگر چه در کتب مقاتل ضبط نشده که عباس اصغر از جمله قتلاى طف است ولی به جهت

ص: 129

1- . رجوع کنید به: کشف الغمه، ج 2، ص 226 با کمی اختلاف.

2- تاریخ الطبری، ج 5، ص 415.

3- . تاریخ حافظ ابرو.

4- . عمدة الطالب، ص 88 به بعد.

اختلاف و اضطراب روایات چندان مستعبد نخواهد بود چنان که عمر اصغر را ابوالفرج در مقاتل الطالبیین از شهدای نینوا شمرده اند. (1)

و محمد بن علی بن حمزه روایت نموده که ابراهیم بن علی علیه السلام از شهدای کربلا است و علامه مجلسی در بحار این روایت را ضعیف شمرده بلکه گوید: خبر واحد است و حجّت نیست. (2)

و هم چنین یحیی بن حسن روایت کرده که ابوبکر بن عبدالله طلّحی از پدرش روایت نمود که عبدالله بن علی از شهدای طف است.

علامه مجلسی می فرماید: این خطاست و حقّ با ایشان است؛ زیرا که عبدالله بن علی علیه السلام را اصحاب مختار بن ابوعبید ثقفی به قتل آوردند؛ چنان که مصعب بن زبیر طعن بر مختار می زد که مدّعی تشیع آن است و پسر امام خود را به قتل می آورد.

و روایت دیگر هست که در فراش او را مقتول یافتند، بدون این که قاتلش معلوم باشد. و اگر حدیثی را که به عدد روایت می کنیم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، البتّه صحّت در روایت آخر است؛ و آن این است که حضرت امیرالمؤمنین بعد از ضربت در حالت رحلت به اولاد خود وصیّت می فرمودند به اطاعت حضرت امام حسن علیه السلام، عبدالله از جای برخاسته گفت: یا امیرالمؤمنین! حکم کنی ما را به اطاعت حسن و حال آن که هست در میان ما؛ این به این سبب گفتگویی در میانه اولاد برخاسته، حضرت فرمودند: در این وقت رحلت مرا از خود رنجاندی انشاءالله کشته شوی در جایی که قاتلت معلوم نباشد.

و عون بن علی علیه السلام [را] ابوالفرج در مقاتل از اولاد آن حضرت شمرده و از شهدای طف ندانسته، (3) در بحار نیز مذکور شده (4) و در عمدة الطالب از اولاد آن حضرت دانسته، (5)

ص: 130

1- . مقاتل الطالبیین، ص 84 به بعد باب «الحسین».

2- بحار الانوار، ج 45، ص 35.

3- مقاتل الطالبیین، ص 83.

4- . بحار الانوار، ج 42، ص 105.

5- عمدة الطالب، ص 36.

و در مقاتل الطالبیین عونی که از شهدای طف است، عون بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام است که مادرش زینب دختر امیرالمؤمنین است. (1) و قبری که اکنون در خارج کربلای معلّی معروف به عون بن علی علیه السلام است یحتمل این عون باشد؛ زیرا که از این اشتباهات بسیار واقع می شود.

به هر حال عدد شهدای کربلا و مقتولین لشکر اعدا و عدد لشکر ابن سعد در نهایت اختلاف است و حقّ این است که از طرق فرق مختلفه از شیعه اثناعشری و زیدیه و اهل سنّت و جماعت و اصحاب تاریخ به افراط و تفریط نوشته.

و به روایت یکی از مورخین نیز گفته اند مسعودی در مروج الذهب با آن که به تبع منسوب است، مقتولین لشکر عمر بن سعد - علیه اللّٰعنة - را هشتاد و دو نفر نوشته، (2)

و مؤلف تاریخ بنی امیه نیز همین قدر متعرض شده. یا آن که زجر بن قیس ملعون که بعضی زجر بن قیس خوانده اند، غلط است، یزید ملعون گفت: قتل شهدا به قدر طول کشید و نه این است که در مقاتل نوشته اند که سیدالشّهدا علیه السلام در سه حمله سی هزار کس را به قتل آورد و بعضی از مصتّفین از سی هزار و صد هزار متجاوز نوشته اند و عدد لشکر اشقیارادو کرور و سه کرور متعرض شده ویر بطلان تمام این روایات دلایل ویراهین هست.

اما قتل کفّار به حملات متواتره ولد سید ابرار به آن مقدار که نوشته شده است نخواهد بود؛ زیرا که محاربه حضرت بنا بر مذهب امامیه به قوّت بشری بود ابدأً معجزه و قوت امامت را دخیل نفرمودند، در این صورت در زمان اندک قتل این قدر از کفّار محال است، این تعرض از شقّ اوّل است؛ و الا روایت این زمان را شبهه و گمان راه ندارد. و این که عدد لشکر کفّار به دو کرور و زیاده رسیده با آن که علما ایراد کرده اند که همه آن لشکر از کوفه بود کجا کوفه استعداد این لشکر را داشته بلکه اگر از سایر بلاد و امصار جمع می شدند، اجتماع این عدد به این زودی ممکن نبود.

ص: 131

1- مقاتل الطالبیین، ص 83.

2- . مروج الذهب، ج 3، ص 63.

و این که قتل اشقیا را به عدد قلیل ایراد کرده اند، با آن که زمان محاربه را محض تخفف حرب مدت اندک شمرده اند، کالشمس فی وسط النهار آشکار است. شهدای دشت نینوا - صلوات الله علیهم - از شجاعان عرب بودند علاوه بر آن که شخص از جان گذشته در مجلس هجاء، زیاده فرق با کفو خود دارد و سیدالشهدا - علیه الصلوة و السلام - فرزند حیدر کزّار غیر فرّار، چگونه ده یا صد نفر می کشت؟! شجاعت حسینیّه در عرب ضرب المثل می شد، این سخن جز عناد و عدم انصاف بر هیچ چیز حمل نمی توان کرد.

و در قاتل حضرت نیز اختلاف است، ابوالفرج در مقاتل الطالبیین به این طریق نوشته: (1) قال المدائنی: و جعل الحسین یقاتل بنفسه، و قد قتل ولده و إخوته و بنو أخیه و بنو عمه فلم یبق منهم احد، و حمل علیه ذرعة بن شریک - لعنه الله - فضرِب کتفه الیسری بالسیف فسقطت - صلوات الله علیه - و قتله أبو الجنوب زیاد بن عبدالرحمن الجعفی، والقثعم، و صالح بن وهب الیزنی و خولی بن یزید، کل قد ضرب به و شرک فیهِ.

و نزل سنان بن أنس النخعی فاحتر رأسه. و یقال: إن الذی اجهز شمر بن ذی الجوشن الضبابی لعنه الله.

و حمل خولی بن یزید رأسه إلى عبیدالله بن زیاد. (2)

ص: 132

1- . يك صفحه كتاب خطی برای نقل عبارت مقاتل الطالبیین سفید گذاشته شده است.

2- مقاتل الطالبیین، ص 79.

اگرچه عقیده من در شهادت آن حضرت چنان است که مذکور شد، ولی چون اعتقاد بیشتر مردم در شصت و یک هجری است، و متعلق به آثار فلکی دانند و همین عقیده را مؤلف در سنن قبل دانسته و به علم احکام رسوخی تمام بوده، پس از آن که زایجه روز عاشورا شصت و یک ناقصه را کشیده به اتفاق شاهزاده محمدولی میرزا - طاب الله ثراه - که در علم احکام ربطی کامل داشت، و ملا حسین منجم باشی نواب مستطاب مهد علیا - دامت شوکتها - دلایل فلکی اقامه نموده که در آن سال آن حضرت به درجه رفیعه شهادت رسید؛ و از این است چون در روز عاشورای شصت و یک ناقصه هجری به امر یزید بن معاویه - علیهما اللعنة و الهاویة - در دشت نینوا فرقه ضلالت و شقاوت بنیان کوفیان - علیهم اللعنة و المیزان - به سلاله خاتم پیغمبران اباعبدالله الحسین - صلوات الله علیه - چنان ظلمی و شقاوتی نمودند که دکت الجبال و انشقت الصخور و بقی سوء عملهم علی کرة الشهود و مرالدهور لعن الله من امر أو باشر أو رضی او سعی.

و چون چنین امری عظیم در عالم واقع شده به بدیهه عقل؛ آن سال اسوء اعوام و آن روز انحس ایام بوده، خون و غم در تمام ارکان و اقطار عالم جاری و ساری شده، آن چه در این کوه و ارض ظاهر شده از بادهای هولناک و امارات وحشت و انکساف

ص: 135

1- زایجه = لوحه مربع یا مدوری است که برای نشان دادن مواضع ستارگان در فلك ساخته می شود، تا برای به دست آوردن حکم طالع ولادت و امور دیگر مورد استفاده قرار گیرد. فرهنگ معین، ج 2، ص 1716.

قرص قمر و سایر آثار ضبط در کتب در مقاتل و اخبار شده دیگر ز گردون جهان آفرین آگه است.

اما حالات سایر سیارات را خواستم معلوم کنم که در آن روز هر يك در چه حالت بودند و در کدام فصل از فصول اربعه، این امر عظیم واقع شده؛ و روز او به تحقیق معلوم باشد و دلایل نجومی بر این حادثه عظیم چه بوده؛ بناء علی هذا در محرم هزار و دویست و هفتاد هجری، تقاویم سیارات از زیح جدید الغ بیگ کورکان استخراج کرده، از فصول اربعه خریف بوده که اوقات ممات نباتات است، و از ایام اسبوع یوم چهارشنبه که یوم نحس مستمر تاویل ازو، و خلق ظلمت نیز در این روز شده، چنان که در حدیث وارد شده است: فبکی ابوعبدالله علیه السلام حتی اخضلت لحيته بدموعه ثم قال ان الله لما خلق النور، خلقه يوم الجمعة في تقدیره فی اول یوم من شهر رمضان و خلق الظلمه فی یوم الاربعاء یوم عاشورا [فی مثل ذلك]. (1)

و این حدیث مشعر است بر این که باید روز چهارشنبه باشد، اگر نگوئیم که صریح است. و تمام سیارات در نهایت نحوست و دلایل زیاد گذشته از تقویم از وزان زایجه اول سال نجومی 60 و ناقصه که تحویل به برج حمل است.

و اهل احکام حکم اتفاقات آن سال را از او می کنند و طالع زایجه، طالع سال ولادت حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله وسلم که زایجه ظهور اسلام است، و قران نحسین و خسوف مقارن قران، بر این امر عظیم بوده و ما بعد از ذکر دساتیر تقاویم سیارات دراز وز دلایل مستنبطه را با صورت سایر اعمال مفصلاً ذکر نموده و از ملاحظه صورت عمل واضح می شود.

ص: 136

(2) امامزادگان معروف ری

(مقالات در امامزاده های ری)

تألیف:

سید محمدصادق حسینی طباطبائی

(در سال 1296 ق)

ص: 137

نسخه ای خطی در کتابخانه شخصی دکتر اصغر مهدوی - تهران، به شماره 135 به نام مقالات در امام زادگان ری، تألیف سید محمدصادق حسینی طباطبائی موجود است. این رساله یکی از متقن ترین رساله ها پیرامون امامزادگان شهر ری است و بیشتر مطالب پیرامون شهربانو و زبیده خاتون و عروسی حضرت قاسم و ... را بی اصل و بی مأخذ می داند و به خوبی مسائل تاریخی را تجزیه و تحلیل کرده است.

مؤلف کتاب سید محمدصادق حسینی طباطبائی، این کتاب را - که در شرح حال امامزادگان ری است - برای مستوفی الممالک در تاریخ 7 رجب، 1296 ق نوشته است.

در مقدمه ادعا کرده است که این رساله را در دو مطلب و بیان خاتمه به رشته در می آورد، و لکن بیشتر از يك مطلب را ننوشته است و در مقدمه چنین آمده: «مطلب اول را در ذکر معروفین از امام زاده هایی که مدفون در ری هستند، نسباً و حسباً بر وجه اختصار، پس در آن چند مقاله است».

همانطور که ملاحظه می کنید مطلب اول در چند مقاله است، یعنی هر امامزاده را يك مقاله قلمداد کرده است. لذا در فهرس نسخ خطی به عنوان «مقالات در امامزاده های ری» معرفی شده است. رجوع شود به نشریه نسخه های خطی، دفتر دوم، ص 131؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ج 1، ص 172؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، ج 6، ص 4411.

و در مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری چنین معرفی شده است:

384/6 . امامزادگان شهر ری (فارسی)

از: سید محمد صادق حسینی طباطبایی

در شرح امامزادگان ری نوشته شده برای مستوفی الممالک در دو مطلب و یک خاتمه .

نسخه های خطی: کتابخانه دکتر اصغر مهدوی - تهران، شماره 135، نستعلیق، حیدر علی ثریا محرر شرعیات، 7 رجب 1296 .

ر.ک: نشریه نسخه های خطی، دفتر 2، ص 131؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج 6، ص 4411، فهرستواره کتابهای فارسی، ج 1، ص 172 .

ص: 140

عكس

ص: 141

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

اما بعد پس چنین گوید اقل السادات و العلماء محمد صادق الحسيني ابا و الطباطبائي اُما: این که در سلطنت امویین و عباسیین اکثر علویین متفرق و متشتت شدند به سوی اطراف و اکناف عالم حتی کوهها و بیابانها، و کثیری از ایشان متوجه به سمت ایران گشتند، و جماعتی از ایشان به سوی ری آمدند و در آنجا مقیم گشتند. بعضی کشته شدند در آنجا و برخی وفات کردند «رحمهم الله و اعلى الله مقامهم».

و منظور از ترقیم این اوراق ایراد دو مطلب است و بیان خاتمه (1).

مطلب اول: در ذکر معروفین از امام زاده هایی که مدفون در ری هستند، نسباً و حسباً بر وجه اختصار، پس در آن چند مقاله است.

ص: 143

1- لازم به تذکر است که این رساله فقط شامل يك مطلب است، و مطلب دوم و خاتمه را ندارد، یعنی مؤلف ننوشته است.

[حضرت عبدالعظیم حسنی]

در احوال حضرت عبدالعظیم حسنی المکنی به ابوالقاسم «سلام الله علیه» است

اول: در نسب آن حضرت است و آن این است عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما، واسطه ما بین آن حضرت و امام صلوات الله و سلامه علیه، چهار است.

دوم: در حسب آن حضرت است ظهور جلالت شأن و مقام آن حضرت مستغنی از بیان است. مقام ورع و عبادت و زهد و علم و حلم او مسلم است نزد کل علما. متأخرین از او از نسابین و اهل رجال و اهل حدیث و مورّخین عامی و خاصی امامی و زیدی متفقاً تصریح نموده اند به این که: (کان ورعاً عابداً زاهداً محدثاً عالماً مرضیاً مشکوراً عظیماً)، امثال این عبارات در حق آن حضرت در کتب خود مرقوم نموده اند.

و علمای رجال از اصحاب ما او را اصحاب دو امام محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی «صلوات الله علیهما» ذکر نموده اند، و روایت از این دو بزرگوار می نموده است، چنانچه روایات او از این دو بزرگوار بسیار است. (1) در اخبار و احادیث روایت می کند از این دو بزرگوار در ثواب اعمال. (2) وی صاحب کتاب خطب امیرالمؤمنین «صلوات الله و سلامه علیه» است.

ص: 144

1- . معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 51 - 46.

2- . ثواب الأعمال، ص 205 و 236.

کفایت می کند در علو مقام و درجات او، روایت معتبره از حضرت امام علی النقی «صلوات اللّٰه و سلامه علیه» در زیارت او از شخصی از اهل ری گفت: داخل شدم بر ابی الحسن عسکری «صلوات اللّٰه و سلامه علیه»، پس حضرت از من پرسید: کجا بودی؟ عرض کردم زیارت کردم حسین را «صلوات اللّٰه و سلامه علیه»، فرمود: «اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنتم کمن زار الحسین بن علی». (1)

یعنی که آگاه باش هر گاه زیارت کردی قبر عبدالعظیم که نزد شماست، بودی مثل کسی که زیارت کرده باشد حسین بن علی «صلوات اللّٰه و سلامه علیه» را.

و نیز دیدم در حاشیه بعضی از نسخ سرّ الانساب که نزد این اقلّ است خبری نوشته شده است از امام انس و جان علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین: «اذا عجزت عن زیارت الحسین علیه السلام فزر السید الزاهد السید عبدالعظیم فی ری، فکفاک».

یعنی هر گاه عاجز شدی از زیارت حضرت امام حسین «صلوات اللّٰه و سلامه علیه»، پس زیارت کن سید زاهد سید عبدالعظیم را در ری.

پس کفایت می کند تو را این روایت بر تقدیر صحّت آن از قبیل اخبارات غیبیه است که از حضرت ائمه صلوات اللّٰه و سلامه علیهم داده شده است، چون که حضرت عبدالعظیم بعد از حضرت رضا سلام اللّٰه علیه بوده است و درک حضرت جواد و حضرت هادی صلوات اللّٰه و سلامه علیهما را نموده، و از اصحاب این دو بزرگوار بود. و چنانچه گذشت پس این روایت از امام ثامن ضامن در زمان حیات حضرت عبدالعظیم بوده است.

خبر سابق هر چند که تصریح در آن به صورت عجز شده است، و لیکن ظاهر این است که مراد از آن نیز این صورت باشد، چون که زمان حضرت هادی که آن شخص

ص: 145

رازی وارد بر حضرت سلام الله عليه شد، زمان خوف در زیارت کردن حضرت خامس آل عبا سیدالشهدا «صلوات الله و سلامه علیه» بر شیعه بوده است. از منع متوکل «علیه اللعنه» و زائرین قبر حضرت در معرض تلف بوده است پس حضرت به او فرمودند: آگاه باش هر گاه خود را در معرض هلاکت در نیاورده بودی و اکتفا کرده بودی به زیارت حضرت عبدالعظیم که در نزد شماست، بودی به منزله کسی که زیارت کرده است قبر حسین علیه السلام را.

پس زیارت قبر عبدالعظیم بدل از زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام از برای کسی که متمکن از زیارت آن حضرت نباشد، و حال این که زیارت او سلام الله علیه مثل زیارت خداست در بالای عرش.

و این دلالت بر کمال علو مقام و درجه حضرت عبدالعظیم می نماید. و این مقام نه از مجرد نسب و سیادت است، زیرا که اقرب از او به امام زیاد بوده اند، و نه به علم و محدث بودن بوده است زیرا که امثال او زیاده بر او در این باب بوده اند؛ بلکه از مقام حب و ولایت انوار مقدسه ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم است، ترقی در محبت و ولایت به مقام اتحاد بسا می رساند، حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین صلوات الله و سلامه علیه نفس حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم می شود، و حضرت سلمان منا اهل البیت می شود، همچنین حضرت عبدالعظیم زیارت او به منزله زیارت حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه می شود.

و نیز روایت شده است از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه که فرمود، بعد از سؤال از او از حضرت عبدالعظیم: «لولا ما اعقب علی بن الحسن بن زید»،⁽¹⁾ یعنی هر گاه عبدالعظیم نبود هر آینه می گفتم که علی بن حسن بن زید را عقب و اولادی نیست.

ص: 146

1- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 24.

و این سید بزرگوار از قرار ذکر بعضی از علماء انساب، از ناقله طبرستان است به سوی ری و وفات آن بزرگوار در ری به حتف انف بوده است ظاهر، نه به قتل.

آنچه را که شیخ طریحی رحمه الله تعالی در منتخب(1) ذکر می نماید که او را زنده دفن نموده اند موهون و بی اصل است. احدی از علماء انساب با این که متعرض آن حضرت و احوالات او و مدفن او حتی این که قبر او «یزار» ذکر کرده اند، و این مطلب را با این که اولی به ذکر بود ذکر نکرده اند، و او را در مقتولین از طالبیین در کتب مقاتل الطالبیین مثل مقاتل ابی الفرج اصفهانی و نهایت الانساب در باب مخصوص به ذکر مقتولین از ایشان ذکر نموده اند، بلکه حدیث منقول از احمد بن محمد بن خالد البرقی دلالت بر خلاف طریحی، بلکه صریح در خلاف اوست نقل کرده اند که عبدالعظیم وارد ری شد در حالی که فرار نموده بود از سلطان و در سکه الموالی، یعنی کوچه موالی در خانه یکی از شیعیان در مکان مخفی منزل نمود و در آن مکان مشغول عبادت بود، قائم اللیل و صائم النهار و مخفی بیرون می آمده است و زیارت می کرده است، قبری را که مقابل قبر اوست و می گفته است این قبر مردی است از اولاد موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما، و مأوای او آن مکان مخفی بود، و خبر او کم کم به شیعیان آل محمد علیهم السلام می رسد تا این که اکثر ایشان او را شناختند، پس مردی از شیعه خواب دید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را فرمودند که مردی از اولاد من جنازه او از سکه الموالی برداشته می شود و دفن می شود نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار پسر عبدالوهاب، و اشاره فرمودند به سوی موضعی که آن بزرگوار در آن دفن گردید.

پس شخصی که خواب دید رفت نزد صاحب درخت که آن درخت و مکان آن را از او خریداری نماید. از سبب آن پرسید، خواب خود را گفت صاحب باغ خبر داد که

ص: 147

من نیز چنین خوابی دیده ام. پس محل شجره به تمام باغ را وقف نمود بر آن سید شریف و شیعه که دفن در آن بشوند. پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و وفات کرد رحمه الله تعالی.

پس از این که از جهت غسل دادن او را برهنه نمودند در جیب او یافتند نوشته ای که نسب خود را چنانچه گذشت نوشته بود. (1)

بالجمله قبر شریف این سید بزرگوار مزار شیعه است از قدیم تا حال، و مشهد شریف او در ری از مشاهد عظیمه مشهوره است، صاحب مقامات و کرامات و مرجع شیعه و محل توجه و توسل ایشان است.

ص: 148

1- . رجال النجاشی، ص 248 - 247، به نقل از احمد بن محمد بن خالد البرقی.

[حضرت امام زاده حمزه علیه السلام]

در ذکر امام زاده حمزه علیه السلام موسوی صلوات الله و سلامه علی اجداده الطاهرین

اما نسب او معروف در السن مردم حمزه بن موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهم است، و لیکن اعتقاد این اقل این است که از احفاد امام علیه السلام است و حمزه پسر حضرت کوفی(1) است و مدفون است در حوالی کوفه و قبر او در آنجا ظاهر است. و احدی از نسابین که متعرض او شده اند ذکر نکرده اند.

خروج او را به سوی ایران و بودن او را در ری بلکه صاحب عمده الطالب(2) ذکر کرده است: انه کوفی و لیکن از اولاد و احفاد او ذکر کرده اند کسانی را که به اطراف رفته اند و بلادی را که در آن متوقف گشته اند یا مدفون یا مقتول شده اند، مثل این که علی بن حمزه را ذکر کرده اند که قبر او در شیراز است، در خارج دروازه اصطخر و مشهد او زیارت می شود.

بعضی ذکر کرده اند که کشته شده است در شیراز، جسد او در آنجا مدفون است و سر او را به بغداد بردند و در مقابر قریش دفن شده است.

و حمزه بن حمزه را در خراسان ذکر کرده اند و این که مقدم و رئیس بوده است در آنجا و از اولاد قاسم بن حمزه معروف به اعرابی که اولاد حمزه از او منتشر شده بعضی از ایشان به رومقان، و جمعی از ایشان به طبرستان، و برخی را به ری ذکر

ص: 149

1- . ر.ک: بحار الانوار، ج 48، ص 313.

2- عمده الطالب، ص 228.

کرده اند، و در بلدی که از احفاد او کسی باشد هر چند اسم او حمزه نباشد معروف به حمزه بن موسی الکاظم صلوات الله و سلامه علیه می شود. چنانچه علی بن حمزه در شیراز از قرار مذکور معروف به این نسب است.

و عجب این است که هر امام زاده مسمی به حمزه هر چند که از سلسله اولاد حمزه بن الکاظم علیه السلام نباشد، معروف به این نسب می شود. چنانچه حمزه بن احمد بن اسمعیل بن محمد الارقط که منتهی می شوند به عبدالله با هر که برادر صلبی و بطنی حضرت امام محمدباقر صلوات الله و سلامه علیه است و مدفون در قم است از قرار مذکور در این بلده مذکور به این نسب است؛ فکیف به حمزه نامی که از اولاد حمزه بن موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما، نیز باشد خصوصاً هر گاه بلا واسطه باشد مثل حمزه بن حمزه که در خراسان است.

بالجمله متبادر از حمزه که در اذهان شیعه حمزه بن موسی الکاظم سلام الله علیه است.

اما حسب این امام زاده حمزه موسوی مدفون در ری بلا شبهه جلیل القدر است و آثار جلالت قدر از او و قبر او. ظاهر است و دلالت می کند بر کمال جلالت او این که حضرت عبدالعظیم با این که از خوف سلطان مختفی بود و ظاهر نمی شد، مع ذلك مختفياً محض زیارت قبر این بزرگوار بیرون می آمده است. و السلام

[امام زاده عبدالله]

در احوال امام زاده ابی عبدالله الحسینی الابيض مسمى به حسين که معروف به امام زاده عبدالله است

اما نسب او الحسين بن عبدالله بن العباس بن عبدالله بن الحسن الافطس بن علی الثاني بن الامام علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه عليهم، واسطه ما بين او و امام پنج است، جد سؤم او عبدالله بن الحسن است.

ذکر شده است که یکی از ائمه زیدیه بوده است و هارون الرشید او را نزد یحیی برمکی حبس نموده بود روزی رشید بر او دعا کرد، گفت: اللهم اکفنيه علی یدی ولی من اولیائی و اولیائک، یعنی خدایا او را دفع کن به دست یکی از دوستان من و دوستان خودت. پس جعفر برمکی در شب نوروز امر به قتل او نمود و سر او را با جمله ای از هدایای نوروزی روانه نمود. نزد رشید پس از این که سرپوش برداشته شد و دید که سر عبدالله است بسیار ناگوار آمد بر او، جعفر عرض نمود که هیچ چیزی را بزرگتر از این در شادی و سرور توندانستم که سر دشمن تو و پدرانت را از برای تو روانه نمایم. هنگامی که خواست جعفر را بکشد از مسرور خادم پرسید: به چه چیز امیرالمؤمنین ریختن خون مرا حلال دانسته است؟ گفت: به جهت کشتن ابوعبدالله بن حسن بن علی بن علی پسر عموی او را پی امر او. (1)

و اما حسب او کمال جلالت قدر داشته است در حق او نوشته اند: «الرئيس العالم

ص: 151

و كان شاعراً مجيداً و لسيّناً مقداماً». و قبر و مشهد او همواره مزار شيعة بوده است چنانچه همه نوشته اند: «و مشهده ظاهر يزار». قاضی در مجالس المؤمنین (1) مرقوم نموده است که از مشاهد متبرکه که ری مشهد سيّد عبدالعظيم حسنی المکنی به ابی القاسم، و مشهد سيد ابی عبدالله ايض، و مشهد سيد حمزه موسوی است که شرف نسب و جزالت حسب، فضل و کمال عفت ایشان ظاهر است.

و از کلام بعضی ظاهر می شود که مکنی نیز به ابی القاسم بوده است، و تاریخ وفات این سيد جليل از قراری که از بعضی نقل شده است سيصد و نوزده از هجرت بوده است. و الله العالم.

ص: 152

1- مجالس المؤمنین، ج 1، ص 90.

[سید قاضی صابر حسینی ونکی]

در بیان سید قاضی صابر حسینی ونکی است الْمُکْتَبِی به ابی القاسم

اما نسب او علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبداللّه ابن عیسی بن احمد بن عیسی بن علی بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوٰة و السلام واسطه ما بین او و امام یازدهم است.

جد یازدهم او حسین اصغر است ذکر نموده اند که عفیف و محدث و فاضل و عالم بوده است و در سال صد و پنجاه و هفت وفات کرده است و در بقیع دفن شده است.

جدّ دهم او علی بن الحسین الاصغر است، کنیه او ابوالحسن است. ذکر نموده اند او را که «کان من رجال بنی هاشم لساناً و بیاناً و فضلاً»، یعنی از مردان بنی هاشم بوده است در زبان آوری و در فصاحت و بلاغت بیان و در فضیلت نفس از جود و سخا و علم و حلم و سعه قلب و قوه نفس و امثال این ها.

و جدّ هشتم او احمد بن عیسی است از قرار مذکور در کتب معتبره انساب از جانب حسن بن زید داعی در طبرستان امیر بوده است در ری و عالم و راوی حدیث و فقیه بزرگی بوده است از اولاد او در ری و غیر ری. از نقبا و محدّثین و فضلا و علماء و امرا بوده اند، و ظاهر آن است که اکثر از اولاد و اعقاب او در ری بوده اند که از جمله ایشان همین سید جلیل است.

اما حسب او جلیل القدر بوده است و از نسابه طالبیین است. چنانچه سید نسابه

موسوی در نهایت الانساب که تألیف اوست در دو مقام او را ذکر می نماید:

اول در اوائل کتاب در ذکر علماء نَسَابین و مؤلفین ایشان ذکر می نماید: «و بالری السید النسابة ابوالقاسم الونکی و ابوالفتح الونکی، وونک قرية من قراء الرّی». و صاحب معجم البلدان(1) ذکر نموده است وَنُكْ به فتح الواو و سکون النون یا عبارت آن به فتح الاوّل و سکون الثانی است معنی یکی است.

و مقام ثانی در ذکر علماء نَسَابِه از سادات در هر بلدی ذکر می نماید: «و من نَسَابَةِ الرّی السید القاضی الصابر الونکی» کنیه و نسب او را به تفصیلی که گذشت ذکر می نماید و می نویسد که: «کان جاری فی الرّی و استفدت منه هذا العلم» یعنی علم انساب را از او اخذ نمودم، و در مقام دیگری نیز ذکر او را می نماید در باب اسماعیل حسنی که او را جالب الحجاره می نامند. در وجوه این لقب وجهی از قاضی صابر نقل می نماید.

بالجمله ظاهر می شود که سید مزبور از اساتید و اساطین این علم بوده است، و این علم در سابق ایام متداول بوده است و علما زیاد در این علم بوده اند از سادات و غیر سادات، فلهدا نسب سادات مضبوط و منظم بوده است. سید از مدعی که سیادت به خود بسته بوده است، امتیاز داده می شده است و حال که این علم از میان رفته است انساب صحیحه و باطله مشتبه و مخلوط هم شده است. و این علم هر چند در انظار سهل می نماید، ولیکن به تبخّر در آن، به حدی که قوه تمیز ما بین انساب صحیحه و غیر صحیحه و انساب مشتبه به هم و تعیین مشترکات به ممیزات به هم رسد، بسیار مشکل است. و علمی است شریف چون که شرافت علم به شرافت معلوم آن است. و معلوم در این علم نسب آل رسول و ذریّه او صلی اللّٰه علیه و آله حدود انساب ایشان از ائمه اطهار صلوات اللّٰه و سلامه علیهم است.

ص: 154

علاوه بر فوایدی که از فروع احکام شرعیه بر آن مترتب می شود، زیرا که تشخیص موضوع سیادت از آن می شود پس احکام شرعیه آن بر آن مترتب می شود، مثل استحقاق خمس و حرمت زکات و جواز زکات او از برای مثل او، و ترجیح او در امامت در مقام تشاح ائمه، زیرا که از جمله مرجحات هاشمیه است و در سنّ یائس به شصت که مخصوص به قرشیه است، زیرا که در این زمان کسی از سلسله قریش غیر از سادات معلوم نیست. و در جمع بین الفاطمیین حرمت و یا کراهت، و در باب اوقاف بر سادات یا وصایا یا نذور و در باب دیات.

و لقب مذکور از برای این سید جلیل ما یک لقب است که «صابر» صفت «قاضی» است، یعنی قاضی صابر بر قضاء به حق که تطمیع و تخویف هر چه باشد و هر قدر باشد او را منصرف از حق نمی نموده است، یا این که قضا را به صبر و تأنّی به موازین شرعیّه ی قضا که مانع از خبط و وقوع در باطل است غالباً، نه به شتاب و تعجیل که موجب خبط و فوت حق است غالباً، یا این که دو لقب است قاضی از جهت تصدی قضا و صابر از جهت صبر در موارد صبر.

کیف کان لقب قاضی کشف می کند از این که فقیه بوده است، زیرا که غیر فقیه جاهل به موازین شرعیّه ی قضا خواهد بود، پس قضاوت او قضاوت صحیحه نخواهد بود. و از این جهت می گوئیم که کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حق امیرالمؤمنین علیه السلام که: «اقضاکم علیّ»، (1) دال است بر افقهیّت حضرت سلام الله علیه یعنی: افقهکم فی احکام الدّین علیّ؛ و سابق بر این متصدّی قضا نمی شده است مگر فقیه که اهل بیت این مقام را داشته است.

و صابر دلالت بر کمال نفس او می نماید؛ زیرا که صبر فضیلتی است در نفس که کثیری از فضایل نفس راجع به سوی صبر است مثل تقوی که صابر بر مشاق عبادات است.

ص: 155

1- کشف الغطاء، ص 12؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 80؛ النکت الاعتقادیة، ص 41.

و ورع، صبر بر ترك محرّمات است، عفت که صبر بر مخالفت شهوات است و نَجْدت که صبر بر مصائب و بلیّات است.

و زهد که صبر بر ترك فضول و زیادتی ها است، و شجاعت که صبر و ثبات در حروب است. و جامع این ها مجاهده نفس و ریاضات است و آن از ثمرات صبر است.

و بالجمله بقعه این سیّد جلیل به مرور ایام مندرس و قبر او منطمس تا این عصر که زمان دولت با معدلت ابد مدّت قوی شوکت، شاهنشاه اسلامیان پناه، السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ناصرالدین شاه الغازی خلد الله ملکه و سلطنته، قریه و نّك اختصاص به جناب جلالت مآب اجلّ ارفع اکرم وزیر اعظم کشور ایران میرزا محمد یوسف مستوفی الممالک دام بقائه دارد. و جناب جلالت مآب ایشان از باب توفیق الهی و تأیید سبحانی که این امر خیر که تعظیم شعائر الله است بر دست ایشان جاری شود، و این آثار خیر از ایشان باقی بماند اطلاع بر این معنی یافتند و التفات نمودند، اولاً در مقام تحقیق نسب و حسب او برآمدند، و بعد در مقام تعمیر مرقد شریف او اطال الله بقائه و کثر الله امثاله بر آمدند.

ص: 156

[حضرت امام زاده داود]

در تحقیق احوال

امام زاده جلیل امام زاده داود سلام الله علیه است

نسب شریف او از قرار مذکور در السن خدّام بقعه متبرکه او به چهار واسطه منتهی به امام چهارم حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه، به واسطه هادی نام، می شود نشان از این نسب به تفصیل مذکور در السن ایشان که داود بن عماد بن نوح بن عقیل بن هادی بن علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهما، در کتب معتبره انساب نیست پسری از حضرت سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه که مسمی یا ملقب به هادی باشد ذکر نشده است، یازده پسر از برای این حضرت سلام الله علیه ذکر شده است هیچ يك موسوم به آن یا ملقب به آن نیستند. پس این تفصیل در نسب شریف این سید جلیل ظاهراً ناشی از خلط و اسقاط و سایط باشد، زیرا که صحت نسب او سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین محل شبهه نیست. اظهر من الشمس و اَبین من الامس است، و جلالت قدر او به ظهور کرامات باهره ظاهره و باطنه متکاتره متواتره از قدیم تا حال مشاهد و محسوس است.

مؤلف خود بعضی از کرامات معنویّه و صورتیّه از این حضرت مشاهده نموده ام، کفایت می نماید در کرامت آن بزرگوار این که در هر سال در تابستان آلف از مردم از طهران و نواحی آن مرد و زن و اطفال و سواره و پیاده به زیارت قبر این بزرگوار در آن راه قلب مشتمل بر پرتگاه، پرتگاه های عدیده می روند و سالم

ص: 157

مراجعت می نمایند، و بر تقدیری که پرت بشوند با کمال ارتفاع محل و سختی زمین آسیبی به ایشان نمی رسد.

چنانچه در دو سال قبل که مشرف شدم نزدیک به جایی که آن را ناودانک می نامند در محل قلبی یکی از آدمهای این اقل در پیش رو سوار بود که اسب خوابید دهنه اسب را کشید که ناگهان او و اسب هر دو پرت شدند در دره و در مبلغ کثیری از مسافت راکب و مرکوب بر همدیگر می غلطیدند که بر حسب عادت این است که هر دو علاوه بر مردن خورد شده باشند، چنانچه یقین به این به هم رسانده بودم. الحمد لله که از کرامت این امام زاده جلیل آسیبی نه به راکب و نه به مرکب وارد آمد و هر دو زنده و سالم ماندند، نه شکستگی و نه در رفتگی در اعضاء هیچکدام به هم نرسید.

و از این قبیل چیزها کراراً و مراراً از قدیم تا حال واقع شده است و از این سید جلیل دیده شده است.

و از کرامات معنویّه که نیز بر خود این اقل ظاهر شده است آن است که در بیست و پنج سال قبل از این به زیارت این بزرگوار مشرف می شدم، شوق قصیده سرودن در مدح این سید جلیل به هم رسانده بودم، هر چه خیال می نمودم که مطلع مناسبی انشاء نمایم به نظر نمی آمد، تا وقتی که نزدیک یک تل خاکی که در آن طریق است رسیدیم متوجه به سوی خود آن بزرگوار شدم و متوسّل به ذات شریف او شدم که تأیید در این باب بفرمایند که فوراً این مطلع به نظر رسید:

آیا نام داؤد داؤد توأم *** طیب دو گیتی چو عیسی بن مریم

بود او پیمبر تو مولود خاتم *** سلیمان سری را به کاخ معانی...

الی آخر القصیده.

از جمله کرامات او این است که نذر او در حوائج خصوصاً در باب حصول اولاد غالباً تخلف نمی نماید، چنانچه دو نفر از اولاد من از برکت توسّل به آن امام زاده

ص: 158

عالی‌مقدار به هم رسیدند، و الحمدلله هستند. امید که خود ایشان و اخوان ایشان از توجه آن امام زاده جلیل طویل العمر باشند. و از جمله آن است که در این باب بر مرحوم مغفور علیین ایشان سید الفضلاء و المجتهدین علامه والد اعلی الله مقامه از این امامزاده واجب التعظیم ظاهر شده است، و به خط مبارک مرقوم نموده اند، و صورت نوشته این است که: «در اوایل سنه هزار و دویست و چهل و پنج از اقباضات زمان در طهران بودم، در خانه عبدالله خان امین الدوله منزل داشتیم. از اتفاقات عالیجناب مخدومی حاجی ملا محمد زنجانی سلمه الله تعالی به دیدن داعی تشریف آورد. حکایت امامزادگان طهران میان آمد، رفته رفته صحبت از امام زاده داود علیه و علی آبائه السلام مذکور شد. صحبت‌های عجیب و غریب از کرامات این بزرگوار مذکور کردند که همه مشاهده شده و قدمای این بلد به رأی العین دیده اند.

و از جمله خواص و آثار این بزرگوار عالی‌مقدار آن که به جهت اولاد نذر قربانی کردن نزد مزار کثیرالانوار ایشان از جمله مجربات است که تا حال مخالفت اصلاً مشاهده نشده، چون داعی را مدتی بود که اولادی نمی شد، و الحق از خود به جهات متکثره چند که ذکر آن در این مقام نشاید بالمره مایوس بودم و تقریباً دو سال بود که در ایران به سر برده خیال تأهل نداشته بلکه خود را در عداد رجال محسوب نمی داشتیم، و مع ذلك کله بسیار طالب اولاد بودم. بعد از آن که کرامت های آن بزرگوار را از عالیجناب سابق الالقاب مشروحاً استماع نمودم، و قبل از آن هم از جمعی کثیر بعضی از کرامات ایشان را شنیده بودم بسیار مایل و شایق شدم که به زیارت مزار کثیرالانوارش مشرف شده طلب شفاعت از آن بزرگوار در خصوص حصول اولاد نمایم، لیکن به جهات چند موفق نشدم تا آن که روزی عالیجناب سابق الالقاب گویا خود مشرف می شدند از ایشان خواهش کردم که عریضه داعی را برده در مزار شریفش اندازند و مطلب را هم خدمتش عرض کنند. به هر حال عریضه به عربی نوشته

عذر عدم شرفیابی خواسته، خواهش شفاعت در حصول اولاد نموده، نذر قربانی در نزد ضریح مبارکش نمودم که هر گاه تا سال دیگر اولادی به جهت داعی به هم رسد قربانی را به عمل آورم، لیکن الحال به خاطر ندارم که چند رأس گوسفند نذر کرده بودم، و به قید این که خود مشرف شوم و قربانی کنم یا آن که قربانی بفرستم هم به خاطر نیست.

به هر حال عریضه را به خدمت جناب آخوند ارسال داشته اتفاقاً امری روی داد که مراجعت به کرمانشاهان نموده، چندی در آن جا توقف نمودم بعد از آن در شوال همان سال از کرمانشاهان به حرکت قهقری معاودت به همدان نموده و به همدان تا ماه ذی حجه همان سال توقف نمودم. و در خلال این مدت اصلاً نه متأهل شدن در نظر بوده و نه این که چنین مطلبی از امام زاده بزرگوار خواهش کرده ام. به هر جهت بالمره بعد از بر آمدن از طهران از نذر و اولاد و از متأهل شدن فراموش نموده نسیاً منسیاً شده بود، و مبتلا به گرفتاری های امور قروض و معاش و بیماری و زحمات غربت شدم تا آن که در ماه ذی حجه مذکور در همدان به دون مشوق خارجی و به دون حصول مقتضی از خود شوق و میل غریبی به تأهل مشاهده کردم و خدا شاهد است که بالمره مسلوب الاسباب بودم، یعنی در هیچ وقتی از اوقات خود را مثل آن وقت مسلوب الاسباب به جهت این کار ندیده بودم.

خلاصه چنین اتفاق افتاد که اسبابی به طریق قرض فراهم آمد، و دختری مناسب حال داعی به سنّ پانزده به هم رسید و به جزئی خرجی در ظرف مدت پنج شش روز به هم بسته شد. یعنی از روز عزم به تأهل اختیار کردن تا شب زفاف تقریباً شش روز البته بیش نکشید با آن که اهالی دختر از نجباء اهل همدان بودند، و مردمان صاحب نام و آوازه بودند. مع ذلك از جمیع تعارفات غمض عین نموده به هر حال در ظرف این پنج شش روز امر به هم بسته شد. در شب جمعه بیست و ششم ماه مذکور یعنی ذی حجه سنه هزار و دویست و چهل و پنج زفاف اتفاق افتاد، لیکن دختر در دو سه

روز اتفاقاً حایض شده در شب زفاف به جهت عدم تمامیت ایام عادت تصرف ممکن نبود. و ایام عادت کشید تا شب سه شنبه غره محرم الحرام سال هزار و دویست و چهل و شش که در روز دوشنبه ایام عادت به آخر رسیده، و در شب سه شنبه بلا تأمل و تکسّل تصرف نمودم با آن که چنین خیال می کردم که در قوه ندارم. به هر حال دیگر دختر حیض ندید و نطفه منعقد شد، یا در همان شب یا شبهای متقارب به آن شب که در ماه محرم مذکور آثار حمل ظاهر و نمایان شد، لیکن داعی اصلاً به صحبت و عهد با امام زاده بزرگوار و نذر قربانی را به خاطر ندارم و بالمرّة فراموش کرده بودم، و از احوال خود تعجب می کردم و چیزی که به نظرم نمی آمد حکایت امام زاده واجب التعظیم بود. تا آن که الیوم صبح بعد از نماز به جهت اختلال امور بسیار ملول بوده و در بحر فکر غوطه ور بودم، که با این اختلال امر این حمل چگونه خواهد بود، نمی توانم در این ولایت به سبب اختلال اوضاع و عدم مداخل توقّف کنم، و نمی توانم هم قطع علاقه نمایم این چه بود و چه شد، در خلال این فکرها حکایت طهران و نذر قربانی و عهد با امام زاده به خاطر آمد و شک و شبهه ای ندارم که این اسباب همه از برکت شفاعت آن بزرگوار است. و ابدأً سوای آن چیزی دیگر احتمال نمی دهم چه خود از احوال خود مطلعم که آن چه واقع شد بدون اختیار طبیعی من بود». الی آخر ما رقمه اعلى الله مقامه. قدر حاجت را که مناسب مقام بود مرقوم نمودم.

و این بزرگوار از قرار معروف در السن و افواه از خوف به سمت جبال پناه برده و در این درّه که مدفن اوست با يك نفر غلام خود قنبر نام فرود آمده و او را تعاقب نمودند و در همین مکان او را شهید نمودند. و از ظهور کرامات از قبر مطهر او قبر شریف او ظاهر شده است، و حال مزار شیعه است. از عوام و خواص و سال به سال شوق مردم به زیارت این بزرگوار و جمعیت زوّار او بیشتر از بیشتر می شود. و لیکن از باب آن چه معروف است که فرموده اند: «اشرّ الناس خدام قبورنا»، خدمه آستانه

شریفش خوب مردمی نیستند، شریر النفس و کثیر الطمع هستند چنانچه در سه چهار سال قبل اسبابی از منذورات در آستانه مبارکه او محتاج الیها نبوده است بسیاری از آن مندرس و مضمحل شده، و مس های شکسته و خورد شده، ماندن آن ها در صورت سالم شدن از تصرف خدام و بردن و خوردن ایشان ثمری نداشت مگر تلف و هباء منثورا شدن پس بر حسب مصلحت شرعیّه آن مس ها را تبدیل به مس صحیح کردیم.

و اسباب از قبیل دیگ و دوری و نحو، هما ساخته شد و روی آن ها کنده شد و روانه نمودیم و تسلیم متولی در حضور سایر خدام و زواری که بودند نمودیم. و سایر اسباب مندرس شده آستانه را در معرض بیع در آوردیم صد و شصت و سه تومان شد آن را هم قرار دادیم که در مصرفی صرف شود که نفع آن همه ساله عاید آستانه متبرکه امام زاده بشود. پس از آن خدمه از روی طمع زیرا که به عنوان های مختلفه پس از دیدن نقد خواستند که برابند قبول نشد. بعضی دیگری از مردم جهلاً بالحکم و برخی از اهل غرض تجاهلاً مزمارها نواخته و نواها خوانده و مضمونها گفته. با این که حکم مسئله معلوم است و فهم آن موقوف است بر رجوع به سوی کتب فقهیه و عبایر فقها - هر گاه فرصت مراجعه نمایند - از جمله عبارت شهید ثانی اعلی الله مقامه است در روضه که شرح لمعه باشد در شرح عبارت مصنف که شهید اول اعلی الله مقامه است: «فلا یصحّ بیع الوقف»، می فرماید: «و لا یصحّ بیع الوقف العام مطلقاً الا ان یتلاشی و یضمحل بحیث لا یمکن الانتفاع به فی الجهة المقصوده کحصیر یتلی و لا یصحّ الانتفاع به فی محلّ الوقف و جذع ینکسر كذلك، و لا یمکن صرفهما باعیانهما فی الوقود لمصالحه کاجر المساجد فیجوز بیعه حینئذٍ و صرفه فی مصالحه ان لم یمکن الاعتیاض عنه بوقف و لو لم یکن اصله موقوفاً بل اشتری للمسجد مثلاً من غلته او بذل له باذل صحّ للناظر بیعه مع المصلحه مطلقاً».⁽¹⁾

ص: 162

یعنی صحیح نیست بیع وقف عام به هیچ وجه مگر این که متلاشی و مضمحل و پوسیده شده باشد، به طوری که نشاید بهره بردن از آن در راهی که مقصود در وقف است مثل بوریایی که پوسیده شده باشد، و تیری که شکسته شده باشد و نشاید صرف خود آن ها را از برای خود آن عین موقوفه مثل سوزاندن آن ها را از برای پختن آجر از برای آن عین موقوفه از مسجد و غیر آن. پس جایز است فروختن آن و صرف آن در چیزهایی که مصلحت وقف است تا این که می فرماید و هر گاه اصل آن وقف نشده باشد، مثل این که از غلّه مسجد یعنی غلّه ملکی که وقف بر مسجد شده باشد خریده شده، یا کسی تبرّعاً بدون این که وقف کرده باشد از برای مسجد مثل این حصیرهایی که مردم در مساجد می اندازند. صحیح است از برای ناظر فروختن آن با این که مصلحت در آن باشد مطلقاً هر چند که آن چه شرط شده است در صحت فروختن وقف در آن موجود نباشد. و اسبابی که در مشاهد می آورند از قبیل فروش و معلّقات و غیرهما از همین قبیل هستند غالباً، نه از قبیل موقوفات که صیغه وقف آن ها خوانده شده باشد. بلکه غالباً این ها را به عنوان نذر می آورند با این که صیغه نذر هم خوانده نشده است.

و مفاد عبار سایر از علما نیز همین مضمون یا مقارب این مضمون است که در دو مقام در بیع وقف و در ذکر احکام مساجد متعرض شده اند.

بالجملة لله الحمد و المنة آن چه که از تصرفات داعی در این اسباب دیده شد و معلوم و محسوس گردید نفع آن راجع به آستانه متبرکه امام زاده علیه و علی آبائه الصلوة و السلام بوده است، نه به سوی نفس خود.

[در ذکر امام زاده طاهر]

در ذکر امام زاده طاهر است که در زاویه صحن حضرت عبدالعظیم صلوات الله و سلامه علیه مدفون است.

بدان که مسمی به اسم طاهر در سلسله ساده که محل تعرض علماء انساب هستند جمعی می باشند، بعضی از بنی حسن و جمعی از بنی حسین و برخی علوی صرف از بنی حسن طاهری را که ذکر نموده اند: طاهر بن زید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه. زید پسر حسن است و حسن پسر زید است و زید پسر حضرت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه است که آن زید اول برادر علیّ شدید است، و عموی عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم که طاهر مذکور پسر عموی پدر حضرت است.

و ایضاً طاهر حسنی در بعضی از کتب معتبره انساب ذکر شده است و نسب او را منتهی به بطحانی نموده اند. (1) و اما حسینی جمعی را ذکر نموده اند.

اول: طاهر بن یحیی مکنّی به ابی القاسم منتهی می شود به حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

و در بعضی از کتب معتبره انساب در حق او هو «العالم المحدث» ذکر شده است.

دوم: طاهر بن حسن بن طاهر است که به يك واسطه به طاهر مذکور می رسد، و در

ص: 165

حق او گفته شده است: صاحب الرمله الکریم الممدوح، دو طاهر دیگر از ولد حسین اصغر نیز ذکر شده است.

سوم: طاهر بن علی دینوری است که از اولاد حسن افطس است، و او پسر علی بن علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه‌ماست.

چهارم: طاهر بن جعفر بن علی الهادی صلوات الله و سلامه علیه است که معروف به جعفر کذاب است.

پنجم: طاهری است که در بعضی از کتب انساب ذکر شده است و او طاهر بن ابی محمد المبرقع بن محمد بن الحسن بن الحسین بن عیسی بن یحیی بن الحسین بن زید الشهید است. و از علویین از اولاد محمد بن الحنفیه طاهر بن عبدالله بن عبیدالله و از اولاد عمر اطرف طاهر بن یحیی ذکر شده است.

بودن این طواهر در ری با قبر احدی از ایشان در آن جا ذکر نشده است، مگر طاهر دوم از بنی حسن که در بعضی از کتب انساب او در ری ذکر شده است از نازله قم، و پنجم از بنی حسین که در این کتاب نیز در ری ذکر شده است.

و این امام زاده طاهر معروف که قبر او زیارت می شود بلا شبهه صحیح النسب و امام زاده است، و لیکن آیا طاهر حسنی یا حسینی است و تفصیل نسب او هنوز بر اقل معلوم نشده است، ان شاء الله تعالی بلکه بعد از این معلوم شود.

در ذکر امام زاده حسن که مدفون در حوالی ری است

صحت نسب او و این که امام زاده است محل شبهه نیست، و ظاهر آن است که حسنی است. و لیکن نه حسن مثنی چنانچه مشهور در السن عوام حسن مثنی پسر بلافصل حضرت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه است.

مثنی یعنی حسن دوم از حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه خواستگاری نمود یکی از دخترهای حضرت را. حضرت فرمودند اختیار کن هر کدام را که می خواهی از روی حیا، سکوت کرد.

حضرت فرمودند: که من اختیار می کنم از برای تو فاطمه را زیرا که اشبه دخترهای من است به مادرم حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها، و در رکاب حضرت در سفر کربلا بود و در میدان جنگ زخم زیاد به او رسید، از پا در آمد و در ما بین شهدا افتاده بود. پس از این که رؤوس مطهره را خواستند که از ابدان طاهره جدا کنند رمقی در او یافتند اسماء خارجه که از اعیان مخالفین و از احوال او بود او را خواهش نمود به او او را بخشیدند. معالجه زخم های او را نمودند، پس از بهبودی معاودت به مدینه مشرفه نمود و در آن جا بعد از مدتی وفات کرد و در بقیع دفن شد. و فاطمه زوجه او بر قبر او تا يك سال چادر زد و نشست. بعد از گذشتن يك سال برگشت به سوی مدینه. شبی که برگشتند شنیدند که کسی می گوید: هل وجدوا ما فقدوا؛ آیا یافتید کسی را که از دستتان بیرون رفت؟ دیگری جواب داد: بل بیسوا فانقلبوا، بلکه مأیوس شدند، پس برگشتند. (1)

ص: 167

و نه حسن مثلث است یعنی حسن سوم. پسر حسن دوم، زیرا که او هم در مجلس منصور در بغداد وفات نمود.

و از معاریف دعوات طبرستان که مسمی به اسم حسن هستند نیز نیست، زیرا که آن ها دو نفر هستند:

اول داعی کبیر است، و او حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه است. و او بیست سال در طبرستان سلطنت کرد، و در سنه دویست و پنجاه از هجرت خروج نمود، و در سنه دویست و هفتاد از هجرت وفات کرد در طبرستان. و در همان بلد فوت دفن شد.

دوم داعی صغیر است که مسمی به حسن است که به واسطه محمد بطحانی یا عبدالرحمن شجری به قاسم بن حسن بن زید بن الامام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما منتهی می شود؛ و او را در سنه سیصد و شانزده از هجرت در مراجعت از ری در آمل مرداویج او را به قتل رساند و در همانجا مدفون کردند.

بالجمله هیچ يك از حسن نام های از بنی حسن و بنی حسین محتمل نیست که این امام زاده حسن مذکور باشد. مگر حسن بن اسماعیل بن زید بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن الامام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما الصلوة والسلام، که یازده نفر واسطه ما بین او و امام علیه السلام است که او محتمل است به احتمال قوی که همین باشد؛ زیرا که در بعضی کتب معتبره انساب که ذکر بلاد و صاحبین انساب را می نماید مذکور شده است: بالری من نازلة جرجان الحسن بن اسماعیل الی قوله عبدالرحمن الشجری الموفق بالله شمس الشرف عقبه السید الامام المرشد بالله زین الشرف.

[امام زاده زید و امام زاده یحیی]

در ذکر امام زاده زید و امام زاده یحیی که در طهران، اول در محله بازار، و دوم در محله چالمیدان مدفون می باشند و هر دو خصوصاً زید معروف و مشهور می باشند.

وقبر ایشان زیارت می شود و در کتاب مذکور ذکر شده است: و بالرّی ابوالحسن زید بن علی بن عیسی و یحیی بن الحسین بن زید الشّهِید. و ظاهر این است که این دو نفر معروف باشند، و ظاهر این است که نباشد این عیسی، عیسی بن زید شهید سلام الله علیه که ملقب به مؤتم الاشبالی یعنی یتیم کننده شیر بچه ها؛ زیرا شیری که با بچه های خود سر راه در آمده بود کشت.

و این عیسی است که با محمد بن عبدالله که او را صاحب نفس زکیّه می نامند یا با ابراهیم برادر او که قتیل باغ خمیری است خروج نمود، و پس از کشته شدن او مراجعت به سوی کوفه نمود و نصف عمر یا ثلث عمر خود را مختفی بود، و در زمان اختفا فوت شد، زیرا که از برای او پسری علی نام ذکر نشده است، بلکه چهار پسر از برای او ذکر شده است حسین و محمّد و احمد و زید.

و ظاهر این است که این عیسی بن یحیی بن حسین بن زید الشّهِید است که پنج پسر از برای او ذکر نموده اند: محمد و احمد و علی و یحیی و حسین.

از ظاهر عبارت کتاب مستفاد می شود که یحیائی را که در ری ذکر نموده است، پسر بلاواسطه حسین بن زید است که یکی از چهار پسر زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است صلوات الله و سلامه علیهماست. و ایشان یحیی و عیسی و محمد و حسین می باشد از قرار مذکور در کتب انساب مکنی بابی عبدالله است و در سال

صدوسی یا چهل و پنج وفات نموده است و در آخر عمر نابینا شده بود و از اصحاب جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیهما، بوده در زمان شهادت پدرش زید رضی الله صغیر بوده، امام به حق ناطق حضرت صادق سلامه الله و صلواته علیه او را تربیت نمودند و تعلیم علم کردند، و او را «ذو الدّمة» و «ذو العبرة» از بسیاری گریه او می گفته اند.

و احتمال غیر بعید دارد که یحیای مذکور پسر به واسطه حسین بن زید باشد که ولد یحیای پسر حسین باشد که یحیی بن یحیی بن الحسن باشد، یا پسر دیگری از پسرهای او باشد اسقاط پدرش شده باشد و نسبت به جدّ داده شده باشد.

بالجمله آنچه را که بیان نموده ایم در احوال زید و یحیائی که ذکر نموده اند بودن ایشان را در ری و استظهار نموده ایم که این زید و یحیی که در تهران مدفون و مشهور هستند این دو نفر مذکور باشند. العلم عند الله.

ص: 170

[حضرت بی بی زبیده و شهربانو]

در بیان حضرت زبیده خاتون آن مخدره محترمه بلا شبهه سیّده و امام زاده و قبر او مزار شیعه است. ولیکن آنچه ما بین مردم معروف است که صبیّه حضرت خامس آل عبا سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه است بی اصل است به وجوه و دلائل چند:

اول این که از محدّثین و مورخین و نسّابین از اهل سنّت و شیعه از امامیّه و زیدیه و غیر هم آمدن صبیّه از صبایای حضرت به ری را ذکر نموده است، با این که امثال این مطالب و اقلّ آن را متعرض می شوند و ذکر می نمایند.

دوم این که بنابر مشهور در احادیث و اخبار و تواریخ، از حضرت «صلوات الله و سلامه علیه» نمانده است مگر دو دختر و یک پسر. و اعقاب حضرت از یک پسر و دو دختر است چنانچه اعقاب حضرت مجتبی صلوات الله و سلامه علیه از دو پسر و یک دختر است. و دو دختر فاطمه زوجه حسن مثنی بود و سکینه معقوده ابوبکر بن حسن یا عبدالله بن حسن بنابر روایت بعضی بود، و قبل از زفاف در رکاب عموی بزرگوار خود شهید شد و هیچیک از این دو مخدره محترمه به ری نیامده است.

سوم آن که از احدی از ائمه از حضرت امام زین العابدین تا آخر ایشان نقل نشده است که چنین کسی از ما در ری است و او را زیارت کنید، چنانچه در حقّ حضرت عبدالعظیم وارد شده است، از ایشان در حق فاطمه علیها السلام صبیّه حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیه وارد شده. و دختر حضرت امام حسن علیه السلام مدفونه در ری باشد و احدی از ائمه صلوات الله و سلامه علیهم ذکری از او زیارت او ننموده باشند، و نسیاً منسیاً نزد ایشان شده باشد، از غرائب و عجایب است.

چهارم این که این امر از فروع مطلبی است که اصل آن مطلب بی اصل و بی پاست زیرا که این از فروع عروسی کردن حضرت قاسم بن الحسن صلوات الله و سلامه علیه در صحرای کربلا و حصول زفاف و انعقاد نطفه قاسم ثانی در آنجا، و سواری شهر بانویه بر ذوالجناح و آمدن او با زبیده خاتون به سوی ری و غایب شدن او در کوه. و این مطالب اصل و مأخذ صحیحی ندارد، مگر این که بعضی از وعاظ و مرثیه خوانان ها ذکر می نمایند(1) تعجب است از بعضی از افاضل عصر که اعتقاد به این مطلب می نمایند و در مؤلفات خود می نویسند و نسبت می دهند بعضی به کتاب مقتل فاضل هندی، مقتلی از ایشان دیده نشده است و مذکور نگشته است. و به ابن ابی جمهور احسائی صاحب مجلی، در مجلی که نیست، و مناسبت به این مطالب ندارد. و کتاب دیگری که مناسب این مطالب باشد از او دیده نشده است و نقل از او نگشته است.

با این که شهربانو بنابر اشهر و اصح در ولادت امام در نفاس وفات کرده است،(2) روایت «کامل» مبرّد کاتب «ام علی بن الحسین سلامه علیه من ولد یزدجرد معروفة النسب و کانت من خیرات النساء و کان ابنها برّاً بها یروی انه قیل لعلی بن الحسین انک من ابر الناس فلم لا تاکل مع امک فی صحیفة؟ قال: اکره ان تسبق یدی الی ما سبقت الیه عینها و کون قد عققتها».

و ظاهر الدلاله است بر بقاء والده حضرت زیرا که نیکوکار و رفتار بودن با والده به حدی که با او هم غذا نشود که مبدا دست او پیشی نگیرد بر چیزی که چشم او پیشی گرفته باشد. یعنی چیزی را که در اول طعام خواسته، من بردارم و تناول نمایم پس عاق او بشوم، برحسب ظاهر مستلزم است که این زن موجوده والده امام علیه الصلوة والسلام است، و لیکن با این که روایت فی نفسها ضعیف است معارضه نمی کند با آن روایات معتبره مشهوره، پس اعتنائی به آن نمی شود. و هر گاه لابد تصدیق این روایت

ص: 172

1- . تفصیل این مطلب در رساله چهارم همین کتاب خواهد آمد.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 127.

به این است که حمل بر مرثیه آن حضرت می شود؛ که در روایت وارد شده است که بعد از وفات والده حضرت علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیها کنیزی از کنیزهای حضرت سیدالشهداء مرثیه حضرت سجاد شد و حضرت او را مادر می خواندند. بعد از شهادت حضرت ابی عبدالله او را به بعضی از موالی خود شوهر دادند، مردم ضعیف الایمان طعن زدند که علی بن الحسین مادر خود را شوهر داده است. پس می شود که این ادب را نسبت به او نیز مراعات می نمودند و از عقوبت او هم اجتناب داشتند چون که از کمال مواظبت در تربیت حضرت نازل منزله مادر حضرت بودند و حضرت در هر خبری نظر مادری به او داشتند. (1)

و بعضی از روایاتی که دلالت بر بودن او در صحرای کربلا می نماید، مثل روایت در شهادت طفلی است که بعد از شهادت علی اکبر از خیمه بیرون آمد و می لرزید. «و کان یتذبذب قرطاه»، دو گوشواره او حرکت می کرد، ملعونی از مخالفین رسید و گریزی بر او زد و او را شهید کرد، و شهربانویه تنظر الیه کالمدهوشه، و شهربانو مدهوش شده بود و یارای سخن گفتن نداشت به سوی او نظر می کرد. (2)

و روایت ابن شهر آشوب که خود را در فرات غرق نمود، چنانچه نقل کرده است: «و جاءوا بالحرم اساری الی شهربانویه، فإتھا اتلفت نفسھا فی الفرات»؛ (3) با این که فی نفسه ضعیف هستند مکافئه با آن روایات ندارند.

و حمل این روایات را بر شهربانویه دیگری که خاله حضرت سید سجاد بوده است که بعد از وفات همشیره او که والده امام است، و وفات زوج او حضرت ابی عبدالله صلوات الله و سلامه علیه او را به حباله خود در آورده باشند ممکن است، و به

آن رفع منافات ما بین اخبار فوت شهربانویه در ایام نفاس، و بودن شهربانویه در صحرای کربلا می شود که فوت شده والده امام است و در صحرای کربلا خاله امام

ص: 173

1- بحار الانوار، ج 46، ص 8-9.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 45-46.

3- المناقب، ج 4، ص 112.

است و هر دو مسمّاه به شهربانو می شود که خاله امام در اصل نامش این است و والده امام را حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه به این نام نامیده اند.

و این مقتضای روایتی است که اشهر و اصحّ روایات است که در باب آوردن شهربانویه رسیده است که در زمان خلافت خلیفه ثانی که فتح ایران شد اسراء آنجا وارد مدینه شدند، از آن جمله بود شهربانویه دختر یزدجرد پادشاه عجم و او اختیار کرد حضرت خامس آل عبا سیّد الشهداء صلوات الله و سلامه علیه را حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه از او سؤال نمودند که چه نام داری؟ عرض نمود که جهان شاه. حضرت فرمودند: بلکه شهربانویه تو را نام نهادیم عرض کرد که این نام خواهر من است. حضرت فرمودند که راست گفتی الخ.

بر هر تقدیر این روایات دلالت بر آن مطلبی است که حضرت شهربانویه سوار بر ذوالجناح شد و به طيّ الارض با زبیده خاتون به ری آمدند به آن تفصیلی که حکایت می کنند نمی نماید و بلکه روایت ابن شهر آشوب نفی این مطلب را می نماید. (1)

بالجمله حضرت بی بی زبیده بلا شبهه صبیّه حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه نیستند، التفات خوبی در این مقام سر، کار فضایل و حقایق آثار وزیر علوم نواب اشرف الاعتضاد السلطنه دام بقائه نموده اند که: قبل از هارون الرشید اسم زبیده یا لقب به آن نسبت به احدی دیده نشده است و مسموع نگشته است. این لقب را هارون به زوجه اش می خواند، پس ملقب به این شد از بابت نرمی و سفیدی و برآمدگی صورت او مثل زبد یعنی گره گذاشته است پس اسم یا لقب دختر سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه زبیده نخواهد بود. (2)

و این مدفونه در ری معروفه به بی بی زبیده از اعقاب است، و این که منسوبه به حضرت عبدالعظیم باشد بعید نیست، ولیکن نه همشیره ایشان زیرا که از برای عبدالله والد

ص: 174

1- . ر.ك: بحار الانوار، ج 46، ص 16 - 2. باب اول؛ زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص 27 - 9؛ رساله چهارم همین کتاب.

2- . ر.ك: رساله اول همین مجموعه.

حضرت اولاد اناث ذکر نشده است، بلکه چهار پسر از برای او ذکر شده است: عبدالعظیم و احمد و قاسم و حسن، از بعضی پنج پسر دیگر محمد و ابراهیم و علی اکبر و علی اصغر و زید نیز از برای او ذکر شده است، و لیکن عمه حضرت عبدالعظیم فاطمه همشیره عبداللّه دختر (علی شدید) باشد، محتمل است؛ زیرا که از برای علی الشدید يك دختر فاطمه نام و پسر عبداللّه. و بعضی پسر عبدالعظیم نام از برای او ذکر کرده اند و گفته اند که از برای این عبدالعظیم عقبی نیست، بلکه عقب از برای عبدالعظیم بن عبداللّه است.

اما شهربانویه که در این کوه ری به زیارت بقعه او می روند و می گویند که در این کوه غائب شده است این مطلب بی اصل و مأخذ است. و لیکن آنچه بر این اقل معلوم و ظاهر گشته است این است که محترمه جلیله از بستگان خانواده رسالت در این مکان دفن شده است، و شاید اسم او هم شهربانویه و از زوجات حضرت سیدالشهداء صلوات اللّه و سلامه علیه بوده است. داعی مسافرت به سوی ری از برای [او] به هم رسیده باشد در ری وفات کرده باشد و در این محل دفن شده باشد، زیرا که آثار جلالت به واسطه کرامات ظاهره از او ظاهر است.

مرد غیر سید ممنوع از دخول در بقعه اوست و این محل شبیه نیست و مکرّر دیده شده است، از آن جمله مرحوم نظام العلماء حاج ملا محمود از قراری که مشهور شد و جمعی که حاضر بودند و بعضی که از خود او شنیده بودند نقل کردند، بلکه مظنون این است که این اقل خود از ایشان شنیده باشم، در زمان ولیعهدی شاهنشاه اسلامیان پناه ناصرالدین شاه که ایشان ملاً باشی بوده اند به زیارت مشرف شده بودند جلادت(1) کرده بودند و به منع مانعین ممتنع نشده بودند و داخل در حرم شده بودند فوراً مبتلا به قولنج شدیدی شده بودند، به نحوی که نتوانسته بود که زیست نماید بیرون آمده است و از شدت درد بر

ص: 175

1- . جلادت: پهلوانی، شجاعت فرهنگ معین، ج 1، ص 1235.

زمین می غلطیده است مشرف به تلف شده است. آخر الامر به نذر و نیاز و توسل و قربانی و توبه و انا به اندک اندک رفع شده است.

زن حامله از غیر سید هر گاه جلادت کرده و داخل شده طفل او معیوب متولد می شود. چنانچه در زاویه مقدسه دیدم شخصی را که به این واسطه لب او شکافته و به اصطلاح عوام الناس لب شکری شده بود و همه مردم که او را می شناختند همین مطلب را در او ذکر می نمودند که وقتی که حمل بوده است والده او جلادت کرده بود و داخل بقعه محترمه آن معظمه شده بود.

بسا گفته می شود که مرد از حضور بر قبر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها با آن مقام و مرتبه ممنوع نمی شود، از دخول در بقعه حضرت معصومه دختر امام صلوات الله و سلامه علیه ممنوع نمی گردد، پس چگونه است ممنوع شدن مرد در این جا؟!!

جواب از این بیان، اولاً این شبهه مقابل حس و عیان است.

ثانیاً این که ظهور جلالت شأن آن بزرگواران مغنی است از ظهور این آثار از ایشان، به خلاف این محترمه ای که در گوشه کوهی از کوههای ری است بایست که چنین کرامت بزرگی از او ظاهر شود تا این که جلالت شأن او بروز نماید.

چنان چه گاه است که کرامات از امام زاده ها ظاهر می شود، زیاده از امام، چنان چه از حضرت عباس سلام الله علیه در سال گاه است که زیاده از حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه بروز می نماید.

و همچنین از محمد برادر حضرت امام حسن عسکری پسر حضرت امام علی النقی صلوات الله و سلامه علیهما که در يك منزلی سامرا مدفون است معروف است به سید محمد، همواره کرامت از او ظاهر می شود با نزدیکی او به دو امام در آن اطراف، معروف است اعراب آن نواحی قسم راست نمی خورند، مگر به او. صاحب شاره معروف است در اعراب آن اطراف، این امر

جهت این است که ظهور مقام امامت امام با فضیلت او مغنی است از ظهور این آثار و کرامات از او.

لهذا هر گاه امام در محلی باشد که امامت یا فضیلت او بر اهل آن محل خفائی داشته باشد کرامات از او زیاده از سایرین ظاهر می شود، چنان چه از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما در بغداد. کرامات متکثره متواتره ظاهر شده است و می شود، خصوصاً در ایام سابق که شیعه بسیار ضعیف بودند و مذهب تشیع چندان رواجی مثل حال نداشت.

رغمًا علی انف المخالفین کرامات بزرگ از آن حضرت ظاهر گردیده و از قدیم تا حال دیده و شنیده و گفته و نوشته شده است. چنان چه خود این اقل در زمان جوانی دیدم شخصی از اهل بغداد و ظاهر این است که از مخالفین بود مقابل ضریح مبارک ایستاد که قسم بخورد یا این که خورد فوراً بلند شد و به زمین خورد و همچنین دو سه دفعه او را خدام از حرم بیرون کشیدند. بیهوش و مغمی علیه بود تا آن که نصف شب مرد.

و از این عجیب تر آن که در سن نه و ده بوم که روزی در خدمت مرحوم آقای والد اعلی الله مقامه به حرم حضرت جوادین صلوات الله و سلامه علیهما مشرف شدیم، ناله و زاری سیدی بحرینی در بالای سر شنیدیم که کمال تضرع و جزع می نمود و متوسل به حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما بود و مبلغی معین نموده بود که خود حضرت به او مرحمت بفرمایند.

بعضی از مردم خواستند آن وجه را به او بدهند، قبول نکرد. گفت: من از خود حضرت می خواهم. من در خدمت مرحوم آقا آمدیم به سمت پایین یا مشغول زیارت بودیم و این شخص سید همان نحو متوسل و مشغول گریه و زاری بود که ناگاه صدای افتادن چیزی از ضریح منور به گوش همه حاضرین روضه مقدسه رسید، همه متوجه سمت بالای سر شدیم دیدیم صُبره، یعنی گره بسته ای از پول سرخ رنگ به نظرم حال آن است که چهل شامی بود که از ضریح مقدس افتاد از برای او.

و شامی پولی است که دانه دو قران و نیم گویا صرف می شود. مرحوم آقا يك شامی از او به چهارده شامی بلکه بیست می خریدند قبول نکرد.

بالاخره جدّ مرحوم سیّد مجاهد اعلی اللّٰه مقامه يك شامی از او به صد شامی خریدند و تجار شامی از او به قیمت های گزاف خریدند. بلکه کهنه آن بسته را قطعه قطعه نموده هر قطعه را به مبلغ خطیری خریدند سیّد فقیر غنی شد.

باری آن چه بر این اقل السّادات واضح شده است آن است که صاحب این مرقد در کوه زن جلیله محترمه ای می باشد چنانچه در اوایل ورود طهران اعتقاد به زیارت بی بی شهربانو نداشتم، می گفتم زیارت شخص موهوم بی وجه است تا آن که شبی خواب دیدم که به زیارت بی بی شهربانو رفتم. وارد کوه شدم، و جمعی از علماء همراه هستند پای درخت توت رسیدم مشاهده کردم دیدم مرحوم حاجی میرزا علینقی با جمعی از اهل علم ایستاده اند. بعد از تعارف و مصافحه سؤال کردم که شما اینجا چه می کنید؟ و حال آن که شما اهل کربلا هستید؟ حاج میرزا علی نقی مرحوم گفتند که آمده ایم به زیارت بی بی شهربانو.

گفتم: پس چرا ایستاده اید بالا نمی روید به زیارت؟ منتظر چه هستید؟ گفتند: حضرت عباس به زیارت بی بی شهربانو آمده اند و حرم غرق است از برای آن، منتظریم که بیرون تشریف بیاورند.

سؤال کردم حضرت عباس؛ عمو؟! گفتند: بلی، حضرت عباس؛ عمو.

دیگر زیارت بی بی را فراموش نمودم از بس مسرور شدم به این که خدمت حضرت عباس علیه الصلوة و السلام مشرف می شوم و زیارت آن حضرت را درک می کنم که ناگاه چشمم به بام قبه آن محترمه افتاد. دیدم مرغ سفید نورانی که چون ماه منور و منیر است بر بام می نشیند و باز بر می خیزد، قدری مسافت بلند می شود و باز می نشیند مشغول تماشای آن مرغ شدم از خواب بیدار شدم.

بعد از مدتی که از دیدن این خواب گذشت به زیارت آن معصومه در آن کوه فلك

شکوه مشرف شدم. آن چه در عالم رؤیا دیده بودم از درخت توت و وضع و طرز و طور بقعه و قبه و کوه و غیرها تمام را به رأی العین مشاهده نمودم دانستم که آن خواب از رؤیای صادقه بوده است.

و جلالت قدر آن محترمه را یقین نمودم، و همه ساله را هم به زیارت آن بقعه متبرکه مشرف می شدم. مگر دو سه سال است که بعضی سوانح و حوادث مانع و سالب آن توفیق گردیده.

تمام شد مقالات در امام زاده های ری علیهم السلام . فی هفتم شهر رجب المرجب سنه 1296.

جهت نیاز حضور عاطفت ظهور حضرت اجل اشرف ارفع امجد اکرم افخم جناب جلالت مآب آقای مستوفی الممالک ادام الله تعالی عمره و اقباله العالی این خاک راه بندگان اولیاء خدا حیدر علی محرر شرعیات المتخلص بالثریا.

با کمال پریشانی حواس و نهایت سرعت و استعجال مسوده نمود امید آن که مقبول آن حضرت افتد، و از معایب آن امعان نظر فرمایند. قد فرغت من تسویده فی التاسع من رجب المرجب سنه 1296.

ص: 179

(3) نسب حضرت عبدالعظيم عليه السلام

و امام زادگان رى

تأليف:

ولى محمد بيك وردى تركمانى عراقى

(در سال

1304 ق)

ص: 181

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه ای خطی به شماره 4339 به نام جنگ ترکمانی که در آن سرگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و امامزادگان است، از ولی محمدیگ بن اسماعیل وردی ترکمانی عراقی (قرن 14ق) این جنگ در سال 1304ق در گیلان به فارسی به رشته تحریر در آمده است و عمده آن مربوط به حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان شهر ری است.

رساله دوم این مجموعه که در 12 ربیع الثانی 1304ق نوشته شده است، پنجاه حدیث با ترجمه است که در شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام (مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام) آورده شد، و شرح حال حضرت عبدالعظیم و سایر امامزادگان ری در این مجموعه به زیور طبع آراسته می شود.

برای اطلاع بیشتر از این جنگ رجوع شود به فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج 13، ص 3297.

در کتاب مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری در وصف این جنگ چنین نوشته شده است:

410/32 . سرگذشت امامزادگان ری و تهران (جنگ ترکمانی) (فارسی)

از: ولی محمد بیک بن اسماعیل وردی ترکمانی عراقی (قرن 14ق)

جنگی است از ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی که در 1304ق در گیلان و به فارسی ساخته است. بیشتر مطالب این جنگ مربوط به امامزادگان ری و حضرت عبدالعظیم می باشد، با این عناوین:

ص: 183

1- سرگذشت پیامبر و امامان دوازده گانه (صص 1-21)

2- حدیثهای روایت شده از عبدالعظیم حسنی (صص 21-89)

پنجاه حدیث با ترجمه فارسی است که در شب 12 ربیع الثانی 1304 در گیلان نوشته شده است .

آغاز: «احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام . چند حدیث که حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از ائمه اطهار به واسطه و بلا- واسطه روایت فرموده است به جهت زینت این کتاب مختصر می نویسد . حدیث اول فی الامالی و البحار بحذف الاسناد عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن علی بن محمد الهادی علیهم السلام قال لما کلم الله موسی بن عمران الهی ما جزاء من دعا نفساً کافراً الی الاسلام .»

3- خبرهای علامت ظهور (صص 89-106)

4- خصائص ائمه (صص 107-116)

5- وصیت نامه های امامان (صص 116-132)

6- اعتقادات و اندرز (صص 132-149)

از جامع جنگ در 24 ربیع الثانی 1304 ق .

7- سرگذشت نیاکان عبدالعظیم (صص 150-169)

8- سرگذشت امامزاده زید و امامزاده طاهر (صص 169-176)

9- سرگذشت زید بن علی (صص 177-190)

10- سرگذشت عبدالله ابیض و حسن افطس و علی بن علی بن الحسن (صص 191-195)

11- سرگذشت امام زاده صابر ونکی (صص 195-198)

گفتنی است برخی از مطالب کتاب با شرح زندگانی امامزادگان ری از اعتضادالسلطنه شباهتهای زیادی دارد .

ص: 184

این کتاب در مجموعه انتشارات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری به چاپ می رسد. نسخه های خطی : کتابخانه دانشگاه تهران ، شماره 4339 ، نستعلیق ، به خط مؤف ، 1304ق ، 104 برگ ، 19 سطر .

ر.ك : فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج 13 ، صص 3296-3297 ؛ فهرستواره کتابهای فارسی ، ج 3 ، صص 1680-1681 ؛ فهرست نسخه های خطی فارسی ، منزوی ، ج 6 ، ص 4484 .

این رساله بخش عمده آن به حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام اختصاص دارد و به مناسبت ذکر اجداد و آبای امامزاده طاهر، بحث مفصلی پیرامون حضرت زید بن علی بن حسین علیه السلام کرده است و نیز شامل شرح حال امامزاده زید علیه السلام و امامزاده طاهر علیه السلام و امامزاده عبدالله ایض علیه السلام و امامزاده قاضی صابر ونکی است.

ص: 185

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[نسب حضرت عبدالعظیم

علیه السلام]

در شرح حال اجداد حضرت عبدالعظیم علیه السلام که منتهی به زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، - سلام الله علیهم اجمعین - می شود.

اما زید بن حسن علیه السلام ابن علی بن ابی طالب این بزرگوار، فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است.

و مادر زید، ام بشر، بنت ابی مسعود، عقبه بن عمرو انصاری یا ام طلحه است. و در زمره اولاد امام حسن علیه السلام، اسنّ از وی نبود. و او را شریف بنی هاشم خواندند و جدّ سوم حضرت عبدالعظیم است. و زید را دو فخر سزد: از جهت عالی، فرزند امام حسن علیه السلام بودن، و از جهت نازل، فرزندی چون حضرت عبدالعظیم داشتن و از حُسن حال زید از آن چه در کتاب ارشاد شیخ مفید علیه الرحمة است اسلامیان را کفایت می کند:

واقما زید بن الحسن علیه السلام فكان علی صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله و اسنّ و كان جليل القدر كريم الطبع، ظلف النفس، كثير البرّ و مدحه الشعراء، وقصده الناس من الآفاق، لطلب فضله. (1) ترجمه: زید بن حسن علیه السلام متولی صدقات رسول الله بود، و بسیار جلیل القدر بود، و طبع کریم داشت، و سخاوت زیاد داشت، که شعراء مدح می کردند او را، و صله زیاد عطا می کرد، و مردم از راه دور می آمدند که به خدمت زید برسند.

و در همان کتاب است: و زید بن الحسن رحمه الله عليه كان مسالما لبني أميّه

ص: 188

ومتقدّدا من قبلهم الأعمال. و كان رأيه التقيّه لأعدائه والمداراة، هذا يضادّ عند الزيديّه (1) یعنی: زید با بنی امیه در مقام تسلیم بود و متصدی اعمال راجعه از ایشان می شد و جز تقيّه رأیی نداشت و مدارات می فرمود. همانا احتراز و اجتناب از تقيّه، مذهب متقن فرقه زیدیه است.

اما مذهب زیدیه خروج به سیف را از لوازم دین خودشان می دانند. و از این جهت، خروج کردند و کشته شدند.

لیکن زید بن حسن علیه السلام بر خلاف ایشان بود و به طریقه امام زمان سلوک و رفتار می نمود.

و [در] بعضی از کتب متأخرین دیده شده است، جماعت زیدیه را نسبت به همین زید بن حسن داده اند.

و این عقیده بر خطاست. همانا زیدیه، منتسبند به زید الشهید ابن علی بن حسین علیه السلام امام زین العابدین

علیه السلام .

خلاصه: زید از طبقه دوم تابعین است و با فرقه اُمویّه که بنی امیه باشد خلطه و آمیزش می نمود. و تولیت صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله در عهده کفایت زید بن حسن بود.

و حاکم مدینه به امر سلیمان بن عبدالملک او را عزل کرد. چنان که مرحوم مجلسی - طاب ثراه - از بعضی اهل سیر نقل کرده است:

سلیمان بن عبد الملک به حاکم مدینه نامه ای نوشت: اما بعد فإذا جاء کتابی فأعزل زیدا عن صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله وادفعها الی فلان ابن فلان رجلاً من قومه واعنه علی ما استعانک علیه والسلام . خلاصه معنی آن که: چون نامه من به تو رسید، زید را عزل کن از صدقات رسول صلی الله علیه و آله ، و بده آن را به شخص مخصوصی و او را اعانت نما .

ص: 189

پس از وصول نامه به حاکم مدینه زید معزول گردید، تا زمان سلطنت عمر بن عبد العزیز . عمر، زید را نصب نمود و نامه ای به حاکم مدینه نوشت: اَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرِيفَ بَنِي هَاشِمٍ وَذُؤَسَنَّهُمْ فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي فَارْدِدْ عَلَيْهِ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاعْنَهُ عَلَيَّ مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ وَالسَّلَامُ . یعنی؛ زید بن حسن علیه السلام، شریف بنی هاشم است و اسنّ است - یعنی پیرمرد است - پس در وقتی که نامه من به تو رسید، تولیت صدقات رسول صلی الله علیه و آله به خودش رو کن و اعانت نما از او.

حاکم مدینه بر حسب مأموریت تولیت را تفویض ایشان نمود.

و محمّد بن بشر خارجی در مدح زید عجب گفته است:

إِذَا نَزَلَ ابْنُ الْمُصْطَفَى بَطْنَ تَلْعَةٍ *** كَفَى جَدْبَهَا فَاخْضُرَ بِالنَّبْتِ عَوْدَهَا

وزید ربیع الناس فی کلّ شتوة *** اذا خلفت انوائها ورعودها

حمولٌ لاشناق الدیات كأنه *** سراج الدجی إذ قارنته سعودها(1)

حاصل معنی آن که: اگر زید به زمین خشک بی گیاهی وارد شود آن زمین را از قدوم خود، سبز و خرم می کند؛ و زید مانند بهار و بارانی است که در آخر سال قحط، مردمان انتظار وی را می کشند همان نحوی که از دیدن باران مسرور می شوند از ورود قدوم زید نیز شادانند؛ و اوست که در تاریکی فتنه ها مانند چراغ روشنایی می دهد و اداء دیات می نماید و متحمل صلوات می شود.

در بعضی از کتاب های سنّیان، زید بن حسن را ابلج خوانده اند و از این لقب درخشندگی رخسار وی، ظاهر است.

خلاصه؛ سن شریف زید از نود سال گذشت و بعضی می گویند صد ساله بود.

و پسرش امیر حسن، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم است به نحوی که مذکور خواهد شد.

ص: 190

و واقعی نقل کرده: زید چند میل به مدینه مانده، در منزلی که بطحا نامند وفات کرد و نعش وی را به قبرستان بقیع نقل کردند. و به قولی در حاجز که بین مکه و مدینه است مدفون شد. (1)

و به روایت سبط ابن جوزی در کتاب مناقب، زید دو خواهر داشت: یکی ام الحسن و دیگری ام الخیر؛ (2) و سابقا عرض شد به روایت شیخ مفید، دختران امام حسن علیه السلام پنج نفر بودند. (3)

و شعراء مرثی بسیار انشاء کردند چون قصیده طولانی بود نوشته نشد. اما خلاصه از معانی مرثیه ها را می نویسم، این است:

زید بن حسن اگر چه در خاک پنهان است ولیکن جود و سخا و نیکی های او پنهان نیست و مستور نمی شود. اگر چه زید گرد و خاک شد و در صفات حمیده، مثل و مانند نداشت، لیکن می شنود سؤال اهل فاقه و حاجت را، و می داند آن چه را که از وی طلب می نمایند. باز خواهشمند است از طالب معروف تا طلب حاجت از وی کنند. و بلندی مجد از پدران و اجداد او است هر چند دنی لثیم، پستی او را خواهد. و پدران او به بندگان خدا بخشش ها کردند و به مهمان ها مهربانی ها نمودند و در زمان ترس و نزول نوائب مانند شیرها بودند پس از برای ایشان بزرگی و بزرگواری ارثی است که، از پدرانشان یافته اند. و عطاء به عزت است و چون بزرگی از ایشان بمیرد به جای آن بیاید مانند آن بزرگ تا اصلاح امور بندگان خدا را کند.

شرح حال حسن امیر فرزند زید بن حسن

بدان، حسن امیر، فرزند زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد و حسن امیر، از کبار مشایخ سادات بنی الحسن

ص: 191

1- . الطبقات الكبرى، ج 5، ص 250.

2- تذكرة الخواص، ص 195.

3- . الإرشاد، ج 2، ص 20.

است، و کنیه زید ابو الحسن گردید، از این جهت است که، فرزندش موسوم به حسن بود؛ و کنیه حسن امیر ابو محمد است، و لقب وی امیر به جهت آن که پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مصر و مکه و مدینه امارت و حکومت کرد؛ پس منصور بر وی غضب کرد و آن چه داشت گرفت و در محبس منصور بود تا آن که منصور به درک رفت و مهدی خلیفه، او را از حبس بیرون آورد و آن چه منصور گرفته بود به او داد و با مهدی حج رفت و زمان سه نفر از خلفای بنی عباس را درک کرد که منصور و مهدی و هادی است.

بعد از آن که به حاجز رسید در سال یکصد و شصت و هشت از هجرت رحلت فرمود و از سن وی هشتاد و پنج سال گذشته بود و علی بن مهدی بر او نماز گذارد؛ و حاجز پنج میل یا چهار میل است به مدینه رسول صلی الله علیه و آله؛ و قولی است در مقبره الخیزران بغداد مدفون است.

و در میان بنی الحسن و علویین به وفور عقل و بزرگواری مشهور بوده است و با خلفای بنی عباس کمال خلطه و آمیزش را داشت، بدون این که خیانتی به ایشان کرده باشد. بلکه به لباس ایشان ملبّس شد، یعنی جامه سیاه پوشید و رسم نبود حضرات علویین جامه سیاه بپوشند، چنان که جامه سبز شعاع سادات بود، جامه سیاه شعاع بنی امیه و بنی عباس بوده است و هیچ یک از بنی عباس جامه سبز نپوشید مگر مأمون پسر هارون الرشید و خوش داشته بنی عباس هم این جامه را بپوشند عاقبت مأمون را منصرف نمودند؛ چنان که علی بن حسین مسعودی در کتاب مروج الذهب نقل می کند (1)

خوب است ملخص از آن را بنویسم:

چون مأمون به بغداد آمد برای استمالت سادات جامه سبز را اختیار کرد عباسیین هر چند استدعا کردند شعاع پدران خود را که لباس سیاه است ترك ننمایند، قبول نکرد،

ص: 192

ناچار به زینب که دختر سلیمان بن علی بود توسل جستند و آن زنی معمره و محترمه بود، پس از زینب خواهش کردند که از مأمون خواهش نماید تا جامه سبز را تغییر دهد؛ زینب قبول نمود و به نزد مأمون رفت و گفت: نیکی و احسانی که به فرزندان علی می کنی بیشتر است از احسان به ماها، آخر ما منسوب به تو هستیم، چرا به رویه پدرانت حرکت نمی کنی و مردم را بر ماها می شورانی و سادات را از شدت احسان به طمع می اندازی؟! پس شعار بنی عباس لباس سیاه است چرا لباس سبز می پوشی؟!!

مأمون گفت: ای عمه! این حرف را احدی به من این طور نزنده است و هیچ کلامی در دل من وقعش بیشتر از کلام تو نیست. اما ای عمه نگاه کن وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود، ابوبکر در حق جدّ ما عبّاس چه کرد، و بعد از وی عمر چه ها کرد، و بعد از این دو نفر، عثمان اقبال به بنی امیه نمود و از سایرین دست برداشت و داد به بنی امیه آن چه را که داد. و چون امر راجع به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام شد، عبدالله بن عبّاس را والی بصره کرد و عبید الله بن عبّاس را والی یمن کرد، و قثم بن عبّاس را به بحرین فرستاد و حکومت مکه را در عهده سعید قرار گذاشت؛ و هیچ يك از سابقین با اولاد عبّاس این گونه مهربانی نکردند و باید ما بر احسان های وی جزا بدهیم به فرزندان و مکافات نماییم. آن گاه لباس سیاه پوشید.

عجب است از این طایفه بنی عبّاس با آن که اظهار تشیّع می نمودند و محبت و مهربانی حضرت امیر علیه السلام را در حق اجداد خودشان می دانستند با وجود این ها در قتل و اذیت اولاد رسول صلی الله علیه و آله با قلب قاسی، کوتاهی نکردند، خذله الله تعالی و اصلاحه فی اصل الجحیم.

اما مادر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام

لبابه، دختر عبدالله بن عبّاس بن عبد المطلب است که زوجه حضرت عبّاس بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود و بعد از شهادت حضرت ابو الفضل عبّاس بن علی علیه السلام در کربلا، زید بن حسن علیه السلام او را خواست و به عقد وی درآمد.

و از لبابه در خانه زید بن حسن علیه السلام پسر و دختری بیش متولد نگردید: اما پسر حسن است و اما دختر موسومه به نفیسه گردید. (1)

و در بعضی از کتب اهل سنت و جماعت است که نفیسه از کثرت زهد و تقوی قبر خودش را به دست خود کنده بود و روز و شب میان قبر می رفت و نماز می گذارد و در حالت احتضار روزه بود، هر قدر تکلیف کردند افطار نماید قبول نکرد و گفت: سی سال است روزه گرفته ام، می خواهم خداوند را با زبان روزه ملاقات نمایم.

و این ابیات از اوست که در زمان احتضار خواند:

إصرفوا عني طيبی ودعوني وحبیبی *** یزاد بی شوقا الیه وغزامی و جنیبی

یعنی؛ بردارید این طیب را و بگذارید مرا با دوست من، که شوق و محبت وناله من از برای لقای دوست افزون است.

و جمعی از علماء شیعه نقل کرده اند: نفیسه، به زهد و عبادت و صیام نهار و قیام لیل مشهوره گردید.

و تولدش در سال یکصد و چهل و پنج است، و نفیسه دو شوهر کرد، یکی ولید بن عبد الملک بن مروان است و از این سبب هر وقت زید بن حسن که پدر نفیسه است بر ولید وارد می شد کمال احترام می کرد؛ و یک روز سی هزار دینار به وی عطاء کرد. و شوهر دیگرش، ابو محمّد اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام است، که معروف به مؤتمن بود؛ و در صورت، شباهت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت.

و از کتاب های برخی از عامه معلوم است که در حباله اسحاق بن جعفر علیه السلام بود که رحلت نمود خواست از مصر نعش او را نقل نمایند به بقیع، اهل مصر برای تبرک به مزارش منع نمودند؛ چون شب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید فرمود: بگذار در قاهره مصر مدفون شود، لأن الرحمة تنزل علیهم ببرکاتها.

ص: 194

وأيضا نقل کرده اند: «ستّ نفیسه»⁽¹⁾ شش هزار ختم قرآن در قبر خود کرد، چقدر عامه اهل مصر، اعتقاد مفرط به مزار او دارند! و همیشه شمع ها و نذرها از اطراف مصر برای مقبره اش می آورند.

و گویند، محمّد بن ادریس شافعی که رئیس مذهب شافعی است، در خدمت «ستّ نفیسه» حاضر می شد و استماع حدیث می نمود.

خلاصه در زمره خوانین بنی الحسن نفیسه، کمال امتیاز داشت و آن مخدّره خواهر حسن امیر است. فرزندان امام حسن را سزد که به وجود این محترمه مکرّمه، فخریّه و مباهات نمایند چنان که فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به وجود فاطمه معصومه علیها السلام که مدفونه در بلده قم است فخریه دارند.

خلاصه از آن جایی که حسن بن زید جلیل الشان عالی المکان بود هر آن چه از حالات حسنه اش و از مادر مکرّمه و خواهر محترمه اش می دانستم زحمت دادم؛ و سه فقره دیگر برای تکمیل اطلاع خوانندگان از کتب انساب و احادیث معتبره زحمت می دهد.

فقره اولی :

چون حسن بن زید حاکم مدینه شد ابن هر مه شاعر را، ندیم خود نمود و ابن هر مه، در خوردن شراب بسیار حریص بود. و ابن هر مه وقتی از منصور دوانیقی عباسی خواهش کرد؛ بنویسد به حاکم مدینه، هر وقت در هر کجا او را مست ببیند، حدّی بر او نزنند.

و منصور با آن که به ابن هر مه نهایت اکرام می نمود و می خواست حاجت او را

ص: 195

1- هر مرد وزنی که در خانواده ریاست و مطاعیت داشته باشد، سید و سیده او را می خوانند و فارسی آن در افواه و السنه فارسیان «آقا و خانم» است و در مصر ستی زینب و ستی نفیسه و ستی سکینه معروف است و ست مخفّف «سیّده» بر زنان اولین و آخرین بود. ریاحین الشریعه، ج 1، ص 20.

برآورد، از این فقره ابا و استیحاش کرد و گفت: حدود الهیه را نباید ابطال و تعطیل نمود، و گفت: حاجت دیگر بخواه تا برآورم. باز برای حرص و رغبتی که به شرب خمر داشت، همین فقره را اعاده نمود. عاقبت منصور نوشت به حاکم مدینه هر وقت ابن هرمه شراب خورد هشتاد تازیانه بر او بزن، تا حد الهی معطل نماند، و هر کس او را به نزد تو بیاورد در حالت مستی، یکصد تازیانه مأذونی بر او بزنی.

دیگر در کوچه و بازار هر کس ابن هرمه را مست می دید نزدیک او نمی آمد، و حاکم مدینه را خبر نمی کرد، و شاید آن حاکم مدینه حسن بن زید باشد. اگر چه این فقره مسطوره مخالفت با این فقره که مجمل آن را می نویسد [داشته باشد] یک روز

حسن بن زید به ابن هرمه فرمود: من کسی نیستم از مدح تو مسرور و از هجو تو خائف باشم. شرافتی که خداوند عالم به واسطه پیغمبر مکرّمش به ما داده است جامع هر مدح است، و از هر ذمّی ما را دور دارد و حقّ جدّ بزرگوار من آن است اغماض ننمایم در حق کسی که خلاف شریعت حرکت نماید. قسم به ذات اقدس الهی! اگر دیگر تو را مست بینم دو حدّ بر تو جاری می کنم یکی برای خوردن شراب، و یکی برای مستی که اظهار می کنی با آن که ندیم هستی. پس همت بگمار و از این عمل شنیع دست بردار به جهت رضای خدا و خوشنودی حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله. پس ابن هرمه، از این تهدید ترسید و ترك نمود، آن وقت نود سال از عمرش گذشته بود.

و این اشعار را ابن هرمه در توبه اش از شراب خوردن گفته است:

نهانی ابن الرسول عن المدام *** وادّبنی بآداب الکرام

یعنی: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از شرب شراب نهی کرد و به آداب بزرگواران مودّب فرمود.

وقال لی اصطرّ عنها ودعها *** لخوف اللّٰه لا خوف الأنام

و گفت به من خود را نگاهدار از آشامیدن شراب برای ترس از خدا، نه ترس از مردمان.

پس من گفتم :

وكيف تصبري عنها وحبِّي *** لها حبّ تمكّن في عظامي

چگونه خود را نگاهداری کنم از شراب خوردن، و دوستی آن در استخوان های من جا گرفته است؟

أرى طيب الحلال على خُبثنا *** وطيب النفس في خُبثِ الحرام (1)

و می بینم آن چه پاک است و حلال، در طبع زشت و پلید می نماید و آن چه ناپاک و حرام است، نفس خبیث من او را پاک می داند.

خلاصه؛ ابن هر مه در شعر خود حسن را از محمّد و ابراهیم برتری داده است و گفته است:

اللّه أعطاك فضلاً فوق فضلهم *** على حسنٍ وهنٍ في حاسدٍ وهنٍ

فقره دوم

ابوالفرج اصفهانی گفته است (2): میان حسن بن زید و جعفر بن سلیمان بن عباس حاکم مدینه، عداوات سختی بود. داود بن مسلم شاعر، جعفر بن سلیمان را در قصیده اش مدح نمود، در وقتی که حسن بن زید به مکه معظّمه مشرف بود، چون مراجعت کرد داود بن مسلم خدمت وی شرفیاب شد. حسن بن زید بر وی خشم کرد، که چرا جعفر را مدح کردی؟ عرض کرد: فدایت شوم، چون صله وافر به من داد او را به این اشعار مدح نمودم:

وكنّا حديثاً قبل تأمير جعفرى *** وكان المُنَى في جعفرٍ ان يؤمّرا

حوى المنبرين الطاهرين كليهما *** اذا ما خطا عن منبر أم منبراً

كأنّ بنى حواء صَفَوْا أَمَامَهُ *** فحَيَّرْنِي أَنَسَابَهُم فَتَحَيَّرَا

ص: 197

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 169 - 168.

2- رجوع شود به آغانی، ج 3، ص 291.

حاصل معنی آن که: ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آن که حاکم و امیر ما شود داشتیم.

پس او را دو بزرگواری و دو منبر است، اگر یکی از او سلب شود، قصد دیگری کند. (و شاید مراد از دو منبر حکومت مکه و مدینه بوده باشد).

پس فرزندان حوّا در برابرش ایستاده اند و از انساب او را اختیار کرده اند و خلاصه نموده.

بعد از آن عرض کرد: شما در نزد من برتر و بهتر از جعفر هستید، به جهت آن که، در مدح شما بالاتر عرض کرده ام و خوشتر ستوده ام در این ابیات:

لعمری لأن عاقبت اوجدت منعمًا *** بعفو من الجاني وان كان معذرا

لانت بما قدمت اولی بمدحة *** واکرم فخرا ان فخرت وعنصرا

هو العزة الزهراء من فخر هاشم *** وتدعوا علینا ذالمعالی وجعفرنا

وزید الندی والسبط سبط محمد *** وعمك بالطف الزکی المطهرا

بحقکم نالوا ذراها فاصبحوا *** یرون به عزا علیکم ومظھرا(1)

خلاصه معنی آن که: در وقتی که من معذرت بخواهم و عفو از گناهان را طلب کنم، در تو نعمت عفو می بینم. و تو ای حسن سزاوارتری به مدح من از دیگری و از جهت عنصر و فخر ذاتی کریم تر. و تمام بزرگواری، و حسب و نسب تو راست و دیگران را نارواست.

فقره سیّم

از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که، بعد از وقعه عظیمه، از مصیبت محمد و ابراهیم، بنی هاشم را از مدینه کوچ دادند و در عراق مأوی گرفتند، پس

ص: 198

همه گی منتظر شهادت و مترصد قتل بودیم، تا آن که روزی ربیع حاجب آمد و گفت: از حضرات علویّه دو نفر که عاقلند منتخب شوند، تا به حضرت منصور ایشان را ببرم. پس من و حسن بن زید درخواستم و به نزد منصور خلیفه عباسی رفتیم پس روی به من کرد و گفت: تویی که علم غیب میدانی؟ من گفتم: لا یعلم الغیب الا الله.

گفت: تویی که خراج مملکت را به نزد تو می آورند؟ گفتم: خراج هر مملکت از آن امیر المؤمنین است.

گفت: آیا می دانی از برای چه شما را خواستم؟ گفتم: برای چیست؟

گفت: برای آن که خانه های شما را خراب کنم و دل‌های شما را بترسانیم و نخل های شما را قطع نمایم و شما را بدین حال با کمال ابتذال نگاهدارم، تا اهل حجاز و عراق مایل به شما نشوند و با شما مراوده نمایند که مورت فساد است. امام جعفر صادق علیه السلام

می فرماید: «گفتم: یا امیرالمؤمنین! سلیمان نبی علیه السلام بر عطا‌های خداوند شاکر بود و ایوب علیه السلام بر بلای آسمانی صابر و یوسف صدیق علیه السلام با آن که مظلوم شد از برادران گذشت نمود و تو از این نسل می باشی، شایسته آن است به آن ها تأسی جویی».

پس، منصور از این عبارت خرسند گردید و خندان شد و گفت: این سخنان را اعاده نما. چون اعاده کردم گفتم: «مِثْلِكَ فَلَیْکُنْ زَعِیْمُ الْقَوْمِ» یعنی: مانند تو کسی باید بزرگ قوم باشد. از شما طالبیین گذشتم. اما حدیثی که در زمان گذشته از پدرانت نقل نمودی، اکنون بیان کن.

پس گفتم: حدیثی أبي عن آبائه عن علي عليه السلام عن رسول الله صلوة الرحم تعمير الديار و تطيل الاعمار و إن كانوا كفارا.

یعنی: پدرم از پدرانش از حضرت امیر مؤمنان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده: صله رحم شهرها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید اگر چه کفار باشند.

منصور گفت: مراد من حدیث دیگر بود.

پس گفتیم: حدیثی اُبی عن آبائه عن علیِّ علیه السلام عن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله: الارجام معلقة بالعرش، تُنادي: اللهم صل من وصلني واقطع من قطعني.

به حذف اسناد؛ یعنی: رسول صلی الله علیه و آله فرمود: رحم به عرش خدا آویخته است و خدا را می خواند که ای خداوند من! پیوند کن هر آن کس مرا پیوند نماید و قطع کن هر آن که از من قطع نماید و گسسته شود.

منصور گفت: مرادم حدیث دیگر است .

پس گفتیم: حدیثی اُبی عن آبائه عن علیِّ علیه السلام عن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله: ان كان ملكا من الملكوك في الارض كان بقي من عمره ثلاث سنين فوصل رحمه فجعلها الله ثلاثين سنة.

یعنی: شنیدم از پدرم و از پدرانم و از حضرت امیر علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: هر پادشاهی از پادشاهان زمین، سه سال از عمرش باقی باشد چون صله رحم کرد، خداوند سی سال به وی مرحمت فرماید.

پس منصور ما را اکرام کرد و گفت: مراد من همین حدیث بود و بنی هاشم را روانه مدینه نمود. [\(1\)](#)

مطلب دیگر

در ضمن احوال حسن بن زید، خوب است آن چه از حال امام زاده حسن، که بیرون شهر طهران است - یعنی بیرون دروازه قزوین در جهت غربی دارالخلافه باهره است که همه اهل بلد به زیارت او مشرف می شوند و بقعه عالیّه نیز دارد - البتّه، حسن مثنی، ابن امام حسن مجتبی علیه السلام نیست، به جهت آن که حسن مثنی داماد حضرت سید الشهداء بود، در مدینه نبویه - علی مشرفها السلام - رحلت فرمود، و در قبرستان بقیع

ص: 200

مدفون شد و از عمرش سی و پنج سال گذشت؛ و فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که زوجه او بود، يك سال بر قبر وی خیمه زد و گریست. عاقبت ندای هانقی شنید که گفت: هل وجدوا اقدوا یعنی: آن را که گم کردند آیا یافتند؟ دیگری در جواب گفت: بل ییسوا فانقلبوا؛ یعنی: مأیوس شدند و برگشتند. بعد از شنیدن این، از سر قبر برخاست و به عبد الرحمن بن عمرو بن عثمان ابن عفان شوهر کرد و محمّد دیباج از وی متولد شد. (1) پس به طریق، تحقیق این امام زاده حسن، حسن مثنی نیست.

خلاصه؛ در کتاب منتقلة الطالبیة نقل کرده است: از مدفونین ری حسن امیر است، که نسب را به حسن امیر، پسر زید بن حسن علیه السلام بن علی بن ابی طالب علیه السلام می رساند، که جد دوم حضرت عبدالعظیم است و تفصیل حال او را نوشتم.

عبارت کتاب مذکور این است: بالری الحسن امیر ابن ابی عبداللّه محمّد عزیز ابن احمد الخطیبی ابن الحسن ابی جعفر ابن هرون ابن اسحاق الکوکبی ابن الحسن الامیر ابن زید ابن حسن ابن علی بن ابی طالب علیه السلام. (2)

به عبارت دیگر، شش پشت نسب را به حسن بن زید، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم می رساند و به هشت پشت به حضرت امام حسن علیه السلام مجتبی می رسد.

پس بنابراین بیان؛ امام زاده حسن ملقب به امیر است، مانند جد بزرگوارش و حسنی است و اسحق کوبکی که فرزند حسن بن زید است، کنیه اش ابو الحسن است؛ و او را کوبکی خواندند به جهت این که سفیدی بر سیاهی چشم وی بود، مانند کوبک.

بدان؛ فرزندان حسن بن زید بن حسن علیه السلام بسیارند و اعقاب و نسلشان زیاد است: یکی عبداللّه بن حسن بن زید است و کنیه اش ابو زید است، و ابو مهر است؛ و یکی زید بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو ظاهر است؛ و یکی ابراهیم بن

ص: 201

1- . تاریخ مدینة دمشق، ج 70، ص 20.

2- . منتقلة الطالبیة، ص 158.

حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو اسحاق است؛ و یکی اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو محمّد است و او جالب الحجاره به جیم یا به جار خوانده اند؛ و یکی قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو محمّد است؛ و یکی علی شدید است که جد اول حضرت عبدالعظیم است و کنیه اش ابو الحسن است.

پس؛ اولاد حسن بن زید بن حسن علیه السلام شش تن اند و بنابر این امام زاده حسن از بنی اعمام حضرت عبدالعظیم است و انتهای نسبشان به یک شجره است.

اما حضرت عبدالعظیم به دو فاصله نسب را به حسن بن زید می رساند از علی شدید، فرزند صلبی علی شدید که موسوم به عبدالله است پدر حضرت عبدالعظیم است؛ و امام زاده حسن به شش فاصله به حسن بن زید می رساند از اسحاق کوبی؛ که علی شدید و اسحاق کوبی برادرند پس در این مطلب دو چیز معلوم شد: یکی عدد اولاد حسن امیر ابن زید بن حسن

بن علی علیه السلام، و دیگری نسب صحیح امام زاده حسن به جهت این که در ری به جز، این امام زاده حسن، امام زاده دیگر به جز این بزرگوار، با این وصف و لقب، معلوم نیست که به ری آمده باشد.

اما علیّ شدید

که عرض کردم فرزند حسن امیر ابن زید بن حسن است، کنیه اش ابو الحسن است؛ در کتاب عمدة الطالب مذکور است: علی، لقب او شدید است و مادرش ام ولد بود و در حبس منصور دوانیقی وفات کرد.

و عبارت کتاب مذکور است:

و علی و یکنی ابا الحسن و أمه ام ولد مات فی حبس المنصور ویلقب بالشدید. (1)

و ابو نصر بخاری نسایی گفته است: علیّ شدید در زمان پدرش حسن امیر رحلت

فرمود و بسیار عظیم المنزله و جلیل المرتبه است. (2)

بدان علیّ شدید غیر از ابو الحسن علیّ عابد است. برای آن که کنیه و نامشان یکی است شبیه نرود؛ و علیّ عابد لقب ذوالثفتان نیز دارد و معلوم است در کثرت عبادت تأسّی به حضرت شاه ولایت و حضرت امام زین العابدین علیه السلام اثر سجده در پیشانی و مواضع سجده اش پیدا بود.

و ابو الحسن عمری (3) و ابو نصر بخاری نقل کرده است: (4) علیّ شدید را پسری بود، موسوم به عبدالعظیم و مادرش دختر اسماعیل ابن ابراهیم بن طلحه است و موسومه به هیثمه و از این عبدالعظیم که عموی حضرت عبدالعظیم است عقبی و اولادی نماند.

اما پدر

[پدر] بزرگوار حضرت عبدالعظیم، عبدالله است و معروف به قافه و مادرش ام ولد موسومه به هیفا است در وقتی که حامله بود به عبدالله، پدرش علی شدید وفات کرد، چون اثر حمل ظاهر نبود او را فروختند به شخصی بعد از چندی که معلوم شد حامله است. جدّش حسن امیر ابن زید هیفا را پس گرفت، پس عبدالله از وی متولّد گردید.

و ابو نصر بخاری گفته است (5): بعد از وفات علیّ شدید جدش حسن ابن زید عبدالله را حاکم قافه نمود. - وقافه اسم مکانی است - از این جهت معروف به قافه گردید.

ص: 203

1- عمدة الطالب، ص 70.

2- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 24.

3- . المجدی، ص 35.

4- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 24.

5- . همان.

اما اسم و کنیه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را خوبست نوشته شود:

اما اسم مبارکش که همان عبدالعظیم است، که سَمَّو قدر و علو مقام آن بزرگوار می فهماند و مضمون والاسماء تنزل من السماء یعنی؛ اسم ها از آسمان نازل می شود، حق و صدق است. و البته تسمیه اسمایی که مشعر بر عبودیت است، مانند: عبدالله و عبد الرحمن و عبد الجبار و عبدالعظیم مشروع و ممدوح می باشد.

اما کنیه آن بزرگوار ابو القاسم است، و ابو الفتح هم کنیه ایشان بوده است پس محض احترام و تعظیم خوب است به همان ابو القاسم بخوانند؛ و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله اول کسی است که به کنیه ابو القاسم معروف بودند و هیچ يك از پیغمبران به این لقب کنیه نبوده اند.

ص: 204

در شرح حال امام زاده زید که در بازار بزازان در دار الخلافه طهران است

در کتاب منتقلة الطالبیه (1)، که جامع آن در سال پانصد هجری بوده است و از کتب معتبره انساب است در دو مورد از واردین ری بیانی صریحی از نام زید فرموده است:

یکی در تعداد اولاد جعفر بن حسن مثنی، که پسر امام حسن است و ترجمه عبارت او است: در ری ابو الحسن علی بن حسین بن ابی عبدالله محمد بن عبید الله الامیر بن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن حسن مثنی ابن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و عقب او ابو القاسم عبدالله معروف به امیر ملقب با طیب است و برادرش ابو طالب است که نام او عبیدالله است و ملقب به طره، مادرشان از اهل ری بوده است و هاشمیه نبود؛ و بعد از آن فرمود: در کتاب مشجرة است احمد امیر و زید و ابو طالب محمد و ابو احمد محمد و ابو هاشم محمد در ری می باشند.

و در مورد دیگر، در ذیل اولاد قاسم بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

ابوالقاسم زید معروف به حسنی است که در ری وارد شد.

و این دو فقره از جهتی تنافی دارد - و آن اختلاف نسب است و انتهای نسب به حسن مثنی - و از جهتی تنافی ندارد که زید مذکور در امور اول همان ابو القاسم زید معروف به حسنی باشد و آن چه قدر متیقن است، این امام زاده زید از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام است و مانند حضرت عبدالعظیم در کتب تعریف به حسنی شده است. و ابو الحسن علی اصغر بن حسن بن عیسی بن محمد که نیز در ری است، از فرزندان ابو القاسم زید معروف است.

ص: 205

و حسن امیر که جد دوم حضرت عبدالعظیم است پسری داشت موسوم به زید و کنیه اش ابو طاهر است که قبل از این عرض شد.

به جهت این که پسری طاهر نام داشت که به عبارت اخری ابو طاهر زید نام برادر علی شدید است که جد اولی حضرت عبدالعظیم است؛

و شیخ ابو نصر بخاری حکایاتی جیده از وی نقل کرده است (1) و از سیاق عبارات بعضی از نسابه گمان می رود این امام زاده زید همان است و امام زاده طاهر - شرح حال وی خواهد آمد - شاید فرزند ارجمند او است؛ و برخی بر حسب خیال یا قاعده ظاهری گفته اند: بعید نیست امام زاده زید برادر حضرت عبدالعظیم باشد چون بیان صریحی از نسابین دیده نشده است بسیار بعید است قبول آن.

علی ای حال؛ آن چه از کتاب مذکور معلوم است، به طریقی که عرض شد زید نامی، از امام زادگان که حسنی است، به چند فاصله و واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ری آمده است و وفات نموده است، و جز این بزرگوار در ری و اطراف آن مزاری که به این اسم معروف باشد نیست؛ و به واسطه و فاصله کثیره که بین این امام زاده مکرم است با حضرت امام حسن علیه السلام، معلوم می شود بعد از حضرت عبدالعظیم به ری آمده است و گویا آن وقت در طهران آبادی بوده است که اهل آن راضی نشده اند جسد شریف را از محل وفات نقل به مزار حضرت عبدالعظیم نمایند.

ص: 206

در شرح حال امام زاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است

آن چه شیخ ابو نصر بخاری (1) که از کملین نسابه است در کتاب سرالانساب نقل نموده: این بزرگوار از کسانی است که در ری وارد شد و او را پسری مطهر نام بود، و نسب را به حضرت علی بن الحسین که امام زین العابدین است می رساند بدین گونه: طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام، و زوجه حضرت امام زاده طاهر که مادر امام زاده مطهر است موسومه به زینب مشهوره به جعفریه است، و زینب که زوجه امام زاده طاهر است نسب را به علی زینبی که برادر اسحاق عریضی است می رساند؛ و علی و اسحاق دو فرزندان عبداللّه بن جعفرند که شوهر زینب خاتون دختر فاطمه زهراء سلام الله علیها است.

و «عریض» که علی بن جعفر منسوب به اوست، محلی است نزدیک مدینه و مسافت آن تا مدینه چهار میل است و بعضی گویند زینب خاتون در آن محل مدفون شده است. مانند حمزة ابن الحسن الصدري، و صدر موضعی است نزدیک مدینه از این که عبداللّه بن جعفر در آن محل املاك داشته است.

و علی زینبی که جد مادری حضرت امام زاده طاهر است از آن جهت زینبی خواندند، که مادرش زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام است؛ چنان که سیوطی در رساله

ص: 207

1- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلوية، ص 61 - 62؛ رجوع کنید به: تهذیب الأنساب، ص 196؛ منتقلة الطالبیه، ص 163؛ جنة النعیم، ص 495؛ الفخری، ص 45؛ ری باستان، ج 1، ص 397.

زینبیه زینبیه را نسبت به آن مخدّره می دهد و می گوید: تمام اعقاب عبداللّه بن جعفر منتهی به اسحاق عریضی و علی زینبی است. (1)

و بر بعضی شبهه نشود که اسحاق اشرف فرزند علی زینبی غیر از اسحاق اطرف است که برادر علی و عموی اوست و جهت این که او را شرف خوانند از نسبی است که با فاطمه زهرا علیها السلام دارد، و عمویش اطرف است از آن که مادرش زینب نبوده است و یک طرف شرافت نسب را داشته است، چنان که در عمر بن علی اطرف و عمر بن علی بن الحسین اشرف گفته اند.

جدّ اوّل

و جدّ اوّل حضرت امام زاده طاهر نیز موسوم به محمّد است، و وی فرزند حسن است. و محمّد را سه پسر است:

اول، حسن بن محمّد، مکتبی به ابو محمّد که وقتی قاضی شام بود و ابوالغنائم عبداللّه نسابه نسب را به وی می رساند.

دوم، احمد بن محمّد است، مکتبی به ابو هاشم و وی رئیس نقباء در شهر موصل بود.

سوم، زید بن محمّد مکتبی به ابوالقاسم قاضی اسکندریّه بود و حکومت نمود.

جدّ دوم

[جدّ دوم] امام زاده طاهر حسن بن حسین است، و لقب وی صالح بود و در صلاحیت مشهور است.

ص: 208

[جدّ سوم] حسین بن عیسی است و لقب احوّل است یعنی يك نفر را دو نفر می بیند و احوّلین طایفه ای از ساداتند.

[جدّ چهارم] امام زاده طاهر، عیسی بن یحیی است، و شبهه بین عیسی بن یحیی و عیسی بن زید نشود، از آن که این عیسی به يك واسطه به علی بن الحسین علیه السلام

می رساند و دیگری به سه واسطه؛ و عیسی بن یحیی بنا بر نقل عمدة الطالب (1) با وفور علم و فقه و کلام در سال سیصد و بیست و شش در ری وفات کرد.

وی جز، عیسی بن یحیی است که جد چهارم امام زاده طاهر است و عیسی را شش پسر ظاهرا بوده است:

اول، احمد بن عیسی مکنی به ابو العباس است.

دوم، محمّد بن عیسی اعلم است و پسری داشت حسین و او را دو پسر است: یکی ابو القاسم علی که ملقب به منجم است؛ دوم حمزه معدّل که پدر حسن نقیب اهواز است.

خلاصه: سوم، از پسرهای عیسی یحیی بن عیسی است.

چهارم، زید بن عیسی است و کنیه اش ابو الطیب است.

پنجم، علی بن عیسی است، مکنی به ابوالحسن. بنو الخطیب از نسل و عقب وی اند که در مقابر قریش مدفونند.

و ششم، حسین احوّل است.

ص: 209

[جد پنجم] امام زاده طاهر، یحیی بن حسین است، که مصاحب امام موسی کاظم علیه السلام بود، و گفته اند بعد از آن بزرگوار توقّف نمود و به سایرین از امامان قائل و معتقد نگردید.

و مادرش خدیجه دختر عمر اشرف که پسر علی بن حسین علیه السلام - امام زین العابدین - است و یحیی بن حسین که جد ششم است دو برادر داشت: عبدالله بن حسین و قاسم بن حسین.

و یحیی را شش پسر است:

اول قاسم بن یحیی و ابو جعفر نسابه گفته است: فُرْعُلُ بضمن فا و عین از نسل و عقب او است .

دوم، محمّد بن یحیی قاضی است و اعقاب وی بسیار است و نقابت و امارت حاج در احفاد وی وافر است.

سوم حسین بن یحیی زاهد است.

چهارم، حمزة بن یحیی است و محمّد اسود، شاعر منسوب به اوست.

پنجم، یحیی بن یحیی است و از وی اعقاب وی بسیارند: جعفر بن یحیی، قاسم بن یحیی، ابراهیم بن یحیی، موسی بن یحیی، حسن بن یحیی، طاهر بن یحیی، عباس بن یحیی، حسین بن یحیی، علی بن یحیی.

ششم، عمر بن یحیی است و پسر عمر بن یحیی گویا از ائمه زیدیه بوده است، از آن که در سال دویست و پنجاه هجری بر مستعین بالله خروج کرد و اسم وی یحیی بن عمر بن یحیی است و یحیی همان است که در سامره شکایت از کثرت قرض در نزد وصیف تُرک، نمود و خواهش کرد به مستعین بگوید تا قرض او را بدهد، وی اعتنایی نکرد. ناچار به کوفه آمد و جمعی را دعوت کرد علاوه از هفتاد هزار درهم از

بیت المال بر آورد و بین لشکریان تقسیم نمود. پس مستعین بالله لشکری انبوه برای دفع و قتل وی فرستاد.

اگر چه بر لشکر مستعین غالب شد و لیکن عاقبت مغلوب و مقتول گردید و سرش را به سامره آوردند و در بغداد آویختند و برای میلی که به وی داشتند شیعه [را] هجو می کردند و ابو الفرج اصفهانی گفته است (1)، کسانی که از آل ابی طالب مقتول شدند، بمانند وی برای احدی از ایشان مرثیه نگفتند.

و در همان سال داعی اکبر که حسن بن زید است خروج کرد

پسر دیگر یحیی محمد است، پسر دیگرش احمد است مشهور به محدث.

جدّ ششم

[جدّ ششم] حضرت امام زاده طاهر، حسین بن زید است مادرش کنیز است. پدرش زید که شهید شد حسین خردسال بود، و حضرت صادق علیه السلام او را تربیت کرده فرزند خویش خواند. چون بزرگ گردید اکتساب علم از حضور مهر ظهور آن جناب علیه السلام نمود و دختر محمد ارقط را که پسر عبدالله باهر ابن امام زین العابدین است به وی تزویج نمودند؛ و همین حسین بن زید را ذوالد معه و ذوالعبرة نیز لقب دارد؛ و جهت این که به این لقب نامیدند آن است که، گریه زیاد می کرد برای شهادت پدر و برادرش و می گفت: هل ترك السهمان و النار سرورا یمنعی من البكاء و در آخر عمر نابینا گردید! و وی را کتب و اخبار بسیار است؛ و در واقعه محمد صاحب نفس زکیه و برادرش ابراهیم قتیل باخمیری حضور داشت، عاقبت در سال یکصد و سی و پنج وفات یافت و او را اعقاب کثیره است. (2)

ص: 211

1- . مقاتل الطالبیین، ص 509.

2- عمدة الطالب، ص 260.

جدّ هفتم

[جدّ هفتم] امام زاده طاهر، زید است و او را چهار پسر بود:

اول، یحیی قتیل جورجان؛

دوم، حسین ذوالعبرة که جدّ ششم امام زاده طاهر است و اوّل صفحه تفصیل حال

او را عرض کردم؛

سیم، عیسی مؤتم الاشبالی؛

و چهارم، محمد است.

اگر فرصت شد حالات زید را عرض خواهم کرد.

ص: 212

اما زید بن علی بن حسین کمالات نفسانیه اش لا تحصی است و عبارت مرحوم شیخ مفید است: و کان زید بن علی عین اخوته بعد ابی جعفر الباقر علیه السلام و افضلهم و کان ورعا عابدا فقیها سخیا شجاعا دعا بالسیف یامر بالأمر و ینهی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین علیه السلام. (1)

یعنی؛ زید بن امام زین العابدین علیه السلام مانند برادرش حضرت باقر علیه السلام بود و بوده است با تقوی و پرهیز کاری و عالم بود، با جود و سخاوت هم بود و می خواند با شمشیر مردم را در امر به معروف و نهی از منکر، و طلب خون جناب سید الشهداء را می کرد.

خلاصه، فضیلت زید بسیار است و آن چه کرد با طایفه امویّه یعنی بنی امیّه و زمره مروانیه برای خدا و خونخواهی دماء طاهره و نفوس مطهره جدّ بزرگوارش و سایرین از اولیاء اللّه بود.

و حضرت صادق علیه السلام در خبری که مشروح است فرمود: ویل لمن سمع داعیته فلم یجبه؛ یعنی وای بر کسی که ناله زید را بشنود و او را یاری ننماید. (2)

و این عبادت دلالت بر حُسن حال زید و وجوب رعایتش می کند.

و مرحوم شیخ مفید طاب ثراه فرمود: خروج زید از برای طلب خون جناب سید الشهداء علیه السلام بود و مردم را به رضای آل محمّد می خواند و مردمان گمان کردند داعیه امامت برای خود دارد. (3)

ص: 213

1- . الارشاد، ج 2، ص 171 با کمی تغییر.

2- . الاحتجاج، ص 125.

3- . الارشاد، ج 2، ص 173 - 172.

و مرحوم طبرسی در کتاب اعلام الوری همین طریق را روایت کرد(1) و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در رجال و سیط نوشته است: زید بن علی در سال یکصد و بیست یک شهید شد و چهل و دو سال از عمرش گذشت.

و مرحوم میرسید علیخان در شرح صحیفه سجّادیه حدیثی روایت نمود که خلاصه آن این است: خداوند اذن در هلاکت بنی امیّه داد بعد از قتل زید بن علی به هفت روز؛ و حضرت رضا علیه السلام به مأمون الرشید فرمودند: برادرم زید بن موسی را قیاس مکن به زید بن علی بن الحسین علیه السلام. از آن که زید بن علی علیه السلام از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است، مجاهده کرد با اعداء الله تا در راه خدا شهید شد.

و ابو خالد واسطی گفت: حضرت صادق علیه السلام هزار تومان مرحمت کردند تا بین عیال زید قسمت نمایند و همچنین عیال کسانی که در خدمت زید شهید شدند.(2)

و ابن حجر که قساوت قلبیه اش سخت تر از حجر است، در کتاب صواعق محرّقه گفته است: زید بن علی بن الحسین امامی و جلیل القدر است.(3)

در شرح حال زید هر جا که زید بن علی ذکر شده است، همان زید بن علی بن حسین که پسر امام زین العابدین علیه السلام است مشتبّه نشود؛ زیرا که شاه ولایت، اولاد زید نام نداشت.

خلاصه؛ زید بن علی معاصر زمان عبد الملک بن مروان و هشام بن عبد الملک بود و صدمات افزون از حد از ایشان دید.

و اما صدمه ای که از عبد الملک بن مروان دید از کتاب لؤلؤ الموضی فی مناقب آل النبی صلی الله علیه و آله که از مؤلفات واقدی است نقل می نمایم آن است: بعد از این که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند سبحان سدّ ابواب از مسجد نمود به جز باب ولایت که امر به فتح آن شد چنان که فرمودند: ما أنا سدّدت أبوابکم ولا أنا فتحت باب علیّ

ص: 214

1- اعلام الوری، ص 262.

2- . کشف الغمه، ج 2، ص 129.

3- ر.ک: الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة، ص 242.

ولكن الله سدّ بابكم وفتح باب عليّ؛ بعد از آن اولاد امیر مؤمنان در آن خانه ساکن بودند و باب یعنی در آن خانه هم مفتوح و باز بود - و این فقره علوّ مقام ذریّه طاهره نیز معلوم است با توقّفشان در آن خانه - و فتح باب آن مسجد بر ایشان تا در زمان عبد الملك بن مروان بود، پس آن خبیث خواست سدّ آن باب کند نتوانست، جز آن که امر نمود آن خانه را خراب نمایند و جزو مسجد کنند.

زید بن علی در آن ساکن بود و هر قدر اصرار کردند از آن خانه بیرون رود، قبول نفرمود. تا آن که تازیانه ها بر بدن آن جناب زدند و وی را به عنف (1) از آن خانه برآوردند، که فریاد و فغان بنی هاشم و اهل مدینه بلند گردید، پس زید از شکنجه و رنجه زیاد پناه به قبر مطهر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آورد و در مسجد رسول معتکف گردید و آن خانه را خراب کردند و بر این کرامت و فضیلت راضی نشدند عترت رسول صلی الله علیه و آله بماند. و خانه خرابی خانواده وحی و تنزیل از آن وقتی شد که آتش برای سوزاندن در آن خانه خواستند و با کمال جسارت آن را سوزاندند. یعنی دری که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به سوی مسجد خود گشود سزوار سوختن است؟!

و نباید بنی فاطمه از این نحو تجرّی ملول شوند از آن که، معارضه و مخاصمه نوع بشر با خداوند اکبر به حدّی طغیان یافت، به کرات عدیده در مقام تخریب خانه خداوند برآمدند و بیت الله را بیت الشیطان نامیدند و اجزای آن را سوزانیدند و خداوند سبحان خانه وجود شان را به آتش قهر و غضب خود بسوخت و اثری از ایشان نگذاشت چنان که از مبغضین آل محمد صلی الله علیه و آله در دار دنیا انتقام فرمود جزای کردار شان را به آخرت نینداخت؛

خلاصه با آن که زید بن علی علیه السلام بدین بلیّه عظمی مبتلا گردید، التزام و مجاورت قبر شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ترك نمود از مدینه مشرفه - علی مشرفها السلام -

ص: 215

1- . عنف، درشتی، شدت، کراهت فرهنگ معین، ج 2، ص 2359.

هجرت و حرکت نکرد تا عبد الملک به جهنم واصل شد و نوبت به هشام بن عبد الملک رسید و این سگ بچه هم به طریق پدر رفتار و مشی نمود و در مقام اذیت اهل آن خانه که آواره و بیچاره بودند برآمد. حاکم مدینه خالد بن عبد الملک بن حارث از قِبل وی به زید جسارت ها کرد، ناچار به سوی شام برای تشکی از حاکم ظالم نهضت و حرکت کرد و رفتن زید بن علی به سوی شام، نزد هشام شوم، تسلیم و تقویض او را می فهماند و احتمال خروج نمی رود.

و در کتاب کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة اثنا عشر از محمد بن بکیر، مروی است: زمانی که زید بن علی بن الحسین علیه السلام خواست از مدینه حرکت نماید خدمتش رسیدم، صالح بن بشیر نیز در خدمت آن بزرگوار بود، سلام کردم، و عرض نمودم: حدیثی بیان فرمایید که بدون واسطه از پدر بزرگوار خود شنیدید. فرمود: پدرم از پدرش از جدش رسول خدا روایت کرد که فرمودند: خداوند هر کس را نعمتی داد حمد کند و هر آن رزقش دیر رسد، استغفار نماید و هر آن که محزون شود لا حول و لا قوّة الا باللّه بخواند .

عرض کردم: زیاد فرمایید!

فرمود: حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار نفر را من شفاعت می کنم، کسی که به ذریّه من اکرام کند و کسی که حاجات ایشان را برآورد؛ و کسی که در امور ایشان ساعی باشد؛ و کسی که به زبان و دل ایشان را دوست دارد.

عرض کردم: زیاد فرمایید از آن چه خداوند به شما تفصیل داده است!

فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر کس ما را دوست دارد با ما محشور می شود در بهشت با ما است .

من تمسک بنا فهو معنا فی الدرجات العلی؛ ای پسر بکیر! خداوند پیغمبر صلی الله علیه و آله را برگزید و ما را ذریّه او قرار داد و اگر ما نبودیم دنیا و آخرت نبود. ای پسر بکیر از ما خداوند عبادت کرده و شناخته می شود و ما راهیم به سوی خداوند و از ماست سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سید اوصیا علیه السلام و از ماست قائم این امت .

عرض کردم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله عهد گرفت است، چه وقت قائم شما قیام می نماید؟

فرمود: ای پسر بکیر! این امر بعد از شش نفر از اوصیاء است و تو درک نمی کنی،

بعد از آن قائم علیه السلام ما می آید و زمین پر از عدل می شود.

عرض کردم: شما صاحب این امر نیستید؟ فرمودند: من از عترت هستم .

باز مکرر عرض کردم . فرمودند: من از عترت هستم .

عرض کردم: این فرمایش شما از رسول مختار صلی الله علیه و آله است؟ در جواب، این را خواند: لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير؛ یعنی: اگر علم غیب داشتم خیر بسیاری را مرتکب بودم .

پس، زید بن امام زین العابدین علیه السلام که زید بن علی علیه السلام باشد این اشعار را خواندند:

نحن سادات قریشٍ *** وقوامُ الحقِّ فینا

نحن انوار الّتی من *** قبل کون الخلق کتّا

نحن منا المصطفی *** المختار والمهدیّ متّا

فینا قد عرف الله *** وبالحقِّ قمنا

سوف نصلی سعیرا *** من تولّی الیوم عنّا(1)

واین حدیث صحیح السند نهایت جلالت زید را می رساند.

یعنی ما آقایان و بزرگان قریشیم و بنیان حق از ماست و از ما حق خارج نیست و ما، نورها و روشنایی های پیغمبریم که پیش از ایجاد خلق بوده ایم، و از ما پیغمبر مختار صلی الله علیه و آله و از ما مهدی علیه السلام آل اطهار است؛ به واسطه وجود ما خداوند متعال شناخته شد و به حق ما ایستاده و برپاییم، پس هر کس از ما اعراض کند در درکات سعیر مأوی خواهد گرفت.

ص: 217

و برای تأیید مراد، این روایت را اگر بخوانی می دانی جلالت قدر زید را و آن چه حمل حاجت است. می نویسم:

راوی صحیفه سجّادیّه از یحیی پسر زید شهید در وقتی که به خراسان می رفت سؤال کرد: چه چیز پدرت را به خروج کردن و قتل این طاغی محرّک شدّ فرمود: پدرم از پدرش خبر داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک را بر پشت جناب سید الشهداء علیه السلام گذارد، فرمود: «از صلب تو فرزندی بیرون می آید که نام او زید است و کشته می شود با گروهی از یارانش چون روز قیامت شود بر گردن های مردمان پای می گذارند و می گذرنند و به بهشت می روند» پس من دوست دارم آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف من فرمود ظاهر شود؛ آن گاه یحیی بن زید گفت: رَحِمَ اللهُ أَبِي كَانِ وَاللَّهِ أَحَدَ الْمُتَعَبِّدِينَ قَائِمَ لَيْلَةٍ، صَائِمَ نَهَارَةٍ، يَجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ .

عرض کردم: پدرت زید ادعای امامت کرد و خروج فرمود، و مجاهده نمود و هر کس دعوی کذب نماید این مقام را جایز نیست .

فرمود: إِنَّ أَبِي كَانَ اعْتَقَلَ مِنْ أَنْ يَدَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَإِنَّمَا قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي بِذَلِكَ عَمِّي جَعْفَرًا قَلْتُ فَهُوَ الْيَوْمَ صَاحِبُ الْأَمْرِ قَالَ نَعَمْ هُوَ أَفْقَهُ بَنِي هَاشِمٍ. (1)

و از این کلمات تصدیق به حجّت امامت حضرت صادق علیه السلام واضح است.

خلاصه؛ چون زید از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملک به شام آمد، هشام بن عبد الملک او را اذن نداد به محضر وی درآید و لب از شکایت گشاید . هر چند به هشام شرح حال خود را نوشت و تشکّی نمود. در جواب زید، در آخر همان مکتوب وی نوشت: ارجع الی أرضك؛ یعنی؛ برگرد به مدینه. زید می فرمود: واللّٰه بر نمی گردم به سوی پسر حارث هرگز . تا آن که از هشام مأیوس گردید، خواست از شام بیرون

ص: 218

آید، هشام او را خواست به حضور خود، چون وارد محضر وی گردید، به هر طرفی که روی آورد کسی زید را جای نداد تا بنشیند .

بنا بر قولی در برابر هشام نشست آن ظالم گفت: شنیده ام داعیه خلافت داری و آرزوی آن می نمایی و تو فرزند کنیزی بیش نیستی؟!

زید فرمود: کسی از بندگان، اولی از اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام نبود با آن که پیغمبر معظم است مادرش کنیز بود و حضرت خیر البشر از نسل طیب مطهر آن سرور است .

هشام گفت: چه می کند آن بقره برادرت؟

زید غضب کرد و برآشفته نزدیک به آن رسید جانش از بدنش برآید؛ فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را باقر نامید و تو او را بقره می نامی؟! چه قدر فرق دارد! برای همین نحو مخالفت شما، فردای قیامت مقر و مکان شما مخالفت و مبیعت خواهد داشت، یعنی؛ حضرت باقر بهشت می رود و تو به آتش جهنم می رود .

پس هشام به غضب آمد و گفت: خُذُوا بِيَدِ هَذَا الْأَحْمَقِ الْمَانِقِ، یعنی؛ بگیرید دست این احمق را و از مجلس بیرون کنید . آن گاه دست زید را گرفتند و کشیدند و بیرون بردند و چند نفر بر او گماشتند تا حدود شام دور کنند او را، چون از حدود شام زید گذشت، مراجعت فرمود به سوی کوفه؛ و جمعی از اهل کوفه با وی بیعت کردند؛ و عامل کوفه یوسف بن عمر مردم را تحریض(1) بر قتل زید می کرد و تخویف از مخالفت نمود .

پس، از بستگان زید قلبی باقی ماندند و اهل کوفه صفت عهد و بیعت شکستن را به نحو سابق اظهار نمودند و آن جناب را تنها گذاشتند، و اطراف زید را سپاهیان کوفه گرفتند و زید تنها جنگ می کرد.

و به قول مسعودی این دو بیت را تمثیل جسته می فرمود:

ص: 219

1- . تحریض = تحریک فرهنگ نوین، ج 1، ص 250.

فذلّ الحيوّة وعزّ الممات *** وكلا امراه طعاما وبيلاً

فان كان لا بدّ من واحد *** فسيري الى الموت سيرا جميلاً

یعنی: زنده گی خوار است و عار، و مردن عزّت است و آسودگی، اگر چه هر دو طعام ناگوار است به جهاتی، لیکن از این دو یکی را باید قبول شود و آن خوبست مردن باشد.

پس در آن وقت تیری بر طرف جبهه چپ زید رسید که بر دماغش اثر کرد و به شهادت فائز شد.

و شهادت آن جناب در روز دو شنبه، بیست و هشتم شهر صفر در سال یکصد و بیست و یک هجری بود.

پس از وقوع این خطب(1) عظیم، بدن شریف زید را چهار سال بر دار آویختند و سرش را بردند در برابر قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصب نمودند و فواخت که نوعی از پرنده است بر شکم او آشیانه گذاشتند و عنکبوت به عورت زید تنید؛ تا آن که ولید بن زید به یوسف بن عمر نوشت، عجل(2) عراق را از دار به زیر بیاور و بسوزان و خاکسترش را به باد ده. او هم چنین کرد.

و عجب دارم از اهل کوفه که در این مدت جرأت نکردند شفاعتی نمایند و بدن زید را دفن نمایند و خرما فروش های کوفه در حق ابوسالم میثم تمّار جز این قسم معامله نمودند.

و حکم بن عباس کلبی این شعر را گفت:

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة *** فلم ار مهدیا علی الجذع یصلب

یعنی؛ آویختم از برای شما زید را بر شاخه درخت و ندیدم مهدی بر شاخه درخت آویخته شود.

و این بیت طعن بر شیعه است. چون حضرت صادق علیه السلام این شعر را شنیدند بر او

ص: 220

1- . خطب = کار بزرگ فرهنگ معین، ج 1، ص 1429.

2- عجل = گوساله فرهنگ نوین، ج 2، ص 955.

نفرین کردند پس شیری او را در کوفه پاره پاره کرد . چون حضرت صادق علیه السلام شنید، به سجده رفت و فرمود: الحمد لله الذي انجزنا ما وعدنا. (1)

و در کتاب عیون اخبار الرضا در حدیث مبسوط است اهل کوفه به اهل مدینه کیفیت شهادت زید را نوشتند خلاصه آن را می نویسد:

زید در روز چهارشنبه غره شهر صفر المظفر خروج کرد و در روز جمعه شهید شد - و این تاریخ صحیف تاریخ سابق معلوم است و مشهور قول مسطور است - و مضمون آن نامه را بر حضرت صادق علیه السلام خواندند بسیار گریست و فرمود: انا لله و انا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم العم إن عمي كان رجلاً لدنيا و آخرتنا مضي والله عمي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و علي و الحسن والحسين صلوات الله عليهم.

چه قدر حضرت صادق علیه السلام در این فقرات شریفه تمجید از زید فرموده است و چگونه قسم خورده است . والله زید شهیدی است از شهداء با رسول الله صلى الله عليه وآله و امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام (2).

وفضیل بن یسار که در آن جنگ حضور داشت و شش نفر از مخالفین را به نیران فرستاده بود، چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و خبر شهادت زید را رسانید، چنان گریه کرد که اشک های آن جناب مانند مروارید از اطراف محاسن شریفش ریخته می شد . بعد فرمود: ای فضیل! گویا شك داری در کشتن این شش نفر که آیا به حق بود یا به باطل؟ عرض کرد: اگر باطل نمی دانستم نمی کشتم .

فرمود: خداوند مرا شريك کند در این خون ها مضي والله عمي شهيدا مثل ما مضي عليه علي بن ابيطالب عليه السلام و اصحابه. (3)

ص: 221

1- كشف الغمه، ج 2، ص 422 - 421.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 1، ص 252.

3- . امالی شیخ صدوق، ص 349.

و در حدیث است؛ حضرت صادق علیه السلام از ابی ولاء کاهلی، سؤال کردند عمومی من زید را دیدی؟

عرض کرد: بلی رأیته و رأیت الناس بین شامت حنیق و بین محزونٍ محترق . فقال علیه السلام اما الباکي فمعه فی الجذّة و أمّا الشامت فشريك فی دمه؛ (1) یعنی دیدم من زید را دیدم مردم را که بعضی شماتت می کردند و بعضی گریه می کردند . پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: اما کسانی که گریه می کردند در بهشت با او هستند و اما کسانی که شماتت می کردند پس شريك اند در خون او .

و در حدیث دیگر است، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: رحمه الله أما إنه مؤمننا و كان عارفا و كان عالما صدوقا، اما إنه لو ظفر لوفی أمّا إنه لو ملك لعرف كيف يصنعها؛ (2) معنی فقره اخیره آن است زید اگر ظفری می یافت وفا می کرد و اگر مالک می شد می دانست چه کند، یعنی حق ما را ادا کرده تسلیم می نمود.

و در حدیث طویل است که: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: که پدرم فرمود:

«خدا رحمت کند زید را که مردم را به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کرد» و پدرم فرمود: «اگر خروج کنی کشته می شوی و آویخته می گردی اگر راضی هستی خروج کن.» (3)

و اخبار کثیره در مدح زید در کتب رجال از شیعه مآثور است و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب حدیثی غریبی مرسلا مروی است که خلاصه آن بدین گونه است :

زید نیمه شبی خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شد و خواست با آن جناب بیعت نماید قبول نفرمود، پس عرض کرد: و شما با من بیعت نمایید در مقام خون خواهی برایم .

آن جناب فرمودند: أليس الصبح بقريب؛ پس برخواست و رفت و زمانی نگذشت

ص: 222

1- كشف الغمه، ج 2، ص 204.

2- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 391 - 390.

3- . وسائل الشیعه، ج 15، ص 53.

با دیده گریان فریاد کنان مراجعت نمود و عرض کرد: ارض عني رضی الله عنك، ارحمني رحمة الله، اغفر لي غفر الله لك .

پس آن جناب فرمودند: رضي الله عنك و يرحمك الله و غفر الله لك تو را چه می شود عرض نمود در خواب دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حربه بر من وارد شد و حضرت امیر در برابر و حضرت صدیقه طاهره در عقب سر و حسنین علیهم السلام در یمین و یسار وی بودند و فرمود: اگر ترضیه از جعفر بن محمد نجوی و برای تو ترحیم و استغفار نماید این حربه را بر تو می زنم .

پس با آن جناب معانقه فرمود و برخاست و رفت و حضرت صادق علیه السلام قرض زید را ادا کرد. (1)

و از آیات زید در منقبت امیر مؤمنان علیه السلام برای زینت این اوراق می نویسد:

و من اشرف (شرف) الاقوام قوماً برأيه *** وان علياً شرفته المناقب

وقول رسول الله والحق قوله *** وان زعمت منه أولف كوادب (2)

بانك مّني يا على معالنا *** كهارون من موسى اخ لي وصاحب

دعاه ببدرٍ فاستجاب لامره *** وما زال في ذات الاله يضارب

فما زال يعلوهم به و كآته *** شهابٍ تلقاه القوايس ثاقب (3)

ص: 223

1- . مناقب، ج 4، ص 225 - 224.

2- أنوف كوادب خ ل.

3- الفصول المختارة، ص 25.

مخلص معنی آن است: مثل علی بن ابی طالب علیه السلام کیست که مجموعه مناقب است و رأی شریف وی بهترین رأی ها؟ و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله حق است اگر چه موجب ارغام اناف و ذلت دروغ گویان شد؛ که فرمود به آواز بلند: علی علیه السلام از برای من چون هارون است از برای موسی؛ و در وقتی که جناب امیر مؤمنان علیه السلام در بدر اجابت نمود امر آن بزرگوار را؛ و برای خداوند شمشیر زد و بر اعدای دین همیشه برتری داشت چون شهاب ثاقب.

ویحیی که فرزندانارجمند زید است - وشانزده ساله شهید شد - در مرثیه پدرش فرمود:

خلیلینی عتی بالمدينة بلغا *** بنی هاشم أهل النهی والتجارب

لكلّ قتيلٍ معشرٌ يطلبونه *** وليس ليزيد بالعراقين طالب

سابقی بجدّ السیف ما قد ترکتم *** وضيعتم مادام بالسيف ضارب(1)

یعنی؛ ای دو دوست من! - و مراد از دو دوست شاید محمّد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض باشند - سلام مرا به ازکیای بنی هاشم برسانید؛ و بگوئید هر کشته خون خواهی دارد که طلب خون او را می کند و در عراقین برای خون خواهی پدرم کسی نیست؛ من طلب می کنم از دم شمشیر خون کسی را که شما بنی هاشم گذارید و ضایع نمودید مادامی که می توانم .

در کتاب ربیع الأبرار اشعاری که مشعر بر شجاعت زید است ذکر کرده است دو سه تا را بنویسم:

فلما تردى بالحمائل و انثنى *** يصول باطراف القنا الذوايل

بيئت الأعداء أذسنانه *** يُطيل حنين الأمهات الشواكل(2)

ص: 224

1- سير اعلام النبلاء، ج 5، ص 291.

2- ربیع الأبرار، ج 4، ص 197، باب 7.

در شرح حال امام زاده عبدالله ایض است که نزدیک به مزار حضرت امام زاده لازم التعظیم عبدالعظیم حسنی مدفون است.

اما نسب شریف وی آن چه در کتب انساب صحیحه دیده شده است به پنج پشت به حضرت علی بن حسین که امام زین العابدین علیه السلام است می رسد، بدین گونه: عبدالله

ایض ابن عباس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بر این قاعده همان پنج پشت به امام زین العابدین می رسد، به واسطه علی که فرزند امام زین العابدین علیه السلام می رساند.

وبعضی از عوام اشتباه کرده اند و عباس بن محمد پدر بزرگوار امام زاده عبدالله را، عباس بن علی گفته اند؛ ولی شبهه اسمی است و بر خطا رفته اند. و جماعتی از اهل تواریخ و ارباب سیر، احوال وی را شرح داده اند در ذیل کسانی که در ری مدفون اند و محققاً حضرت عبدالعظیم و حضرت امام زاده عبدالله ایض و کسانی - که یکی از قاری قرآن است - از مدفونین ری شمرده اند، و مرحوم قاضی نورالله این بزرگوار را در کتاب مجالس المؤمنین یاد کرده است.

و بخاری نسابه گفته است: (1) در ری مزار کثیر الانوار ابو عبدالله حسین بن عبدالله ایض است، که در سال سیصد و نوزده، به رحمت ایزدی پیوست و پسری نیز از حسین بن عبدالله ایض در کتب انساب مذکور است موسوم به عبدالله .

و سید شریف احمد نسابه در کتاب عمدة الطالب نیز از احوال عبدالله ایض خبر داده است (2) که بعضی از مقالات وی را ترجمه فارسی نموده عرض کرده ام .

ص: 225

1- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 79 - 78.

2- . عمدة الطالب، ص 349.

و بنو الأبيض در یمن بسیارند که منسوب عبدالله ایض اند و خود عبدالله و فرزندش حسین و نواده اش عبدالله عالم و فاضل و محدث و شاعر خوش بیان و شیرین زبان بوده اند.

اما پدر امام زاده عبدالله ایض بن عباس بن محمد است .

مادرش گویا ام ولد بود و زیاده بر آن از احوالش را نظر ندارم .

اما محمد که پسر عباس است، پسری عبدالله شهید نام داشت، که بعد اول امام زاده عبدالله ایض است و کنیه اش ابو جعفر است. و به روایت ابو الفرج اصفهانی مادر محمد بن عبدالله، زینب دختر موسی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

و محمد در نزد معتصم در ایام ولیعهدی وی بسیار قرب و منزلت داشت . چنان که معتصم يك روزی در نزد مأمون حاضر بود عمودی از آهن در نهایت سنگینی و وزن در دست او بود هشت مرتبه انداخت و گرفت پس عمود را به جانب علی بن عباس انداخت او نیز مانند معتصم هشت مرتبه انداخت و گرفت .

پس علی بن عباس به ابا جعفر محمد بن عبدالله گفت: شما را از این هنر بهره هست؟ پس محمد بن عبدالله عمود را گرفت شانزده مرتبه انداخت و گرفت! معتصم از شدت تغییر سرخ شد چون یکی از ولایات را به عنوان ایالت و حکومت به وی داده گفت: چرا به مأموریت خود نمی روی؟ البته به زودی روانه شو . چون تو را دوست می دارم شربتی لذیذ برای تو ارسال خواهم داشت او را بنوش پس شربت مسمومی فرستاد و وی بخورد و بمرد، به رحمت ایزدی پیوست .

اما عبدالله شهید که جد دوم امام زاده عبدالله است

به روایت عمدة الطالب یکی از ائمه زیدیه است (2) و عجب است از این نسبت که به وی دادند از آن که زیدیه خروج به سیف و شمشیر را از اصول مذهب خود می دانند . و وی خروج

ص: 226

1- مقاتل الطالبیین، ص 381.

2- . عمدة الطالب، ص 349 - 348.

نکرد ولیکن با حسین بن علی عابد؛ شهید فخر بود که شمشیر حمایل کرده و حسین نیز وصیت به وی کرد، در زمان رحلتش پس از شهادت شهدای فخر در مدینه طیبه قوطی جسته.

هارون الرشید خواست بداند از بزرگان علویین که هست. از فضل بن یحیی جو یا شد گفت: در مدینه عبدالله بن حسن افسس است مردم با وی مراده می نمایند.

پس حکم کرد وی را حاضر کردند و گفت: تا کی مردم را در اطراف خود جمع می نمایی و به مذهب زیدیه دعوت می کنی؟ فرمود: قسم به خدا! من از این طایفه نیستم و الفتی با آن ها ندارم، مرد منزوی و گوشه نشین هستم، دست خود را به خون من آلوده مکن.

هارون گفت: می دانم در قول خود صادقی، پس وی را در خانه حبس کرد و چند کبوتر در آن خانه رها کرد برای آن که کبوتر بازی کند. عبدالله هر قدر تمنا کرد از محبس او را بیرون آورد مفید نشد، آن گاه کاغذی به هارون نوشت که تماما فحش و دشنام به هارون بود، به یکی از ندمای هارون داد که از مضمونش اطلاعی نداشت چون هارون نوشته را بخواند به جعفر بر مکی داد و گفت: بخوان و او را از حبس بیرون بیاور و نوشته به او بده که اغتشاش در دماغ و اختلال در حواس وی رسیده است.

پس به روایت عمده الطالبهارون گفت: اللهم اكفنيه على يد وليّ من اوليائى واوليائك. (1) پس جعفر بر مکی در روزنوروز آن سید جلیل را خواست و به دست خودگردن او را زد و در میان ظرفی گذاشته و سرپوش بر روی آن نهاد باهدایا روز نوروز برای هارون فرستاد. هارون بی خبر سرپوش را برداشته سربریده عبدالله را دید اعضای وی به لرزه آمد. چون جعفر حاضر شد، گفت: چرا چنین کردی؟ جعفر گفت: به واسطه خلاف ادب و دشنامی که به خلیفه داد.

پس هارون حکم کرد سرش را با جسدش در بغداد دفن کردند. [پس] از این جهت هارون به مسرور خادم گفت: برو جعفر را به قتل برسان. جعفر گفت: چرا مرا می کشی؟ گفت: به واسطه قتل عبدالله. پس از این جهت نسل برامکه منقطع شد.

ص: 227

اما جدّ سوم امام زاده عبدالله، حسن افضس است

وقتی که پدرش علی بن علی بن الحسین علیه السلام وفات کرد وی در رحم مادرش بود و مادر حسن افضس کنیزکی سندیّه بود چون به حدّ بلوغ رسید محمّدبن عبدالله محض صاحب نفس زکیّه خروج کرد و روایت محمّد را حسن افضس افراشت از آن که بلند بالا بود، و او را رمح آل ابی طالب می گفتند؛ وقتی که محمّدبن عبدالله نزدیک مدینه شهیدشد حسن افضس فرار کرد؛ زمان ملاقات حضرت صادق علیه السلام بامنصور دوانیقی فرمودند: اگر می خواهی خدمتی به رسول خدا کرده باشی. حسن افضس را اذیت مکن واز گناهش بگذر. پس از وی عفو کرد.

و بعضی از اهل حدیث آن را از اشرار بنی فاطمه خوانده اند و می گویند به حضرت صادق علیه السلام بی ادبی کرد و حضرت صادق در مرض موت وصیت فرمودند: هشتاد دینار به حسن افضس بدهند. سالمه کنیز آن حضرت عرض کرد: حسن افضس قصد قتل شما داشته است و شما انعام می فرمایید؟! فرمودند: و یقطعون ما أمر الله به ان یوصل. (1)

و صاحب تاریخ عالم آرا گفته است: سادات افضس در عراق عرب بسیارند. (2)

و افضس کسی را گویند که دماغش پهن باشد.

و جدّ چهارم امام زاده عبدالله ابیض، علی بن علی بن الحسین است

کنیه اش ابی الحسن است. مادرش ام ولد است و از سنّ وی سی و هشت سال گذشت و در ینبع رحلت کرد.

پس مخفی نماند که اعقاب امام زین العابدین علیه السلام از شش نفر است: حضرت باقر علیه السلام و عبدالله باهر و زید شهید- که حالات او عرض شد - و عمر اشرف و حسین اصغر و علی اصغر.

و علی اصغر که جدّ چهارم امام زاده عبدالله ابیض است، و حسین اصغر جدّ شریف قاضی صابر است که در قریه ونک نزدیک طهران مدفون است.

ص: 228

1- الغیبه شیخ طوسی، ص 197.

2- تاریخ عالم آرا، چاپ سنگی.

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان گفته است: وَنَكْ به سکون نون و کاف و فتح و او قریه است از قرای ری (1). از این عبارت معلوم می شود، در آن زمان وَنَكْ به سکون نون معروف بوده است و اکنون به فتح کاف [نون] اشتها دارد.

پس بدان نسب حضرت قاضی صابر بدین گونه است: ابو القاسم علی بن محمّد بن نصر بن مهدی بن محمّد بن علی بن عبداللّه بن عیسی بن علی بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

بعد از بیان این اجداد و ابای گرام عظام آن سید شریف و الاً مقام؛ خوانندگان بدانند که بزرگوار، سید حسینی است و نسب را به حضرت امام زین العابدین علیه السلام به توسط حسین اصغر می رساند که بلافاصله فرزند امام زین العابدین است؛ پس لقب ایشان همان قاضی صابر است و کنیه اش ابو القاسم و اسم مبارکش علی است .

و حسین اصغر که پسر امام زین العابدین است مادرش موسومه به ساعده و ام ولد بود؛ و حسین اصغر مرد صالح فاضل بود و کنیه اش ابو عبداللّه است و در سال یکصد و پنجاه و هفت در مدینه وفات کرد و از او چند پسر بماند . عبداللّه اعرج و عبداللّه و علی و ابو محمّد و سلیمان .

و اعقاب حسین اصغر ، در حجاز و عراق و عرب و شام و بلاد عجم و مغرب

ص: 229

بسیارند، و از این طبقه اند سادات مرعشی که در بلاد عجم اند؛ و سابقاً عرض شد که بنو الافطس ساداتی هستند منسوب به علی اصغر پسر پسر امام زین العابدین علیه السلام.

حال، معلوم شد که نسب امام زاده قاضی صابر از اولاد حسین اصغر که به علی بن الحسین - که امام زین العابدین علیه السلام باشد - منتهی می شود و صاحب کتاب عمدة الطالب فرموده است در احوال حسین اصغر: و كان الحسين عفيفاً محدثاً فاضلاً عالماً (1) و از سن شریف وی هم پنجاه و هفت سال گذشت؛ و به تاریخ مسطور در مدینه وفات کرد و علی که مکنی به ابو الحسن است جدّ دیگر امام زاده قاضی صابر است و بسیار جلالت قدر داشته است. و كان من رجال بني هاشم لساناً و بياناً و فضلاً و كان متديّناً؛ پس به همین ترتیب سلسله آباء این سید جلیل منتهی است، هبوطاً و نزولاً بدون شبهه تا حضرت قاضی صابر.

و از بعضی عبارات صاحب کتاب نهاية الاعقاب معلوم می شود که تولد این بزرگوار هم در قریه ونك بوده است و در علم نسب که از علوم مشهوره است کمال امتیاز داشته و در زمان های گذشته هر بلدی را نسابه بوده است و نسابه ری آن بزرگوار بوده است و بعضی در محضر وی استفاده این علم را می کردند.

و صاحب کتاب مسطور گفته است: و قد رأيتُه و كان جاری في الرّي و استفد منه هذا العلم، یعنی؛ امام زاده قاضی صابر در ری همسایه من بود و من خدمتش حاضر می شدم و این علم را از وی استفاده می کردم.

و مخفی نماند که خلیفه معاصر زمان آن بزرگوار، مقتضی لأمر الله، بوده است، که در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری مرد.

و بعضی از خوانندگان بدانند نسب حسینی، بین انساب ممتاز است بلکه موهبتی است روحانیّه و فضیلتی است رحمانیه و حضرت امام زاده قاضی صابر سید شریف

ص: 230

نسابه حسینی است پس التجا به مزار شریف ایشان و زیارت قبر آن سید جلیل الشان باعث خشنودی جد شهید سعیدش سید مظلوممان ابا عبدالله الحسین غریب و مظلوم کربلا است .

البته بعد از علم به صحت انساب کریمه آن بزرگوار، نهایت بی انصافی است و با قدرت و مکنّت ترک زیارتش نمایند. به خصوص کسانی که در اطراف آن بقعه کریمه و روضه عظیمه متوقف و ساکن اند و گویا عابریین این مزار کثیر الانوار به فاتحه و زیارت مختصری آن بزرگوار را یاد نمایند و شرفیابی حضورش را از شدت کبر و غرور ترک کنند و فیض و بهره و اجر کلی را ترک کرده باشند و از ثواب کثیری محجوب و ممنوع باشند.

و گویا آن مزار اختصاص به ایشان هم نداشته باشد بلکه جماعتی از سادات نسابه در همان محل مدفون اند، که یکی از ایشان ابو الفتح ونکی است؛ و محتمل است ابو هاشم مجد الدین سید شریف نسابه ری نیز در آن جا مدفون باشد.

این است ذکر نسب حضرت امام زاده قاضی صابر که از روی کتاب صحیح نوشته شده است، شاید اجری در آخرت داشته باشم . ان شاء الله تعالی

(4) امامزادگان ری

تألیف:

شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13)

ص: 233

نسخه خطی به نام امام زادگان ری از شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13) در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره 6391 موجود است که در فهرست آن کتابخانه چنین معرفی شده است:

امام زادگان ری، شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13)

دومین بار که مؤلف به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام موفق شده، در مراجعت به زیارت امام زاده عبدالعظیم رفت و ضمناً قبر زبیده خاتون را زیارت کرده، و چون آنجا را رو به خرابی دید، مشغول تعمیر آن شده و این تاریخ را نگاشت. در صحت انتساب این قبر و داستان آمدن زبیده با مادرش شهربانو به ری و چگونگی عروسی این بانو با قاسم بن الحسن.

این تاریخ که به نام فتحعلی شاه قاجار نوشته شده شامل پاره ای از تاریخ ری و عده ای از امام زادگان این ناحیه و تهران نیز می باشد.

آغاز افتاده: زمان، برازنده ریات شوکت و شان شهریار والا تبار و شهنشاه بلند اقتدار...

انجام:

عروس قاسم نامم زبیده *** فلك خاك مرا در ری کشیده

73 برگ 15 سطری، فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی، ج 15، ص 347.

کتاب فوق شامل يك مقدمه در ثواب زیارت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام و اولاد آن بزرگواران. و چند فصل، فصلی در اثبات عروسی قاسم بن حسن، و فصلی

ص: 235

در تزویج حضرت شهربانو با حضرت امام حسین علیه السلام، و فصلی در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند، و در پایان فصل در خصوص کراماتی از روضه حضرت زبیده خاتون ظاهر شده، و در آخر اشعار و مرثیاتی در سوگ قاسم.

لازم به تذکر است که:

1. در باب ثواب زیارات معصومین علیهم السلام، روایاتی که آورده شده مستند به مدارك و مأخذ معتبر و صحیح است.

2. در بخش عروسی قاسم بن حسن، مشتمل بر چند بحث است: حضور زبیده خاتون و شهربانو در کربلا؛ عروسی زبیده خاتون و قاسم بن حسن در شب عاشور؛ فرار شهربانو و زبیده از دست لشکریان عمر بن سعد به ری؛ پنهان شدن شهربانو در دل کوه؛ پناه بردن زبیده به اقوام مادرش که از نسل یزدجرد بودند؛ تولد قاسم الثانی بن قاسم بن حسن در ری؛ شهادت قاسم ثانی و

مطالبی که نویسنده در این بخش آورده مستند به مأخذ و مدارك بسیار ضعیف و مجهول و مجعول است که سخیف بودن این بخش از کتاب، باعث بی اعتباری کل کتاب شده است.

چون اصل وجود شهربانو بنت یزدجرد به عنوان همسر حضرت امام حسین علیه السلام مورد تردید است، و بر فرض وجود، فرزندی فقط به نام علی بن الحسین علیه السلام داشته، و زبیده فرزند او نبوده است. و به استناد کتب معتبر تاریخی حضرت امام حسین علیه السلام دختری به نام زبیده خاتون نداشته و یا دختری که همسرش معلوم نباشد ندارد تا تطبیق بر همسر قاسم بن حسن بشود؛ و نیز قاسم بن حسن به اتفاق مورخان، غیر بالغ بوده و قابلیت ازدواج نداشته است. و در نهایت قاسم بن حسن فرزندی نداشته و فرزندی از او متولد نشده است.

با وجود این همه اکاذیب و افسانه ها صلاح نبود که این رساله چاپ شود، و لکن از

آن جایی که مطالب رساله در ارتباط با تاریخ ری و امام زادگان مدفون در ری (حدود صد نفر) است، و این مجموعه هم در ارتباط با امام زادگان ری بود مناسب دیده شد بحث های افسانه ای و جعلی این رساله تذکر داده شود و سایر مطالب تاریخی آن در دید فضلا و مورخان قرار گیرد.

و در کتاب مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری این رساله چنین معرفی شده است:

382/4 . امامزادگان ری (فارسی)

از : محمد حسین تهرانی

مؤف کتاب از فقها و علمای بزرگ مقیم کربلا و از شاگردان صاحب ریاض و سید مجاهد و میرزای قمی بوده و شرح احوال او در الکرام البررة ، ص 368 بیان شده است .

وی در راه زیارت خود به مشهد مقدس ، چند روزی در تهران توقف می کند . در همین زمان ، هنگام زیارت امامزاده عبدالعظیم علیه السلام در بین راه به بقعه زبیده خاتون می رسد و چون آن را خراب و ویران می بیند به تعمیر آن می پردازد . و سپس تصمیم می گیرد برای اثبات صحت این قبر و داستان آمدن زبیده با مادرش شهربانو به ری ، این رساله را بنویسد : « مطلب و منظور از جمع آوری این اخبار ثبوت عروسی قاسم و زبیده خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام است در کربلا و آمدن زبیده خاتون و شهربانوی - مادر او - به شهر ری و هر يك بقعه علی حده دارند . »

کتاب به نام فتحعلی شاه قاجار (1211-1250ق) در يك مقدمه و چند فصل و خاتمه نوشته شده است با این عناوین :

مقدمه : در ثواب مجملی از زیارت حضرت خاتم المرسلین و ائمه

ص: 237

طاهرین و اولاد طیبین صلوات الله علیهم اجمعین .

فصل : در اثبات عروسی قاسم .

فصل : در ذکر تزویج حضرت شهربانورا به حضرت امام حسین علیه السلام

فصل : در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند .

فصل : در خصوص کراماتی که از روضه حضرت زبیده خاتون ظاهر شده .

و در آخر اشعار و مرثی در سوگ قاسم .

آغاز افتاده : « زمان ، برازنده ءرایات شوکت و شان ، شهربار والاتبار ، و شهنشاه بلند اقتدار ، رئیس امت نبوی و حافظ ملت مرتضوی...
السلطان فتحعلی شاه...»

انجام :

«فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

عروس قاسم نامم زبیده *** فلك خاك مرا در ری کشیده»

این کتاب ضمن منشورات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری به چاپ می رسد.

نسخه های خطی: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - قم، شماره 6391، نسخ، عناوین و نشانیها شنگرف، 73 برگ، 15 سطر.

ر.ك: فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی ، ج 16 ، ص 347 ؛ رؤت نسخه.

ص: 238

بر روی نسخه خطی کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره 6391 - که ظاهراً به خط حجة الاسلام و المسلمین سید محمد جزائری است - نوشته شده است:

«بسمه تعالی - این نسخه منحصر به فرد، در اثبات صحت مقبره زبیده خاتون و شهربانو در شهر ری، و باقی امامزادگان که در ری مدفونند. مؤلف شیخ محمد حسین تهرانی، مقیم کربلا بوده، به طوری که در مقدمه این کتاب نوشته؛ و علامه تهرانی قدس سره در الکرام البرره ص 368 او را از فقها و علمای بزرگ کربلا دانسته، و از شاگردان صاحب ریاض و سید مجاهد و میرزای قمی بوده، به طوری که از قراین و تألیفات وی که در آن جا مذکور است، مستفاد می شود.

اما این رساله را علامه تهرانی ندیده و نوشته اند؛ در باب خود کم نظیر است. در اول نسخه ستایش فتحعلی شاه و بعضی از مطالب تاریخی آن زمان و در اواسط نسخه نام میرزای قمی را به عنوان اعلم علما یاد کرده است. نام بعضی از کتب خطی و محل وجود آن ها را نوشته است.»

شیخ آقا بزرگ تهرانی در کرام البرره، ج 1، ص 368 در وصف مؤلف می نویسد: «کان من فقهاء کربلاء و علمائها الأجلاء فی عصره، رأیت رسالته الفتوائية العملية الفارسية فی الطهارة و الصلاة؛ و هی تشتمل علی المسائل الاتفاقية، ألّفها بعد وفاة السيد علی الطباطبائي صاحب الرياض. و فی حياة ولده السيد محمد المجاهد، و ذکر فی اول هذه الرسالة مجاورته للحائز الشریف و انه الف قبل ذلك رسالة النجاة من فتاوى صاحب الرياض. و الف قوت لایموت و [و أقل الواجب] من فتاوى الميرزا القمي ذكرناه فی الذريعة، ج 3، ص 374. و ألف لب الالباب من فتاوى السيد محمد الطباطبائي مدّ ظله، ثمّ الف هذه الرسالة فی المسائل الاتفاقية بین العلماء من الأموات و الاحياء. و الرسالة الموجودة فی (مکتبة الشیخ قاسم محي الدين) فی النجف الاشرف. و الظاهر أنّه من تلاميذ الاعلام المذكورين.»

وصاحب الذريعة كتابهاى مؤلف را چنين معرفى مى كند:

أقل الواجب، رسالة فارسية فى اقل ما يجب الاعتقاد به... موافقاً لفتوى المحقق القمى... من جمع المولى محمد حسين الطهرانى ولعلّة من تلاميذ المحقق القمى، جمعه فى حياته لعمل المقلدين... (الذريعة، ج 2، ص 274).

الرسالة الاتفاقيه: رسالة عمليه مشتملة على المسائل المتفق عليها آراء العلماء من الأحياء و الأموات، فيجوز العمل بها فى جميع الأعصار و هى فارسية. للمولى محمد حسين الطهرانى المجاور الحائر... ذكر فى اولها انه الفها بعد ما الف (رسالة النجاة) من رأى صاحب الرياض - و ألف (قوت لا يموت) أو (أقل الواجب)... و الف (لب لباب در گل گلاب) من فتاوى السيد المجاهد. (الذريعة، ج 11، ص 8).

قوت لا يموت و اقل الواجب (الذريعة، ج 17، ص 205).

لب لباب و گل گلاب. رسالة فارسيه عمليه فى العبادات منطبقه على فتاوى السيد محمد المجاهد الطباطبائى الحائرى المتوفى (1242).
دونه الشيخ محمد حسين الطهرانى (الذريعة، ج 18، ص 291).

نماز برهنه: رسالة فارسيه فى الصلاة مطابقاً لفتاوى السيد محمدباقر الشفتى الاصفهانى، جمعه محمد حسين الطهرانى نزيل كربلا (الذريعة، ج 24، ص 211).

و در كتاب تراجم الرجال چنين آمده است:

محمد حسين الطهرانى

«زار للمرة الثانية الامام الرضا عليه السلام فى عصر فتح على شاه القاجار، و عند عودته من مشهد ذهب إلى رى لزيارة السيد عبدالعظيم الحسنى و رأى فى طريقه قبر زيده بنت شهربانو زوجة القاسم بن الحسن مشرفاً على الانهدام فسعى فى تجديد بنائه و أقام مدة فى رى لهذا الغرض. له امام زادگان رى» (تراجم الرجال، ج 2، ص 662 - 661).

ص: 240

عكس

ص: 241

...[1](#) زمان، برازنده رایات شوکت و شأن، شهریار و الاتبار و شهنشاہ بلند اقتدار، رئیس امت نبوی، و حافظ ملت مرتضوی السلطان ابن السلطان، و الخاقان ابن الخاقان المنصور من جانب الله السلطان فتحعلی شاه قاجار، و الاتبار زاد الله عدله و رأفته و نصرته و ایمانه قرار داده شعف و سُروری بر محبان و موالیان و شیعیان دست داده به حدی که گویا عید کبیر ظاهر شده، از یمین و یسار و جنوب و شمال به عزم زیارت روضه مقدسه امام مطہر، وارث مناقب جد و پدر، نجم درخشان آسمان نبوت و مصباح نورافشان دودمان فتوت، ثامن ائمه هدی علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین، سر قدم ساخته از جان و دل، روی به آن آستان عرش نشان می شتافتند و به شرف عتبه بوسی آن امام ضامن، مشرف می شدند.

و هم چنین از هر بلادی هر ساله زواران بی پایان به زیارت عتبات عالیات عرش درجات امیر مؤمنان و کربلای معلی و قبور منوره ائمه هدی و مدینه طیبہ و زیارت بیت الله الحرام مشرف می شدند و صیت امنیّت طرق گوش زد خواص و عام شده و هر شکسته و عاجزی که تمنای زیارت قبور ائمه انام را می نمود، راه عذر مسدود بوده و نقل اموات به آن عتبات به مرتبه ای بر مردم آسان شده که از دارالخلافة طهران، جنازه را به مبلغ پنج تومان رایج این زمان، که عبارت از نود مثقال صیرفی نقره مسکوک باشد. نقل به کربلای معلی می نمودند. در این صورت کسانی که اظهار حیات

ص: 243

می نمود، اسهل از این خود را به آن اماکن مشرف می رسانیدند. و فی الحقیقه در این عصر عبادات بسیار فراوان و رونق شریعت و میل به عبادت بر عامه خلق آسان و اغلب از امرا و ارکان دولت، شب و روز اوقات خود را صرف خیرات و مبرات دارند، زاد الله توفیقهم و رفع الله درجاتهم فی الدارین.

و بعد چون این خادم خاندان نبوت محمد حسین طهرانی مجاور کربلای معلی را توفیق مجاورت آن ارض بهشت آئین دست داده و از برکت مجاورت توفیق یافته در این عصر، یک دفعه به شرف آستان بوسی امام الانس و الجان مشرف شده مره ثانیه را نیز در این عصر به جهت امنیت طرق، غنیمت دانسته خود را به آن ارض اقدس رسانیده و دو ماه مبارک رمضان را تماما به امابین در آن روضه منوره بسر برده و در تحت قبه منوره، تمنای مره ثالث را نموده، امیدواریم که این امنیت امتدادی به هم رساند و دعا نیز هدف اجابت مقرون کرده باشد که توانیم در این آخر عمر یک دفعه دیگر به آن آستان بهشت نشان مشرف شویم، که هر سه دفعه در این دولت جاویدمدت قرار یافته باشد لهذا در معاودت به دارالخلافة طهران از جهت صله ارحام قدری توقف نموده، اتفاق روزی عازم زیارت امامزاده لازم التعظیم امام زاده عبدالعظیم علیه السلام شدم.

در بین راه نظر به شهرت سابق، شوق زیارت حضرت زبیده خاتون علیها السلام را کرده به آن بقعه متبرکه مشرف شدم، دیدم که قبه مطهره خراب شده و احدی سنگ و خاک آن را نرفته و همین روی قبر را پاک نموده اند و فاتحه خوانده اند و حصیرها تمامی در زیر خاک و بقعه آن در صدف امامت، چون غربا به نظر آمده، بسیار بر این محبّ ولایت اهل بیت اطهار و مجاور قبر منور پدر بزرگوار آن عالی مقدار، گران آمده رقت زیادی شد و خجالت کشیدم که آن بزرگوار را به آن حال واگذارم و متوجه تعمیر آن نشده، به چه رو به خدمت پدر بزرگوارش مشرف شوم؛ عزم تجدید بنای جدید در عمارت آن روضه مطهره گذاردم و چون خاک روب های اطراف را برداشته، از آثار،

چنین معلوم می شد که از روز اول تا به حال سه دفعه عمارت آن آستانه مشرف شده و حقیر بنای چهارم است که گذارده ایم؛ و لله الحمد؛

توفیق رفیق بنی اعمام خود شده و قدری نیز بعضی از محبان اهل بیت اطهار از اکابر و اعظم موالیان پدر بزرگوارش اعانت کرده و می کنند؛ امید هست که به زودی به اتمام برسد، که مسرورا به شرف عتبه بوسی پدر بزرگوارش در کربلای معلی مشرف شویم و نیابت از جانب جمیع مؤمنین، سلام به خدمت آن حضرات نمائیم و من الله التوفیق و علیه الاعتماد.

مطلب و منظور از جمع آوری این اخبار، ثبوت عروسی قاسم و زبیده خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام است در کربلا، و آمدن زبیده خاتون و شهربانوی مادر او به شهر ری و هر يك بقعه علی حده دارند که اسم ایشان از قدیم مشهور است.

و این رساله مشتمل است بر مقدمه و چند فصل و خاتمه.

مقدمه در ثواب مجملی از زیارت حضرت خاتم المرسلین و ائمه طاهرین و اولاد طیبین صلوات الله علیهم اجمعین و مجاورت، نزد قبر ایشان است، بر سبیل اختصار، چون ابتدای کلام در وصف زیارت حضرت امام ثامن علیه السلام مذکور شده اصلح آن است که ثواب زیارت آن بزرگوار را مقدم داریم.

اول در ثواب زیارت حضرت امام الانس و الجان علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه اشاره به اصل مطلب از خلاصه احادیث می شود؛ چنانچه ثقه الاسلام محمد ابن یعقوب کلینی (1) و صدوق (2) و شیخ طوسی (3) و سایر علما رضوان الله علیهم روایت کرده اند از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین که زیارت نکند او را هیچ مؤمنی مگر آن که واجب گرداند خدای تعالی از برای او بهشت را و حرام سازد

ص: 245

1- . الکافی، ج 4، ص 586 - 583.

2- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 345 به بعد، باب 217.

3- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 86 - 84، باب 34.

بدن او را بر آتش و و پیامرزد خدا از برای او گناهان گذشته و آینده او را اگرچه بوده مثل عدد ستاره ها و قطرات باران و برگ درختان؛ و می فرمایند که فراگیریم او را به دست خود در روز قیامت و داخل سازیم آن را در بهشت اگرچه باشد از اهل گناهان کبیره؛ و خدا عطا کند به او ثواب هفتاد شهید که پیش روی رسول خدا شهید شده باشد.

و زیارت آن حضرت با هزار هزار حج برابر است و زیارت نمی کند او را مگر خواص از شیعه و ضامن بهشت اند از جهت او، و خلاص کنند او را از احوال قیامت؛ در وقت پرواز، نامه های عمل از راست و چپ و به نزد میزان و نزد صراط. و ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده و عمره کننده و صد هزار جهادکننده به او عطا نمایند. و محشور شود در فوج ما؛ در درجات بهشت از رفیق ما باشد؛ و هر که زیارت کند آن حضرت را در طوس منبری در برابر منبر رسول خدا برای او بنا کنند و بر آن باشد تا فارغ شود خدا از حساب خلاق؛ و باشیم ما شفاعت کنندگان او در روز قیامت و هر که را ما شفاعت کننده او باشیم نجات یابد اگرچه بوده باشد بر او مثل گناه ثقلین جن و انس، پس می نشیند با ما در مضممار یعنی در خوان های طعام؛ هرکه زیارت کرده قبور ائمه را بلنددرجه ترین ایشان، به حسب عطا. زیارت کنندگان قبر حضرت امام رضا علیه السلام است.

و بقعه آن حضرت همواره فوجی از ملائکه می آیند و فوجی بالا- می روند تا آن که دمیده شود در صور و الله روضه ای از روضه های بهشت است و می فرمایند کسی که حجّه الاسلام کرده باشد و بعد نیز خواهد دیگر حج کند برود آن حضرت را در طوس زیارت کند.

دوم بدان که هر کس زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کند و عارف به حق آن حضرت باشد و امام واجب الاطاعة و خلیفه بلافصل داند، حق تعالی بنویسد از برای او، اجر صد هزار شهید و گناه گذشته و آینده او را بیامرزد؛ و ایمن باشد از احوال

قیامت و آسان گردد حساب او و استقبال نمایند او را ملائکه و چون برگردد از زیارت او را مشایعت نمایند تا به خانه خود برگردد و اگر بیمار شود به عیادت او بیایند و اگر بمیرد مشایعت جنازه او کنند و طلب آمرزش نمایند؛ آیا زیارت نمی کنند کسی را که خدا با ملائکه و پیغمبران و مؤمنان او را زیارت می کنند و نزد خدا بهتر است آن حضرت از جمیع ائمه و از برای او هست ثواب اعمال همه ائمه؟! و چون آن حضرت را زیارت کنی زیارت کرده استخوان آدم و بدن نوح را. و الله نمی خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آلوده شود در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خواه پیاده برود و خواه سواره و به هر گامی دو حج و دو عمره از برای او بنویسند.

و فضیلت زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بر زیارت قبر امام حسین مثل فضیلت امیرالمؤمنین است بر امام حسین؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که زیارت کند علی را مرا زیارت کرده. (1)

سوم ثواب زیارت کربلای معلی و کاظمین و سرّ من رای. (2) در ثواب زیارت امام حسین علیه السلام حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرمایند که، امر کنید شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی که دفع می کند خانه فرود آمدن و غرق شدن و سوخته شدن را و جفا نکنید آن حضرت را. زیارت آن حضرت روزی را فراخ می گرداند، و واجب است بر مردان و زنان که آن حضرت را زیارت کنند؛ و عجب است از کسی که گمان کند شیعه ماست و عمرش می گذرد و به زیارت قبر امام حسین نمی رود، با آن که گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده می شود، و آن هایی که برای زیارت کننده آن حضرت دعا می کنند در آسمان زیاده از آن هائیکه دعا می کنند در زمین، و ملائکه و پیغمبران در قیامت با ایشان مصافحه می کنند و هر چه در زیارت خوفش بیشتر است ثوابش بیشتر است و کسانی که يك سال و دو سال بر ایشان می گذرد و به زیارت آن حضرت نمی روند والله ایشان بهره خود را خطا کرده اند.

ص: 247

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 97، ص 263 - 257، باب فضل زیارت «الامام علی» صلوات الله علیه و الصلاة عنده.

2- ر.ك: کامل الزیارة؛ بحار الأنوار، ج 101 و 102.

و حق و لازم است بر مالدار که هر سال دو مرتبه و فقیر سالی یک مرتبه به زیارت آن حضرت برود و اگر زیاده از سه سال، ترك زیارت کند بی عذری و علتی، عاق حضرت رسول صلی الله علیه و آله شده است و قطع رحم آن حضرت کرده است.

و هر کس هر ماه به زیارت آن حضرت برود، او راست مثل ثواب صد هزار شهید از شهیدان بدر و چون آفتاب بر او بتابد گنااهش را می خورد، چنانچه آتش هیزم را می خورد.

و آن حضرت می فرماید که هر که زیارت کند مرا در حیات خود، من زیارت کنم او را بعد از وفات او. و از حضرت صادق علیه السلام است که زیارت امام حسین واجب است بر هر مسلمان و هر که از شیعیان ما به زیارت او نرود، دینش ناقص خواهد بود. و هر که به زیارت آن حضرت نرود و گمان کند که شیعه ماست، تا بمیرد، پس او شیعه ما نیست. و اگر او از اهل بهشت باشد میهمان اهل بهشت نخواهد بود. و الله اگر بدانند چه ثواب است هر آئینه سستی و تبلی نکند و هر درهم که خرج کرده ده هزار درهم بدهند و چون احدی از شما شروع می کند در تهیه کارسازی زیارت او، بشاشت و شادی می کنند به سبب او اهل آسمان، و او را بشارت می دهند. چون از در خانه بیرون می آید، حق تعالی چهار هزار ملائکه موکل می گرداند که صلوات می فرستند بر او تا برسد به قبر آن حضرت. و به هر قدمی که برمی دارد یا می گذارد مثل ثواب کسی دارد که در خون خود دست و پا زده باشد در راه خداوند. و به هر رکعت نماز نزد قبر کند، ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بنده آزاد کردن و هزار مرتبه از برای خدا به جهاد با پیغمبر مرسل دارد و منادی ندا می کند تو را اگر سخن او را بشنوی در جمیع عمر خود نزد آن حضرت بمانی. پس اگر در آن سال بمیرد متوجه نمی شود به قبض روح او به غیر خدا و چون برمی گردد ملائکه با او می آیند و استغفار کنند و صلوات بر او فرستند تا به منزل خود برگردد پس ملائکه می گویند: پروردگارا این بنده تو به منزل خود برگشت پس به کجا رویم؟ ندا می رسد که ای ملائکه من بایستید به در خانه بنده

من و تسبیح و تقدیس من بکنید و ثوابش را در نامه حسنات او بنویسید. تا روز مردن او پیوسته ملائکه در در خانه او هستند به این طریق تا روزی که بمیرد، پس آن ملائکه به جنازه او حاضر می شوند در وقت غسل و کفن و نماز کردن پس می گویند: پروردگارا ما را موکل کرده بودی به در خانه بنده خود و او فوت شد پس به کجا رویم ما؟ پس حق تعالی ندا کند ایشان را که ای ملائکه من! بایستید نزد قبر بنده من و تسبیح و تنزیه من بکنید و ثواب آن را در نامه حسنات او بنویسید تا روز قیامت. (1)

و در زیارت کاظمین امام موسی کاظم و امام محمد تقی و در سامره امام علی النقی و امام حسن عسکری نیز احادیث بسیار است که مثل کسی است که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد. (2)

و در زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سرداب غیبت در سامره باید کرد.

چهارم مدینه حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه زهرا و حضرات ائمه بقیع که حضرت امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام هستند نیز احادیث بسیار وارد شده است. (3)

و در زیارت خانه کعبه و ثواب حج نیز معلوم است چنانچه احادیث وارد است که چون مؤمنی وقوف عرفات بجا آورد، از هر ولایت که باشد اهل آن ولایت از مؤمنان همه آمرزیده شوند. و کسی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که کدام گناه عظیم تر است؟ فرمودند: کسی که مناسک حج را بجا آورد و بعد از آن چنان داند یا گمان کند که گناهِش آمرزیده نشده. و اهل قبور آرزو کنند که به عوض تمام دنیا

ص: 249

1- . ر.ك: بحار الانوار، ج 98، ص 80 - 69، باب (جوامع ما ورد من الفضل فی زیارتہ «الامام الحسین علیه السلام» و نوادرها)؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 42 به بعد.

2- ر.ك: بحار الانوار، ج 99، ص 6 - 2، باب (فضل زیارة الامامین المعصومین أبی الحسن موسی بن جعفر و أبی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهم بیغداد و فضل مشهدهما)؛ تهذیب الأحكام، ج 6، باب 30 و 38.

3- ر.ك: بحار الانوار، ج 97، ص 139 به بعد، ابواب (زیارة النبی صلی الله علیه و آله و سائر المشاهد فی المدینة)؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 26 و 27؛ الکافی، ج 4، ص 548 به بعد.

و مافیها ایشان را يك حج می بود؛ و يك درهم در حج صرف کردن، افضل است از دو هزار هزار درهم در غیر آن از وجوه. (1)

پس فضیلت زیارت هر يك از ایشان را خدا می داند و مرتبه ائمه علیهم السلام را از قراری که از احادیث معلوم می شود هیچ پیغمبری از حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی که اولوالعزمند با سایر پیغمبران مرسل و غیر مرسل ندارند، بلکه از احادیث برمی آید که همه ایشان در جنب هر يك از ائمه علیهم السلام از قبیل قطره می باشند، در جنب دریا؛ در این صورت جمیع عالم از وصف مرتبه قرب آن بزرگواران به درگاه خالق منان عاجزاند تبارك الله از این جاه و مرتبه. اللهم ارزقنا حبّ محمّد و آله الطاهرين.

در باب مجاورت از صفوان منقول است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که کمتر چیزی که کسب می کند زیارت کننده حضرت امام حسین علیه السلام، آن است که هر حسنه را هزار هزار ثواب می دهند و گناه را یکی می نویسند پس فرمود: بشارت باد تو را ای صفوان که خدا را ملکی چند هست که با ایشان قبض ها از نور هست، پس چون حافظان و نویسندگان اعمال، می خواهند که بنویسند گناهی، بر زیارت کننده حضرت امام حسین علیه السلام آن ملائکه می گویند به حافظان که دست نگه دارید! و بنویسید و چون حسنه می کند می گویند بنویسید؛ که ایشان گروهی اند که بدل می کند حق تعالی گناهان ایشان را به حسنات.

و در جای دیگر می فرمایند که ماندن نزد قبر آن حضرت هر روز به هزار ماه حساب می شود هر که خواهد در قیامت نظر به رحمت های الهی کند و بر او شدت جان کندن آسان شود و هول قبر از او برطرف شود بسیار زیارت حسین را کند.

و در بحار الانوار (2) مذکور است که: خوابیدن یکشب در نجف اشرف مقابل

ص: 250

1- ر.ک: تهذیب الأحکام، ج 5، باب 3؛ الکافی، ج 4، ص 253 به بعد.

2- بحار الانوار، ج 97، ص 226، باب فضل النجف و ماء الفرات.

است با عبادت هشتاد سال. و حق تعالی از هر قطره عرق زوار امام حسین علیه السلام هفتاد هزار ملائکه خلق می کند، که تسبیح خدا می کنند و استغفار می کنند از برای صاحب عرق تا روز قیامت.

و در ارشاد المصنّین: باقی بودن يك روز، در زمین نجف اشرف را می گوید مقابل است به عبادت هفت صد سال، و نزد حضرت امام حسین به عبادت هفتاد سال. و در کتاب مدینه العلم صدوق رحمه الله: مجاورت نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام يك شب افضل است از هفت صد سال و نزد امام حسین افضل است از هفتاد سال و نماز نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به دو هزار نماز.

در بیان فضیلت آب فرات(1)؛ به سند معتبر منقول است که، حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید از شخصی از اهل کوفه که آیا غسل می کنی در آب فرات هر روز يك مرتبه، گفت: نه؟ فرمود که در هفته يك مرتبه غسل می کنی؟ گفت: نه، فرمود در هر ماهی يك مرتبه غسل می کنی؟ گفت: نه، فرمود در هر سالی که يك مرتبه غسل می کنی؟ گفت: نه، فرمود: از خیر محرومی.

و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که چهار نهر است در دنیا که از بهشت است: فرات و نیل و سیحان و جیحان؛ در بهشت فرات آب است و نیل عسل است و سیحان شراب است و جیحان شراب است.

و در حدیث دیگر فرمود که فرات بهتر این آبهاست در دنیا و آخرت.

و در احادیث بسیار وارد است که هر طفلی که کاشمش به آب فرات بردارند، البته محب اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله گردد.

و به روایت معتبر منقول است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به سلیمان عجلی

ص: 251

1- . ر.ك: بحارالانوار، ج 97، ص 226 به بعد؛ کامل الزیارات، ص 44 باب 13؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 31 به بعد، باب 10.

فرمود که اگر میان من و فرات آن قدر فاصله می بود که میان شما و فرات است هر آئینه دوست می داشتم که هر دو طرف روز نزد آن بروم.
و در حدیث معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که حضرت حق تعالی در هر شب ملکی می فرستد که سه مثقال از مشك بهشت در نهر فرات می ریزد و هیچ نهری در مشرق و مغرب نیست که برکتش بیشتر از نهر فرات باشد.
و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر روز چند قطره از آب بهشت در فرات می ریزد.

و در روایت معتبر دیگر منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام در زمان سفاح به کوفه تشریف آوردند، بر سر جسر ایستادند و به غلام خود فرمودند که مرا آب بده. غلام کوزه ملاح را گرفت و آب به آن حضرت داد و حضرت میل فرمودند و آب از دو طرف دهن آن حضرت بر ریش مبارك و جامه آن حضرت می ریخت، پس دو مرتبه دیگر آب طلبیدند و تناول فرمودند و هر مرتبه حمد الهی کردند. پس فرمودند: که چه بسیار عظیم است برکت این نهر آب، به درستی که هر روز هفت قطره از بهشت در آن می ریزند، اگر مردم بدانند که چه مقدار برکت در این نهر هست هر آئینه خیمه ها در هر دو طرفش می زدند، اگر نه این بود که خطاکاران در آن داخل می شدند، هیچ صاحب دردی و مرضی در آن غوطه نمی خورد؛ مگر شفا می یافت.

و در حدیث دیگر فرمود: که شاطی الواد الایمن که خدا فرموده است نهر فرات است.

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که فرمود: گمان ندارم که کسی را که کاش را به آب فرات بردارند شیعه ما نباشد و فرمود که هر روز در آب فرات دو ناودان از بهشت جاری می شود.

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت مروی است که، دو نهر هستند که مؤمن اند و دو نهر کافر؛ اما مؤمن نیل مصر است و فرات؛ اما کافر نهر بلخ است و دجله؛ پس بردارید کام اولاد خود را به آب فرات.

و در حدیث معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که به قدر جای پای در کوفه، نزد من بهتر است و دوست تر می دارم از خانه، که در مدینه داشته باشم.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در کوفه خانه داشته باشد دست از آن بردارد.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شود از برای او در پشت کوفه مسجدی بنا کنند که هزار در داشته باشد و متصل شود خانه های کوفه به نهر کربلا.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام از میسر پرسید که: آیا شما شیعیان با یکدیگر خلوت می کند و از علوم اهل بیت و فضائل ایشان آن چه خواهید می گوئید؟ گفت: بلی و الله، حضرت فرمودند که و الله دوست می دارم که باشم با شما در آن مجالس، و الله که من بوی شما و نسیم شما را دوست می دارم، به درستی که شما بر دین خدا و ملائکه اید پس یاری کنید ما را در شفاعت خود به پرهیزکاری از محرمات و سعی در طاعات، در این صورت که مؤمنین در خانه های یکدیگر جمع شوند به جهت اظهار فضائل ایشان و این ثواب داشته باشد. پس هرگاه در نزد قبور منوره ائمه و اولاد ایشان حاضر شوند و به زیارت و تعزیه و فضائل آن بزرگواران مشغول شوند؛ بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! از

و در حدیث است که جبرئیل هر شب نزد قبر امام حسین علیه السلام تا صبح.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که هر کس سه سال متوالی در نصف شعبان امام حسین را زیارت کند یا يك شب از سه شب، قبر آن حضرت را زیارت کند گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود. (1)

و در حدیث دیگر: شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه را در يك سال زیارت کند؛ حق تعالی بنویسد از برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول

ص: 253

و برآورده شود از برای او هزار حاجت از حاجت های دنیا و آخرت؛ و به او مصافحه کنند روح جمیع پیغمبران.

پس بدون مجاورت مشکل است تحصیل این ثواب ها و مجاور شدن در نزد قبور منوره ائمه علیهم السلام و انگهی در کربلا و نجف اشرف اعلی مرتبه لطف خداست به هر کس که عنایت فرماید تا آن که این همه ثواب ها را تواند تحصیل کند؛ و هرگاه مجاورت نشود زیارت رفتن را کوتاهی نکند؛ و هرگاه آن هم نشود به زیارت قبور اولاد ایشان مشرف گردد و زیارت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم را در آن روضات نماید و دعا کند که نعمت مجاورت را به او روزی گرداند، انشاء الله تعالی، در زیارت اولاد ائمه.

سید ابن طاووس رحمه الله می فرماید: در هر بلدی از بلاد قبور منسوبه به اولاد و احفاد ائمه علیهم السلام بسیار است اما بعضی از ایشان مدفون بودنشان در آن مکان معلوم نیست و زیارت هر يك از ایشان که بدی ایشان معلوم نباشد، خوب است و تعظیم ایشان متضمن تعظیم ائمه علیهم السلام است.

جنت آرامگاه، آخوند ملا محمد باقر مجلسی می فرماید: هر يك از اصحاب نبی و ائمه علیهم السلام که خوبی ایشان معلوم باشد مثل سلمان و ابوذر و مقداد و سایر و علمای شیعه، که قبور ایشان معلوم باشد، زیارت ایشان مرغوب است. (1) و در حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: هر کس احسان به ذریه من بکند چنان است که به من کرده و هر کس در حق اولاد من و اهل بیت من جفا کند؛ بارها تو رحمت نکنی آن قوم را.

و به سندهای چند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: هر که قادر نباشد بر زیارت ما، پس زیارت کند صالحان شیعیان ما را تا نوشته شود برای او ثواب

ص: 254

زیارت ما؛ و هر که قادر نباشد بر صله و نیکی به ما پس صله و نیکی به صالحان شیعیان ما، تا از برای او نوشته شود ثواب صله و نیکی ما. (1)

مؤلف گوید: اندک تفکر کنید! ببینید زیارت و صله و نیکی به صالحان شیعیان ایشان که ثواب مثل زیارت ایشان را داشته باشد، ثواب زیارت و نیکی به اولاد اکباد ایشان، یقین است که اعلی مرتبه است.

با این همه ظلم هایی که بر اولاد ائمه نموده اند - که بر سر هیچ طایفه به آن قسم ظلم نشده - خلفا نوشته بودند به اطراف ممالک خود که، هرکس اظهار محبت اهل بیت اطهار کند یا آن که مظنه می برید در تشیع ایشان، باید همه را به قتل رسانید؛ و اولاد فاطمه را در هر جا که یابید، باید دمار از ایشان برآوردید و در کشتن ایشان و برانداختن و قطع رحم پیغمبر کردن، کوتاهی نکنید.

پس هر جای و هر ولایی که یکی از اولاد ائمه را به دست می آوردند می کشتند، و در بعضی بلاد اکثر را در میان پایه ها گذارده بنایی می کردند و هر یک مستأصل و ناچار، رو به فرار و به هر دهی که می رسیدند، رئیس ده و آبیاریها با بیل به سر ایشان می آمدند و می کشتند. و دوازده هزار کثری امام زاده به همین سار و قمش شهریار، از سادات رفیع الدرجات آمده بودند که، مأمون الرشید علیه اللعنه حضرت امام رضا علیه السلام را شهید کرده، نامه به اطراف نوشته که: به هر کجا اولاد ایشان را بیابند باید تمامی را به قتل رسانند و مضایقه در کشتن نکنند. چون آن امام زاده های عالی مقدار مطلع شدند، فرار کرده به هر سمت، که رفتند ایشان را شهید کردند.

و شصت نفر از اولاد فاطمه را حمید ابن قحطبه از جهت خوشنودی خلیفه به دست خود شهید کرده؛ بین اولاد ائمه چه کشیدند و چه داغ ها بر جگر پیغمبر و ائمه و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم گذارده اند که تاب شنیدن آن را شیعیان ندارند.

ص: 255

و محبان و شیعیان در هر ولایتی که بودند مخفی بودند و در شدت تقیه، گذران می کردند و هرگاه یقین در اولاد ائمه نمی کردند، از خوف اظهار محبت نمی کردند و چنانچه یقین ایشان در یکی از اولاد ائمه می شد که در جایی شهید کردند، دست از جان و مال برمی داشتند و می آمدند و آن ها را دفن می کردند، و علامتی بر سر قبر او قرار می دادند؛ تا آن که لله الحمد اسلام قوتی به هم رسانید و هر يك را سلاطین زمان، - رفع الله درجاتهم - بقعه و اساسی به جهت ایشان ترتیب داده، به اسم آن صاحب بقعه مشهور گشته چنانچه در هر بلادی روضات منوره ایشان معلوم است و اهل آن بلاد آن ها را محترم دارند و تعظیم آن ها را از جهت تعظیم آبا و اجداد کرام ایشان از جان و دل می نمایند، و ثواب در تعمیر قبور مطهره ایشان را از خالق منان و آبا و اجداد کرام آن بزرگواران می طلبند و یقین است که آن شافعان محشر از کسانی که جان و مال را در راه اولاد ایشان صرف نمایند از جهت محبت ایشان اجر عظیم به ایشان کرامت خواهند فرمود.

خصوصاً حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - که در قیامت، قیامت خواهد کرد با مخالفین، و شفاعت خواهد کرد با محبین و معاونین اولاد طیبین خود. و جناب خالق اکبر، در محشر اختیار بهشت و جهنم را به علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد واگذاشت و حساب خلق به دست ایشان است، هر کس را خواهند به جهنم فرستند، و هر که را خواهند روانه بهشت نمایند. زهی سعادت از برای کسانی که جان و مال را در راه محبت ایشان صرف نمایند و کوی سعادت را از میدان جهالت بر بایند خداوند توفیقی به ماها کرامت فرما، که از روی اخلاص و یقین در محبت ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - جان و مال را صرف نموده، به درجات عالیه، با آن بزرگواران محشور شویم.

اما در خصوص یقین کردن، در این که صاحب بقعه همین است که در این مکان مدفون است؛ اولاً اتفاقاً علمای اسلام است که شهرت در میان اهل آن بلد کافی است، از برای خلق، چه در قبور ائمه یا قبور اولاد ایشان یا قبور سایر مؤمنین یا در نسب خلق باشد، همین که کذب آن معلوم نباشد، حکم بر صحت آن می شود؛ و علاوه بر این از

روضات منوره اولاد ائمه و قبور مطهره آن امامزادگان لازم التعظيم، در هر عصری این قدر، کرامات ظاهر می شود از قبیل شفا دادن بیماران و بینا کردن کوران و ملتجی شدن ارباب حوائج، به جهت حاجات و نذر کردن از برای ایشان و برآمدن حاجات.

و بسیار است که در آن روضات می روند و زیارت آبا و اجداد کرام ایشان را می نمایند و ثواب بسیار، جناب احدیت به ایشان کرامت می فرماید؛ یا تمنای مشرف شدن به کربلا یا مشهد مقدس یا مکه معظمه را می نمایند به هدف اجابت مقبول می شود، و هر گاه تأخیر نیز در حاجات ایشان شود امید هست که ثواب آن در نامه عمل ایشان ثبت گردد چنانچه فرموده اند: نیت المؤمن خیر من عمله. (1)

پس کسانی که تعمیر قبور ایشان را به آن نیت می کنند و به زیارت ایشان می روند و ایشان را در درگاه خدا شفیع می کنند، امید هست که جناب ایزد متعال، به برکت آن بزرگوار، اجر جمیل به ایشان کرامت فرماید و این که بعضی از علمای اجلاء را ظاهراً تألیفی از ایشان نمانده یا متعرض آن هانشده چند وجه به نظر می آید:

یکی این که چون مخالفین قواعد شریعت، طریقه امامت را تغییر داده و موافق خواهش خود، آن چه مطلوب ایشان بود در میان عامه خلق، قرار داده و انتشار تامی به هم رسانیده؛ علمای کرام اوقات خود را مصروف بر اثبات ائمه اثناعشر و قواعد شریعت پیغمبر صلوات الله علیهم نموده و مذهب باطله و بدعت باطل آن ها را چون لازم بود، به نظر اهل اسلام آورده، تا سبب هدایت خلق گردند و فرصت بر امور آن مستحبه از این قبیل امور نشده، چنانچه مثل حضرت زینب علیها السلام را به آن مرتبه که دارد که بعد از مادرش زنی را در اسلام آن رتبه نیست نقل فرموده اند که در کدام بلد مدفون است. و هم چنین ام کلثوم و سکنیه و فاطمه

ص: 257

را نقل نکرده اند، با وجود این که بقعه ای در خارج شهر شام، به اسم حضرت زینب مشهور است و حقیر خود به زیارت آن بزرگوار مشرف شدم، و از حالاتی که در بیت الاحزان مادرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به من دست داده بود، در آن روضه منوره نیز دست داده و دعای به زودی مشرف شدن به عتبات را کردم، دوازده روزه از شام به کاظمین مشرف شدیم.

و این که مثل حضرت عبدالعظیم را در ری و حضرت معصومه را در قم نقل کرده اند آن ها نیز مصلحتی به نظر در آمده حدیث را بیان نموده اند.

وجه دیگر آن که شاید علما تألیفی به خصوصه در اولاد ائمه نموده باشند، چون مخالفین کتب شیعه را به هر قسمی که می توانستند برطرف کنند کوتاهی نکردند، شاید آن کتاب نیز از آن جمله باشد که برطرف کرده باشند.

چنانچه علما اتفاق دارند که هزار يك از احادیث ائمه در میان خلق نیست و اکثر از کتب تألیف علما نیز برطرف شده است؛ و دیگر این که امروز در میان فرق ناجیه اثنا عشریه، اعلم علمای عصر مثل عالم العامل الفاضل الكامل رئیس المحققین و زبدة المدققین، مروج شرع مبین، عمدة المتوزمین، جامع المنقول و المعقول حاوی الفروع و الاصول، وحید العصری، فرید الدهری فخر المجتهدین نایب العصری، میرزا ابوالقاسم قمی (1) سلم الله تعالی زاد الله در جاته فی الدنيا و الاخرة تصریح فرموده اند که: باید دانست که تعظیم شعائر الله، مطلوب الهی است و شکی نیست که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، از اعظم شعائر الله هستند و احترام اولاد ایشان از راه احترام به خود ایشان، هر چند مزیت آن ها از حیثیت

ص: 258

1- ابوالقاسم بن محمد حسین القمی 1150 - 1231/1727 - 1816م: فقیه، من علمای الامامیه، یلقب بالمیرزا القمی، أصله من بلدة رشت بایران، و مولده فی قرية من توابع قم و وفاته بقم. له مؤلفات كثيرة بالعربية و الفارسیة. فمن العربیه «القوانین» فی الاصول و «الغنائم» فی الفقه و «معین الخواص» مختصر فی الفقه و کتاب القضاء (خطی) و رسائل كثيرة جداً (الاعلام، ج 5، ص 183).

علم و فضل و صلاح بر سایر مؤمنین معلوم نباشد، از جمله تعظیم شعائر الله است، چه جای آن که بزرگی و فضل و سداد ذاتی ایشان هم معلوم باشد؛ پس احترام در زیارت و تعظیم قبور ایشان مطلوب الهی است؛ و هرگاه انتساب ایشان به اهل بیت علیهم السلام قطعی نباشد و ثابت نباشد که صاحب قبر از جمله ایشان است به دلیل قطعی، لیکن شهرت داشته باشد در میان مردم و کذب آن ظاهر نباشد، یا در کتابی دیده شود که قبر ایشان در فلان موضع است و خلاف آن ثابت نشود، به قصد تعظیم فرزند امام که راه تعظیم خود امام باشد، این هم داخل تعظیم شعائر الله است چون عمل تابع نیت است و نیت او احترام بزرگان دین است.

پس از قرار فتوای مجتهد عصر و شهرت در میان خلق در خصوص اولاد ائمه - که در هر مکانی که نسبت می دهند - اصل زیارت و تعمیر قبور و احترام امامزادگان از باب تعظیم شعائر الله است و به مضمون انما الاعمال بالنیات (1) هرکس موافق نیت به ثواب خود می رسد.

اما چون مطلب ما در خصوص بقعه متبرکه حضرت زبیده خاتون دختر امام حسین علیه السلام است که در کربلا به حضرت قاسم دادند و در شهر ری از قدیم الایام به اسم ایشان مشهور بوده، که هر پیرمرد و پیرزنی که مستحضرانند نقل می کنند که ما از پیران و بزرگتران خود شنیده ایم که این بقعه بی بی زبیده عروس قاسم است و از آبادی شهر ری تا به حال نام نامی آن بزرگوار بوده است. اما کتاب هایی که ذکر اولاد امام حسین علیه السلام را به اختلاف نقل می کنند:

اول کتاب جلاء العیون (2) جنت آرامگاه، ملا محمدباقر مجلسی طاب ثراه می گوید که

در عدد اولاد آن حضرت اختلاف بسیار است و خودش سه دختر نقل می کند؛ یکی سکینه و یکی فاطمه کبری و یکی فاطمه صغری.

ص: 259

1- . مستدرک وسائل الشیعه، ج 1، ص 90.

2- . جلاء العیون، ص 495.

دوم کتاب حدیقة الشیعة (1) جنت آرامگاه ملا احمد اردبیلی قدس سره، چهار دختر می گوید؛

زینب کبری و سکینه و فاطمه و زینب صغری.

سوم کتاب کشف الغمّه (2) نیز دختر حضرت را چهار می گوید؛ سه دختر را اسم می برد و یکی را اسمش را نمی برد.

چهارم کتاب اقبال (3) ابن طاووس رحمه الله به پنج دختر قائل شده.

پنجم کتاب مزار کامل (4) بهایی که در تاریخ ششصد و هفتاد و سه هجری تألیف کرده نزدیک پنجاه هزار بیت می شود، و می گوید يك دختر داشت که منکوحه قاسم بن حسن بود؛ و به روایتی دو دختر او یا برادرش بود، امین، آمده از رق ایرج علیه اللعنة ایشان را کشته بود. اما سایر کتاب ها که به تفصیل، عروسی قاسم را نقل می کنند.

ششم کتاب محرق (5) جنت آرامگاه ملا مهدی نراقی است که می گوید که مخفی نماناد که از جمله قضایای کربلا که باعث اندوه دل ها و سوزش جان هاست؛ قضیه شهادت حضرت قاسم ابن حسن است. و علمای ما رضوان الله علیهم کیفیت او را به طریقه مختلفه نقل کرده اند. بعضی حکایات دامادی و عروسی او را ذکر کرده اند و بعضی نقل ننموده اند و در صحت آن تأمل دارند.

و چون این فقیر این حکایت را در بعضی کتب ملاحظه نموده ام (6) و اعتبار آن کتب،

ص: 260

1- حدیقة الشیعه، ج 2، ص 662.

2- کشف الغمه، ج 2، ص 38 - 39.

3- اقبال، ج 3، ص 303.

4- کتابی به عنوان مزار کامل بهایی وجود ندارد و ظاهراً مراد همان کتاب «کامل بهائی» تألیف عمادالدین طبری به سال 675 هجری می باشد. در ج 2، ص 303 در بحث شهدای کربلا می نویسد: ابوبکر و عبدالله و قاسم پسران حسن علیه السلام که از این هر سه عبدالله و قاسم به حدّ بلوغ نرسیده بودند.

5- محرق القلوب، منسوب به فاضل نراقی رحمه الله است.

6- روضة الشهداء کاشفی، ص 320 به بعد «ذکر شهادت قاسم بن امام حسن».

1- در ارتباط با جریان عروسی قاسم که مؤلف به تفصیل در مورد آن بحث و از کتب گوناگونی استشهاد می آورند نکاتی چند به استحضار خوانندگان محترم می رسانیم: الف) به طور قطع و مسلم داستان عروسی قاسم علیه السلام با زبیده خاتون از اکاذیبی است که پس از دوران قاجار وارد کتب و السنه عوام شده است، و قبل از کتاب روضة الشهداء هیچ يك از کتب معتبره و غیر معتبره نقلی از آن به میان نیاورده اند. محدث نوری (اعلی الله مقامه) در کتاب شریف لؤلؤ و مرجان، ص 288 می نویسد: «قصه عروسی که قبل از روضة الشهداء] در هیچ کتابی دیده نشده، از عصر شیخ مفید تا آن عصر، که بحمدلله مؤلفات اخبار ایشان در هر طبقه فعلاً موجود و ابداً اسمی از آن کتب برده نشده، چگونه می شود قضیه ای به این عظمت و قصه چنین آشکار محقق و مضبوط باشد و به نظر تمام این جماعت نرسیده باشد حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتاب مناقب نزد او بود». ب) مسلم است که حضرت سیدالشهداء دختری به نام زبیده خاتون یا با این لقب نداشته، حتی دختری که همسر آن معلوم نباشد نیز در کتب تاریخ ذکر نشده تا او را تطبیق با عروس قاسم کرد: «به مقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب و سیر نتوان برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قصه قطع نظر از صحت و سقم آن به حسب نقل، وقوعش ممکن باشد» (لؤلؤ و مرجان، ص 288، از این رو، داستان آمدن زبیده خاتون به ری و ماجراهای بعدی نیز کذب محض است. ج) به اجماع همه علمای انساب قاسم بن حسن علیه السلام فرزندی ندارد، لذا تولد قاسم ثانی برای او از مجعولات است. د) به نقل صریح کتب معتبره همچون بحار، ج 45، ص 34: قاسم بن حسن کودکی بیش نبوده و به حد بلوغ نرسیده بود. (و هو غلام صغیر لم يبلغ الحلم...). ه) یکی از ارکان مهم داستان عروسی قاسم، «شهربانو»، مادر امام سجاد علیه السلام می باشد. در مورد وی نیز چند نکته وجود دارد: 1. بنا بر تحقیقی که جناب دکتر شهیدی در کتاب زندگانی علی بن الحسین علیه السلام و شهید استاد مرتضی مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 21 نقل فرموده اند: اصل ازدواج امام حسین با دختر ایرانی به نام شهربانو دختر یزدجرد دروغ بود و صحت و اعتبار تاریخی ندارد. البته در اکثر کتب معتبر روایتی و تاریخی اصل داستان ازدواج امام حسین با شهربانو نقل شده ولی دکتر شهیدی به تفصیل به نقد این روایات پرداخته است. 2. اگر قائل به وجود شهربانو نیز شویم به طور قطع وی در کربلا حضور نداشته بلکه 24 سال قبل از حادثه کربلا در کوفه در حال نفاس یعنی بعد از ولادت امام چهارم از دنیا رفته و در همانجا مدفون گردیده است. 3. به اتفاق همه مورخان شهربانو يك فرزندپسر به نام علی بن الحسین علیه السلام داشته و نامی از فرزند دیگری به میان نیامده است. و) در جاهای مختلفی از این افسانه که مؤلف نقل می کند دروغها و اکاذیبی وجود دارد که با نقل صریح و صحیح تاریخ متضاد است و همه اینها دال بر کذب اصل ماجراست.

نهجی است که اظهر و واضح است در اینجا ایراد نمایم.

و کیفیت آن به این نهج است که قاسم طفلی بود صغیر و هنوز به حد تکلیف نرسیده بود و چهره مبارکش چون آفتاب تابان درخشان و شجاعت را میراث از حیدر کرار داشت و در معارك و حروب، رایت فتح و نصرت افراستی، اما آن نور دیده چون دید که موالیان و یاران و اقارب و برادران را شربت شهادت چشانیدند و خود را از این محنت آباد جهان، به دارالسرور عالم جاوید رسانیدند و شمشادقدان بوستان ولایت از اره جور کوفیان لعین، از پادر آمدند و نوجوانان اهل بیت رسالت به تیغ بی دریغ شامیان لعین به خاک هلاک افتادند، دل او به درد آمد و آه سرد از دل پردرد برکشید و سیلاب اشک از جویبار دیدگان بارید پس با چشمی گریان و دلی به آتش حسرت بریان، به خدمت عم بزرگوار خود آمد، بعد از ادای سلام و تحیت، به موقف عرض رسانیدند که، ای عم بزرگوار و ای شه سوار والاتبار مرا دیگر تاب مفارقت دوستان نمانده و دیگر طاقت الم مصیبت ایشان را ندارم مرا دستوری ده تا که به میدان کارزار روم و داد دل خود را از این قوم بی دین باز خواهم.

چون امام شهیدان، قاسم را به آن حالت مشاهده نمود او را دربرکشید و شروع به گریه کرد قاسم نیز می گریست و آن دو مظلوم دست در گردن یکدیگر داشتند و چون ابر بهاران زارزار می گریستند و این قدر گریه کردند که هر دو بیهوش شدند، پس چون به هوش آمدند امام حسین علیه السلام گفت: ای جان عم و ای انیس دل پرغم من تو را چگونه رخصت حرب دهم و داغ فراق به سینه پرغم نهم و حال آن که تو مرا از برادر یادگاری.

پس قاسم به دست و پای آن سرور افتاد گاهی دست او را می بوسید و گاهی پای منور او را و عجز و الحاح می کرد که او را مرخص حرب نماید، ناگاه مادر قاسم از خیمه بیرون آمد و دامن قاسم بر دست پیچید و گفت: ای جان مادر و ای سرور سینه مادر:

در این زمان، تو در این دشت پر بلا رفتن *** خدا داند به کجا می روی بگو با من

من ستم زده را تاب اشتیاق تو نیست *** در این دیار الم، طاقت فراق تو نیست

القصه چون قاسم اجازت جنگ نیافت و به خیمه درآمد و به اندوه و الم سر بر زانوی غم نهاد دید که برادران امام تهیه اسباب جنگ می نمودند و عازم میدان قتال بودند، الم او زیاده شد آغاز ناله و گریه نمود ناگاه به خاطرش آمد که پدر بزرگوارش تعویذی به بازوی قاسم بسته بود و به او وصیت نموده که؛ ای قاسم در وقتی که الم و مصیبت بی نهایت و درد و محنت، بی حد و غایت بر تو غلبه کند، این تعویذ را باز کن و بخوان و به آنچه نوشته عمل کن.

قاسم گفت: تا من خود را شناخته ام به این چنین مصیبت و الم گرفتار نشده ام و بعد از این هم اگر حیات من باقی باشد به چنین محنت و غمی مبتلا نخواهم شد، پس گویا این زمان وقت باز کردن تعویذ است. پس آن تعویذ را از بازو گشود و چون آن را ملاحظه نمود دید حضرت امام حسن علیه السلام به خط مبارک خود نوشته است که؛ ای قاسم ای نور دیده و ای فرزند پسندیده وصیت می کنم تو را که چون برادرم حسین را در دشت کربلا بی کس و تنها بینی و او را اسیر کوفیان بی وفا و شامیان بی شرم و حیا، بیابی زینهار که سر خود را در قدم او اندازی و جان خود را در راه او در بازی و هرچند عمّت تو را ممانعت نماید باید تو در الحاح افزایی و مبالغه نمایی تا اجازت یابی و خون خود را در راه او بریزی. ای قاسم ای عزیز پدر:

مباد صبر کنی زانکه صبر جایز نیست *** کسی که کشته نشد روز حشر فایز نیست

پس قاسم چون بر مضمون نامه پدر مطلع شد با فرح و انبساط از جای جست و به خدمت عم بزرگوار آمده و آن نامه پدر را که رقم شهادت آن معصوم بود به دست عم خود داد. سرور شهیدان و امام غریبان چون این وصیت نامه را خوانده آه سوزناک از نهاد برکشید و زارزار بنالید و اشک حسرت از دیدگان بارید و به آواز حزین گفت: ای جان عم این وصیتی است که برادرم با تو کرده درباره من می خواهی به عمل آوری، مرا نیز درباره تو وصیتی است می خواهم آن را به جا آورم. و وصیت او به من آن است

که فاطمه دختر من که پدرت خود، او را نامزد تو کرده به عقد تو درآورم و به تو دهم بیا تا ساعتی به خیمه رویم و در طی این مقدمه کوشیم.

پس دست قاسم را گرفت و او را به اندرون خیمه برد و برادران خود عباس و عون را طلبید و عقد فاطمه را از برای قاسم به مهر شهادت بستند و زینب خاتون را فرمود که جامه های حضرت امام حسن را حاضر کرد و مقرر کرد که این جامه های فاخر را به قاسم پوشانیدند و حضرت به دست مبارك خود دراعه امام حسن را در او پوشانید و عمامه آن حضرت را بر سر قاسم بست، پس دست دختر را گرفت و به دست قاسم داد، به گریه اهل حرم گفتنش مبارك باد پس گفت: این است امانتی از تو که پدرت به من سپرده بود.

چون مادر قاسم از این قضیه اطلاع یافت سیلاب اشك از دیده بارید و زارزار نالید و از جا درآمد و انشای آه و افغان کرد و به خدمت امام حسین شتافت و به زبان حال به آن مظلوم خطاب کرد:

چه عقد بود کجا اینچنین روا باشد؟! *** که دیده است عروسی که بی حنا باشد؟!!

چه شد که قاسم من بی کس و مددکار است *** مگر حنا به کف طفل بی پدر عار است؟!!

پس سرور شهیدان در جواب مادر قاسم فرمودند که:

ای مخدره بر قاسمت شتاب مکن *** بی حنای عروسی اش اضطراب مکن

که قاسمت رخس از خون خضاب خواهد شد *** عروس را دل از این غم کباب خواهد شد

اما قاسم مظلوم دست عروس را گرفته از خیمه بیرون آمد گاهی در روی عروس می نگریست و گاهی سر در پیش افکنده و می گریست ناگاه از لشکر مخالفان او از برآمد که هل من مبارز من جند الحسین آیا دیگر مبارزی از لشکر امام حسین باقی مانده؟ قاسم چون این صدا را شنید دست عروس را گرفته و مصمم حرب و عازم

معرکه جدال گردید، عروس دامنش بگرفت و گفت: ای قاسم چه خیال در سر داری و مرا در این دشت بلا به که می گذاری و به کجا می روی قاسم چون این سخنان از عروس شنید، آه از نهاد او برآمد و زارزار گریست و گفت که:

ای عروس من و دختر امام حسین *** هزار جان من و توفدای جان حسین

تو شورا که کنم جان خود به قربانش *** نمانده کس که دگر جان کند به قربانش

ای دختر عم مرا رها کن و بگذار که جان خود را نثار او کنم و خون خود را در میان معرکه کارزار بریزم و بدانکه عروسی و دامادی ما و تو به قیامت افتاد.

آه چون عروس این سخن را از قاسم شنید آهی از دل پردرد برآورد و به جای اشک خون از دیده ریخت و زمین بر خود طپید و آسمان بر خود لرزید و جگر عالمیان سوخت و خواطر جن و انس به غم اندوخت

غباری بردمید از راه بیداد *** شیخون کرد بر نسرین شمشاد

برآمد ابر از دریای اندوه *** فرو بارید سیلی کوه تا کوه

پس عروس گفت: ای قاسم هرگاه عروسی ما به قیامت افتاده بگویی که فردای قیامت تو را کجا یابم و به چه نشان بشناسم؟

قاسم گفت: ای دختر عم مرا در روز محشر در نزد جد و پدرم طلب نما و مرا به این آستین دریده بشناس، پس دست زد و سر آستین خود را بدرید. و فغان و ناله از سرادقات عترات طاهرات برآمد و فریاد الوداع الوداع و الفراق الفراق از خیمه گاه بلند شد و قاسم روانه میدان شد و عرصه معرکه را به نور جمال خویش منور ساخت.

پس قاسم بر آن قوم بی حیا حمله کرد و به آن خردسالی در يك حمله سی و پنج نفر را به جهنم فرستاد و در برابر لشکر ابن سعد ایستاد و بعضی خطاب ها به آن شقی نموده تا آن که يك پسر ازرق شامی لعین، به میدان آمد که سر قاسم را به جهت پدرش ببرد، بعد از گیردار، قاسم ضربتی بر آن لعین زد و از اسب درافتاد قاسم از مرکب خم شده موی سر او را به دست پیچیده و مرکب برانگیخت و او را از زمین ربود و گرد

میدان بگردانید، بعد از آن او را بر زمین افکند و مرکب بر روی او دوانید که همه اعضایش خرد شده جان به مالکان جهنم تسلیم کرد. و بعد از آن هر يك از سه برادر دیگر او آمدند و هر يك به دست قاسم به جهنم رسیدند.

اما چون ازرق دید که چهار پسر او به سقر واصل شدند، جهان در چشم او تیره و تار شد و غضب بر او مستولی گردید - و او را با هزار سوار برابر گرفته بودند - در معرکه جنگ آمد و بعد از رد و بدل قاسم گفت: غم فرزندان مخور که این دم، تو را نیز به پسران ملحق خواهم ساخت.

و هر دو سپاه از دور به نظاره ایشان بودند که ناگاه ازرق نیزه حواله اسب قاسم کرد و اسب قاسم از پادرآمد پیاده شد؛ حضرت امام حسین به یکی فرمود که این اسب را به او برسان چون اسم به قاسم رسید جست و بر مرکب سوار شد و خدا را یاد کرد و به قوه حیدری ضربتی بر کمر آن ملعون زد که چون سرگین سگ به دو نیم شد غریو و فغان از لشکر شامیان برآمد قاسم بسته بر اسب او سوار شد و لجام اسب امام را گرفته به نزد امام رفت و از مرکب پیاده شد و رکاب عم را بوسید و عرض کرد: ای عماء العطش العطش، ای عم بزرگوار تشنگی کار مرا ساخته. حضرت بسیار گریست و فرمود: ای قاسم نزدیک رسیده که از دست جدت شراب کوثر نوشی و از این غم ها و الم ها خلاصی یابی، ای قاسم زمانی به نزد مادر خود رو که از الم مهاجرت تو اشک حسرت از دیده می بارد.

قاسم با چشمی گریان و دلی بریان، رو به خیمه ها آورد، چون به نزدیک رسید آه او از مادر و عروس را شنید که با گریه می گفتند: آه نمی دانیم کجایی؟! آیا نخل قامتت برپا باشد؟! آیا شهید شده ای و در خون خود غلطیده باشی؟! قاسم یکباره صدا به گریه بلند کرد مادر و عروس و سایر اهل بیت از خیمه بیرون دویدند و دست در گردن قاسم کردند و ناله و فغان ایشان زیاده شد، باز قاسم وداع نموده با دل بریان، عنان مرکب را به جانب میدان گردانید و بر میمنه و میسره لشکر اعدا زد.

پس لعین بدگوهری اسب تاخت و ضربتی بر فرق مبارك شاهزاده مظلوم زد و از اسب افتاد فریاد، بر آورد یا عماه ادرکنی؛ ای عم بزرگوار مرا دریاب. چون امام حسین علیه السلام آواز قاسم را شنید مانند عقاب آمد و صف ها را شکافت و تیغی حواله عمر قاتل قاسم کرد، آن لعین دست پیش آورده دست نحسش قطع شد و آخر به جهنم واصل شد.

پس حضرت بر سر فرزند برادر خود آمد دید که پا به زمین می سایید و آهنگ پرواز علین دارد و هنوز رمقی در قاسم باقی مانده بود، چشم باز کرد و در عم خود نگریست و تبسمی نمود و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

اما جناب امام حسین علیه السلام چون قاسم را به آن حالت دید سیلاب اشک از دیده ها جاری کرد و گفت: ای نور دیده به خدا قسم که عم تو گران است که تو او را به یاری خود بخوانی و نتواند تو را یاری کند. پس حضرت امام حسین علیه السلام قاسم را برداشت و سینه او را بر سینه خود گذاشت و پاهای قاسم بر زمین می کشید و او را برد و در میان کشتگان افکند، پس ناله و افغان از سر پرده عصمت بلند شد و حضرت فرمود: ای اهل بیت من صبر کنید که بعد از این روز دیگر مذلت و خواری نخواهید دید.

جامع این کتاب گوید: غرض از اظهار مطلب این بود که؛ جنت آرامگاهان ملا محمدباقر مجلسی و ملا مهدی نراقی هر دو در کتاب خود مجموع امر قاسم را نقل فرموده اند و باز نوشته اند که او صغیر بود، این با احادیثی که نقل فرموده اند نمی سازد اولاً علماً نوشته اند که حضرت امام حسن علیه السلام را سیزده اولاد ذکور بود و بزرگتر از همه قاسم بوده و سه دختر داشت یکی فاطمه نام، مادر امام محمد باقر است که در کربلا چهار ساله بود. و این اولادها يك دفعه به دنیا نیامده اند بلکه به دفعات آمده اند و قاسم با بزرگتر اولاد ذکور بودن، باز صغیر باشد، به ضابطه درست نمی آید، مگر آن که در وقت شهادت امام حسن صغیر باشد بله درست و صحیح است و وفات امام حسن در سنه چهل و سه هجری بود و امام حسین علیه السلام در شصت و يك، دوازده سال بعد از پدر بود.

و ملا محمدباقر رحمه الله نقل فرموده که امام حسن دست قاسم را گرفت و به دست امام حسین داد و فاضل نراقی می گوید: تعویذی امام حسن بر بازوی قاسم بست و وصیت کرد که ای فرزند در وقت هم و غم باید این را ملاحظه کنی آن چه نوشته است عمل کنی در این صورت اقلأ چهار ساله بود که این ها را بفهمد و ضبط کند این شانزده سال.

وجه دیگر، جهاد بر زنان و طفلان صغیر نیست، چنانچه حضرت مادر وهب را منع کرد بایست، قاسم را نیز منع کرد، [بعد] مرخص فرمود قاسم را به جهاد و قاسم به اذن امام به جهاد رفت و به درجه شهادت رسید.

و دیگر هر دو فاضل نقل فرموده اند که چون قاسم شهید شد امام حسین علیه السلام سینه قاسم را به سینه خود گذارد و او را برداشته که بیاورد در میان کشته ها گذارد پاهای قاسم به زمین می کشید پس معلوم شد که قاسم بلندقدتر از امام حسین علیه السلام بود یا هم قد؛ و باز صغیر بود؟!

وجه دیگر آن که حضرت امام حسن هرگاه می دانست که قاسم غیر مکلف از دنیا خواهد رفت این قدر تأکید در وصیت عروسی او چه ثمره داشت و حضرت امام حسین علیه السلام به آن شدت الم و هم و غم در کربلا عروسی او را نموده چه فایده داشت پس همین تأکید دو امام معلوم می شود که بایست قاسم عروس خود را تصرف کند و اولادی از او بوجود آید چنانچه در سایر کتاب ها مذکور است که قاسم ثانی از ایشان بوجود آمده.

وجه دیگر این که اولاد امام تفاوت با اولاد سایر ناس دارند در نمو کردن، چنانچه، يك ماهه ایشان مثل يك ساله اولاد خلق به نظر می آید و چنانچه حدیث وارد شده که در حمله اول قاسم سی و پنج نفر از مخالفین را به جهنم فرستاد و ازرق شامی را که با هزار سوار برابری می کرد کشت و چهار پسران او را نیز به جهنم واصل کرد با وجود این همه علامات باز به بلوغ نرسیده بسیار عجب است! با وجود این که حال هم در

میان خلق بسیار است که در دوازده سالگی محتلم می شوند و زن را تصرف می کنند و اولاد از ایشان می شود اولاد معصوم از اولاد این خلق هم پست تر است؟!

یقین است که قاسم زیاده بر پانزده سال داشته باشد و بالغ و کبیر و رشید بود و فاطمه ملقب به زبیده خاتون را که دختر عم او بود در کربلا به او دادند و يك شب نیز با هم بودند و زفاف اتفاق افتاد و نطفه بسته شد.

و بعد از شهادت امام حسین حضرت شهربانو و زبیده خاتون به اسب امام سوار شده و يك شب از کربلا به شهر ری آمده، شهربانو در غار غایب شد و زبیده خاتون در نزد خالوان خود بوده و قاسم ثانی در شهر ری تولد یافته و حجاج لعین او را شهید کرده. و حضرت قاسم در شهادت پدرش صغیر بوده، شاید راوی حدیث را سهو کرده باشد! قاسم در کربلا کبیر بوده و جوان نمایانی و رشیدی بوده و هنوز هم حجله عروسی قاسم در خیمه گاه برپاست و همین هم دلالت می کند که عروسی پیش از روز عاشورا اتفاق افتاده که اصحاب فهمیدند و حجله عروسی را در آن مکان برپا کردند و الا آن وقتی که قاسم شهید شد تمامی صحابه و اقبای حضرت شهید شده بودند، به غیر حضرت عباس و چهار برادر و علی اکبر و امام حسین و امام زین العابدین که بیمار بود دیگر کسی نمانده بود، عروسی در این حال چه ثمر داشت که دو امام در تأکید این مبالغه نمایند به این حد.

پس معلوم است که بایست نسلی از قاسم بوجود آید و ظاهراً کثرت اشتغال عالم فاضل ربّانی ملا محمدباقر مجلسی قدس الله روحه را نگذاشته که تواند به این ها پردازد و امورات لازمه بسیار بود که توجه به آن اوجب از این به نظر آمده که به مطلق اولاد ائمه نپرداخته اند و به همان شهرت در میان خلق اکتفا فرموده اند مگر مثل حضرت عبدالعظیم یا معصومه قم آن را هم به جهت ذکر شده است.

و الا ندیدیم احدی را از علمای متقدمین و متأخرین مثل شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و محمد ابن یعقوب کلینی و محمد ابن بابویه قمی و علامه حلی و ملا

محمدتقی و ملا محمدباقر مجلسی و سایر علمائی که رحمهم الله، شأنی و مرتبه ای داشتند و حقیقتاً احیای دین و شریعت حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم نموده اند به اولاد ائمه پردازند، یقین است که امورات لازمه بسیار بود که به این مستحبات پرداختند.

اما در سایر کتب که به اسم نقل می کند اول در نسخه اصل بحر انساب⁽¹⁾ است که از تألیفات امامین الهامین حضرت امام به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حضرت امام همام امام حسن عسکری صلوات الله علیه می باشد. و نسخه اصل آن را از قراری که مسموع شده، یکی و نصف کتاب شاه نامه می باشد و در نزد جناب فضیلت مآب ملا محمدامین نوری گویا الحال هست، در بلوک نور. لیکن آن چه به نظر داعی رسیده گویا این نسخه ها مختصری است که از روی نسخه اصل برداشته اند. بعضی از صلحا به جهت امام زاده های مدفونین و مشهورین در کوه پای های دارالمرز و در آن جا مذکور است که در بحر انتساب مرحوم میرمحمدقاسم سبزواری نیز چنین است. و دیباچه این نسخه های مختصر این است که مذکور می شود و بعضی از آن به جهت ثبوت مطلب عروسی قاسم، نوشته می شود.

هفتم کتاب بحر انساب - چهارده جلد - بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لخالق البرایا و الشکر لواهب العطايا و الصلاة و السلام علی النبی و الوصی و البتول و السبطین و السجاد و الباقر و الصادق و الکاظم و الرضا و التقی و النقی و الحسن العسکری و المهدی الهادی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین.

ص: 270

1- . يك نسخه خطی از بحر انساب، در کتابخانه مرکز احیاء التراث الاسلامی به شماره 169 موجود است. این کتاب از مجعولاتی است که انتساب به امام صادق و امام عسکری شده و به طور قطع کذب محض است زیرا اولاً هیچ يك از مورخان و سیره نویسان در زندگی این دو امام همام به این کتاب اشاره ای نکرده اند، ثانیاً فاصله زمانی این دو امام با هم چگونه سبب تألیف يك کتاب شده، ثالثاً وقایع دروغین همچون داستان قاسم بن حسن و عروسی وی، آمدن زبیده خاتون به ری و ... که مؤلف کتاب حاضر به آن اشاره کرده - چنانچه قبلاً گفتیم - کذب محض است و خود این باعث مجعول بودن کتاب بحر انساب می شود.

اما بعد بدان که این کتاب و مخاطب این خطاب حضرت امام به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام بوده که به دست مبارك خود نوشته بود و بعضی به خط مبارك امام حسن عسکری علیه السلام بود و این کتاب شریف مدّتی در مسجد اقصی بماند بعد از هجرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ، سال به سیصد و پنجاه و سه رسیده بود، حضرت سید ابوطالب [طاهر] ابن ابی جعفر ابن عمران ابن موسی بن حضرت امام محمد تقی علیه السلام این کتاب را از مسجد اقصی به ولایت عجم آورده مدتی درگذشت، حضرت سید ابوطالب [طاهر] در شهر سبزوار به جوار رحمت حق پیوست.

این کتاب به لفظ عربی بود حضرت سید مرتضی رازی رحمه الله از عربی به فارسی در آورد تا نام امام و امامزادگان و سادات و شیعیان و يك جهتان و يك رنگان آل محمد صلی الله علیه و آله در روی زمین مخفی نماند.

و این مختصری است که از روی بحر انساب کبیر نوشته شده و اولاد هر يك از ائمه را نقل می کند که در کدام ولایت شهید کردند و در کجا مدفون می باشند و بعضی را قاتل ایشان را نیز می گوید؛

اما چون مطلب ما در خصوص عروسی قاسم بود و زبیده خاتون و آوردن سر مبارك قاسم را به ری و آمدن حضرت شهربانو با دختر خود زبیده خاتون به ری و شهربانو در غار غایب شدن و زبیده خاتون در وضع حمل وفات یافتن، و طفل او قاسم ثانی را شهید کردن، به سایر پرداختیم.

فصل در بیان سر مبارك قاسم بن الحسن ابن علی المرتضی علیه السلام ؛ چنین روایت می کند که لوط ابن یحیی خزاعی علیه الرحمه که در زمانی که یزید ابن معاویه علیه اللعنة قصد اولاد اهل بیت کرد و خاندان نبوت را خراب کرد و درخت شجره نبوت و ولایت را ببرید و علم سیاه را بر در خانه خود برافراشت، لعنت خدا و رسول الله و ملائکه بر یزید ابن معاویه و متابعین او باد، اما کسانی که متابعت او کردند چهار کس بودند؛ عبیدالله بن زیاد و عمر سعد و سنان بن انس و شیب بن ربیع که مقدمه لشکر ضلالت بودند و بیعت رسول

را بشکستند و کمر عداوت خاندان نبوت بر میان بستند تا روزی که به زمین کربلا رسیدند و تیغ بر روی فرزند رسول خدا کشیدند و طمع آخرت بریدند.

ای محبان چون شما را غمی رسد نگاه به اهل بیت مصطفی کنید و دیده خود اشکبار سازید و صابر باشید.

القصه چون حضرت امام حسین علیه السلام با خواص آن حضرت نزول کردند، آن خوارجان بی دینان، اهل بیت رسول خدا را یکان یکان شهید کردند، چون نوبت شهادت به حضرت امام زمان، امام حسین علیه السلام رسید غلغله در ملکوت افتاد و ولوله به عالم جبروت رسید.

ملکان ناله و فغان کردند *** همه انگشت در دهان کردند

بارالها چنین روا باشد *** این ستم بر حسین چرا باشد

و اهل زمین بر شهدای کربلا بگریستند اما از اهل بیت کسی باقی نمانده بود، مگر آن حضرت تنها و بی کس.

چون آهنگ حرب کرد غلغله و فغان از پردگیان حرم آن جناب ظاهر گردید، زینب خاتون از حرم بیرون دویده با روی خراشان و موی پریشان خود را به دست و پای حضرت انداخت و گفت: ای برادر مهربان و ای غمگسار مظلومان و ای نور دیده مصطفی و ای جگرگوشه مرتضی و ای سرور سینه فاطمه زهرا ما غریبان و بی کسانیم آواره از خوان مانیم ما را به که می گذاری و سفارش ما را به که می کنی و ما را به کدام دیار می فرستی؟! آن گاه حضرت امام حسین علیه السلام سر زینب خاتون را در کنار گرفت و سر و روی او را بوسه داد و گفت ای خواهر مهربان من بدان و آگاه باش که تقدیر پروردگار ملک جلیل جبار چنین قرار گرفته که ما به سینه خود را به آتش دنیا بسوزانیم و لب خود را از تشنگی دنیا پاره پاره سازیم و این بلا را بر تن خویش و اهل بیت خود راه دهیم آن گاه اهل بیت را وداع کرد و سوار شد اهل خیمه فریاد و اوایلا برآوردند، از فریاد اهل بیت ملانکه هفت آسمان به گریه درآمدند.

اما راوی گوید که: چون ناله ایشان به سمع مبارك حضرت سيدالشهداء رسید باز عنان مرکب را بگردانید و به در خیمه آمد و گفت: ای غریبان من و ای مظلومان من شما را چه افتاده است يك ساعت بگذارید تا رضای خدای عزّ و جلّ را حاصل کنم و به سوی خداوند خود واصل شوم و جان شیرین را به درجه شهادت رسانم.

شهربانو از خیمه بیرون آمد و دست و قدم حضرت را بوسه داد و گفت: یا امام عالم و عالمیان! فرزند تو از تشنگی فریاد می کند چون حضرت بشنید آب در دیده ها بگردانید و فرزند خود را در کنار گرفت و روانه میدان شد و گفت ای ظالمان اگر چه مرا گناهکار می دانید، لکن فرزند معصوم من چه گناه دارد که آب به او نمی دهید؟! ناگاه برادرزاده سعد ابن ازرق، اشعث نام تیری بینداخت که از ققای وی بیرون آمد و جان تسلیم کرد. انا لله و انا الیه راجعون حضرت بگریست و گفت لعنت الله علی القوم الظالمین و گفت بد تیری بود که بر فرزند من زدند؛ و القاب آن طایفه به بدتیر بماند؛ امام حسین علیه السلام عنان مرکب بگردانید و گفت: ای شهربانو بستان طفل خود را که از دست جدش سیراب شد. چون پردگیان حرم عصمت آن طفل را کشته دیدند فریاد و نوحه برآوردند.

راوی گوید: در آن زمانی که مختار ابن عبدالله ابی عبدالله نخعی خروج کرد، کشتندگان حضرت امام حسین علیه السلام در کوفه بودند؛ دمار از روزگار مخالفان برآورد هیچده هزار خوارج که به کینه آل محمد صلی الله علیه و آله کمر بر قتل آن بزرگواران بسته بودند و زبان ناسزا به اهل بیت گشوده، یکان یکان را به قتل درآورد و ایشان را به مالک دوزخ رسانید.

اما اشعث که برادرزاده سعد ابن ازرق ملعون بود، روی به هزیمت نهاد و در کوه پایه رستمدر در بالای دربندک رودبار وطن ساخت تا آن زمان که یوسف ابن محسن ابن امام موسی کاظم علیه السلام از ظلم خوارجان مدتی در شام به تقیه به سر می بردند، چون دید که در آنجا نمی تواند بودن، از آنجا بیرون آمد و به کوه پایه

رستم‌دار فرود آمد، در بالای دربندك رودبار ده آسیاكلوك رودبار، همان خوارجان که عبدالله بن حسن علیه السلام را در زمین کربلا شهید کردند به گرد امام زاده یوسف درآمدند و هفت تیر بر بدن مبارك آن معصوم زاده زدند.

امام زاده بنالید و گفت الله اکبر بدتیری بود که بر من زدند اسم ایشان به بدتیری بماند تا زمانی که ملك شاه غازی که کمینه فرزند یزدجرد شهربانو بود، و او را چهار فرزند بود: ملك اشرف و ملك بهمن و ملك عماد و ملك کیخسرو، بر سلطنت قرار گرفت. بفرمود که آن طایفه را که اسم ایشان بدتیری بود بیاوردند بعضی را کشتند و بعضی را بسوختند و بعضی را که گذاشتند، ده هزار دینار هر ساله جزیه می دادند و خدمت می کردند و ایشان خدمت طغرل واهی - علیه اللعنه - را کرده بودند.

ایضا روایت است که چون حضرت امام حسین و فرزندان و برادران و برادرزادگان جمله را کشتند، حضرت امام زین العابدین بیمار بود خوارجان به درون خیمه نبوت آمدند و اهل بیت را اسیر کردند، نوفل ابن نعمان می خواست که حضرت امام زین العابدین را شهید کند مردی محاسن سفید، نام وی، حبیب ابن محمد کبیشی که در میان لشکر کفار بود فریاد برآورد که ای بدبخت حرام زاده برادران و ابن عمان او را بکشید شرم از خدا و رسول ندارید و این کودک را می آزارید، چنان بلند فریاد کرد که عمر سعد - علیه اللعنه - بشنید بانك بر سپاه زد و گفت: دست از اهل بیت بازدارید و هر چه غارت کرده اید باز دهید و امام زین العابدین را میازارید.

آن گاه سرهای مبارك اهل بیت را از تن جدا کردند، هیجده سر بود که به نیزه کردند و به جانب کوفه بردند، آن گاه عیدالله زیاد - علیه اللعنه - بفرمود تا منادی کردند و به زبان تعرض به مردمان کوفه گفتند که استقبال امام و امامزادگان خود کنید، شیعیان در خانه سلیمان ابن سرد الخزاعی جمع شده بودند و به مصیبت اهل بیت می گریستند.

وقتی که سرهای مبارك ایشان را به کوفه درآوردند شیعیان قصد کردند که خانه عیدالله ابن زیاد را خراب کنند چون این خبر به گوش عیدالله ملعون رسید بفرمود

تا سرهای مبارك ایشان را از شهر بیرون بردند، سپه سالار عمرسعد - علیه اللعنه - بود سرها را برداشته و منزل راه برفتن.

زهیر ابن نمیر کندی که سپه سالار عمرسعد بود، روی به عمرسعد کرد و گفت: ایها الامیر امروز شش ماه است که من در این مملکت مانده ام و خبر از خانه خود ندارم اگر صلاح می دانید مرا بازگردانید آن گاه عمرسعد نحس نحس بفرمود که برای آن حرام زاده خلعت شاهی و اسبی گران مایه آوردند آن ملعون سر فرود آورد و گفت: یا امیر از این سرهای ابوترایبان یکی به من ده، که ببرم و مردم من شادی کنند.

آن گاه عمرسعد فرمود: که سر مبارك قاسم نوداماد را به آن حرامزاده دادند آن شقی روی به راه نهاد و می راند و به هر شهر و ده که می رسید، اعزاز و اکرام نموده زر و مال نثار او کردند اما به شهر همدان و درکزین و قزوین که رسیدند مردم آن جا پیش از همه جانثار کردند، چون به شهریار رسیدند خیر به کند و ری فرستادند تمامت بزرگان و امیران ری و خوار و ورامین و دماوند و کوه پای ها استقبال آن حرام زاده نمودند و نثار بسیار کردند، همگی گفتند که ارواح ابوترایبان شاد باد و صد هزار لعنت بر ابوسفیان و اولادش باد و در آن زمان طغرل ملعون حاکم ری بود بفرمود تا سر امام زاده قاسم را به میدان بردند و چوگان زدند و شرم از خدا و مصطفی نکردند لعنت خدا بر آن منافقان باد.

بدانکه مادر ملك شاه میران زنی بود از نسل جابر انصاری، نام وی جاریه خاتون بود و مدتی در ده، وطن ساخته بود آن حرام زادگان سر مبارك امام زاده را به خانه آن پیرزن به رسم امانت سپردند آن زن گفت: من ندانم که این سر از کیست به او نگفتند. روایت است که هر روز آن سر مبارك را به جانب شهر ری بردندی و چوگان بازی کردند، تا آن که شب جمعه رسید آن پیرزن در خانه رفت دید که خانه از نور پروردگار روشن شده، حیران بماند گفت: بار خدایا مگر این سر یکی از اهل بیت رسول است که سر دیگری چنین نورانی نمی باشد، چون چنین دید سر مبارك

شاهزاده قاسم را از جای برداشت و به مشك و گلاب بشست و نگاه بر سر مبارك والا قدر کرده می گفت:

مویی چگونه مویی *** هر حلقه پنج و تایی

رویی چگونه رویی *** رویی چو آفتابی

آن گاه پیرزن بگریست و گفت: نذر کردم که امشب چهار شمع روشن کنم و به نزدیک این سر بزرگوار بگذارم و دیده را از خواب غفلت بازدارم، شاید که بر من ظاهر شود که سر مبارك کیست چون شب درآمد پیرزن چهار شمع روشن کرد و به نزدیک سر مبارك نهاد و به طاعت مشغول شد و گاه نام حق تعالی بر زبان آوردی و گاه به مصیبت سر مبارك بگریستی.

تا آن که نیمه شب شد ناگاه شش زن را دید که درآمدند: اول فاطمه زهرا دختر محمد صلی الله علیه و آله، دوم فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سوم آمنه خاتون مادر حضرت رسالت پناه، چهارم خدیجه کبری مادر فاطمه زهرا، پنجم آسیه زن فرعون، ششم مریم مادر عیسی همه با جامه های سیاه و موی های پریشان درآمدند سر شاهزاده از جای برخاست و گفت: السلام عليك یا اقامه بزرگوار! ببینید که امتان شما در حق ما چه کردند تنهایی ما را در زمین کربلا گذاشتند و سرهای ما را هر یکی به ولایتی فرستادند و اهل بیت ما را غارت کردند و عترت پیغمبر را به طریق اسیران به شام بردند.

چون فاطمه از آن سر بریده این سخن بشنید به گریه درآمد چنانچه همه فرشتگان به ناله درآمدند، و خروش و افغان از همه زنان برخاست آن گاه حضرت فاطمه آن سر مبارك را به سینه خود چسبانید و زارزار گریست و این ابیات جگرسوز بر زبان می راند:

حسینا سر بریده جان مادر *** حسینا نور دیده جان مادر

ددان در کربلا سیراب بودند *** تو یکدم ناچشیده جان مادر

گفت: ای فرزندان زاده من فردا روز قیامت که درآید، عمّامه جدّت علی مرتضی را به

گردن خود آویزم و جامه زهرآلود پدرت حسن را بر دوش راست گذارم و جامه پر خون عمت حسین را بر دوش چپ گذارم و مرکب جراحی یافته کربلا را سوار شوم و در عرصه قیامت بگردم و داد شما را از مخالفان بستانم و به بهشت بروم تا آن ظالمان را به جهنم نرسانم.

و آن گاه آن پیرزن دست دراز کرد و دامان حضرت فاطمه بگرفت و گفت: ای سیده نساء العالمین، تو می دانی که ما شیعه ایم و شما را دوست می داریم زنها که شکایت ما در پیش محمد مصطفی و علی مرتضی نکنی. آن گاه فاطمه علیها السلام به دست مبارک خود، نامه نوشت و بدان زن داد و گفت: یا جاریه به خدا اقرار کردم که بی تو قدم در بهشت ننهیم و از نظر غایب شد.

آن پیرزن را پسری بود عبدالله نام، مادرش گفت: ای فرزند می بینی که درخت های نبوت را بریده اند و میوه و شاخ و برگ به باد فنا داده اند، می بینی که این سر شاهزاده قاسم را در کربلا از تن جدا کرده به دیار ری آوردند و چوگان بازی می کنند، شرم از خدا و رسول ندارند لعنت خدا بر نمیر کندی ملعون و طغول باد.

پس پیرزن گفت: ای فرزند اگر می خواهی که شیر پستان بر تو قربت کنم بیا تا سر تو را ببرم و به عوض سر امام زاده قاسم بدان ظالمان دهم که ما را شرم می آید که دیگر باره سر فرزند رسول خدا را بدان ظالمان دهم که چوگان بازی کنند، پسر گفت ای جان مادر، غلام را جان در آن روز به کار آید که خواجگان وی به سلامت باشند هزار جان فدای امام زاده قاسم باد. مادر چون این سخن بشنید کارد برکشید و سر فرزند خود را از تن جدا کرد و گفت ای تو خشنود شدم خدا از تو خشنود باد. پیرزن در این فکر بود که آن حرام زاده ها در رسیدند و از او سر امام زاده را طلب کردند پیرزن سر پسر خود را به آن حرام زاده ها داد چون به میدان بردند چند دست چوگان بازی کردند سر پاره پاره شد، مخالفان دانستند که این سر آن سر نیست آن حرامزادگان روی به شمیران نهاده دست به شمشیر برده پیرزن را طلب می کردند.

پیرزن را پسری دیگر اسماعیل، نام، بود در باغ ایستاده بود دید که سواره و پیاده از عقب یکدیگر می رسند فی الفور مادر را خبر کرد چون پیرزن از آمدن مخالفان خبر شنید بنالید و گفت: بار خدایا تو می دانی که من تاب جفای این ستمکاران را ندارم به دوستی مصطفی و مرتضی این کار کردم اجل بر من فریضه گردان در ساعت به جوار حق پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

اما راوی گوید که فرزندان عمار یاسر که در ولایت ارنکه رودبار بودند شنیدند که سر مبارک شاهزاده قاسم را به ری آوردند و باز به شمیران می برند، ابراهیم بن محمد عمار یاسر با ابن عمّان خویش روی به راه شمیران نهادند و با ظالمان مجادله بسیار کردند و چندین مخالف را به دوزخ فرستادند و سر مبارک قاسم را با تن پیرزن و تن پسر در موضع دزج علیا [در بند علیا] دفن کردند در شب دوشنبه بیست و نهم ماه صفر.

و این حکایت در بحر الانساب کبیر صحت یافته. اما چهارده جلد کتاب از نسخه مختصری که از روی بحر انتساب کبیر برداشته بودند به نظر داعی رسید تمامی در عروسی حضرت قاسم در کربلا و یک شب با هم بودن و زفاف اتفاق افتادن و حامله شدن زبیده خاتون از قاسم و بعد با مادرش حضرت شهربانو به ری آمدن و مادرش در غار پنهان شدن و زبیده خاتون را وضع حمل که شد، در ری وفات یافته؛ تمامی به این طریق مکتوب بود و در همین کتاب در مجلس دیگر می گوید:

فصل روایت کرده اند که در آن زمان که حضرت امام حسین علیه السلام و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عم زادگان همگی را در زمین کربلا شهید کردند. چون حضرت امام حسن علیه السلام برادر خود را وصیت کرده بود که دختر خود زبیده خاتون را به عقد فرزند من قاسم در آوری، اما حضرت امام حسین علیه السلام را مقصود چنین بود که هرگاه به کوفه رسند، شاهزاده قاسم را، کدخدا سازد، چون یزید ابن معاویه کینه حضرت را در دل داشت حيله نمود و لشکر بی اندازه به حرب امام مظلوم فرستاد

و سر راه بر او گرفت و نگذاشت که به کوفه رود و همگی را شهید کردند پس چون اهل بیت حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی در زمین کربلا گرفتار شدند یکان یکان حضرت را وداع کردند، چون نوبت به قاسم افتاد حضرت امام حسین علیه السلام او را در کنار گرفت و گفت ای نور دیده عم، برادرم حسن مرا وصیت کرده بود که زبیده خاتون را در عقد فرزندم قاسم درآوری، جان عم، باش تا وصیت پدرت را به جای آورم تا فردای قیامت شکوه در پیش جدم نکنی.

آن گاه قاسم گفت: ای جان عم، امروز چه جای عروسی و دامادی است زیرا که بر ما محنت جان دادن است؟! پس حضرت بفرمود تا زبیده خاتون را به صورت عروس بیاراستند و زینب خواهر خود را فرمود تا دست عروس را به دست داماد دهد؛ چون زبیده خاتون را به عقد قاسم درآوردند يك شب با حرم خویش بخفت؛ به قدرت خدای عزّ و جلّ فرزندی در وجود آمد، چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند زبیده خاتون و شهربانو هر دو بر اسب حضرت سوار شدند و رو به ولایت ری نهادند و آن اسب میمونه نام داشت.

در روایت صحیح آورده اند که: هرگاه مخالفان قصد کردند که نزدیک ایشان روند، اسب در هوا رفتی چون دور شدند بر زمین آمدی و هموار رفتی تا به ولایت ری رسیدند، در حوالی شهر غاری بود شهربانو و زبیده خاتون روی بدان غار نهادند چون به نزدیک غار رسیدند شهربانو بنالید که پروردگارا بعد از حضرت پیغمبر و فرزندش زندگی نمی خواهم که چشم مخالفان بر من افتد مرا در میان این غار جای ده، ناگاه غار شکافته شد شهربانو خواست که در غار رود زبیده خاتون دامان مادر بگرفت و گفت: مرا به که می گذاری؟ شهربانو گفت: ای جان مادر امانت از قاسم داری رخصت نیست که در غار درآیی. آن گاه دختر را در کنار گرفت و زار بگریستند و یکدیگر را وداع کردند پس شهربانو در غار پنهان شد زبیده خاتون آمده تنها و بی کس بماند.

در ولایت ارنکه رودبار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام او رابعه بود چون بشنید که دختر امام حسین در ولایت ری وطن ساخته، آن شیرزن به خدمت زبیده خاتون آمده و همیشه در خدمت او به جان کوشیدی، تا وقتی که فرزند از او متولد شد و قاسم ثانی نام کردند.

و ملك شاه غازی ابن ملك شهريار كه ملوك عجم بود به خدمت قاسم ثانی رفته به ولایت شمیران آوردند به اعزاز و اکرام تمام؛ وقتی که حجاج ابن یوسف - علیه اللعنه - خروج کرد و قصد اولاد ائمه کردند چون به ولایت ری رسیدند از اولاد ائمه خبر گرفتند، اسعد ابن ابوهریره - علیه اللعنه - از مشایخ ری بود، به حجاج ملعون گفت: که در ولایت شمیران جماعتی ملوک هستند و فرزندزاده امام حسن علیه السلام در پیش ایشان است و قاسم ثانی نام دارد آن ملعون شاد شد و مخالفان روی به شمیران نهادند.

چون به نزدیک قلعه رسیدند ملوکان خبر یافتند، برآمدند و مقاتله بی حد واقع شد و ملحدان را بسیاری کشته به جهنم فرستادند، دیگر بار مخالفان هجوم آورده چندی از ملوکان را بکشتند و قاسم ثانی را شهید کردند؛ چون خوارجان بازگشتند؛ ملوک خواستند قاسم ثانی را به موضع دزج [در بند] علیا در پیش قبر پدرش دفن کنند، ناگاه از سر قبر پدرش آواز برآمد که طیب را پیش طیب آرید پس قاسم را در نزد سر پدرش گذاشتند تا بر علما و فضلا و صلحا معلوم باشد.

ایضا در بحر انساب در محل دیگر مذکور است در خصوص آمدن حضرت بی بی شهربانویه و زبیده خاتون به امر حضرت امام حسین علیه السلام به اتفاق عبدالله ابن ابوذر غفاری به شهر ری به این طریق:

فصل در اخبار آمده که چون خوارج اهل بیت رسول الله را شهید کردند، چون نوبت به امام حسین علیه السلام رسید برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و عم زادگان تمام کشته شدند، آن گاه حضرت امام حسین علیه السلام می خواست که به حرب رود و پردگیان همه یکبار از خیمه بیرون آمدند و دامن حضرت امام علیه السلام را گرفتند و گفتند:

یا امام تو می روی و ما را به که وامی گذاری؟! آن گاه بی بی شهربانو فریاد برآورد و گفت: یا حضرت امام تو می دانی که من در این شهر غریبم و مرا غیر از تو یاری نیست، من بعد مصلحت را چگونه می بینی؟ حضرت گفت: چون مرا مخالفان شهید کردند تو بر اسب من سوار شو و پیش برادران خود رو.

و حضرت امام حسین علیه السلام گفت: ای یاران؛ در میان ما یک مرد باشد که عیال مرا به ولایت ری برساند در پیش برادران وی، زینب که خواهر وی بود گفت: ای برادر عبدالله ابن ابوذر غفاری زنده است وی را شهید نکرده اند، حضرت وی را طلب کرد و گفت: یا عبدالله چون ظالمان مرا شهید کنند، اول عیال مرا به ولایت ری رسان در پیش اولاد ملک یزدجرد بن شهریار. عبدالله گفت: یا حضرت هزار جان من به فدای نام تو باد کاشکی مرا پیش تو شهید کردند.

راوی گوید که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شمر ذی الجوشن شهید کرد، ذوالجناح آمد بر در خیمه ایستاده بود شهربانو و زبیده خاتون بر اسب حضرت امام سوار شدند و از کربلا روی به ولایت ری نهادند و عبدالله ابن ابوذر غفاری در خدمت آن دو خاتون بود چون به ولایت ری رسیدند، در حوالی شهر غاری بود شهربانو در آن غار غایب شد و زبیده خاتون بنت امام حسین علیه السلام را در شهر ری شهید کردند.

اما عبدالله ابن ابوذر غفاری علیه الرحمه را چهار فرزند بود بدین اسامی: ابرار و بندار و امین و مهین؛ و ایشان در شهر ری بیفته روزگار گذرانیدند و عبدالله به شهر ری در جوار حق پیوست. اما فرزندان عبدالله ابن ابوذر غفاری علیه الرحمه ابرار و بندار از شهر ری، روی به ولایت لاریجان نهادند چون به موضع لهیر رسیدند وطن ساختند، ذریات ایشان بسیار شد به القاب بندار و ایشان را به آن سبب بندار گویند که همراه حضرت زبیده خاتون و شهربانو آمده بودند به شهر ری. تا اینجا از کتاب بحر الانساب نقل کرده.

هشتم در کتاب تاریخمانندی که از بلوک دارالمؤمنین قم آورده اند، و کتاب معقولی است، از ابتدای خلقت نور مطهر حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین را نقل می کند، تا به دنیا آمدن حضرت آدم علیه السلام و در صلب آن حضرت قرار داشتن، صلب به صلب تا به عبد مناف و بعد در صلب هاشم و بعد در صلب عبدالمطلب، و از آن جا نور پیغمبری صلی الله علیه و آله به صلب عبدالله و نور علی در صلب ابوطالب که عمران یا عبد مناف می گویند قرار گرفته، و به دنیا آمدن و مولود ایشان را در کعبه معظمه، و وفات مادر پیغمبر و کفالت ابوطالب آن حضرت را و عروسی حضرت خدیجه را، و معراج پیغمبر و مهاجرت از مکه به مدینه و غزوات آن حضرت و اصحاب صفا و اسلام سلمان و ابوذر و معجزاتی که از آن حضرت به ظهور رسیده، و بیعت انصار و سایر اموراتی که واقع شده تا احوالات ائمه و حجة الوداع تا وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله، و آن چه بعد از فوت حضرت پیغمبر واقع شده و ذکر بعضی از اولاد ایشان را و زوجات را به جهتی نقل می کند.

و کتاب مبسوطی است لیکن در اول دیباچه اسم خود را نقل می کند اما اواخر کتاب به جهتی بدین گونه نقل می کند:

که اما این نسخه از خط امام شریف ابی البرکات در میان سادات تقوی الجواد که در آهنگ لار از هزیمت مأمون الرشید - علیه اللعنه - آمده بودند و در تقیه بودند، پیش ایشان بود و این را حضرت سید السادات فی العالم، ثمره شجره بنی آدم زیده خلاصه بنی هاشم، امیر سید یحیی لفظ به لفظ به فارسی ترجمه کرده و سلسله را جد بر جد روشن گردانیده و این نسخه را به رسم امانت بنهاد تا هرگاه که اولاد ایشان از تقیه بیرون توانند آمدن و اظهار این معنی توانند کردن، این امانت را به والی ملک برسانند و دین و ملت اهل البیت رسول صلی الله علیه و آله را تقویت نمایند، و الله قادر علی ما یشأ.

هذه التحرير الاولى علی يد عبدالضعيف عبدالله يحيى ابن جمال الدين ابن ابی طاهر بن عماد بن عمران ابن موسى ابن امام محمد تقی ابن امام رضا ابن امام موسى

کاظم ابن امام جعفر الصادق بن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین بن حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابوطالب علیه السلام ابن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبدالمنفی فی عصر سلطان السلاطین ظل الله فی ارض سلطان سعاده الدوله ابن اردشیر تاریخ آن است.

و استکتاب این نسخه فی تاریخ چهارم شهر شعبان المعظم سنه اثنی و خمسین و الف است.

و در این کتاب مبسوط آن چه به نظر رسیده در چند مکان هر جایی از جهت سببی، ذکر اولاد حضرت امام حسین علیه السلام و ذکر تزویج حضرت شهربانو و عروسی قاسم و زبیده خاتون و آمدن ایشان به شهر ری و غایب شدن شهربانو و زیاد بن ابوذر غفاری، زبیده خاتون را به خالوان او در ری رسانیدن و تولد قاسم ثانی و فوت شدن زبیده خاتون در ری و شهید کردن قاسم ثانی را به این طریق نقل می کند.

اما حضرت امام حسین علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی: علی اکبر و زین العابدین و علی اصغر و عبدالله و جعفر و ابی زید و یک دختر داشت که منکوحه قاسم ابن حسن بود، نام او زبیده خاتون بود با امام زین العابدین از شهربانو دختر پادشاه یزدجرد بود.

در محل دیگر می گوید:

فصل ذکر اولاد قاسم ابن حسن علیه السلام . قاسم ابن حسن در کربلا زبیده خاتون که دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود، در عقد او در آوردند و یک شب با همدیگر بودند چون روز شد آن روز خوارجان حضرت قاسم بن حسن علیه السلام را شهید کردند و زبیده خاتون از قاسم بار داشت، چون احوال ائمه در کربلا بدان نوع شد حضرت سنی شهربانویه که حضرت امام حسین علیه السلام به شهر ری فرستاد، زبیده خاتون نیز همراه مادر به شهر ری آمد و ولادت حضرت قاسم ثانی به شهر ری شد و قاسم ثانی را در پائین قلعه شهمیران شهید کردند.

ص: 283

فصل در این کتاب ذکر ترویج حضرت شهربانو را به حضرت امام حسین علیه السلام به خلاف مشهور روایت می کند از آن جمله چون مقصود نقل شهربانو و زبیده خاتون بود که آن ها را جمع آوری نماید که هر يك از شیعیان استحضار به هم رسانند بنابراین کیفیت ایشان را به این جهت نقل کردیم از کتاب مذکور:

چنین روایت می کند که چون نوبت به معاویه رسید، لشکرگران برداشت و روی به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مقتضای سلف خویش - که لعنت بر سلف ایشان باد - کرده و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عمار یاسر را به پیش یزدجرد بن شهربار فرستاد، که از ملوک عجم بود و فارس و عراق و دارالمرز در حکم او بود و تختگاه او در شهر ری بود و از ملوک عجم سه جایگاه نوبت زدندی و سه جایگاه تختگاه ایشان بودی یکی در تبریز و یکی در شهر ری و یکی در هرات اما پادشاه یزدجرد در شهر ری بود و اول از ملوک کسی که در دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله درآمد او بود و او را سه پسر بود یکی را خسرو نام بود و یکی را هرمز نام بود و یکی را شاپور نام بود و او را يك سر پوشیده بود نام اوستی شهربانو که منکوحه حضرت امام حسین علیه السلام بود و او را از اطراف و جوانب ملوکی که بودند به خواستگاری فرستادند او قبول نکرد زیرا که در واقعه دیده بود که نصیب حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود.

اخرا لامر حضرت امام حسین علیه السلام ابوذر غفاری - رحمة الله تعالى - را به خواستگاری او فرستاد و پادشاه یزدجرد به عالم بقا پیوسته بود و شهر ری را چهار بخش کرده بودند به وصیت پدر يك بخش، از آن شهربانو بود، و سه بخش دیگر از آن سه برادر، چون آمد از برای حضرت امام حسین علیه السلام از حصه شهر ری که از آن او بود، که او آن را به برادر کوچکترین خود که شاپور بود بخشید، و برادران به رضا و رغبت او، عقد او را بستن با حضرت امام حسین علیه السلام، و به استغلال هر چه تمام تر روانه شد و به نکاح حضرت امام حسین علیه السلام درآمد.

اما عمار یاسر را که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاده بود جهت امداد

پادشاه یزدجرد در حیات نبود کیخسرو و هرمز و شاپور مشورت کردند ملک شاپور را، گفتند: که تو را می باید رفتن؛ ملک شاپور سمعا و طاعتا گفت. و در حال لشکر برداشته و با عمار یاسر روی در مدینه نهاد.

چون به مدینه رسید حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کنار صفین لشکر کشیده در مقابل لشکر کفار معاویه - علیه اللعن - نشسته بود. ملک شاپور با سپاه روی در دشت صفین نهاد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضرت محمد حنفیه را با چندی دیگر از امرای عرب به استقبال ملک شاپور فرستاد و او را در لشکرگاه خود برد؛ چون يك هفته از آن برآمد جنگ شد که صفت آن در جنگ نامه ها می خوانند و هفتاد هزار کس را از لشکر معاویه به درك اسفل رسانیده بودند و يك پسر طلحه را ملک شاپور به دست خود کشته بود، معاویه علیه اللعن مقهور و مخذول گشته بود.

حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند چون لشکر ملک شاه غازی به سرحد رسیدند اخبار رسانیدند که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و کوفی لا یوفی از او برگشتند و آن احوال چنان بود که معلوم و مشهور است.

و یزید - علیه اللعنة - چون قصد آل هاشم و اهل البیت رسول صلی الله علیه و آله کرد و سنی شهربانویه منکوحه امام حسین علیه السلام بود، درخواست کرد که مرا به ملک پدر من رسان که دست نامحرم و چشم نامحرم به من نرسد. حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بعد از شهادت من شهربانویه را بر اسب خود سوار کردند باز کربلا و سرپوشیده - آن که منکوحه قاسم ابن حسن علیه السلام بود - او را هم به اسب خود سوار کرد و زیاد ابن ابوذر غفاری را که شاه مردان، علی علیه السلام او را زیاد کبراری نام کرده بود، که از دوستی حضرت شاه مردان در داش آتش رفته بود بر سر جلو ایشان فرستاد تا به يك شب از کربلا به شهر ری آمدند. و خاتون قیامت، سنی شهربانویه به حضرت عزت جل جلاله و عم نواله درخواست کرد که به جز دیدار حضرت امام حسین علیه السلام چشم مرا در دنیا به هیچ چیز روشن مگردان؛ حضرت عزت جل جلاله دعای او را اجابت کرد و در کهف غار

که در بالای شهر ری است او را در پرده عفت کرد و زبیده خاتون نیز که دختر او بود دامن او را گرفته بود که من نیز با تو می آیم. خاتون قیامت گفت: که ای جان مادر امانت حضرت قاسم بن حسن علیه السلام پیش توست، چگونه با من می آیی من با تو عهد کردم که چون امانت را بسپاری من تو را به پیش خود برم، به هم وداعی کردند و خاتون قیامت به پرده عصمت و عفت مستور شد در آن کهف غار بالای شهر.

زبیده خاتون را زیاد ابوذر غفاری - رحمة الله عليه - به شهر ری برد و به فرزندان یزدجرد سپرد که خالوان او بودند و زیاد همچنان به خدمت فرزندان پادشاه یزدجرد می بود و از برای شهدای کربلا عزا و مصیبت داشتندی و نوحه و زاری کردند.

ایضا در همین کتاب محل دیگر بدین طریق روایت می کند که: چون مخالفین در قتل اولاد ائمه کمر عداوت را بسته و در ایام هر يك از خلفا امری صادر می شد که هر جایی و هر مکانی که یکی از ابوتربیان یافت شود او را به قتل رسانند، چنانچه در روایات بسیار آمده که در هر دهی و دهکده و شهری که ایشان را می یافتند در کشتن ایشان خودداری نمی کردند و جمعی را در میان دیوارها گذارده بنایی می کردند و گویا هیچ رحم بر مصطفی و اولاد او در دل نحس ایشان نبود - که لعنت خدای بر آن ظالمان باد - و اولاد ائمه از ترس هر يك به ولایتی می گریختند و بعضی نسب خود را پنهان داشتند و به تقیه روزگار خود را گذران می نمودند.

فصل ذکر اولاد بنی هاشم و محبان و موالیان و معتقدان اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در این کوه پای های دارالمرز از ظلم و هزیمت بنی مروان - علیه اللعن - آمده و در تقیه مانده اند.

یکی از اولاد عمار بن یاسر که در پیش فرزندان پادشاه یزدجرد بودند، چون زبیده خاتون که دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود و منکوحه قاسم ابن امام حسن علیه السلام بود که زیاد ابن ابوذر غفاری - رحمة الله تعالی - او را به شهر ری آورده به پیش پادشاه

یزدجرد که خالوان او بودند؛ ایشان اسعد ابن عمار یاسر را به خدمت او گذاشته بودند که همیشه محرم خانه باده اهل بیت بود. چون مدت نه ماه برآمد که ولادت حضرت قاسم حسن ثانی شد در همان ساعت که از مادر تولد کرد زبیده خاتون به جوار حق پیوست بر همان قرار معهود که مادر او حضرت ستی شهربانویه به او کرده بود و حضرت قاسم ابن حسن ثانی را تمامت کسانی که در شهر ری بودند از نساء که در پستان شیر داشتند همه حاضر گردیدند و از پستان هیچ کس در دهن نگرفت؛ اخرا لامر منکوحه اسعد ابن عمار یاسر زنی آیسه بود او آمد و پستان خشک خود را در دهان حضرت قاسم حسن علیه السلام نهاد و به قدرت باری تقدس و تعالی از آن پستان خشک او شیر پیدا شد و حضرت قاسم حسن شیر او نوشید.

چون فرزندان پادشاه یزجرد چنان دیدند به غایت خوش دل شدند و عنایت بی نهایت در حق اسعد بن عمار یاسر کردند و او را از جهت آب و هوا در پایین قلعه شهمیران فرستادند - و آن قلعه را عم پادشاه یزدجرد ساخته بود نام او شهمیران بن قباد بن هرمز بود - و اسعد بن عمار یاسر آنجا بود و حضرت قاسم را به جان دل بسته نگه می داشت، و در آن حول دهی بود نام آن حسن آباد و آن دهیک را فرزندان پادشاه یزدجرد به اسعد بن عمار یاسر مسلم داشته بودند و در کوبان دکن بدو دعوی می کردند که از آن ماست.

چون فرزندان پادشاه یزدجرد به دارالمرز افتادند و بنی مروان - علیه اللعنه - مملکت را فرو گرفتند آن حرام زادگان در کوب جهت آن خصومت بنی مروان علیه اللعنه گفتند و آمدند و حضرت قاسم بن قاسم حسن را شهید کردند و فرزندان اسعد ابن عمار یاسر نیز از آن هزیمت جلا کردند و در کوه پای های دارالمرز رو نهادند و آن چنان در تقیه در کوه پای ها ماندند.

نهم در کتاب شاهراه نجات(1) که در تفریش می باشد، نیز این فصل را به تمامی به این طریق نقل می کند و آن نیز کتاب تاریخ است تا واضح باشد و چون مطلب اختلاف با هم نداشت دو دفعه ذکر آن فایده به نظر نیامد از آن جهت ذکر نشد.

دهم، کتاب عالیجناب ذاکر ائمه انام حاجی قاسم علی کاشانی که از کاشان آورده که به امر پادشاه ظل الله شاه سلیمان نوشته شده بودند، خلاصه بعد از دیباچه آن، این است:

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد پادشاه ظل الله از داعی كثير التقصير خليفه خلف شاه و یزدی بيك فضل على، خواهش فرموده در باب تأسی به ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین که به سرور ایشان مسرور و به غم و حزن ایشان محزون بودن و چون اعظم مسرات انسانی در اعیاد شریفه است خصوصاً جمعه و عید غدیر و نهم شهر ربیع الاول که عید بابا شجاع الدین است. حسب الامر اعلى رساله ای علی حده در بعضی فضائل و آداب و احترام آن نوشتیم و آن را تذکرة الاعیاد موسوم گردانیدیم. و این کتاب روضه الشهداء را پادشاه ظل الله خواهش فرمودند که جلاء العیون و روضه الشهداء و روضه

الصفاء هر يك به اختلاف یکدیگر نقل نموده اند. روضه الشهداء صحیح نسخه باشد.

شخصی به عرض رسانیده که در مسجد اقصی روضه الشهیدایی به خط شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در آن جا هست، شاه سلیمان کس فرستاده آن کتاب را آوردند و به خط عربی بود آن را فارسی کردند. جامع این اخبار را چون مطلب در خصوص عروسی حضرت قاسم و آوردن سر مبارک او را و آمدن زبیده خاتون عروس با مادرش شهربانو به ری بود، به سایر نپرداختیم.

نقل کرده اند که قاسم نوداماد، به امام حسین علیه السلام عرض کرد و مبالغه بسیاری کرد که دیگر تحمل ندارم دستوری ده که به جنگ روم حضرت راضی نشد قاسم سر به

ص: 288

زانو نهاده و در حزن بود که حضرت را چه نوع راضی کند ناگاه به خواطرش آمد که پدر بزرگوارش تعویذی بر بازوی او بسته بود و فرمود که هر وقت اندوه و ملال بسیار بر تو غلبه کند این را از بازوی خود وا کن و به آن عمل کن قاسم آن را فی الحال گشود و به طریقی که سابق از فاضل نراقی رحمة الله نقل کرده ایم تا شهادت قاسم به همان طریق است که نقل کرده اند.

و به روایت دیگر از ابومخنف منقول است که قاسم بعد از مبالغه بسیار برای جهاد از عمّ بزرگوار رخصت حاصل نمود. امام حسین فرمود که ای نور دیده عم، تو از برادرم یادگاری و او مرا وصیت چنین کرد که دختر خود زبیده خاتون را در عقد تو در آورم، پس امام حسین بفرمود که تا زبیده خاتون را به صورت عروسان بی آراستند و عقد نموده دست او را به دست قاسم داد. عروس نگذاشت قاسم به حرب رود و زفاف واقع شد، به قدرت الله تعالی زفاف شده عروس حامله شد.

چون امام حسین با قاسم و سایر شهدا را شهید کردند شهربانو و زبیده خاتون اسب امام حسین علیه السلام را سوار شدند از کربلا رو به ری نهادند. مخالفان در عقب ایشان اسب تاختند تا ایشان را بازگردانند. آن اسب به قدرت الله تعالی می رمید چنان که مخالفان از عقب ایشان تاختند نرسیدند چون مخالفان دور می افتادند ایشان هموار می رفتند تا به شهر ری رسیدند.

در پای کوه غاری بود شهربانو و زبیده خاتون روی بدان غار آوردند چون نزدیک غار آمدند شهربانو گفت: الهی تو می دانی که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام زندگانی بر من حرام است مرا در میان این غار جای ده چون می خواست که به غار رود زبیده خاتون دامن مادر را چسبیده و گفت: ای مادر تو می روی مرا به که می سپاری؟ شهربانو گفت: ای جان مادر تو از قاسم حامله ای، تو را رخصت نیست در آن جا خویشان ما و دوستان ما هستند پیش ایشان برو. پس یکدیگر را وداع نموده زار زار بگریستند.

آن گاه شهربانو داخل غار شد زبیده خاتون تنها بماند در آن ولایت زنی بود از نسل عمار یاسر رابعه نام، چون بشنید که زبیده خاتون دختر امام حسین علیه السلام به ولایت ری می باشد به خدمت او آمده با او همراهی می کرد تا فرزند از او متولد شد، قاسم ثانی اسم گذاشتند.

ملك شاه غازی ابن ملك یزدجرد بن شهریار که از ملوک عجم بود قاسم ثانی را به ولایت شهمیران برده گرامی می داشت، تا زمان حجاج بن یوسف علیه اللعنه خروج کرده و قصد اولاد ائمه کرده، دمار از اولاد ائمه برآورده به ولایت ری رسید، خبر دادند که جماعتی از ملوک هستند فرزندزاده امام حسن علیه السلام قاسم ثانی، در پیش ایشان است. آن ملعون لشکر خود را برده به ایشان مجادله کرده، ملوکان بسیار از مخالفان را به جهنم فرستادند، آخر مخالفان زور آوردند قاسم ثانی را با چندین ملوک شهید کردند. چون مخالفان رفتند ملوکان جند قاسم ثانی را به موضع دز علیا بردند و در موضع سر قبر پدرش دفن کردند.

منقول است در همین کتاب سر قاسم نوداماد را نیز به روشی که سابقا از بحر انساب مذکور شد به ری آوردند و آن ضعیفه سر پسر خود را در عوض داده بود، فرزندان عمار یاسر آمده سر مبارك شاهزاده قاسم با تن پیرزن و تن پسرش را در موضع دز علیا دفن کردند.

مؤلف آن گوید که چون در شهمیران و شهر ری بالفعل در گنبد قدیم در دوران به خط کوفی نوشته اند یکی را به اسم شهربانو خاتون و یکی را به اسم قاسم بن الحسن لهذا این نقل قریب، گران مایه را نقل نمودیم.

و دیگری جدولی در این کتاب بوده که اولاد ائمه را نقل می کند از آن جمله حضرت زبیده خاتون را می گوید که فاطمه صغری است و می گوید بناء کفعمی اناث فاطمه کبری و زبیده خاتون که فاطمه صغری بوده و السلام.

یازدهم جلد الرابع من جلود اثنا عشریه که از تألیفات فاضل الجلیل و عالم الخبیر ملا اسماعیل است. و قریب يك صد هزار بیت است همین مجلد سوای مجلد های سابق او.

و گویا منظور جنت آرامگاه این بود که دوازده مجلد تألیف نماید و هر جلدی يك صد هزار بیت باشد و چهار جلد را تألیف کرده، همین جلد چهارم است، نمی دانیم دوازده جلد را تمام تألیف کرده است یا نه؟!

انشاءالله علمای کرام با ائمه انام صلوات الله علیهم محشور خواهند بود؛ چون مطلب ما در خصوص دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود که مشهور به زبیده خاتون و عروس قاسم است در آن کتاب بدین گونه مسطور است.

اما بعد؛ چنین گوید اقل عباد الله الملك الجلیل که رجا واثق و عمل صادق است فی عصر پادشاه والاگهر موسوی حسب، حسینی نسب، ابوالمظفر سلطان شاه سلیمان؛ ادام الله ایام اقباله تألیف شده؛ اما در خصوص اولاد حضرت امام حسین علیه السلام به روایات مختلفه نقل فرموده اند.

و از کمال الدین ابن طلحه است که اولاد آن حضرت ده است شش پسر و چهار دختر علی اکبر و علی اوسط زین العابدین علیه السلام و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر؛ اما علی اکبر و علی اصغر و عبدالله در کربلا شهید گردیدند و دختران زینب و سکینه و فاطمه و اسم یکی را ذکر نکرده و به اتفاق جمیع مورخان سوای جناب سید الساجدین از دیگران نسلی نماند.

اما فاطمه کبری بنت امام حسین علیه السلام بسیار زاهده بود. و به روایت مؤلف حبیب

السیر(1) به ازدواج ابوالدیواج عبدالله ابن عمرو بن عثمان بن عفان اموی رضا داد و مهرش هزار هزار درم بود و در زمان هشام ابن عبدالملك اموی فی شهر سنه عشر و مائة از عالم انتقال نمود.

اما در کشف الغمه(2) مسطور است، که حضرت امام حسین علیه السلام آن جناب را به برادرزاده خود حسن مثنی داد و مشار الیها در حسن و جمال، شبیه به حورالعین بود

ص: 291

1- حبیب السیر، ج 2، ص 61.

2- کشف الغمه، ج 2، ص 202.

و بعد از وفات شوهر عالی مقدار، خیمه بر سر قبر او زده مدت يك سال آن جا روز به صیام و شب به قیام اقدام می فرمودند و بعد از انقضای مدت مذکور، خادمان خود را فرمان داد که چون تاریخ شود خیمه را از آن جا بردارید و چون تاریخ شد شنیدند که قائلی می گفت: آیا یافتند آن که گم کرده بودند؟ و دیگری در جواب گفت: نه بلکه نوید بازگشتند.

اما سکینه بنت امام حسین علیه السلام را که به روایتی مسماه به آمنه بود و به قولی امیمه نام داشت و سکینه لقب اوست به جمال و کمال ظاهری و باطنی موصوف و معروف بود، چنان که او را عقيله قریش می گفتند. نخست به عقد مصعب ابن زبیر درآمد و چون مصعب عالم را بدرود نمود، عبدالله ابن عثمان ابن عفان، آن جناب را به حباله نکاح درآورد و پس از فوت عبدالله، زید بن عمر بن عثمان به مصاحبت آن سیده عابده مشرف گشت. اما بعد از چند گاه به اشاره عبدالملک ابن مروان علیه اللعنة آن جناب را طلاق داد.

و آن مخدره در شهور سنه سبع عشر و مائه، روی به جنات عدن نهاد. اما طایفه برآند که یکی از دختران سرور شهدا زبیده نام داشت که در واقعه کربلا به نکاح شاهزاده قاسم ابن جناب امام حسن مجتبی علیه السلام درآمد و مرقد مطهرش در شهر کهنه ری، اکنون مطاف طوایف انام است.

جامع این کتاب می گوید: که نهایت بی انصافی است که با این همه کتاب های قدیمی و شهرت سابق کسی در مقام انکار آن برآید، بسیار جرأت کرده اند منکرین، جناب احدیت مروت و انصافی به ایشان کرامت کند.

لیکن در خصوص سکینه و فاطمه؛ دو بقعه در شام هست، یکی نزد بقعه بلال به اسم سکینه و یکی در بازار به اسم فاطمه دختران امام حسین علیه السلام؛ و خود به زیارت ایشان مشرف شدم.

و دیگر در همین کتاب نقل می کند که مادر حضرت امام زین العابدین علیه السلام شهربانو

بنت یزدجرد بن شهیار بن خسرو پرویز ساسانی ملک عجم بود و قیل «شهربان» و قیل «شاه زنان» و قیل «سلافه» و قیل «سلامه» و قیل «غزاله» و قیل «ملکه».

و به روایت شیخ الشیوخ السعید محمد ابن نعمان المفید علیه الرحمة چون جناب ولایت مآب حضرت امیرالمؤمنین حریث ابن جابر جعفری را به بعضی از بلاد مشرق والی گردانید او دو دختر یزدجرد را به دست آورده به خدمت آن حضرت فرستاد، شاه مردان یکی از ایشان شاه زنان را به فرزند ارجمند سعادت‌مند خود امام حسین علیه السلام داد حضرت امام زین العابدین سید الساجدین علیه السلام از بطن او قدم به فضای وجود نهاد؛

تا این جا از کتاب مذکور نقل شده ایضا.

دوازدهم کتاب مختصر بدین گونه در دیباچه آن نقل می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وعلى وآله و اولاده عليهم السلام

قال النبي كل حسب ونسب يقطع الا حسبي ونسبي.

یعنی بدانید هر حسب و نسب فانی شود، الا ذریت حضرت محمد و علی صلوات الله عليهم که تا انقراض عالم باشد.

ازین روشن تر چه باشد که بعد از قتل حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام چهارده هزار گهواره زرّین در بنی امیه علیه اللعنه می گردانیدند پس از مدت قلیلی از آن نسل بر روی زمین طفل دو ماهه نماند و از نسل اولاد امام حسن و امام حسین پنجاه هزار علوی حسبی و نسبی در شریعت باز ماندند و هر روزه زیاد می شوند و تا انقراض عالم ایشان خواهند بود.

اما امامان معصوم دوازده اند از نسل حضرت محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهرا علیهم السلام و نام و نسب ایشان و اولاد و اعقاب ایشان و مشاهد و مقابر ایشان در این مجموع بیاید و این نسخه را در مسجد اقصی یافتیم؛ به خط امام شریف ابن جعفر ابن محمد ابن الحسن ابی البرکات بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام .

اکنون آغاز کنیم به نام خدای عالم و عالمیان و بر بهترین جهان و جهانیان خاتم

الانبياء محمد المصطفى صلى الله عليه وآله و اولاده و از نام و نسب و كنيته ايشان و از آن جا به شرح ائمه معصومين عليهم السلام در آييم.

و اين نسخه در اصل تازی بوده است شيخ الحافظ به لفظ فارسی کرده است كه اصطلاح همه زبان ها فارسی است و اين كتاب را مختصر نام نهاده است اول به نام محمد ابن عبدالله و اميرالمؤمنين علي ابن ابي طالب و عبدالله و ابوطالب بن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبدالمنف بن قصي ابن كلاب ابن مرة ابن كعب ابن نوي ابن غالب ابن مالك ابن نصر بن كنانة ابن حزيمة بن مدركة ابن الياس ابن نصر بن نزار بن معد بن عدنان الي حضرت آدم عليه السلام می شمارد.

و چون ما را مطلب در خصوص قاسم و زبيده خاتون و حضرت شهربانو بود مطلب خود را نقل می كنيم؛ در اینجا می گوید كه:

حضرت امام حسن عليه السلام را سيزده فرزند بود بدین اسامی: قاسم و عبدالله و علي و زيد و اسماعيل - كه او را حالة الحجارة گفتندی - و احمد و اقم و محمد و علي اصغر و مسلم و ابراهيم و حسن و ابوطالب و سه دختر هم داشت.

ذكر اولاد امام حسين عليه السلام آن حضرت را شش فرزند بود بدین اسامی: علي اكبر و زين العابدين و علي اصغر و عبدالله و جعفر و ابي زيد و يك دختر داشت كه منكوحه قاسم ابن حسن بود، نام او زبيده خاتون بود.

ذكر مشاهد ائمه عليهم السلام: حضرت اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام به روايات چند به كوفه و غزوا و مكرّمه و نجف و بلخ و چند جای ديگر گفته اند؛ و امام حسن ابن علي و امام زين العابدين و امام جعفر صادق و امام محمد باقر عليهم السلام در توابع مدينه مدفونند در مكرّمه؛ و حضرت امام حسين عليه السلام به كربلا مدفون است؛ و حضرت امام موسى كاظم و امام محمد تقی عليه السلام به بغداد به مقابر قریش مدفونند، و حضرت امام علي النقی و امام حسن عسکری عليهم السلام در يك تربت مدفونند به سامره، و حضرت امام رضا عليه السلام به ولايت طوس به ده سناباد مدفون است و حضرت امام الزمان محمد ابن الحسن در

غیب است و گویند که در سامره در غار چاه رفته است و گویند که در حله هم رویی نموده است و گویند که در دارالمرز مازندران هم رو نموده است و در حله و سامره اسب حضرت را می بندند و منتظر ظهور امام می باشند.

البته که ظهور حضرت امام محمد المهدی صاحب الزمان علیه السلام خواهد شد و دنیا را به عدل و انصاف خواهد آراستن و پر خواهد کرد از عدل و انصاف چنان که پر شده است به ظلم و جور.

ذکر اولاد ائمه از آن جمله ذکر اولاد قاسم بن حضرت امام حسن علیه السلام: قاسم ابن حسن در کربلا زبیده خاتون که دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود در عقد او درآوردند و یک شب با همدیگر بودند چون روز شد آن روز خوارجان حضرت قاسم ابن حسن علیه السلام را شهید کردند و زبیده خاتون از قاسم حمل داشت. چون احوال ائمه در کربلا بدان نوع شد، حضرت سستی شهربانویه را که حضرت امام حسین علیه السلام به شهر ری فرستاد زبیده خاتون نیز همراه مادر به شهر ری آمد و ولادت حضرت قاسم ثانی به شهر ری شد و قاسم ثانی را در پایین قلعه شهسواران شهید کردند و در این کتاب مدت عمر و مدت امامت هر یک از ائمه را نقل می کند؛ چون ما را منظور مطلب خود بود به سایر نپرداختیم.

و می گویند بنی عباس دوازده هزار و هشت صد و پنجاه و یک تن از بنی فاطمه و بنی هاشم از شیخ و شاب و کمل و طفل از تیغ ایشان شهید شدند، و بعضی روی در گریز نهادند و به اطراف و جوانب ولایات رفته اند و به تقیه پنهان می بودند و در هیچ

مملکت کسی را عرضه آن نبود که اظهار ملت اهل بیت کند و موالیان به ترس و خوف بیم هلاکت بودند و در زوایا به سر می بردند.

اما هیچ کتاب شیعه در میان ایشان بیشتر نبود و آن فرایض مبتدعه و لواحق منشرعه ایشان استمرار یافته بود، آن هایی که شیعیان کامل بودند بر همان طایفه شرعیه عادت کرده بودند و مدت هایی هیچ کتاب ائمه علیهم السلام در میان نبود؛ تا آن که علامه

الفضلاى و العلمای، شیخ جمال الدین بن مطهر حلی رحمة الله علیه متن قواعد را که تصنیف کرده بعد شرح بر آن کتاب قواعد نوشت و چند کتاب دیگر در اثنای آن تصنیف کرده اند و آن کتاب ها در همه مملکت مشهور شد و شیعیان اهل بیت که هستند بدان عمل می کنند.

سیزدهم کتاب جنات الخلود؛ اما بعد بر لوائح ارواح زاکیه و صفایح اذهان صافیة ارباب الباب می نگارد؛ کمینه کثیر الجرم، قلیل الطاعة، عذیم البضاعة، متکیس ابن محمد مؤمن محمد رضا الامامی خاتون آبادی المدرّس وفقه الله تعالی لمراضیه و احسن الله فی مستقبل حاله کما فی ماضیه که چون عمده ارکان ایمان معرفت خدا و انبیا و اوصیا لاسیما ائمه هدی سلام الله علیهم است، که از آثار و اخبار ایشان حاصل گردد. و کمترین چون تفسیر موسوم به خزائن الانوار را در اظهار فضل ائمه

اطهار تصنیف نمودم، در مطاوی تألیف آن از استقصای کتب اطلاع کلی بر جزویات آثار انبیا نامدار و اطوار احمد مختار و ائمه ابرار به هم رسانیده هر یک را بیتی تمام در جای خود سمت ارتسام دادم خلاصه آثار متعلقه چهارده معصوم را از اسماء و القاب و خصایص و معجزات و ادعیه و صلوات و احراز و احتجاجات و مدت عمر و ابا و امهات و تولد و وفات و شهور و سنوات و اولاد و زوجات و مقتل و امکنه و وفات و تواریخ ولادت و اشغال و مهمات را ذکر کردیم تا احوال هر یک بدون تفحص کتب در بادی الرأی نظر در آید.

و ذکر سیر و سنن خاتم اصفیاء و ایام متبرکه و اعیاد و بلاد مشهوره زمین و معرفت قبله و ذکر مذاهب و ملت ها به ترتیبی که در فهرست این صفحه جهان نما مرقوم و موسوم ساختیم؛ به نامی که عدد حرفش تاریخ تألیف است یعنی جنات الخلود المعمور من جداول النور و بالله توکل فی کل الامور فی عصر شهنشاه الخاقین شاه سلطان حسین الصفوی بهادر خان.

و بعد چون مطلب خود را از آن طالب بودیم به اصل مطلب پرداختیم از آن جمله

وفات حضرت امام حسن علیه السلام را در چهل و نه هجری ذکر می کند و عدد اولاد را بسیار مختلف به روایات چند ذکر می کند پانزده اولاد و هفت دختر باسمه نقل می کند و قاسم را ولد چهارم می شمارد و زوجات آن حضرت را در حین وفات شش زوجه ذکر می کند. و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را اتفاقی است که در شصت و یک هجری واقع شده و در عدد اولاد آن حضرت نیز اختلاف بسیار نقل می کند، از آن جمله شش پسر و چهار دختر، دختران: فاطمه و زینب و سکینه و یک دختر دیگر اسمش معلوم نیست و مدت امامت آن حضرت را تا دوازده سال نقل می کند.

کتاب چهاردهم عالی جناب مرتضوی انتساب قدس القاب زائر بیت الله الحرام حاجی سید باقر گلشادی نقل فرموده اند که در دارالسلطنه اصفهان کتابی را برخوردیم در نزد کتاب فروشی که مجموع واقعه عروسی قاسم در کربلا و زبیده خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام و یک شب در تصرف داشتند. و بعد از شهادت حضرت امام حسین حضرت امام زین العابدین ناچه ای را طلبیدند و امر فرمودند مادرش شهربانو با خواهرش زبیده خاتون را که بر ناچه سوار کردند و به ناچه فرمودند که باید به طی الارض ایشان را به شهر ری برسانی و ناچه ایشان را به شهر ری آوردن و شهربانو در غار غایب شدن و زبیده خاتون نزد خالوان خود ماندن و تولد قاسم ثانی و وفات زبیده خاتون و شهید کردن قاسم ثانی تماما را به طریقی که سابق مذکور شد نقل کردند.

و اختلاف قول عالی جناب سابق الذکر با سایر کتاب در این خصوص این است که در روایت های مذکوره جناب شهربانو بر اسب سوار شدند و در قول مرقومه بر ناچه سوار شدن. و سید فرمودند که به اصفهان می روم شاید آن کتاب را به دست آرم و به جهت شما خواهم فرستاد؛ کتبی که نقل عروسی قاسم و زبیده خاتون در آن جا مذکور است نزد هر مؤمنی، باید گفت این را در این کتاب جمع نماید به جهت اطمینان دیگران.

و تا به حال آن چه به نظر رسیده نقل نمودیم قریب به بیست و هشت جلد کتاب که از چهارده نفر از محدثین نقل شده و هر کتابی در نظر اهل ایمان اعتبار آن به نظر آمده و بعضی اختلاف اولاد آن حضرت را نقل نموده اند و اکثر آن ها عروسی شدن و به شهر ری آمدن را تا آخر نقل نموده اند.

انشاء الله جناب خالق اکبر توفیق عطا فرماید که احادیثی که در خصوص فضیلت اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده به قدر امکان جمع نمائیم.

و آن چه الان در نظر حقیر هست این است که می خواهم احادیثی که در خصوص حال احتضار و حضور عند القبر و عالم برزخ و مبعوث شدن در قیامت و میزان و صراط و حساب دادن خلایق و اهل جنت را داخل جنت کردن و اهل جهنم را داخل جهنم نمودن است که از مبدأ اعلیٰ اصدار یافته، تمامی را موافق ضابطه ضبط و یک کتابی بخصوصه بنویسم و اسم آن را حیوة و ممآة و جنت و نار گذارده باشم؛ تا بندگان خدا به مطالعه آن از خواب غفلت بیدار شوند و ببینند چه چیز در پیش رو دارند و هر روز یک منزل به آن نزدیک تر می شوند شاید خود را دوست تر دارند و از جهت نجات آخرت دست به دامن ولایت اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم زده به واجبات و مستحبات عمر عزیز را صرف نمایند و از محرمات که موجب عقاب می شود، زهد و ورع را پیشه خود نموده و ترك خواهش های نفسانی را در این دو روزه دنیای فانی بر خود هموار نمایند و در مقام دفع عقاب کوشند و توفیق به اعمال حسنه و حفظ از اعمال قبیحه را از خالق منان مسئلت نمایند و شفیعان معصیت کاران یوم جزا را وسیله و واسطه نجات دارین و ترقیات نشأتین خود قرار دهند.

امیدواریم که به برکت آن بزرگواران خالق عالم توفیق عبادت و حفظ از معصیت را که دوی آن ترك خواهش های نفسانی و لذت های ظاهری است به ما کرامت فرماید و من الله التوفیق و علیه الاعتماد.

فصل در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند

حضرت امامزاده لازم التعظیم امام زاده عبدالعظیم علیه السلام مشهور و معروف است و در جلالت قدر آن بزرگوار همگی علما اتفاق دارند و احادیث نیز در خصوص آن هست و از اجلای محدثین است و مرقد منورش مطاف طایفه انام است چنانچه احتیاج به اظهار نیست.

و امام زاده حمزه ابن امام موسی کاظم علیه السلام نیز معروف است در جنب قبلی روضه حضرت عبدالعظیم واقع است.

و امام زاده سید عبدالله ابن امام محمد باقر علیه السلام نیز در شهر ری مدفون است و ظاهراً که همین باشد که مابین روضه حضرت زبیده خاتون و حضرت عبدالعظیم بقعه مطهره اش واقع است.

و امام زاده هادی و خواهرش زینب در مسجد ماشاءالله مدفون اند، اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام .

و مسجد ماشاءالله مکان شریفی است چنانچه در مزار کامل بهائی نقل می کند که مسجد ماشاءالله در شهر ری واقع است و جای بسیار شریفی است و آن را حجة الاکبر خوانند و بعد مشهد حضرت امام رضا علیه السلام به بزرگواری آنجا محلی نیست.

ذکر بقعه عالم الفاضل محمد بن علی ابن بابویه قمی رحمة الله که مشهور به صدوق است و از دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام به وجود آمده و از اجلای علمای عصر است در تحت قبه مسجد ماشاءالله مدفون است و زیارت او نیز ثواب بسیار دارد.

ذکر بقعه منوره حضرت بی بی شهربانو که در بغل کوه نزد شهر ری واقع است و بقعه

منوره آن بزرگوار از قدیم الایام مشهور و معروف است و چشمه آبی نیز در آن جا هست که معلوم نیست که از کجا بیرون می آید و به کجا می رود؟! و آب بسیار خوبی است و آن کوه مشهور شده به کوه خاتون.

و کیفیت آمدن آن حضرت با فرزندش زبیده خاتون به شهر ری و غائب شدن بی بی شهربانو در غار و بردن زیاد ابن ابوذر غفاری زبیده خاتون را نزد خالوان او که اولاد یزدجرد می باشند تمامی در واقعه سابق بیان شد که در این جا احتیاج به اظهار نیست.

اما بقعه در جنب غربی حضرت زبیده خاتون است که مشهور است به جوانمرد قصاب که از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است در وقت آبادی شهر ری که در کل ولایات به امر معاویه علیه اللعنه آن حضرت را سبّ می کردند، جوانمرد با حکام قرار داده که هر روزه يك دینار می داد و اسم آن حضرت را به احترام می برد و مشهور است که چنانچه چیزی می خرید یا می فروخت بلند فریاد می کرد که به حق اقام علی بن ابی طالب کم نمی دهم و زیاد نمی گیرم.

به همین قدر که نام نامی آن بزرگوار را توانست علم نماید حق تعالی نیز تمام شهر ری را خراب و منهدم ساخته که آثاری از اعزه و اعیان اهل آن بلد نمانده و اسم او را بلند کرده و بقعه به جهت احترام او قرار داده هر چندی که خرابی رو دهد به یکی از شیعیان قلبا میل می دهد که آن را تعمیر کنند که اسم او برپا باشد در دنیا تا باعث رغبت خلق گردد به ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین علیهم السلام؛ و در آخرت نیز معلوم است که شیعیان خالص مرتبه دارند که خلق محشر پندارند که آن ها یکی از انبیاء می باشند که وارد محشر شده اند.

انشاء الله حق تعالی همه را از شیعیان خالص آن بزرگوار گرداند و فاتحه خواندن برای جوانمرد قصاب و احترام او نیز ثواب بسیار دارد و تعمیر قبور ایشان از جهت تعظیم امیر مؤمنان اجر عظیم دارد.

ذکر امام زاده ابوالحسن بن امام محمد تقی با برادرش در اندرمان شهید کردند؛ بقعه مطهرش در شهر ری، قریب زبیده خاتون واقع است.

امام زاده سید ناصرالدین بن علی ابن امام جعفر صادق علیه السلام به ولایت ساوج بلاغ. حسن الو و خضر الو به سر راه سید ناصرالدین آمدند و بسیار مجادله کردند اخرا لامر چهار جراحت به تن سید ناصرالدین زدند و به آن جراحت می نالید و می آمد تا به ولایت ری در موضع طهران رسید، پایان طهران، درویش صالح نامی بود به خانه درویش فرود آمد مدت چهار روز بیمار در آن خانه خوابید و آخر به همان جراحت به جوار حق پیوست.

اما زید بن حضرت امام زین العابدین، در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه از مدینه روی به ولایت ری نهاد چون به موضع طهران رسید در خانه حسین سماکی فرود آمدند و حسین دست و پای امام زاده را ببوسید و به خانه برد مدت شش ماه نگه داشت و خدمت کرد اخر الامر جلال الدین عمر، و فرزندان و برادران خروج کردند، و زید بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در خانه سماکی، جلال الدین عمرو فرزندان شهید کردند، که لعنت خدا بر ایشان باد و بقعه امام زاده زید در طهران معروف است.

ذکر حسن مثنی که پسر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است؛ در بحر انساب نقل می کند که حسن مثنی با فرزندان در زمان عبدالملک مروان علیه اللعنه از بغداد روی به ولایت ری نهادند چون به شهر ری رسیدند حسن را با يك فرزند او احمد نام، در مشهد جی شهید کردند وی را به القاب حسن مثنی خوانند و باقی فرزندان متفرق شدند و بقعه مطهر آن بزرگوار مشهور است در جی و در کتاب جلد رابع جلود اثنا عشری سابقا اختلاف آن را هم نقل کرده اند.

ذکر امام زاده سید اسماعیل ابن جعفر ابن امام محمد تقی علیه السلام؛ به ولایت ری در موضع طهران افتاده به خانه فخرالدین حداد فرود آمدند و مدت يك ماه امام زاده

بیمار بود از جراحی های بسیاری که در راه به تن مبارك او رسیده بود و فخرالدین حداد آن جراحی ها را بست آخرالامر یزدان و عمران و برادران خروج کردند به منزل فخرالدین حداد آمدند و حضرت امام زاده اسماعیل را شهید کردند که لعنت خدای بر ایشان باد.

ذکر امام زاده یحیی بن امام جعفر صادق؛ با جمعی امامزادگان به قزوین آمدند، اما حاکم قزوین حسنک صباغ بود بفرمود تا دروازه ها را بستند و با امام زاده گان جنگ کردند، امام زاده ها خارجی بسیار را به جهنم فرستادند و چندین امام زاده را در قزوین شهید کردند.

اما امام زاده یحیی با برادرش محمد روی به ولایت ری نهادند چون به موضع طهران رسیدند هر دو امام زاده ها را شهید کردند و بقعه مطهره امام زاده یحیی علیه السلام و برادرش محمد در دو بقعه متصل به هم مدفون اند و معروف است در طهران.

و اولاد ائمه از ذکور و اناث در طهران جمعی مدفونند از قراری که در بحر انساب مذکور است، لیکن قبور مطهره ایشان معلوم نیست و هم چنین در شهر ری بسیار شهید شده اند، بعضی بقعه دارند در قری و مزارع ری و بلوکات آن و بعضی آثار قبور ایشان معلوم نیست؛ و هر بقعه که منسوب به اولاد ائمه است البته در زیارت کردن چون بدی ایشان معلوم نیست به ثواب خود می رسند؛ و هم چنین در تعمیر روضات ایشان جناب احدیت موافق نیت ثواب می دهد.

ذکر امام زاده داود بن عمادالدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام، را در موضع کیسه گاه شهید کردند باقی را در سلقان شهید کردند؛ و از امام زاده داود کرامت چند نقل می کنند از آن جمله:

کربلایی علی محمد نام سلقانی برای حقیر، جامع این اخبار، نقل کرد که چناری از سرکار دیوان از ما می خواستند و آن در امام زاده داوود چند چنار بود که موافق خواهش ایشان بود و ما جرأت نمی کردیم چنار امام زاده را ببندازیم، چون

مکرر بعضی کرامات مشاهده می شد آخر زور آوردند و من رفتم چنار را انداختم شب در خواب دیدم

ذکر بقعه مبارکه امام زاده قاسم که در شه‌میران مشهور است و بقعه او قدیمی است چنانچه در کتاب بحر انساب و کتاب حاجی قاسم علی کاشانی ذکر کرده اند که سر مبارک حضرت قاسم نوداماد را به شهر ری آوردند و پیرزنی سر پسر خود را در عوض داد و آن سر را در دزج علیا دفن کردند و بعد پسر قاسم که از زبیده خاتون به وجود آمد آن را قاسم ثانی نام کردند و حجاج بن یوسف علیه اللعنه او را شهید کرد؛ در شه‌میران خواستند که دفن نمایند؛ از موضع قبر سر حضرت قاسم آوازی برآمد که «طیب را نزد طیب آرید» قاسم ثانی را در قبر سر پدرش دفن کردند و آن ده به امام زاده قاسم مشهور شد.

ذکر امام زاده صالح بن امام موسی کاظم که در چهارده جلد بحر انساب مذکور است و بقعه آن در تجریش است در بلوک شه‌میران. و در کتاب ها مذکور است که صالح این امام موسی کاظم علیه السلام از کره روی به ولایت شه‌میران گذارد چون به موضع تجریش رسیدند به طرف آفتاب برآمدن، به حوالی ذو طایفه بهیان او را شهید کردند. که لعنت خدا و نفرین رسول بر قاتلان ایشان باد و رحمت خدای بر اعانت کنندگان اولاد ائمه باد.

ذکر امام زاده جعفر بن امام موسی کاظم علیه السلام بقعه آن بزرگوار در ورامین مشهور است و در بحر انساب نوشته اند که جعفر این امام موسی کاظم علیه السلام را در توابع ورامین به موضع سناردک شهید کردند و در ورامین امام زاده بسیارند و هر يك بقعه ای دارند و در کتاب بحر انساب آن ها را ذکر می کند.

ذکر امام زاده جعفر بن حضرت امام حسین علیه السلام در مزار کامل بهائی رحمه الله نقل می کند که جعفر و خواهرش سکینه به ده ورامین به راه آتیه، اما تربت جعفر آن است که در میان محراب است و خانه بر دست چپ، اما زیارت آن جا باید کرد که میان محراب و دو کور است و کشنده ایشان ازرق ایرج علیه اللعنه بود؛ و دفن ایشان

سید داعی ابن ابوالقاسم ورامینی کرد و دعا کردند به خیر و برکت آن ده و آن به برکت ایشان باقی است.

ابی زید ابن الحسین به ولایت اصفهان دهی است آن جا مدفون است و او را معاذ - علیه اللعنه - کشت و این هم در مزار مذکور است.

ذکر امام زاده اسماعیل زکریا ابن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام؛ در کره مجروح کردند چون به توابع شهمیران به موضع شیزر [چیزر] رسیدند به طرف آفتاب درآمدن به پایان ده، زیر درخت چنار شهید کردند.

امام زاده عزیز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را به موضع اوین، افراسیابان مجادله کرده به بالای ده اوین به طرف آفتاب بر آمدن به سرپشته شهید کردند.

امام زاده طیب بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را در شمیران در پایان ده اوین به طرف آفتاب فرو رفتن، رئیس خسرو لعین با فرزندان شهید کردند.

امام زاده محمد ابن طیب بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از شهر ری روی به ولایت شمیران نهادند، چون به موضع سهنک رسیدند طایفه گاو سواران آن حضرت را در پایان ده سهنک در میان سروستان شهید کردند.

امام زاده جمشید بن حسن ابن امام حسن علیه السلام را به توابع شهمیران در موضع سهنک طایفه گاو سواران شهید کردند.

امام زاده هاشم بن حسن ابن امام حسن علیه السلام را جراحت بسیار رسیده بود چون به گله مشا رسید به جوار حق پیوست و بقعه آن بزرگوار معلوم است.

امام زاده عبدالله و امام زاده ابوطالب اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ولایت ری و شهریار افتادند روزگار به تقیه به سر بردند آخر الامر در موضع ایدران که در فشابویه است، ایشان را در آن ده شهید کردند و کشته ایشان عبدالله بن محمد قیص - علیه اللعنه - بود.

اما رقیه و ام هانی و ام سلمه دختران حضرت امیرالمؤمنین در ولایت ری افتادند،

ایشان را در حوالی شهر به کوچه سوزن گران مسجدی بود که آن مسجد نباد گفتندی، در آن جا يك چشمه آب بود یوسف دوانقی آن ها را شهید کرد.

اما حضرت زینب علیها السلام در شهر دمشق مدفون است و بقعه آن بزرگوار به «ستی زینب» در شام مشهور است.

امام زاده محمد بن سپه سالار ابن برهان ابن محمد حسین بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در موضع کند، شهید کردند.

اما متوکل - علیه اللعنه - حضرت امام علی النقی علیه السلام را زهر داد و شهید کرد آن ملعون حکم کرد که هر جا سید صحیح النسبی باشد بکشند و بسوزانند و نسل ایشان را از روی زمین منقطع سازند. سادات بترسیدند و نسب خود را پنهان کردند، سادات آفتاب در آن زمان مخفی نسب بماندند و این حکایت در بحر انساب قدیم از خط شریف حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امام حسن عسگری علیهما السلام است.

امام زاده علی اکبر بن ابراهیم ابن حسین ابن حضرت امام زین العابدین علیه السلام به شمیران عبدالله یانس آن حضرت را دشنام داد و يك بیل بر پیشانی امام زاده زد و وی را شهید کرد گویا در شیزر [چیزر] بقعه او معلوم است.

امام زاده عون و سالم و سعید نواده حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به ولایت ورامین در موضع خاوه شهید کردند.

اما امام زاده عین و غین فرزندان زید بن امام زین العابدین که در طهران مدفون است به ولایت فشاویه و هنباد افتادند چون به موضع وهناباد رسیدند مردم وهناباد عین و غین را شهید کردند.

امام زاده مالک ابن زید بن امام زین العابدین که در طهران با دو پسر مهین الدین و امین الدین در موضع بریانک شهید کردند که لعنت خدای بر قاتلان ایشان باد.

ذکر امام زاده اولیا و فضل و معصوم فرزندان احمد بن امام زین العابدین در ولایت ری افتادند چون به موضع وسفنارد رسیدند آن سه تن را شهید کردند.

اما هشت نفر امام زاده را ابلق سواران کند در موضع قلعه جی شهید کردند.

اما فرزندان مهدی بن امام زین العابدین چون در ولایت ری رسیدند، چون به موضع خوی و نیزه رسیدند ایشان را شهید کردند.

اما فرزندان شیث ابن موسی ابن حضرت امام زین العابدین ابوطالب و حسین و رحیم و صائب و سالم و صالح از ولایت بغداد روی به ولایت ری نهادند چون به موضع کند رسیدند ابلق سواران کند خبر یافتند روی به امامزادگان نهادند و بسیار مجادله کردند اخرا لامر ابوطالب و حسین و رحیم را در موضع فیروز بهرام ابلق سواران کند شهید کردند؛ امام صالح و صائب و سالم روی به ولایت فشابویه نهادند چون به موضع زیانک رسیدند محمود آبیاری با آب یاران، آن ها را شهید کردند.

امام زاده عقیل را در موضع کشارد شهید کردند؛ اما حجاج بن یوسف - علیه اللعنه - خروج کرد و قصد اولاد ائمه کرد، مساوی دوازده هزار از اولاد ائمه را به قتل آورد از مرد و زن و طفل شیرخواره که صد هزار لعنت خدا بر قاتلین ایشان باد؛ امام زاده عقیل بن امام موسی کاظم علیه السلام را رئیس حسین کندی و فرزندان او جراحت زده در برزنا باد رسید به همان جراحت به جوار حق پیوست.

اما فرزندان حضرت عباس بن امیرالمؤمنین، زید و عبدالله و ابراهیم ابلق سواران کند جراحت بسیار زده به موضع بریانک زید و عبدالله را شهید کردند.

امام زاده عبدالله بن امام موسی کاظم در ولایت ساوج بلاغ در ده برفان رسید، مردم برفان و مردم ورده اتفاق کردند امام زاده عبدالله را گرد در آمدند و بسیار مجادله کردند؛ آن روز امام زاده عبدالله چنان حرب کرده بود که صحرای ورده پر از کشتگان گردید و آخر امام زاده عبدالله ابن امام موسی کاظم را در موضع ورده شهید کردند، وی را به آن سبب عبدالقادر خوانند.

امام زاده احمد و امام زاده موسی بن امام موسی کاظم، در موضع لواسان شهید کردند.

و امام زاده طیب بن امام موسی کاظم الیاس و فرزندان و برادران در موضع رستان شهید کردند.

امام زاده زکریا بن امام موسی کاظم در موضع نور شهید کردند.

اما هیجده تن از امامزادگان از فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم از ساروقش روی به هزیمت نهادند چون به موضع کند، رسیدند، چهار طایفه در کند دشمنان خاندان مصطفی و مرتضی بودند به غایت، یکی از اولاد زهیر ابن نمیر کندی، دوم اشعث کندی، سیم زیرک کندی، چهارم حسن رئیسان که از نسل سنان علیه اللعنه و العذاب بود؛ که لعنت بر ایشان باد.

چون این هیجده تن امام زاده ها در موضع کند رسیدند شب شد در پایان قلعه درك باغ حیاتی بود در آن موضع به سر بردند. مردم ده را خبر کردند، چون آن ظالمان این سخن بشنیدند جمله در باغ حیات با امامزادگان مجادله کردند آخرالامر آن چهار طایفه که اسم ایشان مذکور شد امامزادگان را در همان موضع شهید کردند.

اما امام زاده شعیب مردم آن ده، فیروز می خوانند تربتش ظاهر است در باغ حیات.

امام زاده علی و امام زاده موسی فرزندان علی ابن امام زین العابدین علیه السلام به موضع کند در کوچه گهواره تراشان در خانه حاجی حسین حلوائی تا مدت سه روز بماندند، آخر خارجیان کند خبر شدند و آن دو تن امامزادگان را شهید کردند و در چاه انداختند.

امام زاده علی و امام زاده موسی بن امام موسی کاظم در کند در خانه عبدالله کدخدا آمدند، زن صالحه داشت آب خواستند به ایشان داد و عبدالله ایشان را به خانه برد و احترام می داشت و يك هفته نگاه داشت. شب عسسان درگذر بودند به در خانه عبدالله مدنی رسیدند دو علم نور دیدند، دوان دوان به در خانه اشعث کندی رفته خبر کردند، دویست سوار و پیاده به در خانه آمده و آن امامزادگان را شهید کردند؛ که لعنت الله علی القوم الظالمین.

امام زاده محمدباقر بن امام موسی کاظم به رودبار قصران در قریه رودك شهید کردند و شیرخشت به برکت آن امام زاده از درخت درآمد در آن ولایت بماند.

امام زاده فضعلی بن امام موسی کاظم در موضع کوشك دشت آمد ابلق سواران ابلق در موضع ناران او را شهید کردند.

امام زاده محمدتقی و عبدالله ابن ابیض بن امام محمدباقر در موضع ابلق به سر تپه زیر درخت، همان ابلق سواران شهید کردند.

امام زاده اسماعیل بن امام موسی کاظم در موضع بلکیجان به دهنه رودخانه رودبار شهید کردند و در زیر درخت چنار دفن کردند.

امام زاده جعفر و عبدالله بن هادی بن امام رضا از مدینه به رودبار قصران آمده در ده لالان ایشان را شهید کردند.

امام زاده ابراهیم بن امام رضا با دو فرزندش موسی و طیب به ولایت ری و رودبار قصران آمدند چون به موضع اینک رسیدند ایشان را شهید کردند.

امام زاده جعفر بن امام رضا به ولایت ری در شمیران به موضع حصار بوعلی او را شهید کردند.

اما «لار» که مابین ری و دارالمرز است، چهارصد و چهل و چهار پارچه ده بود و مردم آنجا از مأمون الرشید علیه اللعنه منشورنامه داشتند که اگر اولاد ائمه به لار افتد آن خار جیان او را شهید کنند سوای چهار ده که از اولاد مسیب بن قعقاع خزاعی بودند. و اهل لار امام زاده بسیار شهید کردند و از آن جمله هیجده تن را در آهنگ لار از امامزادگان شهید کردند به راهنمایی شعبان آبیاری.

و راوی گوید که در همان ساعت خبر رسید که مأمون الرشید علیه اللعنه به جهنم واصل شد، فرزندان مسیب بن قعقاع خزاعی شاد گشتند و گفتند: ای بنی عمان بر خیزید و کمر عداوت بندید و حق خون فرزندان امام را از این ظالمان گمراه بستانیم همه گفتند که فرمان برداریم آن گاه علم مسیب را برپا کردند و روی بدان مخالفان

کردند و زنان و دختران گریه کنان سر و پا برهنه می رفتند چون به شعبان آبیاری رسیدند، ضربت مسیبه، عبدالله بر سر شعبان زد که تا سینه وی شکافت و رفتند و امام زاده ها را دفن کردند و عبدالله با پانصد نفر از ابن عمان خود و خویشان، در عقب خوارج رفتند و مساوی دو هزار خارجی را به جهنم فرستادند.

امام زاده حسن و محمد و حسین نوه امام محمد تقی علیه السلام از بغداد روی به ولایت ری نهادند چون به موضع کره رسیدند ایشان را شهید کردند.

امام زاده سلطان سید جلال الدین اشرف برادر امام رضا علیه السلام لشکر کشیده در شهر زنکان با امیر ابوالمعالی بن نوفل بن لقمان بن شمر ذی الجوشن که در آن جا وطن ساخته بود جنگ کردند و حسن بیک استجلو با بنی اعمام و عساکر در خدمت آن امام زاده جان نثاری کردند و جنگ های عظیم شد و از نواده مسیب بن قعقاع خزاعی و نواده ابراهیم بن مالک اشتر همه در رکاب آن امام زاده بودند و سپاه خوارجیان هفتاد و پنج هزار بودند همه را بکشتند و امیر ابوالمعالی را حسن بیک دستگیر نموده بکشتند؛ و آخر ملعونی تیری بر سینه مبارک آن امام زاده زد و او را شهید کرد و او را به حوالی شهر لاهیجان دفن کردند و مرقد معطر سید جلال الدین اشرف معروف است و کیفیت جنگ او بسیار است در این جا به اختصار کوشیده شد.

اما اولاد عبدالله بن جعفر صادق حسین و عدنان و عمران از بغداد روی به ولایت تفرش نهادند در آن جا وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد به القاب حسینی.

اما اولاد یزدجرد بن شهریار را ملک شاه غازی که حضرت امیرالمؤمنین این اسم را به او بخشیده بود، در جنگ با معاویه باز حضرت امیر ملک شاه غازی را بخواند و او سپاه خود را بخواند و جمع کرده از شهمیران روی به مدینه نهاد و چون خبر به حضرت امیر رسید جمعی را به استقبال او فرستاد و به صد اعزاز او را وارد مدینه نمودند.

حضرت بر خواسته وی را تعظیم کرد و سر و روی او را ببوسید و بعد شاه ولایت با سپاه خود روی به ولایت نهروان نهاد و جنگ عظیم شد و لشکر مخالف را دمار

برآوردند و حضرت روی به مدینه نهاد چون به کنار فرات رسیدند حضرت امام حسین بیمار بود بی هوش شد ملک شاه غازی سر مبارک آن حضرت را در کنار گرفته چون حضرت بهوش آمد فرمود: یا ملک من از تو خوشنود شدم خدا از تو خوشنود باد. ملک شاه غازی برخاست و گفت: یا حضرت مرا سه حاجت است به درگاه شما توقع دارم که روا کنی، حضرت قبول فرمودند: ملک شاه غازی گفت: حاجتی به من دهی اول آن که بی من به بهشت قدم ننهی، دوم آن که اولاد مرا دعا کنی که به هزار پشت در پشت، رو از این درگاه نگردانند، سوم آن که اولاد من هرچند از جاهلی گناهکار شوند شفاعت ایشان را نزد جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نمائی.

حضرت هر سه را قبول نمود، دوات و قلم طلبیده و حجت نوشت و به او داده بوسید و بر هر دو چشم نهاد و حضرت امیرالمؤمنین او را مرخص کرده وداع کرد و روی به ولایت عجم نهاد تا در شهر ری به ملک شمیران رسید و ایشان هرگز تقیه نکردند و روز به روز در محبت اهل بیت می افزودند و اولاد ایشان به القاب ملک بماندند و شیخ الاسلام طهران خود را از اولاد ایشان می داند.

حسین اصغر بن امام زین العابدین نسل آن جناب در مدینه مشرفه ساکنند و نسب سادات عالی درجات متولیان قدیمی سید واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم که در ری مدفون است به آن جناب می رسد و این فقره در جلد رابع من جلود اثنا عشری مذکور است و الله اعلم.

در خصوص کراماتی که از روضه حضرت زبیده خاتون علیهاالسلام ظاهر شده و می شود و بسیار مشاهده کرده اند از قبیل متوسل شدن خلق به آن مرقد مطهر و او را نزد حق تعالی شفیع قرار دادن و حاجات خود را خواستن از قبیل شفای بیماران و بینا شدن کوران و ادای دیون و توسعه رزق و مشرف شدن به کربلای معلی و مکه معظمه و زیارت حضرت امام رضا و نذرهایی که می کنند به اجابت می رسد و مکرر مال های خلق از قبیل شتر و غیرهما بیمار می شوند می آورند و دور روضه منوره می گردانند و خدا شفا می دهد.

و مکرر به جهت گم شده و گریخته و نجات از بند و حبس و التفات اکابر و اعظم به زبردستان و الفت میان شوهران و زنان و خواستن اولاد از خالق منان در آن روضه منوره خواسته اند و به برکت صاحب مرقد حاجات ایشان برآمده. و مکرر به تجربه رسیده از کوره پزها هرکدام ثقلب در آجر و آهک و گچ کرده اند به زودی ضرر به ایشان رسیده چه ضرر مالی یا بدنی، و سرعت اجابت دعا مکرر در آن روضه منوره ظاهر شده. و آن چه از کسانی که اعتبار

ص: 311

1- چنانچه در قبل گفته شد حضرت سیدالشهداء دختری به نام زبیده خاتون که در ری مدفون شده باشد ندارد. و هیچ يك از مورخان و شرح حال نویسان در کتب معتبر به این نکته اشاره نکرده اند. اما مقبره منسوب به زبیده خاتون در شهر ری متعلق به کیست؟ مرحوم استاد دکتر حسین کریمان در کتاب ارزشمندی باستان، ج 1، ص 430 می نویسد: «نگارنده چنین می پندارد که اگر در این مکان بانویی به نام زبیده مدفون شده باشد، بی تردید وی زبیده خاتون دختر عم و زن ملکشاه، مادر برکیارق دختر یاقوتی بن داود است، که در ری حالتی کمابیش مشابه سیده زن فخرالدوله داشت، و وی را به دستور مؤیدالملک زندانی و سپس خفه کردند...».

به حرف ایشان بوده نظر به صداقت ایشان مذکور ساخته اند بعضی از آن ها مذکور می شود.

از آن جمله آقا میرزای عطار طهرانی در حضور عالیجناب مجتهد العصری حاجی الحرمین حاجی ملا محمد کرمانشاهانی امام جمعه طهران نقل کردند که محمد شفیع پسر حاجی آقا محمد و جمعی دیگر از اهل سکنه حضرت عبدالعظیم نقل کردند که در بیابان فیروزآباد جمعی دیدند که نوری از سمت قبله آمد و به سر قبه مطهره محمد ابن بابویه قمی رفت و از آن جا آمد و داخل روضه زبیده خاتون شد و بیرون نیامد. و پسر ملا امین چراغچی سرکار حضرت عبدالعظیم نیز این نقل را کرد.

کرامات دیگر آن که، در وقتی که پی برمی داشتیم کربلانی صفرعلی طهرانی که چند سال بود که چشم او نابینا شده بود آمد و روزنه که به سرداب منور شده بود زیارت می کرد و می گوید جمعی آمدند و مرا دور کردند دلم شکست عرض کردم خداوندا به برکت این عروس قاسم هرگاه دختر حضرت امام حسین علیه السلام است چشم مرا شفا بده که از این ذلت کوری عاجز آمده ام و گریه بسیار کردم. همین که خود را به آن روزنه رسانیدم دیدم چشمم روشن شد و تابوت و سرداب آن حضرت را دیدم از شعف سر از آن روزنه برداشتم که بینم بیرون را هم می بینم دیدم آفتاب و زمین و خلق همه را می بینم، بسیار خوشوقت شدم از ترس آن که مبادا رختم را خلق پاره کنند هیچ نگفتم و شب را هم در آن جا ماندم در مهتاب دعای کمیل و قرآن را خواندم و حال چشمم بهتر از اول جوانیم شده.

کرامات دیگر؛ ابراهیم نام، نوکر جماعت شام بیاتی بود می گفت که مدتی است که چشم من کور شده و هرچه داشتم خرج کردم خوب نشد حالی که شنیدم که در روضه عروس قاسم حاجت خلق برمی آید آمدم و گریه بسیار کردم و به درگاه خدا نالیدم به برکت آن حضرت چشمم خوب شد.

کرامات دیگر آن که؛ ضعیفه ای با شوهرش آمد نزدیک ظهر در روضه حضرت

زیبیده خاتون و کسی در میان روضه نبود قدری گریه کرد، دید آواز سه چهار زن می آید که نوحه می کنند به طریق لهجه عربی و از میان قبر منور آواز بر می آید، دوید بیرون آمد نزد خادم ها که راه اندرون سرداب قبر حضرت را به من نمایید می خواهم بروم با آن زنها با هم گریه کنیم، ما گفتیم راهی ندارد چه می گویی خودش رفت و اطراف را گردید دید راهی نیست آمد و گفت: بیایید ببینید گریه زنها را که نوحه می کنند! خادم ها و عمله ها که کار می کردند می گفتند رفتیم دیدیم صدای زن ها می آید به عربی به آواز بلند از میان قبر نوحه می کنند و قریب دو ساعت بیشتر آواز گریه و نوحه بود و بعد ساکت شدند.

جامع این کتاب خود به اتفاق مجتهد العصری حاجی ملا محمد کرمانشاهانی و شیخ الاسلام و گویا عالیجاه مقرب الحضرات السلطانی مهدی قلی خان قاجار نیز بود با جمعی دیگر که در روضه مشرف شدیم آمدند و این نقل را کردند. شیخ الاسلام فرمودند: ما باید آن زن و مرد را بشناسیم و از ایشان بشنویم. خدام گفتند: ما نشناختیم.

عصری، داعی و جناب ملا شریف علی نایب متولی سرکار حضرت در روضه نشسته بودیم که دیدیم شخصی آمد و نزد ما نشست و دعای بسیار به من کرد و گفت: من مکرر آمدم در این روضه و حوایج خود را از خدا خواسته ام و به زودی برآمده و دو روز بیشتر با زوجه خود آمدم آواز گریه زن ها از میان قبر می آمد به طریق لهجه عربی نوحه می کردند بسیار گریستم و شوق و یقین ما زیاد شد گفتیم این تو بودی؟ گفت: بلی. خادم ها نیز آمدند و شناختند اسمش را پرسیدیم گفت: من محمد صادق برادر زن عبداللّه خان فران چاهی می باشم او را گفتیم برو نزد جناب حاجی ملا محمد و شیخ الاسلام می خواهند از شما پرسند.

کرامات دیگر؛ نیز از شفا دادن بیماران و آوردن ساریبانان شتر خود را که مریض

بوده، دور حضرت گردانیدن و گوسفند قربانی کردن و خوب شدن بسیار اتفاق افتاده که هرگاه آن چه مطلع شدند نوشته شود بسیار می شود.

و دیگر خواب، که صلحا و مؤمنین در خواب دیده اند نیز بسیار است چند خواب را نقل می کنیم، چون خواب بین ها ظاهرا از صلحا بودند.

از آن جمله کربلائی محمد گفت خواب دیدم که رفتم در زبیده خاتون دیدم باغ بسیار بزرگی در آن جا هست و درخت های پرمیوه غیر میوه های دنیا به نظرم آمد و خلق بلندقامتی مشاهده کردم از یکی پرسیدم این باغ چیست و شما چه کسید؟! گفت: این باغ بهشت است و ما خادمان حضرت و از شهر حضرت صاحب الامر علیه السلام می باشیم. بعد دیدم یکی فریاد می زند که حاجی میرزا آقایی طهرانی را حضرت می خواهد. دیدم شما را بردند بعد شما برگشتید و به من گفتید: برو خانه کتاب محرق را بیاور که حضرت امام حسین علیه السلام فرموده است که از کتاب محرق نقل عروسی قاسم را بخوانم من کتاب را آوردم و به شما دادم دیدم منبری است و شما بالای منبر رفتید و خلق بسیار جمع شدند عروسی قاسم را خواندید گریه بسیاری شد از خواب بیدار شدم.

خواب دیگر؛ مؤمنی نزد عالیجناب مجتهد العصری حاجی ملا محمد کرمانشاهانی، رفته خوابی دیده بود نقل کرد ایشان فرستادند او را نزد حقیر نقل کرد که در مسجد جامع طهران خوابیده بودم دیدم چاوشی فریاد می زند که حضرت امام حسین علیه السلام به شهر ری آمده خلق روانه خدمت حضرت شدند من هم روانه شدم، رفتم دیدم خلق بسیار جمع شده اند. حضرت فرمود تعزیه خواندند و بسیار گریستند.

بعد که تعزیه تمام شد همان چاوش فریاد می زد که حضرت امام حسین علیه السلام به دیدن دخترش آمده می فرماید که این دختر من است هر کس انکار کند من از او بیزارم.

خواب دیگر؛ خداداد دلائك گفت: من در مجلس عالمی بودم حرف زبیده خاتون برآمد آن عالم می گفت که بر من معلوم نیست و از جمعی دیگر از علما و غیره می شنیدم که هست، رفتم به حضرت عبدالعظیم و از خدا سؤال کردم که در خواب بر من معلوم شود، شب جمعه در خواب دیدم که پیرمردی ریش سفید آمد و مرا گفت برخیز برویم، گفتم به کجا؟! گفت: به آن جا که خواستی معلوم شود.

من با او رفتم دیدم مرا برد به روضه زبیده خاتون و خود ایستاد و مرا گفت: برو به در روضه. من نزدیک رفتم دیدم رخت خوابی در میان روضه افتاده است و زنی به صورت عروسان در نهایت وقار در آن جا است، سلام کردم و بیرون ایستادم دیدم فرمود: برو کیفیت ما در بحر انساب نوشته است همان است ببین. من گفتم بحر انساب چه چیز است؟ فرمودند: کتاب بحر انساب هست برو ببین بر تو معلوم می شود.

می گوید من برگشتم که بیایم دیدم جوانی نورانی دست و پا به حنا آمد من سلام کردم گفت: چه می خواهی؟ گفتم: می خواستم بدانم حضرت زبیده خاتون در این روضه مدفون است، زنی به من فرمود برو کتاب بحر انساب را ببین. دیدم آن جوان هم فرمودند: بلی برو کتاب بحر انساب را ببین، در طهران بر تو یقین می شود که در این جا هست. و از پیش من رد شدند و داخل حجره نزد آن زن رفتند من به این طرف آمدم دیدم آن پیرمرد به من گفت چرا دست حضرت قاسم داماد را نبوسیدی؟ گفتم ندانستم خواستم برگردم گفت: رفت داخل حجله عروس خود شد من غصه خوردم و با تأسف از خواب بیدار شدم و آمدم پرسیدم در بحر انساب، صریح در آمدن آن حضرت به ری و فوت شدن ایشان بود یقین من شد و از شك بیرون آمدم.

خواب دیگر؛ حقیر، کربلایی محمد دولابی را گفته بودم ده هزار بار سقط بیاورد از

برای سرکار حضرت و وجه بگیرد، کربلایی محمد فراموش کرده بود، دو سه روز گذشت ما معطل بودیم به جهت بنایی و سقط نداشتیم، می گوید کربلایی محمد که من شب در خواب دیدم که کسی به تندی به من گفت: که چه شد نقل زبیده خاتون؟! از هول از خواب بیدار شدم، گفتم: من روز گذشته رفتم به آن جا و زیارت نکردم من بعد به زیارت می روم؛ دو دفعه خوابیدم باز در خواب دیدم که کسی به تندی به من می گوید که چرا سقط که حاجی میرزا آقایی به جهت زبیده خاتون گفته بود نیاوردی؟! از هول از خواب بیدار شدم و صبح مال فرستادم سقط را بیاورد؛ از این قبیل خواب بسیار دیده اند.

ص: 317

نوحه زبیده خاتون عروس قاسم، دختر امام حسین علیه السلام

عروس قاسم پا در حنایم *** پدر کرده عروسی از برایم

عروسیم فتاده در قیامت *** بگریید ای عزیزان از برایم

کردند عروسی من *** در کربلا عزیزان

اهل حرم نمودند *** در خیمه گاه افغان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

باب شهید داده *** دستم به دست قاسم

گفتا امانتت را *** بستان ز من تو ای جان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

زینب مرا بیار است *** قاسم چه گشت داماد

حوران نموده فریاد *** قاسم مبارکت باد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

جبرئیل در هوا گفت *** با ساکنان جنت

در کربلا عروسی است *** قاسم شده است داماد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ای شافع قیامت *** در کربلا نظر کن

دارد حسین عروسی *** زینب به ناله فریاد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

یا فاطمه خبر شو *** در کربلا عروسی است

برگو علی بیارد *** خلعت برای داماد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

عروس قاسم پا در حنايم *** پدر کرده عروسی از برایم

گرید زبیده خاتون *** گوید با آه و افغان

کی دیده است عروسی *** باشد حنايش از خون

ص: 318

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

باشد عروسی را ناز *** در حجله و عروسی

من در شب عروسی *** دارم عزای داماد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ای شیعیان جهازم *** از اشک چشم سازم

گریه کنید بر من *** تا برگ عیش سازم

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

هر کس که اشک ریزد *** اندر عروسی من

دارد به روز محشر *** حقی به گردن من

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

عروس قاسم پا در حنایم *** پدر کرده عروسی از برایم

عروسیم فتاده در قیامت *** بگریید ای عزیزان از برایم

زن های اهل ایمان *** کی دیده است عروسی

بی بزم عیش باشد *** من آن عروسم ای جان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ای خواهران دلسوز *** مجلس برام سازید

دارم توقع این *** ماتم برام گیرید

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

در روضه ام بیاید *** کان حجله عروسی است

گیرید بزم عشرت *** بهرم کنید افغان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

قاسم ندیده کامی *** از من در این عروسی

سوزد جگر برایش *** تا روز حشر دامان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ص: 319

قاسم نموده جان را قربان جانان *** در کربلا به صد زار گردید تشنه قربان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

من بعد قتل قاسم *** با مادر حزینم

اسب پدر سواره *** کردیم رو به ایران

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

عروس قاسم پا در حنائیم *** پدر کرده عروسی از برایم

عروسیم فتاده در قیامت *** بگریید ای عزیزان از برایم

مادر برفت در غار *** شهربانو وفادار

در ری نمودم منزل *** ماندم غریب و افکار

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

تنها و بی کسم من *** آید چه بر سر من

زینت دهید قبرم *** از اشک چشم جانان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

چون اشقیا بدلت *** از شدت عداوت

آورده رأس قاسم *** در ری زدند چوگان

من دختر حسینم *** گو نور هر دو عینم

یک زن به کوه شمران *** کرده پسر به قربان

سر از پسر بداده *** بگرفت و کرده پنهان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

کردند مرا شهیدم *** من زندگی ندیدم

از شدت تقیه *** قبرم بمانده پنهان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

من در میان قبرم *** رویم به سوی قاسم

تا حشر این چنینم *** در شهر ری عزیزان

ص: 320

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

باشند زنان وفادار *** با اهل بیت اطهار

از سوز گریه و آه *** جان را کنند قربان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

آیید مرقد من *** گیرید ماتم من

تا از شما شوم شاد *** ای خواهر عزیزان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

من اهل این ولایم *** از نسل پادشایم

اولاد یزدجردم *** نگرفته کس عزایم

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

هر کس که نیست از ما *** منکر شوند بر ما

پیوسته این چنین بود *** با جدّ امجد ما

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

نوحه دیگر

عزیزان، من حسین را زیب و زینم *** ضیای چشم زهرا نور عینم

غریب شهر ری نامم زبیده *** عروس قاسم در خون طپیده

عزیزان من چراغ عالمینم *** گل باغ علی نور دو عینم

سلام از من صبا بر در مدینه *** به نزد جدّه ام آن بی قرینه

بگو در ری نهالت شد سفینه *** بیا بنگر فدایت شور شینم

سر از قبرت برون کن جان جدّه *** نگر بر حال زارم جان جدّه

ز شور عیش شد قدم خمیده *** بیا بنگر فدایت شور شینم

مبارك باد گو عمم حسن را *** نهال مرتضی شاه زمن را

شده وقت سروش این انجمن را *** کفن آور برای نور عینم

ص: 321

نوحه ديگر

زين العابد بيمار *** بر درد و غم گرفتار

از شدت مصيبت *** افتاده با تن زار

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

سيلى زدند رويم *** خنجر كشيده سويم

افشان نموده مويم *** بردند آبرويم

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

معجز ز سر كشيده *** گوشواره ها بريند

گوشم ز ظلم دريند *** خلخال را كشيده

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

از ترس نيزه و تير *** دلها ز زندگى سير

زين العبا به زنجير *** زد شمر نوك شمشير

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

رأس پدر چه ديدم *** بيريده شد اميدم

يكباره دل ز دنيا *** از عمر خود بريدم

عروس قاسم نامم زبيده *** فلك خاك مرا درى كشيده

بر ذوالجناح يابم *** با مادرم سواره

رو سوي رى نموديم *** اين ظلم ها چه ديديم

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

مادر برفت در غار *** ماندم غريب و بى يار

در شهر رى گرفتار *** زين غم خدا عزادار

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

بردند عمّه هایم *** در شام با اسیری

ص: 322

من شهر ری اسیرم *** مهمان این ولایم

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

بهر خدا بیاید *** قبرم تمام سازید

گریید بهر قاسم *** ماتم برام دارید

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

قاسم به دیدن من *** چو آید افسر من

اهل وفا چه بینید *** ماند چه در بر من

عروس قاسم نامم زبیده *** فلک خاک مرا در ری کشیده

گو یابند و در این شهر *** دوستی که باشدش مهر

سازد برای من قبر *** بدهد مرا خدا صبر

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

آمد غلام بابم *** از کربلای پر غم

احیا نموده قبرم *** اجرش دهد خدایم

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

یکدسته منکر من *** باریست بر دل من

شرم از خدا ندارند *** اینست مشکل من

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

ای منکران قبرم *** کمتر کنید جبرم

تا کی کنید خرابم *** دیگر نمانده تابم

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

عروس قاسم نامم زبیده *** فلک خاک مرا در ری کشیده

(5) نور الآفاق

تأليف:

شيخ جواد شاه عبدالعظيمي (م 1355 ق)

ص: 325

حاج شیخ جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی متوفای 1355ق در ارتباط با حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان ری و تاریخ ری و ... چندین کتاب و رساله نوشته است که در دو کتابی که از ایشان در دست است از آنها نام می برد.

کتابهای ایشان در موضوعات بالا بدین شرح است:

1. الخصائص العظیمیة؛ 2. نور الآفاق و شهاب لأهل النفاق؛ 3. الأخبار العظیمیة؛ 4. التحفة العظیمیة؛ 5. تذکره ری؛ 6. زیدة الانساب فی نسب ساداة الانجاب (شرح حال امامزادگان شهر ری است)؛ 6. تحفة الفقهاء فی تذکرة العلماء؛ 8. تحفة الفاطیة و

در دو کتاب الخصائص العظیمیة و نور الآفاق از آن چند کتاب یاد کرده است و تصریح کرده است که نوشته است، و لکن با فحص و تتبعی که انجام شد هیچ اثری از تألیفات نام برده به دست نیامد.

در ارتباط با دو کتاب موجود یعنی: الخصائص العظیمیة و نور الآفاق نقد و انتقادات فراوانی شده است، و اول کسی که از این دو کتاب انتقاد کرده است، مرحوم محمد شریف رازی در کتاب «اختران فروزان ری و طهران»، ص 79 است. به جهت مطالب نادر و شاذی که در این دو کتاب ذکر شده است، ظاهراً انتقادات بر او وارد باشد.

لازم به تذکر است که اگر مطلبی مثل تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و یا تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام و ... برای کسی از قرآنی مسلم شده و لکن مستند تاریخی نداشته باشد، نمی توان از آن دفاع کرد و یا آدرس به کتابهای مجهول و یا ناشناخته و یا ثبت نشده داد. متأسفانه این موارد در کتاب خصائص العظیمیة و نور الآفاق رخ داده است، به نحوی که برای اثبات مطلبی مؤلف ارجاع

به کتاب دیگری از خودش می دهد که این نحوارجاع ها موجب موهن است. ملاحظه کنید: رأیتُ في بعض كتب: تحفة العظيمة»، «يقول المؤلف في أخبار العظيمة».

باتوجه به این اوصاف چاپ این کتابها مناسب نبود، و لکن بعضی ها بر این باورند که اگر چه ایشان مستند قوی برای اثبات مدعای خود ندارد و لکن از قرائن پیداست که این تاریخ تولد ووفات ها درست به نظر می رسد. لذا کتاب الخصائص العظيمة در این مجموعه و نور الآفاق در مجموعه رساله ها پیرامون امامزادگان به طبع رسید، و اشکالات و انتقاداتی که به این دو کتاب شده است نیز در مقدمه و بعضاً در پاورقی به چاپ رسیده است.

حضرت آیه الله استادی در مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او» در معرفی و نقد آثار حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی چنین می نویسد:

6. الخصائص العظيمة

حاج ملا علی کنی متوفای 1306 دامادی داشته است به نام حاج شیخ مهدی بن ملا رجبعلی لاریجانی شاه عبدالعظیمی.

حاج شیخ مهدی آن طور که در ذریعه 7/169 فرموده در سال 1308 و آن طور که در کتاب اختران فروزان ص 80 گفته شده حدود سال 1314 برای زیارت به مشهد مقدس رفته بود و همانجا وفات کرد.

حاج شیخ مهدی فرزندی داشت، که یکی از آن ها حاج شیخ جواد است که در سسال 1355 از دنیا رفته و در ایوان آینه حرم مطهر حضرت عبدالعظیم دفن شده است. او از شاگردان میرزا حسین خلیلی تهرانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم طباطبایی صاحب عروه بوده و در حضرت عبدالعظیم به وظایف دینی از امامت جماعت و غیره اشتغال داشته است.

یکی از تألیفات او الخصائص العظيمة است. که در 63 صفحه جیبی در سال 1318 قمری چاپ سنگی شده است. (1)

ص: 328

این کتاب به زبان فارسی تألیف حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی است که در سال 1343 تألیف شده(2) و در سال 1344 در 130 صفحه جیبی توسط فرزندش شیخ مهدی بن شیخ جواد (و به عبارت خود او: خادم شریعت مطهره حاج شیخ مهدی سلطان العلماء نجفی نظام التولیه و خزانه دار حضرت عبدالعظیم علیه السلام) چاپ شده است و نسخه چاپی آن در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی در قم موجود است.

نام این کتاب نور الافاق است و در ذریعه علامه طهرانی ج 16 ص 367 و در فهرست کتب فارسی چاپی خان بابا مشار چاپ اول ج 1 ص 1195 به اشتباه «فوز الافاق» نامیده شده است. اما در ذریعه ج 24 ص 355 با نام صحیح آن «نور الافاق» یاد شده است.

حضرت آقای رازی در کتاب «اختران فروزان ری و طهران» ص 79 می نویسد:

شیخ جواد کنی فرزند دوم حاج شیخ مهدی لاریجانی و سبط علامه کنی در شهر ری به دنیا آمد و پس از خواندن مقدمات و سطوح در ری و تهران به نجف اشرف مهاجرت، و از محضر حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی و آخوند خراسانی استفاده نمود و پس از آن به ری مراجعه و بعد از فوت برادرش حاج شیخ آغابزرگ در مسجد صحن به اقامه جماعت و ترویج دین پرداخت و منبری شیرین داشت... تصنیفاتی مانند «نور الافاق» که در سال 1344 چاپ شده است و چیزهای دیگر هم مانند خصائص عظیمیه در

ص: 329

1- از حضرت آقای حاج سید محمود مرعشی ریاست کتابخانه آیه الله مرعشی تشکر می شود که عکس نسخه این کتاب را در اختیار این جانب قرار دادند.

2- به صفحه 20 نور الافاق رجوع شود.

شرح حال حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به رشته تحریر آورده که چندان مفید نیست. در سوّم جمادی الآخرة 1358 قمری از دنیا رفت و در ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم کنار برادرش مدفون شد (پایان کلام آقای رازی).

در کتاب نور الآفاق مطالب تازه ای دیده می شود که هر کدام دلیلی بر بی اعتباری این کتاب می تواند باشد:

مطلب اوّل: می گوید حدیث شریف کساء صحیحاً از دوازده کتاب معتبر که شش کتاب از کتب معتبره شیعه و شش کتاب از کتب معتبره عامّه است به اختلاف نسخ مرسله و معنعناً نقل شده.

1. فی «مناقب العترة» عن احمد بن محمد بن فهد الحلّی مرسله عن زید بن الحسن بن الامام عن ام سلمة عن فاطمة الزهراء سلام الله علیها.

2. فی ذخائر العقبی عن واصلة بن الاسقع.

3. وفي درر السمطين فی مناقب السبطين عن جمال الدين الزرندي المدني معنعنا عن الصادق عليه السلام عن محمد الباقر عن زين العابدين عن الحسين بن

علي عن الحسن عليه السلام فی خطبته.

4. وفي كنوز المناقب عن ابن مسعود عن علي بن الحسين عليهما السلام

5. وفي المنتخب عن الشيخ الطريحي.

6. وفي صحيح البخاري عن عائشة ام المؤمنين.

7. وفي سنن الترمذي فی مناقب اهل البيت عن زينب مربية النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن عائشة.

8. وفي شرح الكبرى الاحمر لعلاء الدين السمناني عن البيهقي عن عائشة.

9. وفي جواهر العقدين فی قصص عجيبة لاهل بيت النبوة.

10. و عن الملا فی سيرته عن عمرو بن أبي سلمة.

11. وفي قصص النبوة فی بركات اهل بيت النبوة.

12. و عن الغتاني عن حفصة بنت عمر فی معجمه.

و سمعت شيخى الثقة الحاج شيخ محمد حسين السيستانى فى سند هذا الحديث الشريف قال سمعت عن سيد حسن بن سيد مرتضى اليزدى قال روى صاحب العوالم فى الجلد 62 فى احوالات ام ائمة الطاهرين روى صاحب العوالم الشيخ عبدالله البحرانى عن شيخه سيد هاشم البحرانى عن شيخه الجليل السيد ماجد البحرانى عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثانى عن شيخه مقدس الاردبيلى عن شيخه على بن عبد العال الكركى عن الشيخ على بن هلال الجزائرى عن الشيخ على بن الخازن الحائرى عن الشيخ احمد بن فهد الحللى عن الشيخ ضياء الدين على بن الشهيد الاول عن ابيه الشهيد الاول عن فخر المحققين عن شيخه علامة الحللى عن شيخه المحقق عن شيخه ابن نماء الحللى عن شيخه محمد بن ادريس الحللى عن ابن حمزة الطوسى صاحب ثاقب المناقب عن الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب عن الطبرسى صاحب الاحتجاج عن شيخه الجليل حسن بن محمد بن حسن الطوسى عن ابيه شيخ الطائفة عن شيخه المفيد عن شيخه ابن قولويه القمى عن الشيخ الكلينى عن على بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم بن هاشم عن احمد بن محمد بن ابى نصر البنزطى عن قاسم بن يحيى الحذاء الكوفى عن أبى بصير عن ابان بن تغلب البكرى عن جابر بن يزيد الجعفى عن جابر بن عبدالله الانصارى عن فاطمة الزهراء عليها سلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال سمعت عن فاطمة الزهراء عليها سلام انها قالت دخل على أبى... .

مطلب دوم: تولّد و وفات حضرت عبدالعظيم را در پنجشنبه 4 ربيع الآخر 173 و 15 شوال 252 دانسته و اين مطلب را از كتاب «نزّهة الابرار فى نسب اولاد الائمة الاطهار» تأليف سيد موسى موسى برزنجى شافعى مدنى، و كتاب «طبقات الاشراف» تأليف نور الدين مكى حنفى كه در مصر قاضى القضاة بوده، و كتاب «مناقب العترة» تأليف احمد بن محمد بن فهد حللى نقل کرده است.

از کتاب اول نقل کرده که حضرت عبدالعظیم قد ادرك الرضا والتقى والنقى عليهم السلام - و كان من اصحابهم وروى عنهم - والعسكري في صغره وروى زيارته كزيارة الحسين والرضا.

و از کتاب دوم نقل کرده: و اعقاب عبدالعظیم كثيرة في المدينة و البصرة و مصر العتيق.

و از کتاب سوم نقل کرده: توفي في مسجد الشجرة... و دفن عند شجرة التفاح في باغ رجل من الشيعة... .

در ص 43 می نویسد: چون وفات حضرت عبد العظیم علیه السلام از زمان وفات آن حضرت تا 1309 هجری معلوم نبوده آقای والد (حاج شیخ مهدی) و این خادم شرع انور در سفر مکه معظمه و تشرف مدینه منوره از کتب معتبره به دست آورده و از آن سال تا کنون در آستان قدس آن حضرت و تهران اقامه عزاداری را معمول نموده که چون روز قتل، اصناف محترم مخصوص اصناف زاویه مقدسه دکانین را تعطیل نموده با دسته سینه زن و زنجیر زن به صحن مبارک مشرف شده... .

مطلب سوم: در ص 82 می نویسد: چون تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه سلام الله علیها تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود جناب حجه الاسلام آقای حاج شیخ جواد مجتهد (یعنی مؤلف) در مسافرت مکه معظمه زادهای الله شرفا و تعظیما در مدینه طیبیه در کتابخانه مبارکه به زحمت زیاد به دست آورده و در کتاب «نزهة الأبرار فی نسب اولاد الأئمة الاطهار» و در کتاب «لوائح الانوار فی طبقات الاخیار» که کتاب مفصلی است نقل می فرماید: ولدت فاطمة بنت موسى بن جعفر فی المدينة المنورة غرة ذو القعدة الحرام سنة 173 و توفیت فی العاشر من ربیع الثانی سنه 201.

مطلب چهارم: از هفتصد سال قبل ابا عن جدّ از خدام والامقماش محسوب می شویم و به ترویج شریعت مطهره در این آستانه مقدسه مشغول بوده ایم

ص: 332

و فعلاً بحمد الله تعالى به ترویج شریعت مطهره و نظم آن آستانه مبارکه و خازنی آن حضرت مشغول می باشم.

مطلب پنجم: می نویسد در التحفة العظیمیة (تألیف خود حاج شیخ جواد) مسطور است که صاحب معجم البلدان می نویسد در سنه 600 وارد ری شدم شهر بزرگی دیدم انهار جاریه، اشجار کثیره، و مدارس متعدد، و اعظم ایشان مدرسه سید ابوالفتح رازی بوده که چهارصد مرد فقیه در آن تدریس می کردند و تمام مدرسه از کاشی کبود بود....

نگارنده این رساله پس از نگاه کردن کتاب نور الافاق و آگاهی بر محتوای آن به این نتیجه رسیده که مطالب تازه این کتاب بی اساس و غیر معتبر است (1) و حمل بر صحت آن این است که این حاج شیخ جواد در نقل مطالب به کسانی اعتماد می کرده است که قابل اعتماد نبوده اند و احیاناً از کتابهای جعلی و مخترع و مختلق مطالبی را یاد می کرده اند.

و مطالبی که از آن کتاب نقل شد برای اهل فضل و اطلاع می تواند بهترین گواه بر بی اعتباری آن کتاب باشد.

و تاریخ تولد و وفاتی که برای حضرت عبدالعظیم و حضرت معصومه در این کتاب یاد شده بی اساس است و نباید به آن توجه شود.

و متأسفانه این تاریخها از این کتاب به کتابهایی از قبیل «بدائع الانساب» لاهوتی و «تذکره عظیمیه کلباسی» و کتاب آقای صادقی اردستانی نفوذ کرده است: در بدائع الانساب ص 39 می نویسد: یکی از معاصرین این حقیر نقل کرد از کتاب نزهة الابرار سید موسی شافعی و مناقب العترة

ص: 333

1- آنچه از یاقوت حموی نقل کرده در معجم البلدان یا مراصد باید باشد که نیست؟! ادعای سابقه هفتصد سال خادم و خازن بودن؟! تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه را از کتاب «لواقح الانوار»؟! و تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم را از سه کتاب که نشانی از آن ها در دست نیست؟! و نقل حدیث شریف کساء با سندی آن گونه و مصادری آن چنان که در متن نقل شده!!! عصمنا الله من الزلزل.

احمد بن محمد بن فهد حلی و تاریخ نور الدین محمد السمهودی که ولادت عبدالعظیم پنجشنبه 4 ربیع الثانی سال 173 در مدینه و وفاتش در ری 15 شوال 252 است، و این حقیر هیچ کدام از کتابهای مذکور را ندیده ام.

در تذکره عظیمیه ص 102 - 106 مطالب نور الافاق را به تمامه نقل نموده است و از مؤلف به عنوان محدث علیم؟! یاد کرده است.

8 و 9 و 10 - تذکره ری - التحفة العظیمیة - الاخبار العظیمیة

این سه کتاب هم به نوشته خود آن حاج شیخ جواد در کتاب نورالآفاق ص 21 و 106، از تألیفات اوست که چاپ نشده و هیچ اطلاعی از آن ها نداریم (1)

اما اگر این سه کتاب هم مانند کتاب نورالآفاق او باشد نباید این ها را از مصادر معتبر شرح حال حضرت عبدالعظیم به شمار آوریم.

از تألیفات دیگر او که باز در نورالآفاق یاد شده است: تحفة الفقهاء فی تذکرة العلماء، زیدة الانساب، تحفة الفاطمیة (که شاید پیرامون حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها باشد). و نیز شرح حال شیخ ابوالفتوح رازی که ضمیمه کتاب نورالآفاق او چاپ شده و در سال 1320 محمد الغروی الشریانی (ظ فاضل شریانی) بر آن تقریظ نوشته است.

و در این جا مناسب است یادآوری شود که ضرر و زیان نوشته های سست و بی مدرک، و سهل انگاری در نقل مطالب، قابل اغماض نیست. نویسنده متعهد و متدین باید ملزم باشد که مطالب سست و غیر مستند نقل نکند (مگر مطالبی که از ابعاد آموزنده آن می توان بهره برد مانند نقل داستانهایی که گاهی به جعلی بودن آن اطمینان پیدا می شود) و در صورت نقل، خواننده را به بی اعتباری و سستی آن واقف سازد.

ص: 334

1- . به اعلام الشیعه قرن چهاردهم، ص 344 و گنجینه دانشمندان، آقای رازی ج 3، ص 638 رجوع شود.

خدای نکرده برخی از گویندگان و نویسندگان مانند آن کسی نباشند که می گفت چون مردم به قرآن بی توجه بودند حدیثی در فضائل قرائت سور قرآن جعل کرده و منتشر ساختیم تا به قرآن توجه شود؟! (1). (2)

در کتاب مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری در ارتباط با این کتابها چنین نوشته شده است:

14/14 . الخصائص العظیمیة (فارسی)

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

با تصحیح: آقا شیخ بهاء الدین معین العلماء، به سعی و اهتمام: آقا شیخ

علی خازن التولیة چاپ سنگی، تهران، کارخانه آقا میرزا علی اصغر باسمة چی، رجب 1318ق، کاتب: محمد حسن گلپایگانی، 63+46+18ص، در 750 جلد، جیبی .

این کتاب مختصری از شرح احوال و آثار حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. مطالبی که از آنها یاد شده بدین قرارند: 5 حدیث در ثواب زیارت آن حضرت، 5 حدیث در فضیلت، قول 5 نفر از علمای اعلام در جلالت قدر آن حضرت و الامقام، و زیارتنامه آن حضرت، پنج حدیث به نقل از ایشان و 5 حدیث دیگر.

پس از متن کتاب دو ضمیمه نیز به آن ملحق شده است: ابتدا قوانین آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام در 20 بند ذکر شده و سپس موقوفات مسجد جامع و حرم مشخص شده اند. (به خط سیاق در 46ص). و ضمیمه دوم صورت وقفنامه آقا میرزا مطیع خان مستشار الملك وزیر کل اداره مرکزی بروجرد بر آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها است در 18ص. ر.ك: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج 2، ص 1889؛ المسلسلات فی الاجازات، ج 2، ص 235.

ص: 335

1- . به کتاب درایة شهید ثانی نگاه کنید.

2- . سی مقاله، ص 46 - 52.

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

سنگی، تهران، مطبعه حاجی عبدالرحیم، 1334ق، کاتب: محمد علی، 120ص، جیبی.

کتاب در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام به رشته تحریر در آمده و همراه آن مطالب پراکنده دیگری نیز گنجانده شده است که برخی از عناوینش بدین صورت اند: حدیث کساء، تولد و وفات حضرت عبدالعظیم، تحقیق جوادیه، نسل آن حضرت، زیارتنامه پنج حدیث کبیر و صغیر، دعای حضرت، سوگواری وی و دیگر قبور مشاهد مشرفه و امامزادگان ری، زیارتنامه آنها، امامزاده حمزه بن موسی، امامزاده طاهر، امامزاده زید، امامزاده عبدالله، امامزاده حسین بن عبدالله ایض، امامزاده ابوالحسن و دیگر امامزاده ها، بی بی زبیده، بی بی شهربانو، امامزادگان طهران، شرح احوالات حضرت معصومه و زیارت وی، زیارت چهارده معصوم، زیارت امام حسین علیه السلام و شهدای دیگر، ترجمه شیخ ابو الفتح رازی. پایان تألیف کتاب در جمادی الثانی 1320ق است.

شایسته ذکر است که برخی از مطالب تازه ای که مؤلف در کتاب خود ذکر کرده بی اعتبار می باشند و از ارزش آن کاسته اند.

ر.ک: الذریعة، ج 16، ص 367 (که به اشتباه نام کتاب «فوز الآفاق» آمده است)؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانبابا مشار، ج 5، ص 5329؛ الذریعة، ج 24، ص 355 (با عنوان «نور الآفاق»).

8/8 . التحفة العظیمیة

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق) مؤلف در کتاب دیگرش «نور الآفاق»، ص 21 این عنوان را یکی دیگر از

ص: 336

تألیفات خود دانسته و به آن ارجاع داده است اما هم اکنون هیچ اطلاعی در خصوص آن نداریم.

4/4. الاخبار العظيمة

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

در خصوص این کتاب هیچ اطلاعی نداریم. اما خود مؤلف در کتاب دیگرش نور الآفاق، ص 21 و 106 از آن یاد کرده است.

396/18. تذکره ری

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

به نوشته خود مؤلف در کتاب دیگرش نور الآفاق، ص 106 از تألیفات اوست اما اطلاع دیگری در مورد آن نداریم.

لازم به ذکر است که کتاب الخصائص العظيمة در تهران، 1318ق در قطع جیبی در 63 صفحه چاپ سنگی شده است و در بعضی از چاپ های الخصائص العظيمة، صورت موقوفات حضرت عبدالعظیم و وقفنامه مستشار الملك شفیع گرگانی، ضمیمه آن کتاب شده است. رجوع شود به فهرست فارسی مشار، ج 2، ص 1889؛ و فهرست چاپی فارسی بنگاه ترجمه، ج 1، ص 1268؛ فهرستواره منزوی، ج 3، ص 1636.

جناب حجه الاسلام سید صادق حسینی اشکوری در مقاله «کوچ مسافر ری» تحقیقی جامع پیرامون ولادت و شهادت و مسافرت حضرت عبدالعظیم حسینی علیه السلام به شهر ری دارد، و در بخش نخست و دوم مقاله مطالب حضرت آیه الله استادی را نقد و بررسی کرده است، مناسب دیده شد که مطالب مقاله «کوچ مسافر ری» که در ارتباط با کتاب نور الآفاق است در دید فضلا و نویسندگان قرار گیرد.

ص: 337

بخش نخست: تاریخ تولد:

درباره تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام اطلاع روشنی در دست نداریم .

جناب آقای عزیرالله عطاردی در کتاب خود که درباره حضرت عبد العظیم علیه السلام نگاشته (1) می گوید :

از تاریخ تولد حضرت عبدالعظیم اطلاع درستی نیست و در مصادر ترجمه او از این موضوع ذکری بمیان نیامده ، ما هر چه در این مورد تحقیق کردیم به این مطلب برنخوردیم ، ولی آنچه مسلم است وی در زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حیات داشته .

اکثر ترجمه نویسان نیز درباره تولد حضرت یا اشاره ای نکرده اند و یا تصریح نموده اند که از تولد آن حضرت اطلاع دقیقی در دست نیست .

قول اول : تولد در سال 173 :

اولین منبع فارسی که تاریخ دقیق تولد آن حضرت را بیان داشته کتاب نور الآفاق حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی است که در سال 1343 ه . ق تألیف شده و در سال 1344 در 130 صفحه جیبی به چاپ رسیده است .

قبل از نقل کلام نور الآفاق باید درباره اعتبار مؤلف و کتاب وی گفتگویی کرد.

مرحوم رازی در اختران فروزان ری (2) درباره وی مطالبی نگاشته که خلاصه اش این است :

شیخ جواد کنی فرزند دوم حاج شیخ مهدی لاریجانی و سبط علامه کنی در شهر ری به دنیا آمد . پس از خواندن سطوح راهی نجف شد و از محضر آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی بهره برد . سپس به ری

ص: 338

1- . عبد العظیم الحسنی حیاته و مسنده زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، ص 63 .

2- اختران فروزان ری، ص 79 .

مراجعه و در مسجد صحن به اقامه جماعت و ترویج دین پرداخت و منبری شیرین داشت. تصنیفاتی مانند نور الآفاق و چیزهای دیگر مانند خصائص عظیمیه در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام دارد که چندان مفید نیست. در سال 1358 قمری رحلت کرده در ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم کنار برادرش دفن شد.

یکی از مدرّسین محترم حوزه هم در مقاله خود(1) با عنوان آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او این مطلب را نقل کرده و سپس می نویسد:

در کتاب نور الآفاق مطالب تازه ای دیده می شود که هر کدام دلیل بر بی اعتباری این کتاب می تواند باشد.

سپس به نقل بعضی از مطالب بی اساس آن کتاب پرداخته و آنگاه می نویسد:

نگارنده این رساله پس از نگاه کردن کتاب نور الآفاق و آگاهی بر محتوای آن به این نتیجه رسیده که مطالب تازه این کتاب بی اساس و غیر معتبر است، و حمل بر صحت آن این است که حاج شیخ جواد در نقل این مطالب به کسانی اعتماد می کرده است که قابل اعتماد نبوده اند و حیثاً از کتابهای جعلی و مخترع و مختلق مطالبی را یاد می کرده اند. و مطالبی که از آن کتاب نقل شد برای اهل فضل و اطلاع می تواند بهترین گواه بر بی اعتباری آن کتاب باشد.

نگارنده این سطور عرض می کند: مطالبی که نویسنده محترم فرموده به نحو موجب جزئیة صحیح است، ولی نمی توان درباره تمامی آنچه از او نقل کرده نسبت جعل داد. البته در این مقام درصدد بیان آن مطالب و بررسی صحت و سقم آن نیستیم مگر آنچه مربوط به تاریخ حضرت عبدالعظیم علیه السلام می شود.

در این باره باید گفت: آنچه از ظاهر کلام صاحب مقاله بر می آید آن است که

ص: 339

کتابهای مورد استناد نور الآفاق جعلی هستند، عرض نگارنده آن است که: در صحت اسامی کتب و حتی انتساب آنها به مؤلفاتشان احتمال صحت می رود بلکه در بعضی مواضع این صحت یقینی است، لکن آنچه مهم است آن است که آیا این مؤلفین در کتابهای مذکوره مطلب مذکور را نقل کرده اند یا نسبت مطلب به آنها جعلی می باشد.

و اگر صحت کتابها و انتسابشان ثابت شد آنگاه برای اثبات کذب حاج شیخ جواد، باید آن کتاب را ملاحظه نموده و کاملاً تورق کرد، و چه بسا اگر تشکیک بیشتری بنمائیم باید بگوئیم به نسخه های خطی آنها باید مراجعه نمود چرا که در بسیاری از طبقات دوران معاصر از آفت تحریف و سقط! مصون نمانده ایم.

به هر حال تصور نگارنده آن است که تواریخ مذکور در کتاب نور الآفاق اگر هم جعلی باشد ولی با دقت و رعایت جوانب تاریخی گفته شده است، از این رو انسان را در نسبت جعل دادن به تأمل واداشته و به تحقیق و تفحص بیشتری وامی دارد.

مثلاً در نور الآفاق (1) می نویسد:

چون تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ جواد مجتهد (یعنی مؤلف) در مسافرت مکه معظمه زاده ها الله شرفاً و تعظیماً در مدینه طیبه در کتابخانه مبارکه به زحمت زیاد به دست آورده و در کتاب « نزهة الابرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار » و در کتاب لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار که کتاب مفصلی است نقل می نماید: ولدت فاطمة بنت موسى بن جعفر فی المدينة المنورة غرة

ص: 340

ذی القعدة (در اصل : ذوالقعدة) الحرام سنة 173 و توفیت فی العاشر من ربیع الثانی سنة 201 .

حال باید در مورد دو کتابی که نام برده بررسی نمود :

کتاب اول : نزهة الأبرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار این کتاب به تصریح خود مؤلف از سید موسی موسوی برزنجی شافعی مدنی است (1).

نگارنده درباره این کتاب مطلبی بدست نیاورد جز آنکه صاحب ذریعه (2)

می فرماید : مطبوعٌ كما حُكِيَ عنه .

بنا بر این خود صاحب ذریعه این کتاب را ندیده و برای او نقل شده که این کتاب به چاپ رسیده است .

بعید نیست مستند صاحب ذریعه همان نور الآفاق یا کتابی دیگر باشد که از وی اخذ کرده است ، و تعجب است از صاحب ذریعه که چطور نام این کتاب را با تصریح بر شافعی بودنش در ذریعه که در ذکر تصانیف شیعه می باشد آورده است !

کتاب دوم : لوائح الأنوار فی طبقات الاخیار است . ظاهر صاحب مقاله انکار وجود این کتاب است چرا که در تعریض به بی اساسی مطالب نور الآفاق عباراتی دارد از جمله :

تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام را از کتاب « لوائح الأنوار » ؟ !

و علامت سؤال و دو تعجب به فهم قاصر و فاطر نگارنده ظاهراً حاکی از انکار وجود چنین کتابی است .

کتاب لوائح الأنوار در کشف الظنون معرفی شده و از کیفیت مباحث آن نیز - که در طبقات اولیاء و زهاد و عرفاء نگاشته شده - برمی آید که ممکن است چنین مطلبی در آن یافت شود . (دقت شود که عرض نگارنده فقط در

ص: 341

1- نور الآفاق، ص 13 .

2- ذریعه، ج 24، ص 107 .

امکان ثبوتی است و در مقام اثبات و جزم به مطلب نیست).

در کشف الظنون(1) می گوید :

لواقح الأنوار فی طبقات السادة الأخیار فی مجلد للشیخ أبی المواهب عبدالوهاب بن احمد الشعرانی الشافعی المتوفی سنة 973 ، قال :
لحضت طبقات جماعة من الأولیاء الذین یقتدی بهم فی طریق اللہ تعالیٰ إلى آخر القرن التاسع وبعض العاشر .

سپس حاجی خلیفه می افزاید : در این کتاب 24 نفر از صحابه ، 95 نفر از تابعین و 17 نفر از زنان ذکر شده و به ذکر دوست شیخ
پرداخته و از مشایخ عصر خویش 86 نفر را بیان کرده است که مجموعاً 422 نفر می شود .

خوشبختانه با رجوع به کتاب معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة تألیف یوسف الیان سرکیس(2) مشخص شد این کتاب در بولاق به سال
1276 و 1286

و 1292 در دو جزء چاپ شده ، و نیز چند چاپ دیگر در همان کشور .

وی می افزاید : این کتاب با نام طبقات الشعرانی الکبری معروف است .

در خلاصه عبقات الأنوار(3) نیز مطالبی از آن نقل کرده است .

باید توجه داشت که عبدالوهاب بن احمد شعرانی غیر از کتاب فوق ، دو کتاب دیگر نیز با اسمائی مشابه دارد که مربوط به موضوع مورد
بحث نیستند : یکی : لواقح الأنوار القدسیة فی بیان العهود المحمدیة است در مأمورات و منهیات شریعت نبویّه که به سال 1393 در
مصر ، مطبعة مصطفی البابی حلبی و اولاده به چاپ رسیده است .

و دیگری : تلخیصی است از فتوحات مکیه ابن عربی در تصوف با عنوان

ص: 342

1- . کشف الظنون، ج 2، ص 1567 .

2- معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، ج 1، ص 1132 .

3- عبقات الأنوار، ج 1، ص 44 و 156 و جز آن.

لوائح الأنوار القدسية المنتقاة من الفتوحات المكية که آن را به سال 960 نگاشته و سپس همان را دوباره تلخیص کرده و به نام الکبریت الأحمر من علوم الشيخ الأكبر خوانده است. (1)

به هر حال ، با مشخص شدن مصدری که نور الآفاق از آن نقل کرده کار آسان می شود . می توان با رجوع به لوائح الأنوار - که متأسفانه در اختیار نگارنده نیست - به صحت یا سقم کلام شاه عبدالعظیمی جزم پیدا کرد .

اما در مورد تولد حضرت عبدالعظیم : صاحب نور الآفاق (2) ، تولد آن حضرت را روز پنجشنبه 4 ربیع الآخر 173 دانسته است . این مطلب را به نقل از نزهة الأبرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار تألیف سید موسی موسوی برزنجی شافعی مدنی و کتاب طبقات الأشراف تألیف نورالدین مکی حنفی که در مصر قاضی القضاة بوده ، و کتاب مناقب العترة تألیف احمد بن محمد بن فهد حلی نقل کرده است .

از فحوای کلام صاحب نور الآفاق نیز چنین بر می آید که بر این کتابها در سفر مکه و مدینه که در خدمت جناب والدش حاج شیخ مهدی بوده بر این کتابها دست یافته است .

اما در مورد سه کتابی که نامی از آنها برده است :

1. نزهة الأبرار که قبلاً درباره آن گفتگویی کردیم .

2. طبقات الأشراف ، نورالدین مکی حنفی .

این نورالدین همان نورالدین علی بن سلطان بن محمد هروی مکی حنفی معروف به ملا علی قاری می باشد . مولدش در هرات و وفاتش به سال 1014 در مکه بود . از علمای عرب و عجم آموخت و در علوم مختلف نگاشت و در

ص: 343

1- كشف الظنون، ج 2، ص 1238؛ معجم المطبوعات العربية والمعربة، ج 1، ص 1131 - 1132 .

2- . نور الآفاق، ص 13 و 16 و 19 .

مصر نفوذ زیادی داشت. هنگامی که علمای مصری خبر وفاتش را شنیدند در جامع ازهر جماعتی فراوان گردآمده و بر او نماز غایب خواندند به جهت بزرگی علمی و دینی او.⁽¹⁾

گرچه نام مذکور طبقات الأشراف را در میان مؤلفات او نیافتیم ولی بعید نیست که وی با توجه به کثرت تألیفاتش چنین کتابی را داشته که در مکه - محل وفات وی - موجود بوده و صاحب نور الآفاق هنگام تشرف به مکه آن را دیده باشد. البته در نور الآفاق⁽²⁾ از این کتاب به عنوان « طبقات الشرفاء فی الاشراف » نام برده شده و بر روی لفظ «الشرفاء» علامت «خ» گذاشته، یعنی نسخه بدل.

3. مناقب العترة، ابن فهد. در میان تألیفات ابن فهد به چنین عنوانی بر نخوردیم مگر اینکه صاحب ذریعه⁽³⁾ به نقل از ابوالحسن مرندی در کتابش دلایل براهین الفرقان که معاصر با شیخ آقا بزرگ تهرانی بوده از این کتاب و مؤلفش نام برده است. با توجه به هم عصر بودن وی با صاحب ذریعه، بعید نیست مأخذ مرندی نیز کلمات شاه عبدالعظیمی در نور الآفاق بوده باشد.

به هر حال این کتاب نیز جای بررسی بیشتری دارد، در نتیجه کلام نور الآفاق قابل ردّ و قبول نیست تا مصدري قابل اطمینان آن را تأیید یا تکذیب کند، و صرف اینکه ما از این کتابها اطلاعی در دست نداریم نمی تواند ردّ قول صاحب نور الآفاق نماید، خصوصاً اینکه از جهت تاریخی، کلام وی مشکل ساز نیست چون بنا بر اینکه تولد حضرت عبدالعظیم را در سال 173 و وفاتش

ص: 344

-
- 1- بنگرید به: مقدمه شرح مسند ابی حنیفه، ملا علی قاری، ص 13، دار الکتب العلمیة، بیروت؛ معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، ج 2، ص 1791 - 1794.
 - 2- . نور الآفاق، ص 15.
 - 3- ذریعه، ج 22، ص 330، ش 7316.

را به سال 252 دانسته حضرت 79 ساله بوده که دار دنیا را وداع گفته است ، و با توجه به شهادت امام کاظم علیه السلام در سال 183 کودکی خویش مقارن با دهه آخر عمر حضرت کاظم علیه السلام بوده ، و در زمان امام رضا علیه السلام که وفات حضرت سال 202 یا 203 بوده - ، زمان آن حضرت را درك کرده و سپس حضور حضرت امام جواد و امام هادی علیهما السلام رسیده و از آنها روایت نقل کرده و در دو سال قبل از شهادت حضرت هادی علیه السلام (در سال 254) به سال 252 از دنیا رفته است ، و حضرت هادی علیه السلام نیز تشویق و تحریض بر زیارت ایشان نموده اند .

درك حضور حضرت رضا علیه السلام

اما اینکه از حضرت رضا علیه السلام روایت نقل کرده یا نه محل بحث و کلام است ، ولی بهر حال از جهت تاریخی مشکلی ندارد که از آن حضرت روایتی نقل کرده باشد ، یعنی در مقام امکان ثبوتی این احتمال هست ولی هنگامی که در مقام اثبات برمی آییم می بینیم کتابهای حدیثی از روایت حضرت عبدالعظیم از امام ثامن علیه السلام خالی است مگر يك روایت .

نگارنده گوید : در بعضی از مقالات مشاهده کردم که : تنها روایتی را که عبدالعظیم از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده ، حدیثی است که عبدالعظیم در باب صوم به واسطه سهل بن سعد از حضرت نقل کرده و مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه آنرا بیان داشته است (1) .

روایت چنین است :

وروی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن سهل بن سعد ، قال : سمعت الرضا علیه السلام یقول : «الصوم للرؤية والفطر للرؤية ، وليس منا من صام قبل الرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية» . قال : قلت له : یابن رسول الله ! فما ترى فی صوم یوم الشک ؟

ص : 345

1- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 128، ح 1929 .

فقال: « حدّثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لئن أصوم يوماً من شهر شعبان أحب إليّ من أن أفطر يوماً من شهر رمضان».

سپس صدوق روایت را غریب دانسته و می گوید:

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: وهذا حديث غريب لا أعرفه الا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی المدفون بالری فی مقابر الشجرة، وكان مرضياً رضي الله عنه.

بدیهی است که این روایت دلالت بر درك عبدالعظیم حضور حضرت رضا علیه السلام را نمی کند چون عبدالعظیم روایت را از سهل بن سعد نقل کرده و او حدیث را از امام رضا علیه السلام شنیده است. چنانچه روایتی نیز عبدالعظیم از هشام بن حکم نقل کرده که او از امام صادق علیه السلام شنیده است. (1) پس آیا می توان گفت: حضرت عبدالعظیم امام صادق علیه السلام را نیز درك کرده است؟!!

بله تنها روایتی که عبدالعظیم بدون واسطه از امام رضا علیه السلام نقل کرده موعظه نافعہ ای است که مرحوم شیخ مفید در اختصاص نقل کرده است. لکن آن روایت مرسله است به جهت ارسالش قابل اعتماد نیست گرچه مضمون بسیار بالایی دارد. (2)

از طرفی دیگر، بعضی چنین گفته اند که: حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به ایران آمد. بنابراین خدمت حضرت نرسیده است. واعظ تهرانی در ابتدای روح و ریحان دهم از کتاب خود جنة النعیم می گوید:

و بعضی نقل کرده اند: به عزم زیارت مرقد منوره مطهر حضرت رضا علیه السلام از سرّ من رأی بیرون آمد و به بلاد خراسان متوجه گردید. چون به شهر ری وارد

ص: 346

1- درباره این روایت بنگرید به: اصول کافی، ج 1، ص 424، کتاب الحجّة، ح 63 باب فيه نكت و تنتف من التنزيل في الولاية.

2- . بنگرید به: الاختصاص، ص 247؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 230، ح 27.

شد زمانی به جهت زیارت قبر مطهر حضرت حمزة بن موسی بن جعفر علیهما السلام توقف فرمود، و امر آن بزرگوار مخفی بود، و کسی آن جناب را نمی شناخت تا آنکه دوستان و شیعیان در خفاء خدمتش رسیدند، و اطلاع از حالات حسنه اش پیدا کردند، و مسائل حلال و حرام خودشان را سؤال نمودند، و کمال تقرب آن جناب را به امامین همامین علیهما السلام یافتند و بر ارادت و خلوص ایشان افزود. پس نگذاردند آن جناب حرکت نماید.

و اگر این قول اخیر را تصدیق نمائیم بعید نیست؛ از آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به زیارت لقاء حضرت رضا علیه السلام مشرف نشده بود و خواست اداء حق امام ثامن ضامن را نموده باشد.

سائین از ائمه طاهرین بنا بر حدیث مشهور که فرمودند: «هر امامی بر این امت حقی دارد، اگر کسی خواهد حق ایشان را ادا نماید باید به زیارت ایشان رود.»

لکن پس از آن توجیهی درباره تنصیص حضرت رضا علیه السلام بر زیارت عبدالعظیم نقل کرده که قابل قبول نیست و بزودی وجه آن را نقل خواهیم کرد. وی در ادامه گفتارش می گوید:

و بیاید در اقوال علماء قولی که در کتاب رجال داعی دیده است: حضرت رضا علیه السلام تنصیص فرمود به زیارت حضرت عبدالعظیم و ثوابی برای زائران بزرگوار بیان نمود.

پس حسن حالت آن جناب مقتضی بوده است که به زیارت حضرت رضا علیه السلام رود و آن جناب هم قبل از وفات و ملاقات حضرت عبدالعظیم زیارتش را از دوستانش بخواهد.

قول دوم: سال 180 یا قبل از آن

صرف نظر از قول شاه عبدالعظیمی در «نور الآفاق» بنا به گفته برخی تولد

آن حضرت باید سال 180 یا قبل از آن باشد چون عبدالعظیم علیه السلام روایتی بدون واسطه از هشام بن الحکم نقل کرده (1)، و وفات هشام بن حکم در سال 199 رخ داده (2)، و هنگام نقل روایت گمان می رود که حضرت عبدالعظیم در سنی بوده که تحمل حدیث می کرده و کمتر از بیست سال نداشته است بنابراین باید تولدش سال 180 یا قبل از آن باشد.

اشکال :

البته دلیل مذکور کلیت ندارد چون اولاً: ممکن است کسی در سنّ کودکی یا دوران تمیز حدیثی را شنیده و پس از بلوغ آنرا نقل کند.

ثانیاً: اگر تعیین سن بلوغ و سالی که تحمل حدیث ممکن باشد مدخلیت داشته باشد سنّ 15 سالگی نیز چنین امری ممکن است و مواردی هم داشته و لازم نیست مقید به 20 سالگی کنیم. بلکه غلبه این امر صحیح است ولی چون کلیت ندارد در مقام برای اثبات تاریخی کفایت نمی کند.

بهر حال نویسنده محترم مقاله پس از قدح کتاب نور الآفاق می نویسد :

« متأسفانه این تاریخها از این کتاب به کتابهایی از قبیل بدائع الأنساب لاهوتی و تذکره عظیمیه کلباسی و کتاب آقای صادقی اردستانی نفوذ کرده است.

در بدائع الأنساب ص 39 می نویسد :

یکی از معاصرین این حقیر نقل کرد از کتاب نزهة الأبرار سید موسی شافعی و مناقب العترة احمد بن محمد بن فهد حلّی و تاریخ نورالدین محمد السمهودی که ولادت عبدالعظیم پنجشنبه 4 ربیع الثانی سال 173 در مدینه

ص: 348

1- درباره این روایت بنگرید به: اصول کافی، ج 1، ص 424، کتاب الحجّة ح 63 باب فیه نکت و تنف من التنزیل فی الولاية.

2- بنگرید به: عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، ص 208 و 218 به نقل از خلاصه و رجال کشی.

ووفاتش در ری 15 شوال 252 است، و این حقیر هیچ کدام از کتابهای مذکور را ندیده ام.

در تذکره عظیمیه ص 102 - 106 مطالب نور الآفاق را بتمامه نقل نموده است و از مؤلف به عنوان محدث علیم؟! یاد کرده است.»

نگارنده این سطور گوید: آنچه در این کلمات قابل بررسی است - علاوه بر آنچه سابقاً گفتیم - نسبت تولد و وفات حضرت عبدالعظیم به کتاب سمهودی است. کتاب تاریخی سمهودی همان وفاء الوفاء است که به چاپ رسیده و با مراجعه به آن می توان به صحت یا سقم این نقل دست یافت.

حقیر، پس از این یادداشت به وفاء الوفاء سمهودی مراجعه نمود. این کتاب در تاریخ مدینه منوره در عصر نبوی صلی الله علیه و آله نگاشته شده است و ربطی به موضوع مورد بحث ندارد، و با تورق نسبی کتاب، مطلب مذکور را در آن نیافتم.

البته سمهودی صاحب کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین نیز می باشد که مراجعه بدان نیز سودی نبخشید. از کتابهای تاریخی دیگر وی اقتفاء الوفاء است که قبل از پایان تألیف، در اثر سوختن از بین رفته است. بقیه کتابهای سمهودی غالباً فقهی می باشد.

آخرین کلام اینکه برای بررسی صحت و سقم کلام نور الآفاق راه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه وی ولادت حضرت را روز پنجشنبه چهارم ربیع الثانی ذکر کرده است. می توان از جهت نجومی و تقویمی بررسی کرد که آیا چهارم ربیع الثانی 173 مقارن با روز پنجشنبه بوده یا نه که البته این تحقیق از تخصص نگارنده خارج است.

سپس ایشان در ارتباط با وفات حضرت عبدالعظیم می نویسند:

ص: 349

قول شاه عبدالعظیمی در نورالآفاق است که نیمه شوال سال 252 باشد. این قول را به کتابهای نزهه الأبرار برزنجی و طبقات الاشراف مکی و مناقب العترة ابن فهد نسبت داده بود، چنانچه در تاریخ تولد آن حضرت نیز از این سه کتاب نام بردیم.

از نزهة الأبرار نیز نقل کرده که حضرت عبدالعظیم علیه السلام درك محضر امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام را نموده و از اصحاب آنها بوده و از آنان روایت نقل کرده است، و امام حسن عسکری علیه السلام را نیز در کودکی آن حضرت درك کرده است.

نگارنده گوید: ولادت حضرت عسکری علیه السلام - مانند حضرت هادی علیه السلام - در مدینه بوده به تاریخ ربیع الآخر 232، لذا بنا بر قول شاه عبدالعظیمی که تاریخ وفات عبدالعظیم را سال 252 دانسته، یعنی هنگام وفات عبدالعظیم حضرت بیست ساله بوده است و این دوران کودکی نیست، مگر اینکه بگوئیم: امام حسن عسکری علیه السلام را در دوران کودکی آن بزرگوار در مدینه درك کرده و سپس راهی ری شده است.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذریعه(1) خطب امیرالمؤمنین علیه السلام را از عبدالعظیم نقل کرده و می گوید:

عرض ایمانه علی الهادی علیه السلام و توفی فی ایامه لأنه ینقل عنه انه قال لبعض أهل الری « لو كنت زرت قبره لكنت كمن زار قبر الحسين علیهما السلام ».

سپس می گوید:

ونقل عن بعض الكتب أنّ وفاته فی نصف شوال 252.

صاحب ذریعه نیز ظاهراً نظر به نور الآفاق داشته است.

صاحب نور الآفاق(2) پس از نقل قول شهادت حضرت در بیانی که آنرا

ص: 350

1- . ذریعه، ج 7، ص 190 .

2- . نور الآفاق، ص 19 - 20 .

«تحقیق جوادیه» نام نهاده می گوید :

بدین قاعده سن مبارك آن حضرت هفتاد و نه سال و نوزده روز می شود و از وفات آن حضرت تا بحال که هزار و سیصد و چهل و سه است يك هزار و سیصد و چهل و سه است يك هزار و هشتاد و يك سال می شود که در این مکان مبارك مدفون است . و در شهادت حضرت امام رضا علیه السلام که دویست و سه هجری بوده آن حضرت سی ساله بوده است و در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام که دویست و بیست و سه بوده است آن حضرت چهل و هفت ساله بوده است و دو سال حضور مبارك حضرت امام علی النقی علیه السلام بوده است و دو سال قبل از آن حضرت وفات فرموده در زمان خلافت معتز بالله که سیزدهم از خلفاء بنی عباس [بوده و] نتیجه هارون ملعون .

صاحب نور الآفاق سپس در صفحه 43 می نویسد:

چون وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زمان وفات آن حضرت تا سال 1309 هجری معلوم نبوده ، آقای والد (حاج شیخ مهدی) و این خادم شرع انور در سفر مکه معظمه و تشریف مدینه منوره از کتب معتبره به دست آورده و از آن سال تا کنون در آستان قدس آن حضرت و تهران اقامه عزاداری را معمول نموده که چون روز قتل اصناف محترم مخصوص اصناف زاویه مقدسه دکاکین را تعطیل نموده با دسته سینه زن و زنجیر زن به صحن مبارك مشرف شده . . .

نکته دیگر اینکه : بنا بر اقوال گذشته ، بهر حال حضرت عبدالعظیم قبل از سال 254 رحلت فرموده اند . بنا بر سند تاریخی دیگری وفات حضرت حتماً قبل از سال 258 هجری بوده که طبعاً مؤید همه اقوال سابقه است - ولی معین (تعیین کننده) هیچکدام نیست . بدین گفتار توجه کنید :

ص: 351

جهت تکمیل بحث، مصاحبه حضرت آیه الله استادی با خبرنگار کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در ارتباط با کتاب نور الآفاق در اینجا درج می شود و داوری نهائی را به خوانندگان می سپاریم:

مصاحبه با آیه الله استادی (1)

1. از نظر شما مطالبی که در کتاب «نور الآفاق» یاد شده تا چه حد اعتبار دارد؟

آیه الله استادی: کتابی که به نام «نور الآفاق» (در برخی مصادر به اشتباه «فوز الآفاق» خوانده شده) در 119 + 10 صفحه جیبی در سال 1344 ق چاپ سنگی شده، از کتابهایی است که به هیچ وجه نمی توان به مطالب نقل شده در آن اعتماد و استناد کرد.

برای شاهد عرضم یکی دو نمونه از مطالب آن را یاد می کنم و فکر می کنم همین نمونه ها کافی باشد.

نمونه اول:

در ص 35 رساله نور الآفاق آمده:

حرز حضرت امام محمدتقی علیه السلام که سید بن طاووس علیه الرحمة معنعناً در صحاح از ادعیه مجربه از حضرت عبدالعظیم روایت می نماید که در مدینه طیبه حضور مبارك حضرت امام محمدتقی علیه السلام مشرف بودم فنداقه حضرت امام علی النقی علیه السلام را آوردند. حضرت از جا برخاسته فنداقه را گرفته و بوسید و این حرز را نوشته همراه آن حضرت کرد و فرمود ای عبدالعظیم به شیعیان ما بگو این حرز را همراه خود و اولاد خود کنند از آفات ارضیه و سماویه در امان خداوند متعال خواهند بود.

عبارت بالا ترجمه این عبارت مهج الدعوات سید بن طاووس است:

حرز لمولانا علی بن محمد النقی علیهما افضل الصلوات و اکمل التحیات

ص: 352

1- . سؤالات را کتباً پاسخ داده اند.

قال الشيخ علي بن عبدالصمد... قال حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی ان اباجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام كتب هذه العوذة لابنه ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام و هو صبى فی المهد و كان یعوذه بها و یأمر اصحابه بها.

توجه دارید که در این عبارت جمله های زیر که در نورالآفاق آمده نیست:

1. در صحاح از ادعیه مجربه

2. قنداقه حضرت امام علی النقی علیه السلام را آوردند حضرت از جا برخاستند قنداقه را گرفت و بوسید.

3. ای عبدالعظیم به شیعیان ما بگو این حرز را همراه خود و اولاد خود کنند

از آفات ارضیه و سماویه در امان خداوند متعال خواهند بود.

بنابراین مؤلف نورالآفاق جملائی را به خواست خود به روایت افزوده است.

صاحب نورالآفاق در ص 36 می نویسد:

مرحوم مجلسی علیه الرحمة در جلد نوزدهم بحارالانوار که تمام ادعیه است در عوذات الائمة فی الایام می نویسد: این حرز حضرت امام محمد تقی علیه السلام را که راوی او سید جلیل کریم محدث علیم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را کسی که بخواند روز جمعه تا جمعه آتیه از آجال معلقه نخواهد مرد.

عبارت بالا ترجمه این دو عبارت بحارالانوار است.

1. ج 91، ص 204: عوذة یوم الجمعة... و هذه العوذة كتبها ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام لابنه ابی الحسن و هو صبى فی المهد و كان یعوذه بها رواها عبدالعظیم الحسنی رضی اللہ عنه عنه علیه السلام .

ج 87، ص 136: عوذه یوم الجمعة فی مصباح المتعجد:

اخبرنا جماعة... عن عبدالعظیم ابن عبداللہ الحسنی رضی اللہ عنه ان اباجعفر محمد بن علی كتب هذه العوذة لابنه ابی الحسن و هو صبى فی المهد و كان یعوذه بها یوماً فیوماً.

ص: 353

در این عبارت هم جمله زیر که در نور الآفاق آمده، نیست:

کسی که بخواند روز جمعه تا جمعه آتیه از آجال معلقه نخواهد مرد، و صاحب کتاب از خود این جمله را به روایت افزوده است؟!!

نمونه دوم:

در ص 100 می نویسد: بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی که از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین بوده است.

باینکه بدیل از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. بهقاموس الرجال، ذیل بدیل رجوع شود.

در ص 101 می نویسد: شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی می نویسد:

خواجه ابوالفتوح رازی مصنف بیست مجلد تفسیر قرآن بوده که تمام علما و طالب و راغب خواندن آنها شدند [و می لنگد در فهم او پای صاحبان فهم و اغلب آنها عربی است و تفسیر فارسی داشته].

سطر آخر به عبارت نقض ج 1، ص 212 افزوده شده و خلاف واقع است.

در ص 102 می نویسد: ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب معالم می نویسد:

شیخ ابوالفتوح بن علی رازی صاحب کتاب تفسیر بوده موسوم به روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که به فارسی تفسیر فرموده و فارسی عجیبی است.

عبارت بالا ترجمه تحریف شده این عبارت معالم العلماء ص 128 است:

شیخی ابوالفتوح بن علی الرازی عالم له روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن فارسی الا انه عجیب.

ترجمه جمله آخر این است که تفسیر عجیبی است نه فارسی عجیبی است.

در ص 102 می نویسد: شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی در فهرست می نویسد: ... سپس همان عبارت معالم العلماء را نقل می کند با اینکه در فهرست منتجب الدین ص 78 آمده:

الشیخ الامام جمال الدین... عالم واعظ مفسر دین له تصانیف منها التفسیر

ص: 354

و در همان صفحه می نویسد: شیخ فقیه عبدالله بن حمزه طوسی می نویسد: شیخ ابوالفتوح عالم و واعظ و مفسر است... .

و این عبارت فهرست منتجب الدین است که به اشتباه به عبدالله بن حمزه طوسی صاحب کتاب ایجاز المطالب که از او مطلب دیگری درباره ابوالفتوح در حدیقة الشیعه یاد شده است نسبت داده است.

و در ص 111 مطلبی را از ابن حمزه در کتاب ایجاز المطالب نقل کرده که مدرک آن حدیقة الشیعه، ج 2، ص 802 است و با مراجعه به عبارت نور الآفاق و عبارت حدیقة الشیعه معلوم می شود که چقدر در عبارت تحریف شده است.

در ص 113 می نویسد: درباره آن حضرت (عبدالعظیم حسنی) کتب کثیره تألیف شده: اخبار العظیمیه شیخ صدوق علیه الرحمه و رساله صاحب بن عباد ترجمه صدرالمتألهین ملاصدرا شارح اصول کافی... .

برای آشنایان با ملاصدرا و آثار او بسیار روشن است که رساله صاحب بن عباد را ایشان ترجمه نکرده است و این نسبت خلاف واقع است.

در ص 115 می نویسد: ابو عبدالله یاقوت حموی صاحب معجم البلدان می نویسد در سنه 600 از هجرت وارد ری شدم شهر بزرگی دیدم انهار جاریه و اشجار کثیره و مدارس متعدده و اعظم ایشان مدرسه سید ابوالفتوح رازی بوده که چهارصد مرد فقیه در آن تدریس می کردند و تمام مدرسه از کاشی کیبود بود و درب مدرسه روی به قبله مقابل محله سکه الموالی که از محلات معظم ری بوده که تمام سکنه آن شیعیان بودند و تشریف فرمایی حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم در همان محله شده... .

با اینکه حموی در معجم البلدان ج 3، ص 117 می نویسد: کانت مدینه عظیمه خربت اکثرها و اتفق انی اجترت فی خرابها فی سنة 617... .

و از مدارس متعدده و مطالب یاد شده در نور الآفاق در عبارت حموی اثری دیده نمی شود.

2. نظر شما درباره روزهایی که به عنوان زادروز و وفات حضرت عبدالعظیم یاد و مشهور شده چیست؟

آیه الله استادی: تنها مدرک این دو تاریخ همان کتاب نور الآفاق است که از دو کتاب ناشناخته دیگر نقل کرده است و به نظر يك محقق یا مورخ و یا محدث این قبیل نقل ها نمی تواند مورد استناد قرار گیرد.

البته اول باری که بنده از یکی از اساتیدم تاریخ وفات حضرت عبدالعظیم را به نقل از کتاب بدایع الانساب لاهوتی شنیدم برایم تازگی داشت و جالب بود اما با رجوع به کتاب بدایع الانساب روشن شد که مدرک ایشان هم همین نقل مؤلف نور الآفاق است. (1)

در کتاب فهرست کتابهای فارسی مشار، ج 5، ص 5329 کتاب را این گونه معرفی کرده است:

نور الآفاق (نسب، موالید، وفيات حضرت عبدالعظیم و امام زادگان) حاج شیخ جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف موسوی لاریجانی. تهران، 1344ق، سنگی، خط محمدعلی، چاپخانه علمی.

در فهرستواره منزوی، ج 3، ص 2331 چنین معرفی شده:

نور الآفاق، جواد فرزند مهدی فرزند رجب علی مازندرانی لاریجانی (3 ج 2 / 1355ق) تبار و زندگی نامه حضرت عبدالعظیم و امام زادگان آن شهر ری. چاپ تهران، 1344ق، سنگی، ذریعه، ج 324، ص 355... مشار، ج 5، ص 5329.

در فهرست کتابهای چاپی فارسی چاپ بنگاه ترجمه، ج 2، ص 2478 این کتاب به اشتباه «فوز الآفاق» یاد شده است که غلط است.

ص: 356

1- . رجوع شود به خبرنامه کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام شماره 2.

عكس

ص: 357

عكس

ص: 358

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث شریف کساء با سند صحیح که لم یسبقه سابق و لا یلحقه لاحق از طرق عامه و خاصه مرسله و معننا با اضافات نسخ، و تعیین تولد و وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و حرز و زیارت نامه آن حضرت، و تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام، و سه نفر دختران حضرت امام محمد تقی علیه السلام، و چهار نفر دختران موسی مبرقع که در حرم مبارک با آن حضرت مدفونند، و زیارت ایشان و شرح نسب امام زادگان محترم زاویه مقدسه علیهم السلام، و طهران، و امام زاده حمزه علیه السلام، و امام زاده طاهر علیه السلام، و امام زاده عبدالله علیه السلام، و امام زاده ابوالحسن، و امام زاده هادی در مسجد عاشق کش ری، و بی بی زبیده، و بی بی شهربانو، و امام زاده اسماعیل، و امام زاده یحیی

ص: 359

1- . سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ كَتَابِ مُسْتَطَابِ نَوْرِ الْأَفَاقِ وَ شَهَابٍ لِأَهْلِ النِّفَاقِ، تَأَلِيفِ جَنَابِ مُسْتَطَابِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ مَرْوَجِ الْأَحْكَامِ وَ الدِّينِ، نَاشِرِ اخْبَارِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، آقَايِ حَاجِ شَيْخِ جَوَادِ مُجْتَهِدِ حَضْرَتِ عَبْدِ الْعَظِيمِيِّ، الشَّرِيفِ الرَّضْوِيِّ النَّجْفِيِّ الرَّازِيِّ دَامَتْ بَرَكَاتُهُ الْعَالِي. تاريخ گذارنده مذهب جعفری در مدینه طیبه نبوی صلی الله علیه و آله، و اول کسی که بعد از هزار و سی صد سال قبر مطهر حضرت فاطمه مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام را بین قبر عاتکه و صفیه معین فرموده و صندوق گذاشته، و در حرم مطهر ائمه بقیع علیهم السلام علم اسلام را مرتفع و شیعیان را به آزادی مذهب سرفراز، و خدمات درخشنده فرمود از نماز جماعت و ثبوت مذهب حقّه از کتب عامه با حضور علماء ایشان در منبر، و صندوق رأس الحسین علیه السلام، و ساختن ایوان و کفشداری و سقاخانه و سنگ فرش و تعمیرات بیت الاحزان، و انهدام قبور مخلد فرموده که الی قیام الساعة برای شیعیان باقی ماند در دارالخلافة طهران، صانها الله تعالی عن آفات الدوران، در مطبعه جناب حاجی عبدالرحیم به زیور طبع آراسته گردید. جمادی الثانی 1334 حرره العبد محمد علی.

و محمد، و امام زاده زید و سیّد ناصرالدین و سیّد ولی، و امام زاده حسن و امام زاده اهل علی، و سیده ملکه خاتون، و امام زاده داود علیه السلام، و ترجمه احوالات شیخ المحدثین شیخ ابوالفتوح رازی که در صحن مطهر امام زاده حمزه علیه السلام مدفون است، و زیارت چهارده معصوم علیهم السلام، و [زیارت] مخصوصه حضرت سیّد الشهداء علیه السلام، و حضرت ابالفصل علیه السلام، و حضرت علی اکبر علیه السلام، و شهداء از دور و نزدیک، و حضرت ابوطالب و عبدالمطلب و عبدمناف و خدیجه کبری و آمنه در مکه معظمه، و حضرت عبدالله و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و عاتکه و صفیّه و امّ البنین و حمزه و فاطمه بنت اسد و شهداء احد در مدینه طیبه، و حضرت زینب و رقیه و رأس الحسین علیه السلام در شام، و سایر امام زادگان، و بعضی از ختوم مجرّبه الی ظهور الحجة عجل الله تعالی فرجه.

و لعن الله من اعتقد أنّ له نيابة خاصّة، كما ورد في توقيعه لمحَمَّد بن عثمان الثّمري: من ادّعى نيابةً خاصّة في غيبة الكبرى و هو ملعون، فعليه لعنة الله. (1)

و مستدعی است در موقع قرائت و تشرّف در آن اماکن مشرفه از بانی محترم، و مؤلف مکرم، و این خادم شریعت مطهره حاج شیخ مهدی سلطان العلماء نجفی نظام التولیه و خزانه دار حضرت عبدالعظیم علیه السلام یاد نمایند.

ص: 360

حدیث شریف کساء صحیحا که از دوازده کتاب معتبر (1) که شش کتاب از کتب معتبره شیعه، و شش کتاب از کتب معتبره عامه به اختلاف نسخ مرسله و معنعنا نقل شده:

فی مناقب العترة عن احمد بن محمد بن فهد الحلّی مرسله عن زید بن الحسن بن الإمام عن امّ سلمة عن فاطمة الزّهراء علیها السلام؛

فی مودّة القربی عن ابن سعید الخدری مرسله عن زینب بنت ابی سلمه عن الزّهراء علیها السلام؛

و فی ذخائر العقبی (2) عن واثله بن الاسقع؛

و فی درر السّمطین فی مناقب السّبّطین عن جمال الدّین الزرنندی المدنی معنعنا، عن الصّادق علیه السلام، عن محمّد الباقر، عن زین العابدین، عن الحسین بن علی، عن الحسن علیهم السلام فی خطبته؛

ص: 361

-
- 1- . حدیث کساء از روایات مشهوری است که در کتب شیعه و سنی بدان اشاره شده هر چند در کیفیت آن اقوال گوناگون وجود دارد، ولی به طور قطع آنچه مؤلف در مورد مدارک حدیث کساء نوشته جعلی است. شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه برخی از این کتب را که در این بخش یا بخش های دیگر کتاب آمده نام می برد که ظاهراً نام این کتابها را از همین نور الآفاق استخراج کرده و خود ندیده است چنانچه در برخی موارد به این نکته اشاره کرده است. شایان ذکر است که حاکم حسکانی در جلد دوم کتاب شواهد التنزیل ص 140 - 18 در مورد آیه شریفه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (سوره احزاب، آیه 33) به تفصیل بحث نموده و حدیث کساء را از فاطمه زهرا علیها السلام (ص 84)، ام سلمه (ص 85) و ابی سعید الخدری (ص 85) و عایشه (ص 56) نقل نموده است. در مورد مدارک حدیث کساء رجوع کنید به: کتاب سلیم بن قیس، ص 298؛ مسند احمد، ج 4، ص 17؛ ج 6، ص 292؛ ج 1، ص 330؛ التاج الجامع للأصول، ج 3، ص 247؛ نور الأبصار، ص 111؛ الزام الناصب، ص 197؛ المناقب المرتضویه (ترمذی)، ص 46؛ اسباب النزول (واحدی)، ص 267؛ تفسیر الطبری، ج 22، ص 6 - 7؛ شرح احقاق الحق (مرعشی)، ج 2، ص 503.
- 2- . ذخائر العقبی، ص 21.

وفى كنوز المناقب عن ابن مسعود عن علي بن الحسين عليهما السلام؛

وفى المنتخب عن الشيخ الطريحي؛

وفى صحيح البخارى عن عايشة أم المؤمنين؛

وفى سنن الترمذى فى مناقب اهل البيت عن زينب ربيبة النبى صلى الله عليه وآله عن عايشة؛

وفى شرح الكبرى الاحمر لعلاء الدولة السمنانى عن البيهقى عن عايشة؛

وفى جواهر العقدين فى قصص العجبة لأهل بيت النبوة؛

وعن الملا فى سيرته عن عمرو بن ابي سلمه،

وفى قصص النبوة فى بركات اهل بيت النبوة،

وعن الغتاني عن حفصة بنت العمر فى معجمه،

وسمعت عن شيخى الثقة الحاج شيخ محمد حسين السيستانى فى سند هذا الحديث الشريف، قال سمعت عن سيد حسن بن سيد مرتضى اليزدى قال روى صاحب العوالم فى الجلد الثانى و السنين فى احوالات ام ائمة الطاهرين، روى صاحب العوالم (1) الشيخ عبد الله البحرانى عن شيخه سيد هاشم البحرانى، عن شيخه الجليل السيد ماجد البحرانى، عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثانى، عن شيخه مقدس الاردبيلى، عن شيخه على بن عبدالعال الكركى، عن الشيخ على بن هلال الجزائرى، عن الشيخ على بن الخازن الحائرى، عن الشيخ احمد بن فحد الحللى، عن الشيخ ضياء الدين على بن الشهيد الاول، عن ابيه الشهيد الاول، عن فخر المحققين، عن شيخه علامة الحللى، عن شيخه المحقق، عن شيخه ابن نماء الحللى، عن شيخه محمد ابن ادريس الحللى، عن ابن حمزة الطوسى صاحب مناقب، عن الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسى صاحب الاحتجاج، عن شيخه الجليل حسن بن محمد بن حسن الطوسى، عن ابيه شيخ الطائفة، عن شيخه المفيد، عن شيخه ابن قولويه القمى، عن شيخه الكلينى، عن على بن ابراهيم، عن ابيه ابراهيم بن

ص: 362

هاشم، عن احمد بن محمد بن ابى نصر البرزنى، عن قاسم بن يحيى الحذاء الكوفى عن ابى بصير، عن ابان بن تغلب البكرى، عن جابر بن يزيد الجعفى، عن جابر بن عبد الله الأنصارى، عن فاطمة الزهراء عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله :

قَالَ سَمِعْتُ عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا سَلَامٌ أَنَّهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ، فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ، فَقَالَ إِنِّي لَأَجِدُ فِي بَدَنِي ضَرْعًا، فَقُلْتُ لَهُ أَعْيذكِ بِاللَّهِ يَا ابْنَاهُ مِنَ الضَّعْفِ، فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ ابْتِنِي بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِيِّ فَعَطِّينِي بِهِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ فَأَتَيْتُهُ بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِيِّ فَعَطِّيتُهُ بِهِ وَصِدْرْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِذَا وَجْهُهُ يَتَلَأَلُ كَأَنَّهُ الْبَدْرُ فِي لَيْلَةٍ تَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ. قَالَتْ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بَوَّأْدَى الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقْبَلَ، وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاهُ، فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَ يَا ثَمْرَةَ فُؤَادِي، فَقَالَ لِي يَا أُمَاهُ إِنِّي أَشَمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ نَعَمْ يَا وَلَدِي إِنَّ جَدَّكَ نَائِمٌ تَحْتَ الْكِسَاءِ. قَالَتْ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْكِسَاءِ. وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأذُنُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَصَاحِبِ حَوْضِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَتْ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بَوَّأْدَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاهُ، وَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَ ثَمْرَةَ فُؤَادِي، فَقَالَ لِي يَا أُمَاهُ إِنِّي أَشَمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ نَعَمْ يَا بُنَيَّ إِنَّ جَدَّكَ وَ أَخَاكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ. قَالَتْ فَذَنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْكِسَاءِ، وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ أَتَأذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ هَذَا الْكِسَاءِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَ شَافِعِ أُمَّتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا سَلَامٌ فَأَقْبَلَ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقُلْتُ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَقَالَ

يا فاطمة إني أشم عندك رائحة طيبة كأنها رائحة أخي وابن عمي رسول الله صلى الله عليه وآله، فقلت نعم ها هو مع ولدك تحت الكساء، فأقبل أمير المؤمنين عليه السلام نحو الكساء وقال السلام عليك يا رسول الله أتأذن لي أن أكون معكم تحت هذا الكساء [ف] قال له وعليك السلام يا أخي وخليفتي وصاحب لوائي قد أذنت لك فدخل علي عليه السلام تحت الكساء. ثم أتت فاطمة عليها سلام وقالت السلام عليك يا أباة السلام عليك يا رسول الله أتأذن لي أن أدخل معكم تحت الكساء، قال لها وعليك السلام يا بنتي وبصت عني قد أذنت لك فدخلت فاطمة عليها سلام معهم. فلما اكتملوا واجتمعوا جميعا تحت الكساء فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بطرفي الكساء وأومأ بيده الأيمنى إلى السماء وقال: اللهم إن هؤلاء أهل بيتي وخاصتي وحماتي لحمهم لحمي ودمهم دمي يؤلمني ما يؤلمهم ويحزني ما يحزنهم، أذا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعدو لمن عاداهم ومحب لمن أحبهم، إنهم مني وأنا منهم فأجعل صلواتك وبركاتك ورحمتك وغفرانك ورضوانك علي وعليهم، وأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا فقال الله عز وجل يا ملائكتي ويا سكان سمواتي إني ما خلقت سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا شمساً مضيئة ولا فلكا يدور ولا بحرا يجري ولا فلكا يسرى إلا في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء. فقال الأمين جبرئيل يا رب ومن تحت الكساء، فقال الله تعالى هم أهل بيت النبوة ومعادن الرسالة هم فاطمة وأبوها وبعلمها وبنوها. فقال جبرئيل يا رب أتأذن لي أن أهبط إلى الأرض لأكون معهم سادسا، فقال الله عز وجل قد أذنت لك فهبط الأمين جبرئيل، فقال السلام عليك يا رسول الله العلي الأعلى يقرئك السلام ويخصك بالتحية والأكرام ويقول لك وعزتي وجلالي ما خلقت سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا شمساً مضيئة ولا فلكا يدور ولا بحرا يجري ولا فلكا يسرى إلا لأجلكم. وقد أذن لي أن أدخل معكم تحت الكساء فهل تأذن لي أن أدخل يا رسول الله، فقال رسول الله صلى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِينَ وَحِي اللَّهِ قَدْ أَذْنْتُ لَكَ فَدَخَلَ جَبْرَائِيلُ مَعَهُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ، فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ وَيَقُولُ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1). فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ إِذْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا إِلَّا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصِّ طِفَانِي بِالرِّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا إِلَّا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصِّ طِفَانِي بِالرِّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا وَفِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا وَفَرَجَ اللَّهُ هَمَّهُ وَلَا مَعْمُومٌ إِلَّا وَكَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ وَلَا طَالِبُ حَاجَةٍ إِلَّا وَقَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَاللَّهِ فُزْنَا وَسَدِّدْنَا وَكَذَلِكَ شِيعَتُنَا فَازُوا وَسُعدُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ.

قال العلامة الشَّريف السَّهْروردی كلمة «إنَّمَا» في الآية تدلُّ للحصر و تدلُّ على ان ارادة الله تعالى جلَّ شأنه منحصرة على تطهيرهم و تأكيدهم بالمفعول المطلق دليل على ان طهارتهم كاملة في اعلى مراتب الطَّهارة و هذه مختصة لآل محمَّد لا لغيرهم و انهم افضل البرية.

كساء بنابر خبری عبای یمانی از كلك خز بود، و بنابر خبری، عبای پشم خیبری بوده، بنابر خبری گلیمی بوده از خز مثل كتان بافته شده، بنابر خبری، گلیمی سیاه چهارگوش بوده كه دو سوراخ داشته، بنابر خبری از ریشه درخت بوده.

ص: 365

در کتاب نزهة الأبرار فی نسب اولاد ائمة الأطهار (2) که از تألیفات سید عالم فاضل جلیل السید موسی الموسوی البرزنجی الشافعی المدنی است می نویسد:

در نسب اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از یکی از دو پسر معقبین از آن حضرت که یکی جناب زید است: ولد

ابی القاسم عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی فی مدینة الطیبة فی یوم الخمیس الرابع من ربیع الثانی فی سنة ثلاث و سبعین مائة، و توفی فی الخامس عشر من شوال فی سنة اثنین و خمسين و مأتین فی مسجد الشجرة الرئی. و له مناقب كثيرة و فواضل جمیلة تدلّ علی حُسن حاله، و له باغٌ قرب البلید فی وادی یدفع فی ینبع لآل علی علیه السلام المعروف بباع عبدالعظیم الحسنی. و عقبه من اثنین محمّد و قاسم، و امهما فاطمة بنت عقبه بن قیس الحمیدی. و قد ادرك من الأئمة الرضا و التقی و التقی علیهم السلام و كان من اصحابهم؛ و روى عنهم و العسکری فی صغره. و روى زیارته کزیارة الحسین و الرضا علیهما السلام.

یعنی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در روز پنجشنبه چهارم ربیع الثانی در مدینه طیبه در سنه 173 متولد شد، و در سنه 252 در مسجد شجره ری وفات فرمود. و از برای او مناقب زیاد و فضیلت های نیکو است دلالت می کند بر نیکی حال او، و از برای او باغی است نزدیک بلید در وادی یدفع در محلی که او را ینبع گویند که تعلق به آل علی علیه السلام دارد، و معروف است به باغ عبدالعظیم حسنی. و عقب او از دو پسر است محمّد و قاسم که مادر ایشان فاطمه دختر عقبه بن قیس حمیدی است. و درک نموده

ص: 366

1- در هیچ يك از کتب معتبر و غیر معتبر روایی و تاریخی در مورد تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم سخنی به میان نیامده و آنچه مؤلف از کتبی همچون نزهة الأبرار و غیر آن نقل می کند باید به اثبات برسد.

2- بدایع الأنساب، ص 39 به نقل از نزهة الأبرار.

است از ائمه حضرت امام رضا و حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی النقی علیهم السلام را، و از اصحاب ایشان بوده است و روایت از ایشان نموده. و [درک نموده]

حضرت امام حسن عسکری را در صغارت. و روایت شده است زیارت او مثل زیارت حضرت امام حسین و حضرت امام رضا علیهما السلام است.

و در تاریخ عالم فاضل فقیه محمد السمهودی نورالدین المکی الحنفی قاضی القضاة فی المصر فی طبقات الشرفا فی الاشراف می نویسد: ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی ولد فی مدینة النبی صلی الله علیه و آله فی بیت الحسَن الإمام فی الرَّابِع من ربيع الثانی من سنة ثلاث و سبعین و مائة، و امه خیطة. توفی فی مسجد الشجرة الری فی زمن علی النقی الإمام فی خلافة ابی عبدالله المعتر بالله ابن جعفر بن محمد بن هارون الرشید فی يوم الجمعة الخامس عشر من الشوال فی سنة اثنین و خمسین و مأتین. و کان جلیلاً عالماً زاهدا یصوم النَّهار و یقوم اللَّیالی. و له کتاب یوم و لیلہ و شرح حُطَب علی بن ابی طالب علیه السلام و هی کتابٌ کبیرٌ. و اعقابه کثیرة فی المدینة و البصرة و مصر العتیق و زیارته کزیارة الحسین علیه السلام .

نورالدین محمد السمهودی که یکی از علمای عامه است و قاضی القضاة در مصر بوده در تاریخ خود در طبقات اشرف می نویسد: که حضرت عبدالعظیم حسینی که مادر او خیطه است، در مدینه طیبه در خانه امام حسن مجتبی علیه السلام در چهارم ربيع الثانی سنه 173 متولد شده. و در روز جمعه پانزدهم شهر شوال سنه 252 در زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام و خلافت معتر بالله عباسی در مسجد شجره ری وفات فرمود. شخصی جلیل، عالم زاهدی بود روزها روزه می گرفت و شبها به عبادت مشغول و از تألیفات آن حضرت است کتاب یوم و لیلہ که در اعمال شب و روز نوشته شده است، و شرح خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است که کتاب بزرگی است. و اعقاب آن حضرت در مدینه و بصره و مصر کهنه بسیار است و زیارت او مثل زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است.

و فی مناقب العترة احمد بن محمد بن فحد الحلّی، فی ترجمة الرواة ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله القافه ابن علیّ الشّدید بن حسن الأمير بن زید الجواد بن الحسن المجتبی علیه السلام، کثیر الحدیث و الروایة. و یعدّ الحدیث من طریقہ صحیحاً و فی الدرّجة العلیا. عبد صالح مطیع لله الجبّار، قائم اللیل و صائم النهار ذو الصّدق و الدّیانة، و له مناقب کثیرة ذکرناها فی کتابنا الکبیر. و قد نصّ علی زیارته الإمام علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام قال من زار قبره و جبت له الجنة. ولد یوم الرّابع من ربیع الثانی فی سنة ثلاث و سبعین و مائة فی مدینة الطّیبه؛ توفّی فی مسجد الشّجرة الرّوی فی الخامس عشر من شوّال فی سنة اثنین و خمسین و مأتین. و دفن عند شجرة التّفاح فی باغ رجلٍ من الشیعة فی امامة علیّ النّقیّ الإمام، و خلافة معتز بالله، و قبره معروف بالرّوی یزار. (1)

در مناقب العترة احمد بن فحد حلّی در ترجمه روات می نویسد: ابوالقاسم عبدالعظیم علیه السلام حدیث و روایات زیاد دارد، و حدیث از طرق آن حضرت صحیح و در درجه عالی است. بنده صالح مطیع خداوند بوده روزها روزه می گرفت و شب ها بیدار بود. صاحب صدق و امانت و درستی است و مناقب زیادی دارد که ذکر نمودیم او را در کتاب بزرگ خود. و تنصیص نموده است بر زیارت آن حضرت، حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید کسی که زیارت کند او را بهشت بر او واجب است روز چهارم ربیع الثانی در سنه 173 در مدینه طّیبه متولّد شد در (زمان) امامت علیّ بن موسی الرضا و خلافت رشید. وفات فرمود در مسجد شجره ری در پانزدهم شوّال در سنه 252، و دفن شد نزد شجره تفّاح در باغ مردی از شیعه در امامت حضرت امام علیّ النّقیّ علیه السلام و خلافت معتز بالله. و قبر او معروف است در ری، زیارت کرده می شود.

ص: 368

1- . چنانچه اشاره شد آغا بزرگ در کتاب الذریعه می نویسد: مناقب العترة للشیخ احمد بن فهد الحلّی، ینقل عنه المولی ابوالحسن المرندی المعاصر فی دلائل براهین الفرقان. الذریعه، ج 22، ص 330 که خود آغابزرگ نیز این کتاب را ندیده است. و از کتاب مرندی که معاصر شیخ آغابزرگ بوده است نقل می کند. و ظاهراً مرندی هم از نور الآفاق اخذ کرده است.

از بیانات این سه کتاب معلوم شد که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سنه یکصد و هفتاد و سه در مدینه طیبه متولد شد؛ و در روز پانزدهم شوال المکرم دویست و پنجاه و دو در مسجد شجره ری وفات فرمود. بدین قاعده سنّ مبارک آن حضرت هفتاد و نه سال و نوزده روز می شود؛ و از وفات آن حضرت تا به حال که هزار و سیصد و چهل و سه است، یکهزار و هشتاد و یک سال می شود که در این مکان مبارک مدفون است. و در شهادت حضرت امام رضا علیه السلام که دویست و سه هجری بوده آن حضرت سی ساله بوده است، و در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام که دویست و بیست و سه بوده است آن حضرت چهل و هفت ساله بوده است، و سی و دو سال حضور مبارک حضرت امام علی التّقی علیه السلام بوده است، و دو سال قبل از آن حضرت وفات فرموده در زمان خلافت معتز بالله که سیزدهم از خلفاء بنی عباس، نتیجه هارون ملعون.

و عقب آن حضرت از دو پسر بوده، یکی سیّد محمّد که قبر مبارکش چنانچه صاحب مظاهر الأسرار (1) می نویسد: در بلده بین سامره و کاظمین است صاحب کرامات و خارق عادات و محلّ اعتماد اعراب که معروف است فعلاً به فرزند حضرت امام محمد تقی علیه السلام . و جناب عبدالعظیم که قبر مبارکش در قوه ده ورامین است و از علماء اجازه مرحوم مجلسی بوده فرزند همین محمّد است که نواده همان حضرت می شود.

و یکی قاسم بن عبدالعظیم که نسل آن حضرت در بصره و مصر و مدینه زیاد است و تا حال باقی است، و چنانچه سیّد شدقم می نویسد که: در سنه ششصد از هجرت به

ص: 369

1- . در الذریعه، ج 21، ص 162، کتابی با عنوان مظاهر الاسرار این چنین معرفی می شود: مظاهر الاسرار، فی بیان وجوه اعجاز کلام الجبار؛ هو فی التفسیر لکنه لم یتّم، بل خرج من تفسیر الفاتحه و شیء یشیر بعدها فی اثنی عشر ألف بیت، کما فی الروضات عن بعض ولده. و هو للمولی الحاج محمد جعفر الشریعتمدار الاسترآبادی الطهرانی المسکن و النجفی المدفن، المتوفی سنه 1263 ق .

زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی در ری مشرف شدم زیارت کردم با آن حضرت دو پسرش را که محمد و قاسم جمال الدین بوده، و دامادش عزالدین.

و چنانچه مرحوم حجة الإسلام آقا شیخ مهدی والد می فرمودند قبر ایشان در کنار رواق مبارک جنب کشیک خانه است.

و نسبت آن حضرت به حسنی و حسینی از این جهت است که مادر علیّ شدید - پدر عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام - سکنه دختر حسین الأصغر بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام است، شرح احوالات آن حضرت و اولاد آن حضرت و آباء و اجداد آن حضرت را در کتاب تحفة العظیمیة و اخبار العظیمیة و خصایص العظیمیة و زیدة الأنساب مفصلاً عرض نموده ام.

از جمله مختصات حضرات حرم چهارده معصوم علیهم السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و سایر امام زاده های محترم منصوص الزیارة مثل حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم علیهما السلام، اذن دخول است با کمال خضوع و خشوع و تقدیم رجل یمنی و بوسیدن عتبه مقدسه مبارکه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ قَدْ وَقَفْتُ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِ مَنْ يُّبَوِّتُ نَبِيَّكَ وَ اِلِ نَبِيَّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ قَدْ مَنَعْتَ النَّاسَ الدُّخُوْلَ اِلَىٰ بُيُوْتِهِ اِلَّا بِاِذْنِ نَبِيَّكَ، فَقُلْتَ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتِ النَّبِيِّ اِلَّا اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ بِاِذْنِكَ وَ اِذْنِ رَسُوْلِكَ وَ بِاِذْنِ الْاَيْمَةِ جَمِيْعًا وَ بِاِذْنِ سَيِّدِيْ هَذَا وَ بِاِذْنِ الْمَلَائِكَةِ الْمُوَكَّلِيْنَ بِهَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ اَدْخُلْ هَذَا الْبَيْتِ بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ.

به این اندازه مجمع علیه است.

اما در گفتن لفظ رَبِّ اَدْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا اختلاف است، شیخ مفید و سید بن طاووس و شیخ سعید شهید

مؤلف مزار کبیر می نویسد این لفظ اختصاص به حرم حضرت ختمی مرتبت دارد؛

و ابن نما و علامه مجلسی می نویسند در حرم هر يك از ائمه و حضرت ابوالفضل علیه السلام خواندن او جایز است.

و ابن نما و ابن قولویه و ابن ادریس می فرمایند اختصاص دارد به سرداب حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه.

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می فرمایند در حرم حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم علیهما السلام نیز خواندن او جایز است، و برای سایرین حتی محترمین از علماء شیعه اثنی عشریه امامیه هم جایز نیست. و برای دخول مقابر رؤسای مذاهب باطله که خود را شریک با ائمه علیهم السلام می دانند و نیابت خاصه قائلند در غیبت کبری برای خود و از طرف امام علیه السلام لعن ایشان در اخبار کثیره وارد شده، چنانچه رب ادخلنی در اذن دخول مقابر ایشان نگاشته شود هتک حرمت حضرت ختمی مرتبت و امام عصر عجل الله تعالی فرجه است و عدم فرق امام با ایشان.

و مرحوم مجلسی ثالث حاجی میرزا حسین نوری طاب ثراه این کلمه را کفر می دانسته و بر تمام مسلمین محو او را لازم دانسته.

و مرحوم آقای سید استاد فقیه اهل البیت آقا سید کاظم یزدی طاب ثراه مماشات با ایشان را جایز نمی دانست و این ها را جزو منکرین ضروری دین می دانست.

و مرحوم علامه العلماء العاملین آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی دخول ایشان را در حرم ائمه علیهم السلام جایز نمی دانست و ایشان را منع می فرمود چنانچه در ایام حیات آن مرحوم و متوطن در کربلای معلی جمعی از این طایفه مشرف شدند ایشان را امر فرمود در حرم محترم راه ندهند.

و حضرت مستطاب اعلم العلماء العالمین حجة الإسلام و المسلمین آقای حاجی شیخ عبدالکریم حایری یزدی در زمان تشریف فرمایی به عراق، يك نفر از واعظین، ایشان را که در عراق منبر می رفت، منع از منبر، و امر به اخراج او فرمودند. به موجب

تکلیف شرعی و عدم مفاد لعن این آیه شریفه «انّ الذّین یکتُمون ما أنزلناه من البیّنات و الهّدی من بعد ما بیّنا للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللّاعنون» (1)، نگاشته شد شرح حالات این طایفه در تمام کتب شیعه، خاصّه مرحوم مجلسی در السماء و العالم و عین الحیوة و سایر کتب ایشان و عمل علماء امامیه با ایشان مثل مرحوم

حجّه الاسلام آقا محمّد علی بهبهانی کرمانشاهی با ایشان معلوم زیاده کُلّ یعمل علی شاکلته عمل خواهند نمود که [در] حضور حضرت حجّت منتظر شرمسار نباشند.

اذن دخول حرم محترم حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بخوانند و مشرف شوند، و از برای آن حضرت در زیارت مخصوص منصوص از ائمه علیهم السلام اختلاف است. صاحب منهاج العارفين از عیون اخبار الرضا نقل می فرماید که از برای آن حضرت و حضرت معصومه علیهما السلام معننا از ابن متوکل از علی از پدرش از سعد بن سعد روایت می کند که سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام از زیارت حضرت معصومه فرمود من زارها فله الجنة. (2)

و در کامل الزیارة (3) از احمد بن ادریس نقل می فرماید این زیارت وارده را از برای حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم علیهما السلام که هرگاه در حرم ایشان مشرف شدید، در بالای سر ایشان روی به قبله بایست و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله؛ و این زیارت بخوان السلام علی ادم صفة الله الی آخره.

و مرحوم مجلسی علیه الرحمه در مزار بحار (4) در جلد بیست و دوم این زیارت را از سعد اختصاص به حضرت معصومه علیها السلام می دهد.

و از برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام از علماء اعلام زیارت نامه های معتبره بسیار است. و این خادم شرع انور دو زیارت نامه برای آن حضرت تألیف نموده که در کتاب

ص: 372

1- سوره بقره 2، آیه 159.

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 299.

3- کامل الزیارة، باب 106 و 107. چنین مطلبی وجود ندارد.

4- بحار الانوار، ج 99، ص 266 - 265.

خصایص العظیمیہ (1) ذکر نمودم: یکی پنج حدیث کبیر که پنج حدیث در ثواب زیارت آن حضرت مندرج است، و یکی زیارت نامه پنج حدیث صغیر که پنج حدیث در جلالت آن حضرت را مندرج نمودم و مختصر و بهترین زیارت نامه هاست، و چون غرض اختصار در این جمع است دو زیارت را عرضه نموده التماس دعا دارم.

زیارت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشهور به پنج حدیث کبیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلِيَّ اللَّهِ وَ وَصِيَّ رَسُولِهِ وَ خَلِيفَتَهُ بِلَا فَصَلٍ بِنَصِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ النَّسَبَةَ النَّجَبَاءَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ اَنْمَتْنَا اِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ الْمُحَمَّدِ الْاَيْمَةَ الْمُعْصُومِينَ، وَ صَلِّ عَلَيَّ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْاَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ صَلِّ عَلَيَّ جَمِيعِ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ سَيِّدِنَا السَّنَدِ الْكَرِيمِ وَ مَوْلَانَا الْمُحَدَّثِ الْعَلِيمِ أَبِي الْقَاسِمِ عَبْدِ الْعَظِيمِ، الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ السَّيِّدُ الْاَجَلُّ الْاَعْلَى وَ سَيِّدُ الْوَرَى اِمَامُنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنَ نَبِيَّ بِالرِّيِّ كَانَ كَمَنْ زَارَ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنَ بْنِ بَكْرٍ بَلَاءً، اَللّهُمَّ بِشَفَاعَتِهِ الْمُقْبُولَةَ وَ دَرَجَتِهِ الرَّفِيعَةَ اَنْ تُنَفِّسَ بِي كَرْبِي وَ تَغْفِرَ بِي ذَنْبِي وَ تَسْمِعَهُ كَلَامِي وَ تُبَلِّغَهُ سَلَامِي، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيَّةِ بَيْنَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ،

ص: 373

1- این کتاب در شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم تجدید چاپ شده است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى سَيِّدِ شَيْبِ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَالِمِ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَفَةِ قُرَّةِ عَيْنِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَغَيْطِ الْمُؤْمِنِينَ أَبُو الْحَسَنِ الثَّانِي عَلِيُّ سُلْطَانِ السَّلَاطِينِ مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي صَدَّ جَنْتُ لَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيَّ زِيَارَتِي فَلْيَزُرْ
 أَخِي عَبْدَ الْعَظِيمِ الْحَسَنَ بْنَ الرَّيِّ، مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَنَا زَائِرُكَ فَتَقَبَّلْ زِيَارَتَنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ زُورِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَشَرَّفَ وَ
 اتَّقَى بِشَرَفِ صُحْبَةِ الْجَوَادِ النَّقِيِّ، وَاهْتَدَى بِهَدْيِ نَبِيِّ النَّقِيِّ، أَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّكَ حُجَّةَ اللَّهِ وَوَلِيَّ اللَّهِ وَعَيْبَةَ عِلْمِهِ وَحَافِظَ سِرِّهِ عَلِيُّ بْنُ
 مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ قَبْرَهُ وَجَبَتْ لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ، سَيِّدِي أَنَا زَائِرُكَ فَاسْتَدْعِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُعْتَقِنِي مِنَ النَّارِ وَبُدِّخِلَنِي الْجَنَّةَ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَاوِيَ أَخْبَارِ الْأَيْمَةِ الْأَخْيَارِ، وَنَاشِرِ آثَارِ آبَائِكَ الْأَطْهَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ قَالَ فِيهِ السَّيِّدُ الشَّهِيدُ وَإِمَامُنَا السَّعِيدُ الرَّضَا
 الْمُؤْتَمِنُ إِذَا عَجَزْتَ عَنْ زِيَارَةِ جَدِّي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَزُرِ السَّيِّدَ الرَّاهِدَ الْعَابِدَ عَبْدَ الْعَظِيمِ بِالرَّيِّ فَإِنَّهُ أَجْرَتَكَ وَكَفَاكَ، يَا سَيِّدِي أَنَا زَائِرُكَ وَ
 عَارِفُ بِحَقِّكَ فَاجْرِنِي جَزَاءَ الْخَيْرِ كَجَزَاءِ زَائِرِ عَمِّكَ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَابْنَ سَادَاتِي وَ مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ
 يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ قَالَ فِيهِ السَّيِّدُ الصَّفِيُّ وَإِمَامُنَا الرَّكِيُّ
 الْهَادِي عَلِيُّ النَّقِيُّ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ أَمَا أَنْتَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، يَا مَوْلَايَ لِكُلِّ أَحَدٍ
 وَسَيْلَةٌ وَأَنْتَ وَسَيْلَتِي إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ، فَكُنْ شَفِيعِي وَشَفِيعَ الْوَالِدِي بِحَقِّ أَجْدَادِكَ الطَّاهِرِينَ وَآبَائِكَ الطَّيِّبِينَ وَجَدَّتِكَ الطَّاهِرَةَ فِي
 يَوْمِ الْقِيَامَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرِ، وَعَلَى آبَائِكَ وَأُمَّهَاتِكَ وَإِخْوَانِكَ وَأَبْنَائِكَ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ بِهِمْ مَوْتَانَا وَاشْفِ بِهِمْ مَرَضَانَا وَاحْفَظْ بِهِمْ مُسَافِرِينَا وَادِّ بِهِمْ دُيُونَنَا وَوَسِّعْ بِهِمْ أَرْزَاقَنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ.

زیارتنامه دیگر به پنج حدیث صغیر

که نیز از مؤلفات این اقل است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ هَذَا عَالِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ مَرْحَبًا بِكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ اَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ اِذَا عَرَضَتْ عَلَيْهِ دِينُكَ فَصَدَّقَكَ وَدَعَا لَكَ هَذَا: وَاللّٰهُ الَّذِي اِزْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثِمَتْ ثَبَّتَكَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعِينَ، اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ لَوْلَا لَقْنَا مَا اَعَقَبَ عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ زَيْدٍ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ لَا يَبِيحُمَادِ الرَّازِي اِذَا اَشَّ كَلَّ شَيْءٌ مِنْ اَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَّتِكَ فَاَسَدَ مَلَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ بْنِ وَاقَرْتُهُ مِنْنِي السَّلَامُ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْكَ وَعَلَى رُوْحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرِ وَعَلَى اَبَائِكَ وَأُمَّهَاتِكَ وَأَبْنَائِكَ وَإِخْوَانِكَ، كُنْ شَفِيعِي وَشَفِيعِ الْوَالِدِي وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَرَحْمَةَ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ.

و دو رکعت نماز هدیه بخواند.

[حرز امام جواد علیه السلام]

دعای حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حرز حضرت امام محمد تقی علیه السلام که سید بن طاوس علیه الرحمة معننا در

ص: 375

صحاح از ادعیه مجربّه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت می نماید، که در مدینه طیبه حضور مبارک حضرت امام محمد تقی علیه السلام مشرف بودم؛ قنداقه حضرت امام علی التقی علیه السلام را آوردند حضرت از جای برخاسته قنداقه را گرفته و بوسید، و این حرز را نوشته همراه آن حضرت کرد و فرمود: ای عبدالعظیم به شیعیان ما بگو این حرز را همراه خود و اولاد خود کنند از آفات ارضیه و سماویّه در امان خداوند متعال خواهند بود.

و مرحوم مجلسی علیه الرّحمة در جلد نوزدهم بحار الانوار (1) که تمام ادعیه است در عوذات الائمة فی الايام می نویسد که: این حرز حضرت امام محمد تقی علیه السلام را که راوی او سید جلیل کریم محدث علیم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام کسی که بخواند روز جمعه تا جمعه آتیه از آجال معلقه نخواهد مرد.

محض خدمت به دوستان و شیعیان مخصوص زوّار طهران عرضه نمودم که در روز جمعه حضور مبارکش بخوانند، و در ایام سفر بزا و بحرا به جهت حفظ روز جمعه این دعا را ترك ننمایند، و نوشته همراه خود و اولاد خود نمایند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ قَاهِرَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ، وَ خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكَهُ كَفَّ عَنَّا بَأْسَ أَعْدَائِنَا، وَ مَنْ أَرَادَ بِنَا سُوءًا مِنَ الْجَنِّ وَ الْأَنْسِ، وَ أَعْمَ أَبْصَارَهُمْ وَ قَلُوبَهُمْ، وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ حِجَابًا وَ حَرَسًا وَ مَدْفَعًا إِنَّكَ رَبُّنَا لَا - حَوْلَ وَ لَا - قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ، رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، رَبَّنَا عَافِنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ اخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا وَ مِنْ شَرِّ مَا يَسْكُنُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سُوءٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ إِلَهَ الْمُرْسَلِينَ،

ص: 376

صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَأَوْلِيَانِكَ وَحُصَّ مُحَمَّدًا وَاللَّهُ أَجْمَعِينَ بِأَتَمِّ ذَلِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ
أَوْمِنُ بِاللَّهِ وَاللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَعْتَصِمُ بِاللَّهِ أَسْتَجِيرُ وَبِعِزَّةِ اللَّهِ، وَمَنْعَتِهِ امْتَنِعْ مِنْ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَمِنْ رَجْلِهِمْ وَخَيْلِهِمْ وَرَكُضِهِمْ
وَعَطْفِهِمْ وَرَجْعَتِهِمْ وَكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ وَشَرِّ مَا يَأْتُونَ بِهِ تَحْتَ اللَّيْلِ وَتَحْتَ النَّهَارِ مِنَ الْبُعْدِ وَالْقُرْبِ، وَمِنْ شَرِّ الْغَائِبِ وَالْحَاضِرِ وَالشَّاهِدِ
وَالزَّائِرِ أَحْيَاءًا وَأَمْوَاتًا أَعْمَى وَبَصِيرًا، وَمِنْ شَرِّ الْعَامَةِ وَالْخَاصَةِ، وَمِنْ شَرِّ نَفْسٍ وَسَوْسَتِهَا، وَمِنْ شَرِّ الدَّنَاهِشِ وَالْحِسِّ وَاللَّمْسِ وَاللَّبْسِ وَ
مِنْ عَيْنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَبِالْإِسْمِ الَّذِي اهْتَرَّ بِهِ عَرْشُ بَلْقَيْسَ وَأَعِيدُ دِينِي وَنَفْسِي وَجَمِيعَ مَا تَحُوْطُهُ عِنَايَتِي مِنْ شَرِّ كُلِّ صُورَةٍ وَخِيَالٍ أَوْ
بِيَاضٍ أَوْ سَوَادٍ أَوْ تَمَثَالٍ أَوْ مُعَاهَدٍ أَوْ غَيْرِ مُعَاهَدٍ مِمَّا (1) يَسْكُنُ الْهَوَاءَ وَالسَّحَابَ وَالظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ وَالظَّلْمَ وَالْحُرُورَ وَالْبَرَّ وَالْبُحُورَ وَ
السَّهْلَ وَالوُغُورَ وَالْخَرَابَ وَالْعُجْرَانَ وَالْأَكَامَ وَالْأَجَامَ وَالْغِيَاضَ وَالْكُنَائِسَ وَالنَّوَائِسَ وَالْفُلُوتَ وَالْجَبَاتَاتِ، وَمِنْ شَرِّ الصَّادِرِينَ وَ
الْوَارِدِينَ مِمَّنْ يَبْدُوا (2) بِاللَّيْلِ وَيَنْتَشِرُ بِالنَّهَارِ وَالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ وَالْغَدُوِّ وَالْأَصَالِ وَالْمُرْبِيِّنَ وَالْأَسَامِرَةَ وَالْأَفَائِرَةَ (3) وَالْفَرَاعِدَةَ وَ
الْأَبَالِسَةَ، وَمِنْ جُنُودِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَعَشَائِرِهِمْ وَقِبَائِلِهِمْ، وَمِنْ هَمْزِهِمْ وَلَمْزِهِمْ وَنَفْثِهِمْ وَقَاعِهِمْ وَأَخْذِهِمْ وَسِحْرِهِمْ وَضَرْبِهِمْ وَعَبْثِهِمْ
وَلَمْحِهِمْ وَإِحْتِيَالِهِمْ وَإِحْتِلَافِهِمْ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ مِنَ السَّحَرَةِ وَالْغِيْلَانِ وَأُمِّ الصَّبِيَّانِ وَمَا وَلَدُوا وَمَا وَرَدُوا، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ
دَاخِلٍ وَخَارِجٍ وَعَارِضٍ وَمُتَعَرِّضٍ وَسَاكِنٍ وَمُتَحَرِّكٍ وَضَرْبَانِ عَرَقٍ وَصُدَاعٍ وَشَقِيقَةٍ وَأُمِّ مِلْدَمٍ وَالْحُمَّى وَالْمُثَلَّثَةَ وَالرَّبِيعَ وَالْغَبَّ وَالنَّافِضَةَ
وَالصَّالِيَةَ وَالدَّاخِلَةَ وَالْخَارِجَةَ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ اخِذٌ بِنَاصِيَةِ يَتِيهَا إِنَّكَ (4) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ.

ص: 377

1- «مِمَّنْ» خ ل.

2- «يَبْدُوا» خ ل.

3- «الافائرة» خ ل.

4- «ان ربي» خ ل.

چون حدیث شریف کساء نسخه صحیح سوای این نسخه تا به حال به دست نیامده و قرائت این حدیث شریف که تعظیم شعائر الهی است، در آخر مجالس روضه تیمنا و تبرکا و تسریع در قضای حوائج و وسعت رزق و رفع همّ و غمّ و نصرت بر دشمن در نجف اشرف و کربلای معلی واعظین و ذاکرین قرائت می نمایند. و برای حفظ در سفر مخصوص سفر دریا، قرائت او لازم است. و در زیارت ائمه علیهم السلام در حرم محترم ایشان قرائتش اثر تامی دارد. یک زیارت جامعه هم با این دعا و زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام و حضرت زینب خاتون علیها السلام نگاشته شد که اگر کتب زیارت نباشد این کتاب در همه جا کفایت نماید اضافه نموده و کافی باشد التماس دعا دارم.

و چون لزوما این حدیث شریف مکرّر در همه جا، مخصوص بمبئی که محلّ شیعیان است چاپ خواهد شد، مستدعی است که در نسخه چاپی بدین عبارت مرقوم فرمایند (نسخه صحیح حدیث شریف کساء که در کتاب نورالافاق و شهاب لأهل التّفاق، شیخ المحدثین حاج شیخ جواد شاهزاده عبدالعظیمی نقل نموده این است). و اگر غیر این طریق چاپ زنند یا نقل نمایند به لعنت خداوند متعال جلّ شأنه و نفرین پنج تن آل عبا علیهم السلام گرفتار شوند.

و مخفی نماند که در یوم تولّد حضرت عبدالعظیم علیه السلام چهارم شهر ربیع الثانی، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم در این روز متولّد شده؛ و واقعا دو عید بزرگ است برای مسلمین. و یوم وفات آن حضرت که پانزدهم شهر شوّال است. و بنابر خبر شیخ طریحی⁽¹⁾ علیه الرحمه که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را زنده دفن نمودند، پس از وقعه طفّ این اعظم مصائب است نسبت به آل محمّد علیهم السلام. و در همان روز واقعه عظمی و مصیبت کبری شهادت حمزة سیّد الشّهدا است در جنگ احد، و شکستن دندان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ایام حزن خانواده رسالت است. چون وفات

ص: 378

1- منتخب، ص 7. در ارتباط با نحوه شهادت و مرگ حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام رجوع شود به مقاله «کوچ مسافر ری» ضمن مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به چاپ رسیده است.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زمان وفات آن حضرت تا هزار و سیصد و سی و نه هجری معلوم نبوده، آقای والد و این خادم شرع انور در سفر مکه معظمه و تشرّف مدینه منوره از کتب معتبره به دست آورده، و از آن سال الی کنون در آستان قدس آن حضرت و طهران اقامه عزاداری را معمول نموده که چون روز قتل، اصناف محترم مخصوص اصناف زاویه مقدّسه دکاکین را تعطیل نموده با دسته سینه زن و زنجیر زن به صحن مبارک مشرف شده. امید است به موجب آیه شریفه «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»⁽¹⁾ به کوری دیده اعداء دین در تمام بلاد مسلمین، این دو مصیبت عظمی را معمول دارند که ترویج دین مبین به رضایت حضرت حجّه الله تعالی علی الخلائق اجمعین حاصل آید.

و محض تزیین این اوراق این ختم سریع الإجابة را عرضه می دارم که برای کفایت امورات مهمّه به توسّل به آن حضرت به فوریت به مقصود نائل شوند.

از مرحوم حجه الاسلام حاجی اشرفی نقل است که: هر کس را حاجت مهمّی باشد در حرم محترم حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو رکعت نماز برای آن حضرت بخواند، و در چهار گوشه ضریح مبارک هر گوشه یکصد مرتبه صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد و ثواب صلوات را نثار امام علیّ النقیّی علیه السلام بنماید، و آن حضرت را به حضرت امام علی النقیّی علیه السلام سوگند دهد در شفاعت نزد خداوند متعال برای قضای حاجت، و حضرت امام علی النقیّی علیه السلام را به آن حضرت قسم دهد، و حضرت اقدس الهی را به هر دو، انشاء الله حاجت او برآورده است.

و خارق عادات و کرامات بی شمار از قبیل شفا دادن کور و افلیج و غیره در ازمنه سابقه، و در این عصر که از قبر مبارک آن حضرت به ظهور رسیده در کتاب مستطاب تحفة العظیمیّه ذکر نمودم. لعن الله تعالی من ظلم محمّداً و آل محمّد و انکر فضائلهم و غصب حقوقهم و من شرک فی دمائهم الی یوم الدّین.

ص: 379

دوم از مشاهد شریفه و مواقف کریمه و مزار محترمه و مراقد معظمه و قبور منوره حضرت امام زادگان ری، المولی المطهر صاحب الشرف الأنور و المجد الأزهر، ابوالقاسم حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام است. که مقابل قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام است؛ چنانچه علمای انساب شریف نسابه و کتاب مشجره و شجرة الأنساب و خلاصة الأنساب و خیر الأثر فی اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام می نویسند: اولاد بلافصل موسی بن جعفر علیه السلام است، و با حضرت شاهزاده احمد معروف به شاه چراغ شیراز، و امام زاده محمد که در بردون از قراء رودبار است مدفون است. از یک مادرند. (1)

و حضرت عبدالعظیم علیه السلام محض زیارت آن حضرت در ری توقف فرمود، و هر روز وقت غروب به زیارت آن حضرت تشریف فرما می شد. و می فرمود: هذا قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر علیه السلام (2). اطلاق مطلق منصرف به فرد اکمل است. و در زیارت نامه مؤلفه خود عرض شده است، و مرحوم حجّه الإسلام اعلی جدّ بزرگوار مرحوم آخوند ملا رجبعلی مجتهد علیه الرّحمه در زیارتی که برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام تألیف نموده عرض می کند: السّلام علیک یا نور المصنّبی ء المشرق الأنور و زائر قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر. (3)

ص: 380

-
- 1- آیا حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام در ری مدفون است یا در جای دیگر اختلاف نظر زیادی وجود دارد، مؤلف محترم کتاب امامزادگان ری در جلد اول صفحه 333 تا 366 به تفصیل در این موضوع پرداخته است، رجوع شود به کتاب امامزادگان و زیارتگاه های شهر ری، تألیف محمد قنبری، این کتاب ضمن مجموعه آثار کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به چاپ رسیده است.
 - 2- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 613 - 612؛ جامع الرواة، ج 1، ص 460، با کمی اختلاف.
 - 3- . جنة النعیم، ص 290.

و این حضرت یکی از سیزده پسر از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که نسل از او باقی مانده، چنانچه صاحب تاریخ گلشن آرا از شیخ تاج الدین نسابه نقل می نماید که: از هیجده پسر امام موسی کاظم علیه السلام، از سیزده پسران آن حضرت نسل باقی مانده، چهار نفر عقب ایشان بسیار شد: حضرت امام رضا علیه السلام، ابراهیم مرتضی، و محمد عابد، و جعفر؛ و چهار نفر از ایشان متوسط بودند زیدالتار و عبدالله الاکبر و عبدالله الأصغر و حمزة الاکبر؛ و پنج نفر ایشان نسل ایشان کم بود عباس و هارون و اسحاق و حسن و حسین.

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دو اولاد حمزه نام داشت، یکی حمزة الاکبر است که قبر مبارکش در ری است، و یکی حمزة الأوسط که قبر مبارکش در قم است. و حضرت امام زاده حمزه اکبر سه پسر داشت یکی قاسم، که او پسری دارد محمد اعرابی که نسب سلاطین صفویّه و مرحوم سید محمد باقر حجّه الاسلام اصفهانی به آن حضرت می رسانید(1)، و حمزة بن حمزه که قبر مبارکش در شیراز است در خارج اصطخ (اصطنخر)، و زیارت کرده می شود.(2)

شرح اعقاب آن حضرت و توقف او در ری و کرامات و خارق عادات که از حضرت امام زاده حمزه علیه السلام از قبیل شفا دادن کور و افلیج و غیره با اختلاف در عدد اولاد امام موسی کاظم علیه السلام، و شرح احوالات هر یک را از دختر و پسر شجره سلاطین صفویّه، و مرحوم حجّه الاسلام حاجی سید محمد باقر را مفصلاً در کتاب زیده الأنساب ذکر نمودم.

و این زیارت نامه مؤلفه خود را محض تزیین این اوراق عرضه نموده و التماس دعا دارم.

ص: 381

1- ر.ک: تاریخ عالم آرای عباسی، ج 1، ص 13.

2- . عمدة الطالب، ص 228.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ قُطْبِ دَائِرَةِ الْوُجُودِ وَ مَرْكَزِ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ، الَّذِي وَصَفُ كَمَالِهِ وَ حُسْنُ خِصَالِهِ غَيْرُ مَعْدُودٍ، وَ لَوْلَاهُ لَمْ يَكُنْ سِوَاهُ مَوْجُودًا، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مَذِلِّ الْأَعْدَاءِ مِرَاةِ حُسْنِ الْأَزْلِ، جَامِعِ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ الْمَنْصُوصِ بِالْوِلَايَةِ وَ الْمَخْصُوصِ بِالْأَخْوَةِ الَّذِي جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ بَعَدَ الْمُصْطَفَى أَشْرَفَ عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ صِدِّيقَةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ الْمُخْتَارَةِ النَّبِيِّ النَّبِيِّ الَّتِي يَنْسُبُ إِلَيْهَا فِي الْكِسَاءِ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوهَا، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ السَّبْطَيْنِ الْمُتَنَجِّبَيْنِ الْإِمَامَيْنِ الْمُتَنَحِّينِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كَفَلِي الرَّحْمَةِ وَ شَفِيعِي الْأُمَّةِ اللَّذِينَ هُمَا عَيْنُ الْأَنْسَانِ وَ إِنْسَانُ الْعَيْنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَخْرِ الرَّهَادِ وَ أَصْلِ الرَّشَادِ وَ زَيْنِ الْعِبَادِ وَ سَيِّدِ السَّجَادِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ بَاقِرِ الْعُلُومِ وَ مُحْيِي الرُّسُومِ وَ إِمَامِ الْهُدَى وَ قَائِدِ أَهْلِ التَّقْوَى مُتَرْجِمِ الْوَحْيِ وَ مَنْبَعِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الصَّادِقِ الْمُصَدِّقِ الدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ خَازِنِ عِلْمِهِ وَ حَافِظِ دِينِهِ وَ لِسَانِ تَوْحِيدِهِ وَ نَاشِرِ أَحْكَامِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَ الْأَمَامُ النَّاصِحُ الصَّابِرُ لِمَرْضَاتِ اللَّهِ وَ الْكَاطِمُ لَوَجْهِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَمْرَةَ بَنِ مُوسَى الطُّهْرِ الْمُطَهَّرِ وَ أَخَا ثَامِنِ الْأَيْمَةِ الْأَيْمَةِ عَشْرَ الْمَسْمُومِ لِإِعْلَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ فِي السَّفَرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ زَارَهُ وَ جَاوَرَهُ وَ عَرَفَهُ الْمُحَدِّثُ الْعَلِيمُ مَوْلِينَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدَ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ فِي تَعْرِيفِهِ هَذَا قَبْرُ خَيْرِ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَفَى ذَلِكَ فِي فَخْرِهِ وَ مَا افْتَنَحَ نِعَمَ الزَّائِرِ وَ الْمَرْوَرِ وَ زَائِرُهُمَا مَسْرُورٌ أَنْشَاءَ اللَّهُ فِي دَارِ السُّرُورِ. اللَّهُمَّ كَمَا وَقَّفْنَا لِزِيَارَتِهِمَا فَارْزُقْنَا زِيَارَةَ آبَائِهِمَا الطَّاهِرِينَ وَ أجدادِهِمَا الطَّيِّبِينَ، وَ هَوِّنْ بِهِمْ عَلَيْنَا سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ ادْفَعْ بِهِمْ عَنَّا وَ حَشَّةَ الْقَبْرِ وَ أَلْسِنَا بِهِمْ حُلَّ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ، وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدِينَا وَ لِأَهْلِ دِينِنَا جَمِيعًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سوم از مشاهد شریفه و مواقف کریمه امام زادگان ری، الشمس الزّاهر و القمر الطّاهر علامّة الماهر الّذی لزوّاره ناظر و لهم يوم القيمة ناصر، مولانا الطّاهر علیه السلام است که قبر مبارکش در سمت غربی صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام است.

و در او دو خبر است چنانچه ابی نصر بخاری(1) و شریف نسابه می نویسند که آن حضرت با فرزندش مطهر است که مادر او زینب است و با آن حضرت در همان مکان مدفون است، و از اولاد حضرت زینب خاتون است از علی زینبی پسر عبدالله جعفر علیه السلام چنانچه می فرماید: الطّاهر و ابنه مطهر امّه زینب بنت ابی عماره حمزة ابن حسین بن محمّد بن حمزة بن اسحق الاشرف بن علیّ الزّینبی ابن عبدالله جعفر ایطالب علیه السلام . نسب را به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می رساند، از اولاد زید شهید به فاصله شش پشت بدین طریق: طاهر بن محمّد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین الامام علیه السلام ، صاحب جلال و بزرگی که در این ایام مکرّر شفاء دادن کور از آن حضرت دیده شده.

شرح احوالات اجداد آن حضرت را مفصّلاً با کرامات آن حضرت در کتاب زبده الأنساب ذکر نموده ام. و چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد این بزرگوار فرزند جناب زید است که قبر مبارکش در طهران است، و آن حضرت فرزند جناب حسن بن زید جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که با دو جدّ با آن حضرت شریک است که حسن و زید بوده باشد، و مادر آن حضرت اسماء دختر ابراهیم مخزومیه است و فرزند آن حضرت علی است که مادر او امّ ولد است. و محمّد که مادر او بنت عمرو

ص: 383

است. و ابن محمد بن طاهر دو دختر دارد خديجه و نفيسه چنانچه مي فرمايد: انّ الطاهر المدفون في سكة الموالى في جوار عبدالعظيم الحسنى، هو ابن زيد بن حسن بن زيد بن الحسن الإمام عليه السلام و امه اسماء بنت ابراهيم المنزوميه، و ابوه زيد المدفون في الطهران و قبره في الطهران، و ولد طاهر عليا امه ام ولد و محمد بنت عمرو و ولد محمد بن طاهر خديجه و نفيسه.

زيارت نامه مؤلفه اين خادم شرع انور را بخوانند التماس دعا دارم، و چون خبر اول نزد اين اقل صحيح است زيارت بدان طريق تأليف شده السلام عليك الخ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الرُّسُلِ وَ هَادِیَ السُّبُلِ وَ مَفْخَرَ الْكُلِّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ وَ سَيِّدِ النَّاسِ بَعْدَ خَيْرِ الْبَشَرِ مَنْ اَمِنَ بِهِ اَمِنَ
وَ مَنْ كَفَرَ بِهِ كَفَرَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الطَّاهِرَةِ الْمُعْصُومَةِ السَّعِيدِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الْمُظْلُومِ الشَّهِيدِ الْمُعْصُومِ السَّعِيدِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ
سَيِّدِ السَّجَادِ وَ زَيْنِ الْعِبَادِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الشَّمْسُ الرَّاهِرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْقَمَرُ الْبَاهِرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ لَزُورِهِ نَاصِرٌ، السَّلَامُ عَلَیْكَ
أَيُّهَا الْعَلَامَةُ الْبَاهِرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا طَاهِرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَحْيَى بْنِ حَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رُوحِي لَهُمْ وَ لَكَ الْفِدَاءُ وَ عَلَيَّ اِبَائِكَ وَ اَجْدَادِكَ وَ عَلَيَّ وَ لَدَيْكَ الْمُطَهَّرِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ
بَرَكَاتُهُ، اَتَيْتُكَ زَائِرًا وَ اَسْتَشْفِعُكَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالَى وَ اَزْجُوا مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى اَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيَّ وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِذَوِي حُقُوقِي بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ، اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَغْفِرْ بِهِمْ ذُنُوبَنَا وَ اَسْتُرْ بِهِمْ عُيُوبَنَا وَ فَرِّجْ بِهِمْ كُرُوبَنَا وَ اَرْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَتَهُمْ وَ فِي الْاٰخِرَةِ شَفَاعَتَهُمْ بِحَقِّهِمْ
يَا كَرِيْمُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

یکی از مشاهد شریفه و موافق کریمه ری، مشهد السید الصمصام و التور التمام ذوالمجد و الفیض، عبدالله الأبیض است که مرقد مبارکش در سمت شرقی جاده حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. صاحب جلالت و کرامت و بزرگی است، نسب را به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌رساند به فاصله چهار پست، چنانچه صاحب عمدة الطالب (1) می‌نویسد: عبدالله الأبیض الأصغر بن عباس بن عبدالله الشّهدید بن حسن الأفتس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام صاحب الوقف بالرّی. موقوفات زیادی در ری داشته و قبر او ظاهر است و زیارت کرده می‌شود. و در پانزدهم شهر محرم الحرام سنه 319 در ری وفات فرمود. ابیضش گویند چون صورت مبارکش در شب مثل روز می‌درخشید، اصغرش گویند چون سَمی جدش عبدالله شهید بود، و فرزند آن حضرت هم حسین بن عبدالله الأبیض که کان شاعرا مجیدا قبر مبارکش نیز در ری است در قریه ای که او را چهار دانگه می‌گویند، و زیارت کرده می‌شود و اعقاب آن حضرت زیاد است.

پدر بزرگوارش عباس است، و عموی آن حضرت محمد امیر جلیل شهید است که معتصم ملعون آن حضرت را زهر داد، جدّ آن حضرت عبدالله شهید است که در فتح با حسین شهید فسخ بود. و جناب حسین در یوم ترویبه در سنه 169 صد و شصت و نه و بنابر قولی در سنه 107 شهید شد در يك فرسنگی مکه معظمه مدفون است که میقاتگاه است برای عمره تمتّع و برهنه کردن اطفال است. و ابونصر بخاری از

ص: 385

حضرت امام تقی علیه السلام نقل می فرماید که آن حضرت فرمود لم یکن لنا بعد الطّف مصرع اعظم من فحّ (1) یعنی بعد از مصیبت کربلا مصیبتی برای ما بالاتر از مصیبت فح نبود. و دو شمشیر بسته بود، و حسین شهید فح وصیت کرده بود که بعد از من امر با او است رشید ملعون بعد از شهادت حسین او را گرفت و حبس کرد، یک روز در حبس از شدت دلتنگی ورقه ای برای هارون ملعون مرقوم فرمود و فحش زیادی به او داد، و در روز عید نوروز جعفر برمکی علیه اللّٰعنه سر او را از بدن جدا کرده در جزء تحفه نوروزیه برای هارون فرستاد، آن ملعون چون نظرش به سر مبارک افتاد گریه کرد و سه مرتبه از جای برخاست و نشست. و از این جهت امر به قتل جعفر کرد و به مسرور کبیر غلامش گفت اگر جعفر سؤال کند برای چه امیر خون مرا حلال دانست بگو به جهت کشتن پسر عمّش بدون اذن او؛ قبر مبارکش در بغداد در سوق الطّعام زیارت کرده می شود. و عبدالله پسر حسن افسس است که حسن افسس در خروج محمّد بن عبدالله بن حسن صاحب نفس زکیّه علم سفید در دست گرفته بود. و ابونصر بخاری می نویسد اشجع و اصبر در عسکر نفس زکیه و احسن بود، و چون قدّ بلندی داشت او را رُمح آل ابوطالب گفتند. (2)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وصیت می فرماید بعد از من به حسن افسس صد دینار بده. (3) و عقب حسن از پنج پسر است یکی عبدالله شهید که ذکر شد، و یکی عمرو الاکبر بن حسن الافس بن علی الأصغر این امام زین العابدین علیه السلام، که نسب حضرت مستطاب حجّه الإسلام و المسلمین سیّد المجتهدین حاجی میرزا سیّد محمّد امام جمعه طهرانی دامت برکاته العالی، که از اعظم علماء امامیه و فقهاء اثنی عشریه است به واسطه بیست و یک پشت به آن جناب

ص: 386

1- . موسوعة الامام الجواد علیه السلام، ج 1، ص 548.

2- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 77.

3- همان مدرک.

می رسد بدین تفصیل: میرسید محمد بن میر زین العابدین بن میر ابی القاسم بن میر محمد محسن بن میر مرتضی بن میر محمد مهدی بن میر محمد حسین بن میر محمد صالح بن میر عبدالواسع بن میر محمد صالح بن میر اسمعیل ابن میر عمادالدین بن میر سید حسن بن سید جلال الدین بن سید مرتضی بن امیر سید حسین بن سید شرف الدین ابن مجدالدین بن محمد بن تاج الدین حسین بن سید الشرف الدین ابن حسین بن عمادالشرف بن سید عباد بن سید محمد بن حسین بن سید محمد بن حسین بن امیر علی بن عمرو الأكبر بن حسن الأفطس بن علی الأصغر ابن الإمام علی ابن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه وعلیهم السلام.

و چون مادر جناب امیر علی زوجه عمروالاکبر دختر قاسم شجرى ابن حسن الامیر بن ابوالحسن زید الجواد بن حسن المجتبی الإمام است. از این جهت این سلسله جلیله هم حسنی و هم حسینی می باشند، شرح احوالات جناب معظم له و جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا ابوالقاسم و سید الأنام آقای حاجی ظهیر الاسلام و حجّتین معظمین امامین حاجی میرزا زین العابدین امام جمعه و حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه والد و جدّ ایشان را در کتاب تحفة الفقهاء فی تذکرة العلماء عرض نمودم.

و یکی حسین اصغر که نسب مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام میرداماد به فاصله بیست و پنج پشت به آن حضرت می رسد:

و یکی علی هوری که نسل او در یمن و بصره زیاد است.

و یکی حسن مکفوف که والی مکه شد در زمان ابوالثرا و ورقاء بن زید او را از مکه بیرون کرده تشریف فرمای کوفه شد. و نسل آن حضرت در کوفه و مصر زیاد است. (1)

شرح احوالات امام زاده عبدالله و آباء و اجداد و کرامات او را در زیدة الأنساب ذکر نموده ام.

ص: 387

دیگری از مشاهد مشرفه و مواقف محترمه از امام زادگان ری، مشهد سیدنا صاحب الجود و المنن العالم بالفرائض و السنن، مولانا الممتحن کریم المؤمن ابوالحسن علیه السلام است، که قبر مبارکش در سمت غربی زاویه مقدسه در قریه مشهور باندرمان ری، قریب نیم فرسخ تا به زاویه مقدسه مسافت دارد، صاحب کرامت و جلالت. در چهل سال قبل شرح احوالات آن حضرت را با زیات نامه مؤلفه در لوح نوشته و در حرم نصب نموده و فعلاً هم باقی است.

و شرح احوالات آن حضرت را با اشعاری که مرحوم حجه الإسلام حاجی ملا علی کنی رحمة الله علیه جدّ بزرگوار برای آن حضرت عرض نموده در کتاب زبدة الأنساب و در این مختصر تذکارا عرضه می دارد. آنچه از کتب انساب مستفاد می شود امام زاده به این اسم ابوالحسن هفت امام زاده تشریف فرمای ری شدند، و چون سوای این بزرگوار امام زاده ای به این اسم معروف نمی باشد احتمال هر يك در او می رود، و اصحّ او چنانچه مرحوم حاجی کنی و مرحوم والد و خود این خادم شرع انور را عقیده است اسم این بزرگوار علی است کنیه اش ابوالحسن، به فاصله سه [چهار] پشت به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می رسد بدین طریق: ابوالحسن علی بن حسین بن عیسی بن محمّد بن علیّ العریض بن امام جعفر صادق علیه السلام . و مرحوم حاجی کنی در شعر خود عرضه نموده:

آن حسن فعلی که آمد نامش از حق بوالحسن *** شد سمیّ جدّ خود اعنی امیرالمؤمنین

و این احقر در زیارت نامه عرضه نمودم: السّلام علیک یا من فعله حسن و کنیته

می نویسد: در ری يك ابوالحسن که اسم مبارکش محمد است از اولاد محمد نفس زکیّه بدین طریق: ابوالحسن محمد بن حسن [حسین] بن حسن الاعور ابن محمد الکابلی ابن عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیّه بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی، که به فاصله هشت پشت به امام حسن مجتبی می رسد.

و نیز در ری است ابوالحسن علی که به فاصله شش پشت نیز به حضرت مجتبی می رسد، از اولاد قاسم شجری که در دو جدّ با حضرت عبدالعظیم علیه السلام شریک است: یکی حسن امیر، یکی زید. و نیز می فرماید ابوالحسن که اسم مبارکش هارون اقطع است به فاصله سه پشت به قاسم شجری می رسد. و نیز ابوالحسن اسم مبارکش احمد شیخ عقیقی است از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام به فاصله چهار پشت ابن عیسی بن علی بن حسین الأصغر بن علی بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن محمد المحیانی بن عبدالله بن حسن بن ابوالفضل العباس علیه السلام، که به فاصله پنج پشت به حضرت ابوالفضل علیه السلام می رسد.

و در شجرة الأنساب می نویسد که: ابوالحسن ملقب به شه دانج مدفون در ری است، پسر جناب حمزه است او هم مدفون در ری است، پسر محمد است ملقب به اعلم، پسر عبدالله که مدفون در طبرستان است، پسر محمد بن عبدالرحمن بن قاسم شجری مکنی به ابو محمد ابن حسن الأمير بن زید الجواد بن حسن المجتبی الإمام علیه السلام.

حضرت امام زاده حمزه هوسنه ای

عرضه می دارم این حمزه حمزه ای است که در قریه هوسنه، و نزدیک خاتون آباد از

ص: 389

قرای ری مدفون است، مشهور به حمزه رضا که هیچ کس قسم ناحق به آن حضرت نمی تواند بخورد، و زیارت نامه بخواند.

حضرت امام زاده هادی علیه السلام

یکی از مشاهد مشرفه امام زادگان ری، الدّاعی الحفیّ السّید التّیلیل امام زاده هادی علیه السلام، که قبر مبارکش نزدیک مقبره شیخ المحدثین رئیس الملة و الدّین شیخ صدوق علیه الرّحمه، در جاده دولت آباد در مسجدی که فعلاً معروف است به مسجد ماشاء الله. این مسجد را مسجد ماشان [ماشاء الله] ری گویند؛ و نیز مشهور است به مسجد عاشق کش، و نیز او را مسجد دارُ الثّعبان گویند. (1)

و مرحوم مولوی رومی (2) شرح آن شخص غریب که وارد شد و شنیده بود که هر کس در این مسجد بخوابد خواهد مرد در زیده الأنساب مفصلاً ذکر نموده ام.

این بزرگوار امامزاده محترم چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد با عمّه اش زینب فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می باشند. و چنانچه ابی مخنف می نویسد با خواهرش زینب مدفون می باشد.

و منتقلة الطالبیه (3) می نویسد به فاصله چهار پست به حضرت حسین اصغر بن امام زین العابدین علیه السلام می رسد.

بی بی زبیده علیها السلام

دیگری از مشاهد شریفه مشهد سیّده جلیله نبیله بی بی زبیده علیها السلام است. و در او سه

ص: 390

-
- 1- امام زادگان ری، ج 1، ص 549 به بعد؛ رجوع شود به امام زادگان و زیارتگاه های شهر ری.
 - 2- مثنوی معنوی، ج 2، ص 223، دفتر سوّم صفت آن مسجد که عاشق کُشی بود يك حکایت گوش کن ای نیک پی مسجدی بُد بر کنار شهر ری
 - 3- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه منتقلة الطالبیه، ص 241 به بعد مهاجران آل ابوطالب.

قول است، چنانچه صاحب كشف المرام(1) شيخ حسن فاضل هندی می نویسد: دختر بلافضل حضرت سيّد الشهداء عليه السلام زوجه حضرت قاسم است و مادر او شهربانويه معروفه است.

مرحوم فاضل دربندی می نویسد: اما مقبره زوجة القاسم ای بنت سيّد الشهداء عليه السلام روحی له الفداء، و هي المسماة عند الناس بزبيده خاتون، فهي واقعة في محلة من محلات الرّي و المسافة بينها و بين مقبرة سيّد الأجل عبدالعظيم عليه السلام ممّا يقرب من ثلث فرسخ. و قد حدّثني جمع كثير بوجود اماراة و شواهد كثيرة دالة على كونها بنت الحسين و زوجة القاسم عليه السلام و المدفونة في هذا المكان.(2)

چنانچه صاحب مظاهر الاسرار می نویسد دختر حسن امير ابن زيد بن حسن الامام عليه السلام است، خواهر علی شديد. و جناب حجة الاسلام حاجی شيخ عبدالنبي نوری می فرماید: دختر جناب حسين شهيد فخر است، بن علی العابد بن حسن المثلث بن حسن المثنی بن الامام حسن المجتبی عليه السلام .

بی بی شهربانو عليها السلام

دیگری حضرت بی بی شهربانو عليها السلام دختر یزدجرد بن کسری، که بعد از شهادت حضرت محمد بن ابی بکر در حباله نکاح حضرت سيّد الشهداء عليه السلام درآمد. و چنانچه

ص: 391

1- . ظاهراً چنین کتابی از این نویسنده وجود ندارد، صاحب الذریعه يك كتاب فقهي به نام كشف المرام را چنین معرفی می کند: «كشف المرام عن الطهارة، رياض الاحكام» شرح له للاخوند المولى على القزويني الحائري، المتوفى بها قرب 1320، يوجد عند صهره السيد حسين بن السيد محمد على الهندي الحائري آل خيرالدين، بخط المؤلف نسخة الأصل... الذریعه، ج 18، ص 61. ناگفته نماند که فاضل هندی صاحب کتاب كشف اللثام است.

2- . بحر الأنساب، در مورد کذب این مطلب و اکاذیبی که فاضل دربندی در این کتاب آورده قبلاً سخن به میان آمد.

مرحوم مجلسی می نویسد در کربلا بود و برهنه نشد و خود را در فرات انداخت چنانچه می فرماید: انّ شهربانوی لم تسلب ثيابها و اتلفت نفسها في الفرات. (1)

عرضه می دارد در این که خاله حضرت امام زین العابدین علیه السلام است شگّی نیست، صاحب مظاهر الأسرار می نویسد: مادر حضرت شاهزاده علی اصغر است؛ و چنانچه فاضل هندی می نویسد: مادر بی بی زبیده است؛ و چنانچه مرحوم سیّد نعمه الله جزائری می نویسد: بی بی شهربانوی زوجة الامام قبرها بالرّی معروفة؛ و فاضل دربندی می نویسد: رأیت فی بعض کتب التّواریخ انّ شهربانوی الّتی كانت فی کربلاء هی امّ فاطمة زوجة قاسم، قد اوصت اليها سيّد الشهداء روحی له الفداء بان ترکب جواده بعد الشّهادة فهو یوصلها الی الأرض المقدّرة، فهی فی جبل من جبال الرّی غائبة، و المشهور عند النّاس انّ

الرّجل غیر السيّد و الشّریف لا یزورها بل مرأة جبلی لا تزورها.

عرضه می دارم شرح احوالات بی بی شهربانو و بی بی زبیده را با قاسم ثانی پسر حضرت قاسم که در شمیران است، در زیادة الأنساب ذکر نموده ام، تذکارا در این ورقه به طور مختصر عرض شد. مفاد فرمایشات مرحوم دربندی این است که حضرت بی بی شهربانو بر حسب امر حضرت سیّد الشهداء علیه السلام سوار بر اسب آن حضرت شده و تشریف فرمای ری شد، و معروف است که مرد غیر سیّد آن حضرت را زیارت نمی کند حتّی زن آبستن.

ص: 392

در زیادة الأنساب فی نسب سادات الانجاب المدفونین بالری و توابعها، که در آن است امام زادگان ری و توابع آن؛ در هشت مقصد: مقصد اول در امام زادگان غار، مقصد دوم طهران، مقصد سوم شمیرانات، مقصد چهارم رودبار، مقصد پنجم دماوند، مقصد ششم پشاپویه، مقصد هفتم شهریار، مقصد هشتم ورامین ذکر نموده ام که تا به حال چنین کتابی نوشته نشده که خدمت به ایشان شده باشد که بعضی اشخاص بی علم و اطلاع منکر ایشان نشوند.

و در این مختصر محض تذکار مختصرا نسب امام زادگان طهران نوشته شد، که موجب ازدیاد معرفت محبّین گردد؛ و در تجلیل و احترامات ایشان بکوشند تا انشاءالله الرحمن مرد کریم خیری محبّ اهل بیت رسالت آن کتاب مستطاب را به حلیه طبع آراسته دارد، و ذخیره یوم لا ینفع مال و لا بنون قرار دهد و یادگار الی الأبد باقی گذارد.

حضرت امام زاده اسماعیل علیه السلام

جلیل القدر و المرتبه صحیح النسب، کرامات و خارق عادات زیاده از آن حضرت به ظهور رسیده مخصوص در مسئله کذب قسم ولو شرعیّت ندارد، هر کس به کذب، اداء یمین نمود فوراً به جزاء خود رسید، چنانچه صاحب منتقلة الطالبیّه می نویسد به فاصله شش (?) پشت منتهی می شود به امام جعفر صادق علیه السلام بدین طریق: اسمعیل بن عیسی بن محمد الاکبر بن علی العریض بن جعفر الصادق الامام علیه الصلوة و السلام.

حضرت امام زاده یحیی علیه السلام

حضرت امام زاده یحیی با برادرش امام زاده محمد علیه السلام دو امام زاده جلیل القدر می باشند در ایشان دو خیر است، چنانچه صاحب منتقلة الطالبيّه می نویسد: حضرت امام زاده یحیی با برادرش و يك خواهر مستی به سکنه فرزند حضرت امام زاده حسن می باشند که قبر مبارکش معروف است.

حضرت امام زاده حسن علیه السلام

حضرت امام زاده حسن علیه السلام نسب را به امام زین العابدین علیه السلام می رساند، کنیه اش ابو محمد اسم شریفش حسن، در غره شهر محترم الحرام سنه چهار صد و پنجاه وفات فرمود و در آن مکان محترم مدفون شد. و دو فرزند آن حضرت یحیی و محمد در طهران مدفونند، و سکنه معروفه نیست، محتمل است بی بی سکنه معروفه در شهریار بوده باشد.

حضرت امام زاده حسن علیه السلام : حسن بن محمد بن الحسن ابی علی بن عبدالله بن حسن محمد الجونی ابن حسن بن محمد بن عبدالله الأعرج بن حسین الأصغر بن امام زین العابدین علیه السلام می رسد، و چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد: حضرت امام زاده یحیی علیه السلام در طهران از قراء ری شهید شده در وقعه کوبی در ایام مهتدی بالله عباسی که چهاردهم خلفاء بنی عباسی است بعد از معتز بالله، یازده ماه و نیم خلافت کرد، و در سنه دویست و پنجاه و شش به جهنم واصل شد. و آن حضرت فرزند امام زاده علی است که امام زاده علی در شهر ورامین، چنانچه بخاری می نویسد در ولایت عبدالله ابن عزیز شهید شد، و قبر مبارکش در ورامین مشهور و زیارت کرده می شود می نویسد:

المدفون بالطهران المقتول مع الكوكبي في أيام المهتدي ابن علي

المقتول بورامين، في ولاية عبدالله بن عزيز. ابن عبدالرحمن الشجري ابن قاسم ابن حسن الأمير بن زيد بن امام حسن المجتبي عليه السلام (1)، که به فاصله شش پست به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. و در دو جدّ با حضرت عبدالعظیم علیه السلام شریکند که جناب امیرحسن و زید باشد که حسن امیر شش پسر دارد، یکی همین قاسم شجری است جدّ امام زاده یحیی، و یکی علی شدید است جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در زمان منصور ملعون زنده با شصت نفر دیگر از اولاد حضرت ابوطالب علیه السلام در حبس منصور ملعون درب زندان را گرفته به رحمت ایزدی واصل شدند، در شهر ربیع الأوّل سنه یکصد و چهل و پنج هجری.

حضرت امام زاده زید علیه السلام

و یکی حضرت امام زاده زید است، در نسب آن حضرت سه قول است چنانچه صاحب کتاب منتقلة الطالبیّه از کتاب شجره نقل کرده است؛ نسب حضرت را به فاصله ده پست به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام داده، از اولاد حسن مثنی بدین طریق: زید بن حسن بن علی بن حسین بن ابی عبدالله محمّد بن عبدالله الأمين بن عبدالله بن حسین بن جعفر بن حسن بن امام حسن المجتبی علیه السلام. و در کتاب شجره می نویسد که از اولاد محمّد حنفیّه است بدین طریق که: احمد زاهد در رستاق افزون که دهی است از دهات مازندران، سه پسر داشت ابوالحسن علی که در قم مدفون شده، و ابوعبدالله حسین فقیه که در قزوین مدفون است، و ابوزید محمّد در طهران. و نسب آن حضرت بدین طریق: ابوزید محمّد بن احمد الزاهد بن محمود العویذ بن علی بن عبدالله رأس المدری ابن جعفر بن عبدالله بن جعفر الأصغر بن محمّد الحنفیّه ابن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام. که به فاصله هشت پست به آن حضرت می رسد.

ص: 395

و چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد به فاصله دو پشت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد: زید بن حسن الأمير بن زید بن الحسن الإمام علیه السلام که عموی پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام می شود و برادر علی شدید.

حضرت امام زاده سید ناصرالدین علیه السلام

دیگر ذو الحَسَب الطَّاهِر و النَّسَب الباهر صاحب المآثر و المفآخر، مولانا النَّاصر علیه السلام است که معروف به سید نصرالدین است که از طوس تشریف فرمای ری شده، و لقب آن حضرت محال الطَّلب است، و نسب را به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می رساند از حضرت امام زاده حمزه مدفون در حضرت عبدالعظیم علیه السلام: ناصرالدین بن محمّد بن احمد بن قاسم بن حمزة بن امام موسی الکاظم علیه السلام که به فاصله چهار پشت به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می رساند.

و شریف نسابه لقب آن حضرت را داعی می نویسد بدین طریق: الدّاعی ناصر بن محمّد الی آخره، از برای امام زادگان زیارت نامه مذکور خوانده شود.

چنانچه صاحب منتقلة الطّالبيّه می نویسد حضرت امام زاده حسن علیه السلام در نسب آن حضرت سه قول است، یکی آن که از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و به فاصله ده پشت به آن حضرت می رسد، و فرزند امام زاده یحیی و امام زاده محمّد است چنانچه ذکر شد. و بنابر خبری از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است به فاصله هشت پشت بدین طریق: حسن بن علی بن حسین بن ابی عبداللّه محمد بن عبداللّه الامین بن حسین بن جعفر بن حسن بن حسن المجتبی الإمام علیه السلام . و در کتاب شجره می نویسد که حضرت امام زاده حسن علیه السلام با برادرش زید که هر دو مدفون در نواحی ری می باشند فرزندان احمد زاهد می باشند، که به فاصله هشت پشت به محمّد حنفيّه می رسند، چنانچه ذکر شد در نسب جناب زید.

حضرت امام زاده ولیّ علیه السلام

دیگری السید الزکیّ و المولی النقیّ امام زاده ولیّ علیه السلام است، که مرقد مطهرش در سمت شرقی طهران بازار اُرسی دوزها است مقابل مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین، امامزاده بزرگواری است عظیم القدر و المنزله و رفیع الشان و المرتبه، چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد: اسم مبارکش علی است و لقبش ولیّ، نسب را به چهار پشت به امام موسی کاظم علیه السلام می رساند بدین طریق: علی الولیّ بن احمد بن موسی بن احمد بن هارون ابن امام موسی کاظم علیه السلام .

حضرت امام زاده علی علیه السلام

امام زاده محترم در دولاب معروف به اهل علی بدین اسم در کتب انساب دیده نشده، و چنانچه ابونصر بخاری می نویسد امام زاده علی که نسب را به امام جعفر صادق علیه السلام می رساند به فاصله هفت پشت در ری است. و صاحب مظاهر الأسرار می نویسد که همین امام زاده اهل علی در دولاب همان بزرگوار است: علیّ بن ابراهیم بن محمّد بن الأرزق بن عیسی الأكبر بن محمّد الأكبر بن علی العریض بن جعفر الصّادق الإمام علیه السلام .

عرضه می دارد عموم سیره و جعل قبّه و بارگاه سَلَفًا عن سلف، و جعل مندورات و قضاء حوائج به شفاعت صاحبان این قبور محترمه، و زیارت کردن علماء اعلام و بزرگان دین در کون ایشان از آل محمّد صلی الله علیه و آله ارواح العالمین له الفداه کافی است. عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود.

یکی از مشاهد مشرفه و قبور محترمه و مزار منوره حضرت امام زادگان شمیرانات ری را تیمّنا در این مختصر عرضه می دارم و بقیّه در زیده الأنساب ذکر شده.

السید المطهر و المولی المظفر ابن شبیر و شیر الفاطم زاده من السقر، داود بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام المدفون فی جبل کیگه من جبال الری، که جلالت و نبالت و کرامتش اجلی من السقر و اکثر من المدر است، چنانچه ابوعبدالله طباطبا نسابه می نویسد از علماء مؤرخین بوده و تاریخی نوشته و می نویسد: ما رأیت فی جزيرة الری له اولاد، یعنی از آن حضرت در جزیره ری اولادی نبوده. و بقیه احوالات آن حضرت و خارق عادات که از آن بزرگوار به ظهور رسیده با شرح حالات امام زاده مرتضی فرحزاد، و امام زاده قاضی جبار در وَنک را در کتاب زبده الأنساب ذکر نموده ام.

و نسب سلسله جلیله سادات شیرازی معروف طهران واعظین و ذاکرین که مروّجین شریعت غراء و ناشرین اخبار ائمه اطهار علیهم السلام می باشند، و جناب مستطاب مروّج الشریعة و مشید الملة آقای آقا سید اکبر شاه اشرف الواعظین ساکن در کرمانشاه، نسب را به ابراهیم مذکور که مرتضی المجاب بن موسی الکاظم امام است، جدّ امام زاده داود می رساند. شجره طیبه ایشان را در کتاب زبده الأنساب مفصلاً ذکر نموده ام.

حضرت امام زاده حسن علیه السلام چنانچه در کتاب نزهة القلوب که اولاد بلافضل حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است، صاحب کرامت و خارق عادت است. (1)

ص: 398

1- . این دو سطر از حضرت امام زاده حسن تا خارق عادت است، در حاشیه کتاب بود، که مناسبت با این امام زاده ندارد.

مخفی نماند که حضرت معصومه علیها السلام که پنج حدیث در ثواب زیارت آن حضرت وارد شده،⁽¹⁾ چنانچه در زیارت نامه مؤلفه این احقر ذکر شده است، هفت نفر امامزاده دیگر که از نساء مخدّرات محترّات از نسل حضرت امام محمد تقی علیه السلام می باشند، که سه دختر از اولاد بلافصل آن حضرتند: زینب، و امّ محمّد، و میمونه؛ و چهار نفر نواده آن حضرت می باشند: بُرِیه، امّ کلثوم، امّ حبیب، و امّ محمّد که دختران حضرت موسی المبرقع که پسر حضرت امام محمّد تقی علیه السلام است در این ضریح مطهر مدفون می باشند؛ که با خود حضرت معصومه هشت نفر می شوند. و دو کنیز که یکی کنیز محمّد بن موسی المبرقع، و یکی دیگر کنیز احمد بن موسی است که در این بقعه متبرّکه مدفونند.

و این اقلّ زیارت نامه مختصر که محتوی پنج حدیث ثواب زیارت آن معصومه است با زیارت آن هفت نفر دیگر تألیف نموده ام موسوم به زیارت سلطانیّه، و پنج حدیث که قرائت نمایند و به ثواب زیارت نائل شوند. و بعد از زیارت چهار رکعت نماز بگذارند، دو رکعت آن را هدیه روح حضرت معصومه علیها السلام نمایند، و دو رکعت دیگر برای آن هفت نفر. و يك سوره مبارکه تبارک و هفت مرتبه سوره انا انزلناه و آية الكرسي برای ایشان بخوانند که اجر عظیم و ثواب جزیل دارد. از زائرین التماس دعا دارم و آن زیارت این است:

ص: 399

1- کامل الزیارات، ص 536، باب 106؛ بحار الانوار، ج 99، ص 265 به بعد؛ ثواب الاعمال، ص 89.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ سَدِّدُفُنْ فِي قُمْ إِمْرَةً مِنْ أَوْلَادِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ لِسَعْدِ الْقُمِيِّ مَنَا عِنْدَكُمْ قَبْرٌ قَالَ قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ سَدِيدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ زِيَارَتَهَا تُعَادِلُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى سَدِيدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي يَقُمْ فَلَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ الشَّهِيدِ سَدِيدِ الْمَظْلُومِينَ أَنْتِ [التي] قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ فَاطِمَةَ يَقُمْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبَةِ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرَةِ، وَعَلَى السَّادَاتِ الْمُكْرَمَاتِ الطَّاهِرَاتِ الْمَدْفُونَاتِ مَعَكَ فِي هَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ زَيْنَبَ وَأُمَّ مُحَمَّدٍ وَمَيْمُونَةَ بَنَاتِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْجَوَادِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبُرَيْهَةَ وَأُمَّ حَبِيبٍ وَأُمَّ كُلثُومَ وَفَاطِمَةَ بَنَاتِ مُوسَى الْمُبْرَقِعِ ابْنِ الْأَئِمَّامِ مُحَمَّدِ الْجَوَادِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ الْمَدْفُونَاتِ مَعَهَا فِي هَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُنَوَّرَةِ، صَلَوَةً زَاكِيَةً بَاقِيَةً نَامِيَةً وَاغْفِرْ بِهِنَّ أَمْوَاتَنَا وَادِّدُونَنَا وَسَعِّ أَرْزَاقَنَا وَأَقْضِ حَوَائِجَنَا وَرُدَّنَا إِلَى أَوْطَانِنَا سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْعَن ظَالِمِي آلِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و چون تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود، جناب حجة الإسلام آقای حاج شیخ جواد مجتهد (1) در مسافرت به

ص: 400

مکه معظمه زادالله شرفا و تعظيما در مدینه طيبه در کتابخانه مبارکه به زحمت زیاد به دست آورده در کتاب نزهة الأبرار في نسب اولاد الائمة الأطهار(1) و در کتاب لوائح الأنوار في طبقات الأخيار(2) که کتاب مفصّلی است نقل می فرماید: ولدت فاطمة بنت موسى بن جعفر في مدينة المنورة غرة ذوالقعدة الحرام سنة 173 ثلاث و سبعين و مائة بعد الهجرة النبوية صلى الله عليه و آله ، و توفيت في العاشر من ربيع الثاني في سنة 201 احدى و مائتين. در روز جمعه غره ذوالقعدة الحرام در سنه 173 يكصد و هفتاد و سه در مدینه طيبه متولّد شد. و در دهم شهر ربيع الثاني در سنه 201 دويست و يك از هجرت در بلده قم وفات فرمود.

مؤلف عرضه می دارد به این حساب سنّ مبارك بيست و هفت سال و پنجاه و دو روز می شود، و شایسته است که تمام شیعیان و دوستان این دو روز را محض تعظیم شعائر اسلام بزرگ شمارند. و آنچه شایسته است در سرور و حزن در روز ولادت و وفات آن سیده جلیله معصومه نبیله نهایت خدمت و عصبیت را به جای آرند که «وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ».(3)

مؤلف عرضه می دارد که روز تولّد آن حضرت با ولادت باسعادت حضرت امام رضا علیه السلام به موجب خبری که تولّد امام رضا علیه السلام هم در غره ذوالقعدة می باشد مطابق می شود. و وفات آن حضرت هم مطابق می شود با چله [چهلم] حضرت امام رضا علیه السلام، و توپ بستن به گنبد حضرت امام رضا علیه السلام که آن واقعه نیز يك ساعت به غروب مانده از روز دهم شهر ربيع الثاني سنه 1330 بوده است، و وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

بنابر خبری که چهل روز بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات فرموده.

ص: 401

1- . نزهة الابرار في نسب اولاد ائمه الاطهار، تألیف سید موسی شافعی برزنجی مدنی، مطبوع كما حکى عنه الذریعه، ج 24، ص 107.

2- لوائح الانوار في طبقات السادة الاخيار طبقات شعرانی تألیف: عبدالوهاب شعرانی.

3- سوره حج 22، آیه 32.

و لازم است که زائرین و مجاورین عموماً در اغلب اوقات مخصوصاً در ایام و لیالی متبرکات به زیارت هر یک از امام زادگان قم، و مسجد جمکران، که مشهور است به مسجد حضرت صاحب الزمان که اعمال او را مفصلاً تألیف نموده و چاپ خورده، مشرف شوند که در اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد است که هر که زیارت کند امام زاده ای را چنان است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است.

امام زادگان شهر قم

خاصه امام زادگان که در شهر قم هستند: حضرت شاهزاده حمزه و برادرش در میدان میر؛ و حضرت موسی مبرقع و پسرش حضرت احمد که نسب تمام سادات رضوی و سادات تقوی مخصوص سادات محترم طهران که مشهور به سادات اخوی می باشند. مرحوم حاجی میرزا سید علی و آقای حاجی سید اسدالله و آقای حاجی سید باقر و آقای حاجی سید ابراهیم و سایرین از این سلسله جلیله به آن حضرت می رسد؛ و امام زاده زید و امام زاده محمد بن موسی در چهل دختران که از اولاد و احفاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می باشند. و تمام این ها در یک صحن و بارگاه مدفونند. که جناب مستطاب اجلّ السادات العظام شرف الأشراف حاجی قائم مقام التّولیه رضوی الخراسانی که از نجبای عصر هستند تعمیر نموده؛ و حضرت امام زاده ناصرالدین در بازار؛ و امام زاده محمد که ضریحش با محلّ محراب حضرت معصومه علیها السلام که فعلاً مشهور به تنور است نزدیک می باشند؛ و امام زاده قاسم جنب دروازه قلعه.

امام زادگان خارج شهر قم

و امام زادگان خارج شهر مخصوصاً حضرت علی بن جعفر، و امام زاده ابراهیم مقابل

آن، و امام زاده هادی و مهدی و ناصرالدین نزدیک مسجد جمکران، و امام زاده طیب و طاهر و امام زاده شاه جمال و شاهزاده محمد و شاهزاده ابراهیم و شاهزاده احمد، و سه امام زاده در خاک فرج؛ و در تعمیر و تجلیل ایشان بکوشند.

و کسی که تعمیر مزار ایشان نماید به موجب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله چنان است که شرکت کرده باشد با سلیمان در بنای بیت المقدس، چنانچه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می فرماید به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: یا علی مَنْ زَارَنِي أَوْ زَارَ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَّتِي زُرْتُهُ فِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَأَنْقَذْتُهُ مِنْ أَهْوَالِهَا. (1) می فرماید یا علی کسی که زیارت کند مرا یا یکی از ذریه مرا، زیارت می کنم من او را در روز قیامت و نگه می دارم من او را از هول های قیامت.

و نیز می فرماید: یا علی مَنْ عَمَرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ. (2) می فرماید یا علی کسی که تعمیر کند قبرهای شما

را، چنان است که اعانت کرده است سلیمان بن داود را در بنای بیت المقدس.

و شایسته است که زائرین به خدام و اهالی خاصه به علویین و علویات و فقرا و ضعفا بذل و احسان و انفاق نمایند که موجب نجات دارین است.

و شرح احوالات حضرت معصومه علیها السلام و سایر امام زادگان، و تعمیرکنندگان تمام بقاع مبارکه و مساجد و آب انبارها و غیرها را در کتاب تحفة الفاطمیة ذکر خواهیم کرد انشاءالله تعالی، و چون غرض اختصار بود به همین قدر اکتفا شد.

زیارت چهارده معصوم علیهم السلام

زیارت حضرات چهارده معصوم علیهم السلام که از دور و نزدیک همه وقت می توان خواند،

ص: 403

1- ثواب الاعمال، ص 242؛ کامل الزیارات، ص 41؛ بحار الانوار، ج 100، ص 123.

2- کشف اللثام، ج 2، ص 412؛ وسائل الشیعه، آل البيت، ج 14، ص 383.

مخصوص در روز عرفه وقت غروب از برای حاجی که در عرفات باشد و بخواهد بیرون آید، و در حرم محترم هر يك از حضرات چهارده معصوم عليهم السلام به اسم صاحب آن حرم خطاب نماید کافی است و زیارت این است: (1)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ وَآمِينَهُ عَلَى وَحْيِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَآمِينُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَبَابُ عِلْمِهِ وَوَصِيُّ نَبِيِّهِ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ فِي أُمَّتِهِ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً غَضَبْتِكَ حَقًّا وَ قَعَدَتْ مَقْعَدَكَ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ إِلَيْكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ الْبُتُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً غَضَبَتْكَ حَقًّا وَمَنْعَتْكَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَكَ حَلَالًا أَنَا بَرِيءٌ إِلَيْكَ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَبَايَعَتْ فِي أَمْرِكَ وَشَايَعَتْ أَنَا بَرِيءٌ إِلَيْكَ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَيْكَ وَ جَدِّكَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ دَمَكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَاسْتَبَاحَتْ حَرِيمَكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أَشْيَاعَهُمْ، وَ اتَّبَاعَهُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهَّدِينَ بِالتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ إِذَا بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ ابْنَ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى عِتْرَتِكَ الطَّاهِرَةِ الطَّيِّبَةِ، يَا مَوْلِيَّ كُونُوا شُفَعَاءَ لِي عِنْدَ اللَّهِ

ص: 404

فِي حَطِّ وَزُرَى وَخَطَايَا، اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَبِمَا اَنْزَلَ إِلَيْكُمْ، وَآتَوَالِي اٰخِرُكُمْ بِمَا آتَوَالِي اَوَّلَكُمْ، وَبَرِّتُ مِنَ الْجَبْتِ وَ الطَّاعُوتِ وَ اللّٰتِ وَ الْعُرَى، يَا مَوَالِي اِنَّمَا سِئَلُكُمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ لَعَنَ اللّٰهُ ظَالِمِيكُمْ وَ غَاصِبِيكُمْ، وَ لَعَنَ اللّٰهُ اَشْيَاعَهُمْ وَ اَتْبَاعَهُمْ وَ اَهْلَ مَذْهَبِهِمْ وَ اَبْرَاءَ اِلَى اللّٰهِ وَ اِلَيْكُمْ مِنْهُمْ.

و بعد متوسّل به اين دعا شده (1) و بخواند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتُوَسَّلُ اِلَيْكَ يَا اَسْرَعَ الْحَاسِبِيْنَ وَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ وَ يَا اَحْكَمَ الْحَاكِمِيْنَ بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّنَ رَسُوْلِكَ اِلَى الْعَالَمِيْنَ اَجْمَعِيْنَ، وَ بِاَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ الْاَنْزَعِ الْبَطِيْنِ الْعَالِمِ الْمَسِيْنِ عَلِيٍّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ بِفَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ، وَ بِالْحَسَنِ الزَّكِيِّ عَصْمَةَ الْمُتَّقِيْنَ، وَ بِابِيْعَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ اَكْرَمِ الْمُسْتَشْهَدِيْنَ، وَ بِاَوْلَادِهِ الْمَقْتُوْلِيْنَ وَ بِعِتْرَتِهِ الْمَظْلُوْمِيْنَ، وَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَةَ الْاَقْبَابِيْنَ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صِدْقِ الصّٰدِقِيْنَ، وَ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مَظْهَرِ الْبَرَاهِيْنِ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدُوَّةَ الْمُهْتَدِيْنَ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ اَزْهَدِ الرَّاهِدِيْنَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَاٰرِثِ الْمُسْتَخْلِفِيْنَ، وَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ الصّٰدِقِيْنَ الْاَبْرَارِيْنَ اِلَى طَهٍ وَ يَسٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ لِيْ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ، وَ اَنْصُرْنِيْ عَلَيَّ الْبَاغِيْنَ، وَ اَكْفِنِيْ كَيْدَ الْحَاسِدِيْنَ، وَ اصْرِفْ عَنِّيْ مَكْرَ الْمَاكِرِيْنَ، وَ اقْبِضْ عَنِّيْ اَيْدِيَ الظّٰلِمِيْنَ، وَ اَجْمَعْ بَيْنِيْ وَ بَيْنَ السّٰدَةِ الْمِيَامِيْنَ فِيْ اَعْلَا-عَلِيْنَ، مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

ص: 405

1- بحار الانوار، ج 98، ص 323؛ صحيفة المهدي، ص 306؛ المزار مشهدي، ص 507. اين توسل ضمن دعای ديگری است كه مؤلف قسمتی از آن را انتخاب و اينجا آورده است.

زیارت مختصر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و شاهزاده علی اکبر و سایر شهداء از دور و نزدیک. (1)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَّ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ ، وَعَلَى وَوَلَدَيْكَ الشَّهِيدَيْنِ الْعَلِيِّينِ ، وَعَلَى ابْنِ أَخِيكَ قَاسِمِ بْنِ حَسَنٍ ، وَعَلَى ابْنِ عَمِّكَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَعَلَى الشُّهَدَاءِ مَعَكَ وَ لَكَ ، وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُحَدِّقِينَ بِحَرَمِكَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از دور و نزدیک

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحِ الصِّدِّيقِ الْمَوَاسِي ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ دِينِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ حُسَيْنِ الصِّدِّيقِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ حُسَيْنِ الشَّهِيدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَلَيْكَ مِنْنِي السَّلَامُ مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ الْغُرَبَاءِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعِينَ الضُّعَفَاءِ ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ أَمَرَ بِهَتِّكَ حُرْمَةَ قَبْتِكَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حجة منتظر علیه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ الرَّحْمَنِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَرِيكَ الْقُرْآنِ ، أَلْغُوْثُ أَلْغُوْثِ أَلْغُوْثِ أَدْرِكْنِي عَجَلُ ظُهُورِكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حضرت آمنه مادر حضرت پیغمبر، و حضرت فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و دختران حضرت ختمی مرتبت و ائمه علیهم السلام، و حضرت خدیجه کبری از دور و نزدیک.

ص: 406

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي وَ مَوْلَاتِي يَا اَمِنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي فَاطِمَةُ اُمِّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَبَ يَا اُمَّ كُلثُومَ يَا سُكَيْنَةَ وَ يَا فَاطِمَةَ، السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ يَا بَنَاتِ الرَّسُولِ وَ الْاَيْمَةَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارتگاه مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظيما [زيارت عبد مناف]

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَخْرَ سَلَالَةِ اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّ خَيْرِ سَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا الْجُودِ وَ الْكَرَمِ وَ الْاِئْتِصَافِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَرَفَ الْاَشْرَافِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي يَا عَبْدَ مَنْافٍ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت عبدالمطلب عليه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْبَطْحَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا الْمَجْدِ وَ الْبَهَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّ رَسُولِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْبَةَ الْحَمْدِ يَا عَبْدَ الْمُطَلِّبِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت ابوطالب عليه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَفِيلَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ اشْرَفِ الْمَبْعُوثِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابا اميرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابا وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِمْرَانَ [يا] ابا طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت آمنه عليها السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اُمَّ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اُمَّ مَنْ خَلَقَهُ وَ الْاِدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ اَيَّتْهَا الْجَلِيلَةُ الْكَرِيمَةُ اُمَّ خَيْرِ الْمُتَتَجِبِ اَمْنَةَ بِنْتُ وَهَبٍ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَّلَتْ أَمْوَالَهَا لِتَرْوِيحِ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّةَ الْأَيْمَةِ الْمُعْصُومِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ الْحَرَمِ وَالْمِنَاءِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارتگاه مدینه طیبه

حضرت رسول و حضرت زهراء و ائمه بقیع را در همان زیارت چهارده معصوم بخواند، زیارت مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ائمه بقیع.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ قَاتِلِ الْمُشْرِكِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَافِلَةَ مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُهَا عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَرَبَّيْتُهَا لَوْلَى اللَّهِ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْأَيْمَةِ الْمُعْصُومِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت ابراهیم پسر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرُّوحُ الزَّكِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّفْسُ الشَّرِيفَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السُّلَالَةُ الشَّرِيفَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَيْرِ الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ النَّبِيِّ الْمُجْتَبَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمَ ابْنَ الْمُبْعُوثِ إِلَى كَافَّةِ الْوَرَى وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت دختران حضرت پیغمبر زینب و ام کلثوم و رقیه

السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ أَيُّهُنَّ النِّسَاءِ الْمُحَدَّرَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ أَيُّهُنَّ النِّسَاءِ الشَّهِيدَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ أَيُّهُنَّ النِّسَاءِ الْمَظْلُومَاتِ زَيْنَبُ وَرُقِيَّةُ وَأُمُّ كَلْثُومُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت فاطمه ام البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام

در اول بقیع بین قبرهایی که عاتکه و صفیه عمّتان حضرت ختمی مرتبت، که از زمان وفات آن حضرت که در سنه شصت و نه بوده تا هزار و سیصد و نه، که هزار و دویست و هشتاد می شود معلوم نبوده. جناب حجه الاسلام آقای والد معین نموده و صندوقی ترتیب داده، و فعلاً زیارت گاه است و از آثار باقیه قرار گذاشته. امید که شیعیان و دوستان محض حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در تزیین و ترویج این قبر محترم کوشند، و هر حاجی که مشرف شود یادگاری از خود باقی گذارد و خدمت نماید از فرش و چراغ و غیره التماس دعا داریم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي زَوْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ أَشْرَفِ الْمَخْلُوقِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّادِقِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْبَاكِئَةُ عَلَى أَوْلَادِهَا الْأَرْبَعَةِ الشُّهَدَاءِ فِي وَقْعَةِ كَرْبَلَاءِ لِنَصْرَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْجَلِيلَةُ الْكَرِيمَةُ النَّبِيلَةُ فَاطِمَةُ أُمِّ الْبَنِينَ وَ عَلَى أَوْلَادِكَ الشُّهَدَاءِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت عاتکه و صفیه علیهما السلام

السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سَيِّدَتَانِ الْجَلِيلَتَانِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا كَرِيمَتَانِ النَّبِيلَتَانِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا بِنْتَا عَبْدِ الْمُطَّلَبِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زیارت حمزه سید الشهداء علیه السلام در احد

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جُدْتَ بِنَفْسِكَ وَ نَصَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ وَ كُنْتَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ سُدَّ بِحَانُهُ رَاقِبًا، يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ الْمُؤْمِنُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ الْإِيمَانِ وَالتَّوْحِيدِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ رَسُولِهِ عَلَيْهِ وَ
إِلِهِ السَّلَامِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكُمْ وَتَلَكَمُمْ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ.

زيارتگاه شام، حضرت رقيه در وسط بازار جنب خرابه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ سَيِّدِ
الْمُظْلَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي يَا رُقِيَّةَ أَيْتَهَا الْمَظْلُومَةُ الصَّغِيرَةُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت عبدالله پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا خَيْرٍ كَثِيرٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاشَفِيعِ الْمَحْشَرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مَنْ خُلِقَ لِوُجُودِهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
عَبْدَ اللَّهِ الْخَالِقِ الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى وَ لَدَيْكَ وَبِنْتِهِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَصَهْرِهِ أَبِي الْأئِمَّةِ الْحَادِي عَشَرَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت زينب عليها السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ قَائِدِ الْغُرِّ
الْمُحْجَلِينَ تَحْتَ لِوَاءِ الْحَمْدِ إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ الْأَسْدِيَّةِ الْحَوْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ عَلَى جَدِّكَ وَ
أَبِيكَ وَ أُمَّكَ وَ إِخْوَانِكَ وَ عَلَى التَّسْعَةِ الْمَعْصُومِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت مأثوره (1) از برای تمام امام زادگان چه منصوص الزیاره باشند یا نباشند، چه امام زادگان مذکور در این کتاب باشند یا خیر.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ الطَّاهِرُ الْوَلِيُّ وَالدَّاعِي الْخَفِيُّ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قُلْتَ حَقًّا وَنَطَقْتَ حَقًّا وَصَدَقْتَ حَقًّا وَدَعَوْتَ إِلَى مَوْلَايَ وَ مَوْلَاكَ عَلَانِيَةً وَ سِرًّا فَارْتَبِعْكَ وَ نَجَا مُصَدِّقَكَ وَ خَابَ وَ خَسِرَ مَكْذُوبُكَ وَ الْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ، إِشْهَدُ لِي بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ لِأَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ بِمَعْرِفَتِكَ وَ طَاعَتِكَ وَ تَصَدِّيقِكَ وَ اتِّبَاعِكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي أَنْتَ بَابُ اللَّهِ الْمُؤْتَى مِنْهُ وَ الْمَأْخُوذُ عَنْهُ أَتَيْتُكَ زَائِرًا وَ حَاجَاتِي لَكَ مُسْتَوْدِعًا وَ هَا أَنَا ذَا أَسْتَوْدِعُكَ دِينِي وَ أَمَاتِي وَ خَوَاتِيمَ عَمَلِي وَ جَوَامِعَ أَمَلِي إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

در حرم هر يك از چهارده معصوم و حضرت اباالفضل العباس عليه السلام و حضرت علي اكبر و سایر شهداء اقلأ دو ركعت نماز زیارت بخواند، و برای حضرت عبدالعظیم عليه السلام و حضرت فاطمه معصومه عليهاالسلام علی اختلاف الروایات دو ركعت نماز زیارت [به نیابت] یا هدیه بخواند، و برای سایر امام زادگان دو ركعت نماز هدیه بخواند. و سوره مبارکه تبارك در هر حرم بخواند یا هفت مرتبه انا انزلناه. و مطلقا در حرم حضرات چهارده معصوم و حضرت ابی الفضل العباس عليه السلام و حضرت علي اكبر پشت به قبله و روبه ضریح مبارك زیارت نامه بخواند. و در حرم حضرت عبدالعظیم عليه السلام و حضرت معصومه عليهاالسلام که حکم امام دارد بالای سر مبارك پشت به قبله و بر آن حضرت بخواند صحیح است، و سایر امام زادگان را بالای سر مبارك بخواند.

ص: 411

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الملك المتّان، الذي ليس سواه سلطان، وشرّفنا بنزول القرآن، وجعل فيه المحكم والمتشابه خير بيان، و اسرى نبينا محمّدا خير مكان، وخصّ علينا بخلافته من بين الانسان، وعلمه جميع العلوم وكتب السماوية ممّا يكون وما كان، وخصّه بفاطمة سيّدة نساء الإنس و الجن، وصير ذريتها ائمتنا صاحب الكوثر والميزان، وفضّلنا ببركتهم على ساير الاديان، وادخلنا الجنة التي فيها العصف والريحان، و هيء لاعدائهم ومبغضيتهم وغاصبي حقوقهم النيران.

وبعد چنين گوید عبد مذنب عاصی، ابن محمّد مهدی بن رجبعلی الشّاهزاده عبدالعظیمی الحائری الرّازی، محمّد جواد الشّریف الرّضوی النجفی، انّ الشیخ الجلیل و المولی النبیل العالم الّذی لیس له بديل، صاحب الاصل الاصيل قدوة المفسّرين من اهل التنزیل و التّأویل، و مروج شریعة سیّد المرسلین و مشیّد ملّة خاتم النبیین، ناشر اثار اخبار الائمة الطّاهرین و سلطان الدّین جمال الدّین حسین بن علی بن محمّد بن احمد بن حسین بن احمد الخزاعی النیسابوری الاصل المعروف بشیخ

ص: 412

1- . ترجمه شیخ المحدثین رئیس الملتّة و الدّین افتخار المتقدّمین، شیخ ابوالفتوح رازی علیه الرّحمة را چنانچه در این اوراق جناب مستطاب اجلّ العلماء العظام، ملاذ الاسلام مروج الاحكام عمدة الفقهاء الكرام حاج شیخ محمّد جواد مجتهد نسّابه محدّث شاهزاده عبدالعظیم رازی سلمه الله تعالى ووقفه لنشر الأخبار زحمت كشيده جمع نموده اند، ملاحظه شده صحیح است من البداية الى التّهایة. حرّره الاحقر الجانی محمّد الغروی الشرايانی، فی الخامس و العشرين من شهر جمادى الثّانی من شهر سنه 1320. شایان یادآوری است که شرح حال شیخ ابوالفتوح رازی ربطی به این مجموعه ندارد، و لکن از آن جایی که این شرح حال در پایان کتاب نورالآفاق ضمیمه شده و به چاپ رسیده بود، و ایشان نیز یکی از دانشمندان و عالمان شهر ری است، مناسب دیده شد که در اینجا درج شود.

ابوالفتح الرّازی المفسّر بالفارسی، كان عليه الرّحمة من علماء التّفسير و الكلام و اعظم ادباء الاعلام و افخم الناقلين لاحاديث اهل الاسلام.

در لقب و کنیه شیخ ابوالفتوح

شیخ بزرگوار اسمش حسین است، لقبش جمال الدّین، کنیه اش ابوالفتوح، از اعظم علماء امامیه بوده، پدرش علی بن محمّد بن احمد است که احمد نسبت را به بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی می رساند، که از صحابه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، سلطان المتّقین قاتل المشرکین حجّة الله تعالی فی العالمین علی بن ابیطالب علیه السلام، بوده و از دوستان و بندگان آن حضرت.

صاحب استیعاب(1) می نویسد که: خزاعه صندوق اسرار و خزانه اصلحه سیّد ابرار بوده، و خزاعه از خزاعه مشتق است، و او در لغت به معنی جدا کردن است در وقتی که از مکه معظمه زاده‌الله شرفا بیرون می آمدند از حاج جدا می شدند، و در جنگ ها شجاعت ها اظهار می کردند و شمشیرها محض دین مبین می زدند چنانچه شاعر ازدی گفته:

فَلَمَّا هَبَطْنَا بَطْنَ مَرٍّ تَخَرَّعَتْ *** خُزَاعَةٌ عَنَّا فِي حُلُولِ كِرَاكِرٍ

صاحب مجمع(2) در لغت خزاع می فرماید: خزاع به معنی فرق است، و خزاعه طایفه از بنی ازد می باشند که رئیس ایشان عمرو بن ربیع بن حارث بوده، چون طایفه جرهم که رئیس ایشان عمرو بن حرث جرهمی بوده به مکه معظمه رسیدند بی احترامی کردند، حضرت اقدس الهی جلّ شأنه العالی رعا ف و مورچه را بر ایشان موگّل گردانیده، پس خزاعه را بر ایشان مسلّط فرموده ایشان را فنا کرده و متفرّق ساخته، و خود والی خانه کعبه شد. ولی خزاعه بر امارت باقی بوده تا قصی بن کلاب جدّ امجد

ص: 413

1- . الاستیعاب، ج 1، ص 150.

2- مجمع البحرین، ج 1، ص 641.

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله آمدند و خزاعه را از حرم محترم بیرون کردند و خود والی خانه شد.

شیخ عبدالجلیل القزوینی الرّازی(1)

می نویسد که: خواجه ابوالفتوح رازی مصنف بیست مجلد تفسیر قرآن بوده که تمام علماء طالب و راغب خواندن آنها شدند و می لنگد در فهم او پای صاحبان فهم، و اغلب آنها عربی است. و تفسیر فارسی نیز داشته. صاحب روضات الجنات می نویسد: که بنو خزاعه کانوا من شیعة ال محمد و محبّیهم الاصفیاء عن القدیّم.(2)

شیخ رشید بن شهر آشوب مازندرانی و شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی می نویسد در کتاب معالم(3) و فهرست(4) می نویسد که: شیخ ابوالفتوح بن علی رازی صاحب کتاب تفسیر بوده موسوم به روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که به فارسی تفسیر فرموده و فارسی عجیبی است شیخ فقیه عبدالله بن حمزه طوسی می نویسد شیخ ابوالفتوح عالم و واعظ و مفسر است.

له تصانیف منها التفسیر المسمی بروض الجنان و روح الالباب که بیست مجلد است، و کتاب شرح الشّهاب، و جلال و نبالت و علم و فضل آن جناب از کتاب تفسیر کلام الله تعالی معلوم می شود، معاصر صاحب کشف بوده، و رسیده است صاحب کشف را بعضی از آنها هر چند فارسی است. اما انه فی وثاقه التحریر و عذوبة التقرير و دقة النظر من غیر التّظیر.

و امام فخر رازی کتاب تفسیر کبیر خود را از او اقتباس کرده و اصل بیان او همان است و اضافه کرده است بر او بعضی تشکیکات واهی خود را، و از تلامذه شیخ بوده.

ص: 414

1- . رجوع شود به کتاب نقض، ج 1، ص 212.

2- روضات الجنات، ج 2، ص 306.

3- معالم العلماء، ص 175.

4- . فهرست منتجب الدین، ص 48، ش 78.

و از برای جناب شیخ نیز تفسیر عربی است که تمام به دست آورده نشده، و تفسیر فارسی یکصد و بیست و چهار هزار بیت است، در چهار جلد.

صاحب مجالس المؤمنین می نویسد: قدوة المفسرین الشیخ ابوالفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی الرّازی، از علماء تفسیر و کلام و عظمای ادباء انام است، از خاندان فضل و بزرگی و اولاد امجاد بدیل بن ورقاء الخزاعی است، که از کبار صحابه و اکابر خزاعه بود. و سابقاً در مجلس طوایف مؤمنین و مجلس صحابه مخلصین شرح اخلاص بنی خزاعه، خصوصاً عبداللّه و محمّد و عبدالرحمن پسران بدیل مذکور، و جان سپاری ایشان در حرب صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور گشته. و جدّ او خواجه امام سعید ابوسعید که مصنف کتاب موسوم به روضه

الزهراء است از اعلام زمان خود بوده. و عمّ او شیخ فاضل ابومحمّد عبدالرحمن بن احمد بن احمد بن الحسین النیسابوری رحمة الله از مشاهیر روزگار است.

و بالجمله ماثر فضل و مساعی جمیله او در تفسیر کتاب کریم و ابطال تأویلات سقیم مخالفان ائیم و تعنفات نامستقیم مبتدعان رجیم بر همگی مخفی نیست. از تفسیر فارسی او ظاهر می شود که معاصر صاحب کشف بوده، و بعضی از اشعار

صاحب کشف به او رسیده؛ اما کشف به نظر او نرسیده. و این تفسیر فارسی در وثاقت تحریر و عدویت تقریر و دقت نظری نظیر است. فخرالدین رازی اساس تفسیر کبیر خود را از آن جا اقتباس نموده، و جهت دفع آن، حال بعضی از تشکیکات خود را بر آن افزوده در مطاوی این مجالس پرنور شطری از روایات و لطایف نکات و اشارات او مسطور است. و او را تفسیری عربی هست که در خطبه تفسیر فارسی به آن اشاره نموده اما تا غایت به نظر مطالعه فقیر نرسیده.

و شیخ عبدالجلیل رازی در بعضی از مصنفات خود ذکر شیخ ابوالفتوح نموده

و گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی مصنّف بیست مجلّد است از تفسیر قرآن، و در موضع دیگر گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی را بیست مجلّد از تفسیر قرآن تصنیف اوست که ائمه و علمای همه طوایف طالب و راغبند آن را. و ظاهراً اکثر آن مجلّدات از تفسیر عربی او خواهد بود و فقنا الله تعالی لتحصیله و الإستفادة منه بمنه و جوده؛ از بعضی ثقات مسموع شده که قبر شریفش در اصفهان واقع است. و الله تعالی اعلم.

ترجمه علی پدر شیخ ابوالفتوح

و در کتاب تذکره ری که از تألیفات این اقل خدام شریعت مطهره محمد جواد الخازن الرازی است نگاشته شده که، پدر این بزرگوار الشیخ الجلیل علی بن محمد از اجلائی علمای امامیه بوده، و پدر علی که جدّ شیخ ابوالفتوح است محمد بن احمد (1)، و کنیه او ابوسعید است، و لقب او مفید از بزرگان دین بوده و از برای او کتب کثیره است از آن جمله کتاب الروضة الزّهراء است فی مناقب الزّهراء و کتاب الفرق بین المقاتلین و کتاب تشبیه

علی علیه السلام بذی القرنین و کتاب الاربعین من الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب منی الطالب فی ایمان ابی طالب علیه السلام و کتاب رساله الواضحة فی بطلان دعوی الناصبه و کتاب التقسیم فی بیان التقسیم و کتاب ما لا بدّ من معرفته و کتاب مولی و غیر آنها که ثبت شده است.

و جدّ دوم او الشیخ الجلیل احمد است (2)، که قبر مبارکش نیز در ری است از اجلائی علمای امامیه بوده؛ و صاحب مجالس المؤمنین می نویسد: و من جدوده العالیة الشیخ

ص: 416

-
- 1- ر.ک: معجم رجال الحديث، ج 15، ص 241؛ هدیة العارفين، ج 2، ص 90؛ معجم المؤلفين، ج 8، ص 252؛ امل الآمل، ج 2، ص 240؛ فهرست منتجب الدین، ص 102.
 - 2- فهرست منتجب الدین، ص 32؛ نقد الرجال، ج 1، ص 116؛ جامع الرواة، ج 1، ص 46؛ امل الآمل، ج 2، ص 110؛ مرآة الکتب، ص 242؛ هدیة العارفين، ج 1، ص 80.

الثقة احمد بن حسين بن احمد الخزاعي نزيل الرّی، و هو الذی قرء علی السّیدین و شیخنا الطّوسی صاحب کتاب امالی که در حدیث است در چهار جلد، و کتاب عیون الاحادیث و کتاب الروضة فی الفقه و کتاب مفتاح الاصول، چنانچه شیخ منتخب الدّین در فهرست (1) نوشته که احمد را نیز پسر دیگر بوده سوای علی که عمّ جناب شیخ ابوالفتوح می شود. و هو الشیخ الفاضل الحافظ المفید ابو محمد عبدالرحمن بن احمد بن حسین آن که از تلامذه شیخ فقیه جلیل محمّد بن زید بن علی فارسی بوده، صاحب کتاب وصایا و کتاب الغیبة و غیرها است. و در عهد خود از جمله مشایخ ری و واعظ بوده در شرق و غرب مسافرت کرده. و سمع الاحادیث من المؤالف و المخالف. و نیز از کتب او است سفینة النجاة فی مناقب اهل بیت العلویات و امالی و عیون الاخبار و جمعی از مواعظ و آداب نوشته. و روایت می کند به اسناد از مشایخ پدرش سه نفر که مقدّم شد و از ابن سراج و کراچی. و چنانچه در فهرست است پدر او الشیخ الورع الفاضل الايام تاج الدّین حسین بن ابو محمد احمد رازی است که از جمله علمای امامیه بوده.

ترجمه خواهرزاده شیخ ابوالفتوح

و نیز در فهرست (2) است که خواهرزاده او فخرالدّین ابوسعید بن احمد بن محمّد الخزاعي الرازی است از علمای ری بوده. و نیز خواهرزاده شیخ ابوالفتوح است و می نویسد: اعلموا ان الشیخ الامام ابوالفتوح و اقوامه الصالحون من اجلاء بیوتات العرب المستوطنین فی دیار العجم، و لیس یفی هذه العجالة بناء کل واحد منهم بالخصوص؛

ص: 417

1- فهرست منتجب الدین، ص 75؛ و نیز ر.ک: جامع الرواة، ج 1، ص 446؛ امل الآمل، ج 2، ص 147؛ الفوائد الرجالیة، ج 2، ص 14.

2- فهرست منتجب الدین، ص 37 و 93.

أما رواية الشيخ ابوالفتوح فهي عن ابيه الفاضل علي بن محمد بن احمد، وعن عمه عن جدهم عن جده عن والد جده المشار الى اسمائهم و مراتبهم، و كذا عن الشيخ المفيد عبدالجبار بن علي المقرئ الرازي، و الشيخ ابي علي بن شيخنا الطوسي، و الشيخ رشيد بن شهر آشوب المازندراني.

و الشيخ منتجب الدين بن بابويه القمي صاحب فهرست (1) و لؤلؤ، شيخ ابوالفتوح را احمد ذكر کرده اند، و رساله مختاريه به فارسي نوشته که در مصائب اهل بيت اخيار است.

و رياض العلماء (2) که رساله يوحنا است به فارسي که يکي از جواري هارون الرشيد بوده، و کتاب تبصرة العوام و کتاب تفاصيل الملل و النحل به فارسي و کتاب شرح الشهاب و روح الجنان تفسير فارسي و روض الجنان و روح الالباب تفسير عربي. (3)

و در اجازة كبير است که شرح الشهاب از شيخ امام فضل الدين بن حسن بن علي آبادي است في علم الادب، و شيخ ابوالفتوح او را شرح کرده موسوم به روح الاحباب و روح الالباب است.

در اين که قبر مرحوم شيخ ابوالفتوح در ري است

ابن حمزه در کتاب ايجاز المطالب في ابراز المذاهب مي نويسد: و در کتاب هادي الى النجاة

ص: 418

1- رجوع شود به فهرست، ص 48؛ معالم العلماء، ص 15.

2- رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج 2، ص 156.

3- متن اين 5 سطر اخير مطابق با نسخه سنگي است، و لکن همان طور که ملاحظه مي شود متن نامفهوم است و ظاهراً سقط و افتادگي و جابجائي دارد.

فی جمیع المهلكات که من در ری در وفات شیخ ابوالفتوح رازی حاضر بودم وصیّت کرد که او را در جوار عالم آل محمد حضرت عبدالعظیم علیه السلام حسنی دفن نمایند، و در آن جا بودم برحسب وصیّت مدفون شد. پس به عزم مکه معظمه - زادها الله - شرفا مشرف شده گذارم به شهر اصفهان افتاده و در آن جا مقبره شیخ ابوالفتوح عجلّی شافعی بوده؛ مردم اصفهان گمان می کردند که این شیخ ابوالفتوح رازی است، علمای شیعه اثنی عشریه بدین اعتقاد آن قدر به زیارت می رفتند که مردم ری به زیارت عبدالعظیم حسنی مشرف نمی شدند. و این اشتباه صاحب مجالس المؤمنین نموده و هذا غلط واضح.

و مرحوم اردبیلی علیه الرحمه می نویسد که چون به اصفهان رفتم دیدم مردم به عادت پدران خود به زیارت ابوالفتوح عجلّی شافعی می رفتند، و گمان می کردند جناب شیخ ابوالفتوح رازی است. و حال آن که قطعاً مزار آن جناب در ری است.

و صاحب لؤلؤ اسم شیخ ابوالفتوح را احمد نوشته، و این اشتباه است چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون (1) می نویسد که: ابوالفتوح احمد بن علی، سوی ابوالفتوح معروف است. و او برادرزاده شیخ مذکور است؛ کما نصّ فی اجازة الکبیر. و معاصر جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد بن عمرو زمخشری صاحب کشف بوده. و وفات صاحب کشف در سنه 528 پانصد و بیست و هشت از هجرت بوده، و بنابر خبری سی و هشت و در همان زمان یا قدری قبل که پانصد و بیست بوده باشد یا بعد که چهل بوده باشد شیخ ابوالفتوح وفات کرده. از علمای مروّج رأس مائة خامسه بود. و برخی او را از تلامذه حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن بابویه قمی نوشته اند قبر شریفش در صحن حضرت امام زاده حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام در جوار حضرت آل محمد ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله القافه بن علی الشدید بن

ص: 419

حسن الامير بن زيد الجواد بن امام حسن المجتبی بن اميرالمؤمنين عليه السلام که جلالت آن حضرت اجلی من القمر، مناقبش اکثر من المدر است.

و درباره آن حضرت کتب کثیره تألیف شده اخبار العظیمیه شیخ صدوق علیه الرحمه، و رساله صاحب بن عباد، ترجمه صدرالمتألهین ملاصدرا شارح اصول کافی، کتاب روح و ریحان و جنة النعیم، و کتاب تحفة العظیمیه و اخبار العظیمیه و خصائص العظیمیه است که این اقل سه کتاب اخیر را به شکرانه نعمات آن حضرت که از هفتصد سال قبل ابا عن جدّ از خدّام والامقماش محسوب می شوم، و به ترویج شریعت مطهره در این آستانه مقدّسه مشغول بوده ایم. و فعلاً بحمدالله تعالی به ترویج شریعت مطهره و نظم آن آستانه مبارکه و خازنی آن حضرت مشغول می باشم تألیف می نمودم. و کتاب اخیر به حلیه طبع آراسته شده، امید است انشاء الله تعالی دو کتاب دیگر هم به مرحمت آن حضرت به حلیه طبع آراسته گردد تا جلالت آن حضرت بر عوام و خواص معلوم گردد.

مقبره مبارک شیخ ابوالفتوح قدس سره روی به قبله است که سابقاً این صحن از مدارس معظّمه ری بوده، و قبر شیخ در مدرس بوده چنانچه ابوعبدالله یاقوت حموی صاحب معجم البلدان(1) می نویسد، و در تحفه العظیمیه نیز مسطور است که در سنه 600 از هجرت وارد ری شدم، شهر بزرگی دیدم، انهار جاریه اشجار کثیره و مدارس متعدّده و اعظم ایشان مدرسه سیّد ابوالفتوح رازی بوده، که چهار صد مرد فقیه در آن تدریس می کردند. و تمام مدرسه از کاشی کبود بود و درب مدرسه روی به قبله مقابل محله سگّه الموالی که از محلات معظّمه ری بوده که تمام سکنه آن شیعیان بودند. و تشریف فرمایی حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم در همان محله شده، و سردایی که آن حضرت مشغول به عبادت بوده فعلاً موجود است. و مکان مزار محترمه آن حضرت

ص: 420

باغ شیخ عبدالجبار رازی بوده نزد شجره تفاح چنانچه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خیر داده بودند که محلّ دفن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خواهد شد. و این باغ جنب مدرسه بوده و درب مدرسه و سر در خیابان فعلاً باقی است. تفصیل این مقام را در تحفة العظیمیّه عرض نموده ام.

مقبره شیخ ابوالفتح قدس سره مدّتی متروک بوده، شمع و چراغی نداشته تا زمان تشرف... به آستان مبارک حضرت سلطان السلاطین حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، کتاب تفسیر فارسی شیخ را در کتابخانه مبارک مشاهده فرمودند، در تولیت و حکومت مرحوم مغفور امین الملک طاب ثراه در حضرت عبدالعظیم علیه السلام، دست خط مبارک در آن جا شرف صدور یافت که مقبره مبارکه تعمیر شود و به صلاح دید مرحوم حجّه الاسلام آقا شیخ مهدی شاهزاده عبدالعظیمی والد ماجد طاب ثراه شمع و چراغ وقاری معین شود. پس چون مشغول تعمیر شدند خواستند قبر را مرمر نمایند سوراخی به قبر پیدا شد سنگریزه که می ریخت صدای کفن می آمد، و حال آن که هفت صد سال زیاده از وفات شیخ گذشته بود. معلوم است بدن العالم لایبلی؛ پس تعمیر شد یک نفر قاری و سه چراغ از برای قبر معین شد، و از بابت موقوفات آستانه مبارکه سالی پنجاه و چهار تومان از قرار ماهی چهار تومان و پنج هزار و پانصد دینار مقرر شد به جهت حق قاری و چراغ داده شود. و فعلاً با کمال نظم باقی است و داده می شود.

و تفسیر مذکور که فعلاً در کتابخانه دولتی است محض ترویج شریعت مطهره... آن کتاب مستطاب را امر به حلیه طبع فرمایند که به یادگار باقی ماند و موجب خوشنودی امام عصر عجل الله تعالی فرجه خواهد بود و به حضور مهر ظهور آن حضرت مأجور و مثاب بوده باشند. امید

است که زوّار آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام از برای مرحوم شیخ فاتحه بخوانند. (1)

قد تمّ بحمدالله تعالی بعد مراجعتی من بیت الله الحرام فی خیر زمان و اشرف مکان و احسن اوان النّجف الأشرف، زاد الله تعالی شرفاً. و انا العبد محمّد جواد الشّریف الرّضوی الشّاهزاده عبدالعظیمی الرّازی النّجفی فی جمادی الثانیة فی سنة عشرين و ثلثمائة بعد الألف من الهجرة النبویة سنة 1320. (2)

ص: 422

- 1- . مخفی نماند که در این بقعه محترمه، حجج اسلامیه دیگر هم مدفونند: مرحوم حجّه الاسلام حاجی میرزا ابوالقاسم کلاسنتری طهرانی، و آقازاده ایشان میرزا ابوالفضل، و آقا سیّد محمّد علی شوشتری جزائری.
- 2- و شکرانه... حضرت اجلّ اکرم افخم آقای محمّد طاهرخان رییس انبار ارزاق که از یگانه رجال آفاق است و خدمت گذار این آستان کیوان دربار، به اتمام طبع این کتاب مستطاب که چون درّ نایاب است کوشیده، و امر به طبع فرموده که مجّانا خدمت آقایان و بزرگان تقدیم نماید که انشاءالله تعالی در تمام ازمنه و امکانه به سرفرازی ایران و ایرانیان پاینده و برقرار باد. بالنبیّ و اله الأطهار الأمجاد فی شهر شوّال سنه 1344.

(6) بارگاه امام زاده عبدالله عليه السلام

در ری

تألیف:

خلیل کمره ای

ص: 423

اهدای کتاب

این کتاب مقدس را، این چراغ فروزان را از جانب جناب امام زاده ابو عبدالله به سادات این شهر و این کشور، به سادات ذریه طاهره، به سادات شرفای بشر، شفعاء روز محشر تقدیم می کنم تا در پرتو این چراغ خود را بشناسند، انجمن کنند و پراکندگان ذریه را در هر گوشه ای با این گونه چراغ بچویند و ارتباط بدهند. نور وسیله ارتباط است و معلوم است چراغ را برای چه به دست کسان می دهند. ولی باید انجمن بدانند که جد والای این امام زاده آن که نیای امامان دیگر است. امام زین العابدین

عظیم (صلوة الله علیه) نیراس هدایت او است. دستگاه ارتباط را باید با فانوس او افروزند. او رابطه نسل ایران کهن با شجره اسلام نو بود. از طرفی شاخه بلند شجره مبارکه زیتونه احمدیه بود، و از طرفی فرزند دلبند شهربانو دختر ایرانی شاهزاده خانم ساسانی بود.

جگرگوشه گان امام زین العابدین علیه السلام هم که از طرفی شاخه های آن شجره اند و از زیر آن شاخه های رسا و بر فراز آن شجره بلند به اقطار جهان نور می دهند. همان ها از طرفی زادگان دختر ایران اند یعنی عرب و عجم در پیوند مشترك یکی اند. انجمن ارتباط سادات این ارتباط وسیع را در نظر بگیرد، شهربانو دختر ایران بود، مادر خاندان نبوت شد، برای پیوند ایران با شجره نبوت با فرزند خود فرزندان دلبند خود

ص: 425

هشت امام والاتبار حلقه وسطی شد و این کشور را برای همیشه و هماره سربلند کرد و کردند، زیرا هشت امام والاتبار و والانزاد ما از یک پهلو ایران اند دختر ایران وقتی بزاید باید چنین فرزند بزاید که چراغ را در هر خانه برافروزد و چراغ کشور را برای همیشه و همواره روشن بدارد.

بار خدایا البته به تندباد اجل چراغ عمر ما خاموش می شود و نور تو خاموش نمی شود.

فالحق بنور عزك الابهج

عبدك خليل كمره ای (1) فی 25 شوال 1374

ص: 426

1- . شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة آثار میرزا خلیل کمره ای را چنین معرفی کرده است: لقاء الله و السلوك إليه، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - رتب فصولها میرزا خلیل الكمره ای الذریعه، ج 18، ص 337. مسلم بن عقیل، فارسی فی سوانحه الی آخر حیاته، للحاج میرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 21، ص 24). ملکه ی اسلام، فی احتجاج الصدیقه فی اول مجلس للمحاكمة بینها و بین الخلیفة للمیرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 22، ص 219). مناسك الحج، للمیرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 22، ص 262). ندای آسمان و ندای بیت المقدس، كلاهما للمیرزا خلیل کمره ای (الذریعه، ج 24، ص 102). نماز، ترجمه للصلاة بالفارسیه للملا محسن الفیض... لمیرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 24، ص 311). نوید اسلام، ترجمه فارسیه لبشارة الاسلام مع مقدمة و تعليقات لمیرزا خلیل کمره ای الذریعه، ج 24، ص 391. هفتاد و دو تن و یک تن یا عنصر شجاعت، فارسی در تاریخ نهضت امام حسین، تألیف خلیل کمره ای (الذریعه، ج 25، ص 227).

چون نوبت تولیت و افتخار خدمت گذاری آستانه مقدس این امام زاده لازم التکریم در 1320 شمسی به این بنده مهدی دربانی رسید و توفیق تعمیرات آستانه و اصلاحات حوزه محوطه حرم به صورتی که شایسته خدمتگزاری بود، شامل حال گشت، درصدد برآمدم که تاریخ و ترجمه حال صاحب این مزار شریف را که مورد کمال اهمیت است، به وسیله عالمی متبحر و محدثی متتبع روشن نمایم که از لحاظ مبانی معنوی نیز خدمات خود را تکمیل نموده باشم، لذا به مرجع صالح حضرت آیت الله کمره ای آقای حاج میرزا خلیل مجتهد «مدّ ظلّه» مراجعه نموده و در تاریخ 28 شوال 1373 استدعا نمودم که شرح حال این امام زاده را با زیارت نامه مأثوری در دسترس زائرین محترم بگذارند. حضرت معظم له به اقتضاء مقام عالی روحانیت و فرط علاقه که به احیاء آثار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارند، مسئول این جانب را اجابت فرمودند، و با بذل مجاهدت و صرف همت شرح حال این بزرگوار را از طرق معتبره به صورتی که قارئین و زائرین محترم ملاحظه می فرمایند، تهیه و تنظیم فرمودند.

«مهدی دربانی»

کنیه شریفش «ابو عبدالله»، اسم مبارکش «حسین»، لقبش «ابیض» است. این بزرگوار فرزند عبدالله بن عباس بن عبدالله شهید بن حسن الافطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام است. خود شخص عالم و متبحر و فاضل و محدث بوده و در شهر قم متولد شده و در سال 319 هجری قمری در ری وفات یافته، قبرش در همین محل معروف زیارتگاه عامه است.

اجداد بزرگوار و نیاکان عالی مدارش

اما امام زین العابدین علیه السلام سرسلسله اجداد نیاکان او ثمال الباقین و خلیفة الماضین آل رسول صلی الله علیه و آله و علو مقام و مرتبتش مستغنی از بیان است. اما سایر نیاکانش علی الاصغر، سپس حسن الافطس، بعد عبدالله شهید و عباس هر کدام در مقام خود تاریخ روشنی دارند، از سران و رهبران نهضت و قیام بر علیه خلفای جور بوده اند. بدین قرار که علی الاصغر جد پنجمین وی کوچک ترین پسران امام چهارم علیه السلام، صاحب بسی قدر و منزلت و دارای فضایل و مقامات بوده و حضرت امام زین العابدین علیه السلام از کثرت علاقه او را به نام برادر شهیدش علی الاصغر موسوم نموده. علی الاصغر مکنی بایی الحسن و اعقاب او از «حسن افطس» و بسیار بوده اند و اما حسن الافطس در اولین قیام آل علی علیه السلام بر علیه جور و بیدادگری بنی العباس که در تحت لوای محمد (صاحب نفس زکیه) نبیره حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شروع شد، حسن افطس پرچم دار بود گاهی بیرق سفید و هنگامی پرچم زردی به دست داشته به واسطه بلندی قامت و شجاعت و ثبات عزم او را «سرنیزه آل ابی طالب» می گفتند.

ابونصر بخاری گوید: (1) افضس با محمد «صاحب نفس زکیه» خروج کرد و رایتی بیضاء (سفید) در دست داشت، در نبردها و جنگ ها، آزمایش ها داد هیچ کس در این نهضت مقدس به شجاعت و صبر و استقامت مانند او با محمد «صاحب نفس زکیه» نبود، گوید: افضس را به واسطه طول قامت (رمح آل ابی طالب) می گفتند. ابوالحسن عمری (2) گفته است که افضس دارای پرچم زرد (رایت صفراء) بود، قیام محمد صاحب نفس زکیه در رجب سال 145 هجری قمری در مدینه شد، مالک رئیس مذهب مالکی و ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی به تأیید بیعت محمد صاحب نفس زکیه فتوای دادند لذا تمام قبائل اعم از صحرانشین و شهرنشین با او همداستان شدند. محمد خود شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. قیام او ایجاد خطر بزرگی برای بنی العباس کرد. در 28 جمادی الثانیه 145 در مسجد مدینه خطبه خواند و به امارت جلوس کرد، مدت امارت او سه ماه در (15 و 16 و 17) رمضان با قوای دشمن به جنگ پرداخت و بالاخره در مدینه به دست عیسی ابن موسی عباسی شهید گردید. حسن افضس پرچم دار وی متخفی شد. منصور دوانیقی، بنابه شفاعت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از خون وی درگذشت. پس از محمد برادرش ابراهیم در بصره قیام کرد. در رمضان و شوال و ذیقعد 146 از بصره تا کوفه را تحت فرمان گرفت. لشکر او تا نزدیک کوفه را تصرف کرده، منصور را سخت تهدید نمود که عازم فرار شد. مرکب های سواری خود را پشت کوفه مهیا کرد، همی گفت پس وعده های صادق آل محمد صلی الله علیه و آله چه شد؟ بالاخره آن بزرگوار در (باخمرای) به درجه رفیعه شهادت رسید.

و از اولاد حسن افضس یکی جد سوم این امام زاده عبدالله شهید است و دیگر

حسن بن حسن افضس است که عم پدر پدر عالی مقام اوست. وی در نهضت طباطبا محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا بن ابراهیم بن حسن المثنی بن حسن

ص: 429

1- سر الانساب؛ سر السلسله العلویه، ص 77 - 76.

2- . المجدی، ص 212.

المجتبی علیه السلام که به معاضدت (ابوالسرایا) و یکی از پر دامنه ترین نهضت های آل علی علیه السلام بود و دامنه اش از کوفه تا مکه را گرفت، از جانب این دولت (199) امیر مکه شد.

اما عبدالله الشهید؛⁽¹⁾ جد سومین این امام زاده در نهضت صاحب فخر، حسین بن علی بن زید بن حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب به سال 169 از سران نهضت بود. حسین، صاحب فخر از بزرگ ترین عباد و زهاد عصر خود بود، در محاسن اخلاق و فضائل عمده به مدارج کمال ارتقاء یافته بود. عبدالله شهید در این جنگی که در فخر بین آنان با قوای بنی العباس واقع شد، دو شمشیر حمایل کرده بود و کوشش به سزا نمود. موقعیت او مهم بود. بعضی نوشته اند که صاحب فخر او را ولی عهد و وصی خود قرار داده بود، با وی گفته بود که اگر من کشته شوم این امر پس از من به عهده تو خواهد بود. از اینجا معلوم می شود مقام روحانیت او عالی و برانده بوده قضیه فخر که در سال 169 به وقوع پیوست به علت اهانت ها و سختگیری های حکام فاسق و فاجر بنی العباس بود که درباره اولاد علی علیه السلام مجری می داشتند تا بالاخره آل علی علیه السلام از این فشارها و شکنجه ها به ستوه آمده برای حفظ شرافت خانوادگی و برقراری عدالت و رفع ظلم جان شیرین خود را فدا نمودند.

هادی «چهارمین خلیفه عباسی» حکومت حجاز را به عموزاده خود اسحاق بن عیسی بن علی بن عباس تفویض کرد و اسحاق شخصی را «عبدالعزیز» نام از اولاد عمر بن الخطاب در مدینه قائم مقام خود ساخت. عبدالعزیز عمری بر آل علی علیه السلام سخت گرفت، الزام کرده بود که آل ابی طالب همه روزه در مقصوره مسجد از نظر او بگذرند هر يك از آنان را ضامن و کفیل دیگران قرار داده بود. این قضیه آل علی را به قیام واداشت و در وقت اذان صبح همین که مؤذن بر مأذنه بالا رفت که اذان بگوید،

ص: 430

عبدالله افطس با شمشیر کشیده به دنبال مؤذن بالا- رفت و به مؤذن امر داد که در اذان (حی علی خیر العمل) بگوید. مؤذن از ترس شمشیر، (حی علی خیر العمل) را گفت، همین که حاکم عمری شنید، احساس خطر کرد و فریاد کشید که استر سواری مرا در خانه حاضر سازید و ظرف های آب بزرگ منزل را (حبها) پر از آب کنید و روی کلمه (ذوحب آب) اولاد او را (آل حبتی ماء) گویند. به هر حال سادات علی الطلوع نگهبانان را خلع سلاح نمودند. عده ای از قوای مسلح دشمن به مسجد حمله کردند که مسجد را از تصرف آل علی علیه السلام در آورند، رئیس قوای مسلح به دست یحیی بن عبدالله بر باب مسجد باب جبرئیل کشته شد، سایر پاسبان ها و نگهبانان متفرق شدند، حاکم عمری بدون جنگ از مدینه فرار کرد. سادات برای پناهندگی به مکه، مدینه را به کسان خود سپرده از مدینه بیرون آمدند، مجبور شدند در (فخ) که یکی از منازل بین مکه و مدینه است، برابر قوای دشمن جبهه بندی کردند، در روز ترویه هشتم ماه ذی حجه 169 بعضی شهید و بعضی متفرق شدند. عبدالله از این مهلکه نجات یافت تا بعد گرفتار هارون الرشید شده او را نزد جعفر برمکی حبس کرده، شکنجه ها دادند تا از عمر خود بیزار شد و از زحمت زندان و تنگنای آن سینه اش تنگی گرفت. علی هذا نامه ای پر از نکوهش به هارون نوشت، هارون فهمید که از نوشتن این نامه خواسته خود را به کشتن دهد و خویشتن را راحت کند. هارون به عکس فرمان داد در زندان به او گشایشی داده شود ولی جعفر برمکی چون شنیده بود هارون گفته (خدایا مرا از شر او به دست یکی از اولیاء خودت آسودگی کن) روزی نوروژی سر این سید رشید را در جمله هدایای نوروژی نزد هارون الرشید فرستاد. هارون از دیدن این سر برآشفست، جعفر گفت: برای هدیه نوروژی تحفه ای بهتر از سر دشمن تو و پدرانند ندیدم، این بود تا موقع نکبت برامکه همین که جعفر خود را مواجه با خطر دید، به مسرور خادم جلاد خود گفت: هارون به کدام جرم ریختن خون مرا روا شمرده است؟ مسرور گفت: به کشتن عبدالله پسر عمش بدون اذن او.

عمری نسابه⁽¹⁾ گفته است که قبر عبدالله شهید در بغداد در بازار سوق الطعام، مشهدی دارد. و اعقاب او از فرزندان محمد و عباس در مداین بسیارند. محمد که عم این امام زاده می باشد، معاصر معتصم عباسی بوده است. اشتباهی در این مورد برای بعضی از نویسندگان و مورخین رخ داده، محمد را جد امام زاده نوشته اند در صورتی که برادر عباس جد این امام زاده است. هم چنان که در اسم امام زاده در اشتباه رفته اند، وی را عبدالله ایض نوشته اند و حال این که اسم شریفش حسین و کنیه اش ابوعبدالله و لقبش ایض است.

در هر حال محمد برادر عباس امیری جلیل و مورد احترام معتصم عباسی بوده، معتصم روزی با علی بن عباس که از اولاد حضرت ابوالفضل شهید کربلا بود، به ورزش وزنه برداری مشغول بودند، عمودی را هرکدام هشت بار بالا انداخته و می گرفتند. سپس معتصم رو به این بزرگوار محمد کرده گفت: آیا شما ازین فن بهره ای دارید؟ محمد عمود را گرفته شانزده بار بالا انداخت و گرفت، چون این عمل از عهده پهلوانان آن روز خارج بود، معتصم خجل شد و به روی خود نیاورد ولی وی را خوش نیامد و تأکید کرد که محمد زودتر به محل حکومت خود خارج بغداد برود و سپس آن جناب را با شربت زهر آلودی مسموم و شهید نمود.

اما عباس بن عبدالله الشهید جد عالی مقام این امام زاده، عقبش قلیل است. از عباس دو پسر به جا ماند، عبدالله ابن عباس و حسین بن عباس. عباس از ارگان نهضت صاحب الزنج علی بن محمد علوی است که بصره را تصرف کرده به سیاهان و غلامان وعده آزادی داد. همه سیاه ها به دور او جمع شدند، پس نهضت آزادی همه نژاد قبل از قوانین موضوعه دول پر ادعا از اجداد او شده است، و چون این مرام با منفعت سرمایه داران عصر نمی ساخت، صاحب نهضت را متهم در نسب ساختند

ص: 432

و حال این که وی علی بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین است. به هر حال نهضت او در بصره به سال 255 بود، عباس افطس پس از کشته شدن صاحب الزنج به سال 255 - 256 از بصره به قم آمد.

در تاریخ قم مسطور است که عبدالله بن عباس هم با علی بن محمد علوی صاحب الزنج در بصره بوده است و چون علی بن محمد علوی را کشتند، عبدالله و برادرش حسن گریختند به قم آمدند، در قم متوطن شدند، از عبدالله بن عباس در قم دو پسر و سه دختر به وجود آمد، یکی ابوالفضل العباس و دیگری ابوعبدالله الحسین ملقب به ایض، از عباس ابوعلی احمد متولد شد و عبدالله ایض به ری رفت و اعقاب او در ری می باشند.

ابونصر بخاری(1) گفته است که حسین بن عبدالله ملقب به ایض در سنه 319 در ری وفات یافته، قبرش ظاهر است. مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی در منتهی الآمال در اینجا در حاشیه نوشته است در قرب مزار حضرت عبدالعظیم.

ابونصر گوید: قبرش زیارتگاه عامه است و عقبش منقرض شد.

مؤلف کتاب (قیام سادات علوی) نوشته است: و فرزندش حسین و نواده اش عبدالله هر سه تن بزرگوار عالم و فاضل و شاعری شیرین زبان بوده اند، بدین قرار فرزند و نواده برای وی بوده و اگر نسل او منقرض شده باشد، بعد از اینها بوده. در کتاب (النقض) که تألیف آن 245 سال پس از وفات این امام زاده است و مؤلف آن نصیرالدین ابی الرشید عبدالجلیل بن ابی الحسین ابن ابی الفضل القزوینی الرازی که خود یکی از صدور ارکان اسلام و از مفاخر شیعه است، نام این امام زاده را در طبقه متبحرین از علماء و فضلاء ذکر کرده و در صفحه 185 گوید: دشمن ما اعتراض کرده که هرگز از شیعه کسی نبوده که در دین و دولت قدری یا جاه و منزلت و حرمتی داشته

ص: 433

باشد. سپس در جواب گوید: در عداد ما مانند ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و حذیفه و دیگر یاران امیرالمؤمنین و دیگر از ثقات روات مانند کلینی و زکریا بن آدم و ابوجعفر کبیر ابن بابویه و نقیب النقباء که در دیوان متنبی در مدح او اشعار بسیار

است و سید ابوعبدالله الزاهد الحسین که در جنب مزار حضرت عبدالعظیم مدفون است و پسرزاده او قطب الدین ابوعبدالله و غیره هستند. این کتاب در سال 1371 طبع شده علامه قزوینی میرزا محمد خان در حاشیه آن در این مورد نوشته است: این باید همان امام زاده عبدالله باشد، به احتمال قوی بنابر این نوه این امام زاده مانند خود شخص متبحر و عالی مقام به نام قطب الدین ابوعبدالله و در عداد کلینی و شیخ طوسی از ارکان شیعه شمرده شده است و نکته این که آن جناب را ابیض می گفتند، درست معلوم نیست. بعضی نوشته اند چون برخی از سادات با دیگران نام های مشترکی داشته اند برای تشخیص و امتیاز آنان هر يك را به وصفی معین و لقبی مشخص ساخته اند مانند عبدالله باهره و عبدالله عوکلانی و بعضی نوشته اند به واسطه نورانیت و سفیدی رخسار مبارك او را ملقب به ابیض کرده اند.

اللهم بیض وجوهنا یوم تسود فيه الوجوه و اجعل هذا منا خالصا لوجهك الکریم

و احشرنا مع ساداتنا و ائمتنا المعصومین و وفق الاعلاء کلمة الحق.

عبدك الاحقر خلیل کمره ای

ص: 434

(7) الرسالة العزبية

فى ترجمة الجليل عزالدين يحيى الشهيد رحمه الله

[از تقباى رى]

تأليف:

حضرت آيه الله العظمى سيدشهاب الدين المرعى النجفى رحمه الله

ص: 435

الحمد لله على نواله و الصلاة و السلام على محمد و آله. و بعد مخفی نماند این که حضرت مستطاب ذخره الاجلة و الاعزة نخبة ذوی المكارم و الخصال الحمیده آقای حاج آقا شمس دامت معالیه که مفتخر به تولیت بقعه سامیه سید جلیل عالی مقام امام زاده یحیی علیه السلام واقع در طهران می باشند، از حقیر خواستار شدند رساله مختصری در ترجمه آن علوی و الاثنان به رشته تألیف و توصیف در آورم ولی تهاجم امراض جسمانی و آلام روحانی مانع از این اقدام بود، اکنون که مختصر فرصتی به دست آمده این وجیزه را تهیه نموده و مسماه به «عزیه» کرده و به طریق فهرست معروض می دارم.

نام نامی و نسب شریف امام زاده یحیی علیه السلام

هو السيد الجليل عزّالدين ابوالقاسم يحيى ابن الصدر الكبير شرف الدين ابى الفضل محمد، امه بنت الامير نظام الملك الحسن ابن اسحق ابن صدر السعيد عزّالدين ابى القاسم على النقيب بقم و الرى ابن الصدر السعيد المرتضى الكبير شرف الدين ابى الفضل ذى الفخرين محمد نقيب الرى ابن الصدر الكبير المرتضى ذى الفخرين نقيب النقباء ابى الحسن المطهر ابن ذى الحسين الزكى الفاضل ابى القاسم على ابن الشريف الجليل ابى الفضل محمد آلّذى ولى النقابة بالرّى فى زمن علاءالدوله كاكويه توفى بالرّى و نقل الى قم و بها قبره يعرف بقبر

ص: 437

1- . این رساله همراه جزوه «احوال حضرت امام زاده یحیی علیه السلام» تألیف آقای محمد اسماعیل شمس زاده خطیر، متصدی بقعه مبارکه امام زاده یحیی و امام زاده محمد علیه السلام، در سال 1341 - آبان ماه، در 30 صفحه توسط انتشارات اسلامیه به چاپ رسیده است.

محمد الشريف ابن علي ابي القاسم النقيب بقم ابن ابي جعفر محمد الرئيس ابن ابي القاسم حمزه الاكبر النقيب الطبري و يعرف بالقمي و كان يعرف بحمزة بهادر و قبره في قم مزار و هو الذي انتقل من طبرستان الى قم و بها أسس البيت أمه رقيه بنت جعفر بن محمد بن اسماعيل بن الامام الصادق عليه السلام كما في كتاب الفخرى و حمزة ابن احمد الرّخ أمه ام محمد بنت عبدالله ابن محمد الأرقط كما في الفخرى و احمد هذا ابن جعفر محمد الاكبر أمه زينب بنت عبدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر كما في الفخرى و هو ابن اسماعيل الديباج أمه ام سلمه بنت الامام ابي جعفر محمد الباقر عليه السلام خرج مع أبي السرايا و هو ابن محمد الاكبر الارقط ابي عبدالله المحدث العالم المدنى مالك العين المعروفه بعين سعيد بن خالد مات بالحبس سنه 148 و عمره ثمان و خمسون سنة و هو ابن ابي محمد عبدالله الباهر أمه ام اخيه الامام الباقر و هي فاطمة بنت الامام الحسن المجتبي عليه السلام و كان سيّدا جليلاً روى الحديث عن ابيه و اخيه الباقر عليه السلام و روى الناس عنه و كان يلي صدقات جديده النبي صلى الله عليه و آله و أمير المؤمنين على عليه السلام ابن الامام الهمام سيد الساجدين و قمر ليلة المتجهدين مولانا علي بن الحسين زين العابدين سلام الله عليهما.

أبوين ماجدين آن بزرگوار

علامه جليل القدر صدر الصدور سيد شرف الدين ابو الفضل محمد و خاتون مكرمه ستى شرف خراسانى طاب ثراهما.

نوابغ اسلاف و اعمام و اخوال و اخوة آن بزرگوار

در خاندان جليل ايشان علما و صدور و وزراء و نقباء و فقهاء و شعراء و متكلمين بسيار بودند از قبيل علامه جليل نقيب سيد ابوالحسن المطهر كه از فحول علمای عصر و رجال برجسته زمان خود بوده و ظاهرا در قم مدفون است.

ابوالفضل محمد الشریف معروف بسلطان محمد الشریف، قبر شریف ایشان قریب به مدرسه مبارکه مرحوم آیه الله آقا سید صادق قدس سره معروف و مشهور و مزار مؤمنین می باشد و کرامات متعدده از ایشان نقل شده که شمه ای از آنها را فاضل مورخ جلیل ثقه القدر متقی مرحوم آقا شیخ محمدعلی قمی کجونی الاصل در کتاب مستطاب انوار المشعشعین (ج 2، ص 143، مخطوط) ذکر فرموده و نسب شریف آن سید عالی مقام روی مرقدش نوشته شده.

الحسین الکوکی

الحسین الکوکی بن أحمد الرخ بن محمد بن إسماعیل بن محمد الارقط از اجلاء بنی هاشم بوده در قزوین در زمان مستعین بالله عباسی خروج کرد و بالاخره در طبرستان کشته شد. مادرش رقیه دختر جعفر بن محمد بن اسماعیل بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیه می باشد.

نوابغ در اخلاف و اعقاب آن بزرگوار

خانواده های بسیاری از وزرای ایشان در قم و کاشان و طهران و خراسان و سائر بلاد ایران و کابل و غزنین و سایر بلاد هندوستان و پاکستان متوطن هستند که در بین آنها عده زیادی نجوم در خشان علم و عمل بوده و هست از جمله:

السید علاءالدین

سید جلیل القدر علامه نبیل علاءالدین علی نقیب السادات ری و قم و طبرستان فرزند برومند آن بزرگوار و ایشان از فقهاء و متکلمین و ادباء بوده در سنه 533 به حج مشرف شده، در ایاب با مصاحبت سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی به ایران برگشته و ظاهراً قبر وی در ری بوده باشد.

السید شرف الدین محمد

السید شرف الدین محمد النقیب فرزند بلاواسطه آن بزرگوار و بنا بر نقل بعضی از علمای انساب قبر مبارک ایشان جنب قبر پدر جلیل القدر خود در طهران می باشد.

السید زین الدین مطهر

علامه جلیل السید زین الدین المطهر بن محمد بن سعدالدین بن احمد بن المرتضی بن بهاءالدین بن شرف الدین بن هاشم بن محمد بن محمد ماتکدین بن حسین بن احمد بن شرف الدین محمد مذکور که از علمای فقه و کلام و ادب و دارای نقابت بوده است.

السید علاءالدین المرتضی

السید علاءالدین المرتضی النقیب بقم ابن السید علاءالدین علی بن عزالدین یحیی امام زاده مذکور، ایشان در عصر خود از اجله علماء و دارای منصب شامخ نقابت بوده.

السید تاج الدین علی

السید تاج الدین علی النقیب بن السید علاءالدین المرتضی المذكور از علماء و اجلاى قم بوده، منتقل به همدان شده و اعقاب وی در آن بلد می باشد.

السید شمس الدین

السید شمس الدین بن علاءالدین المرتضی المذكور صاحب تألیف کثیره بوده شیخ بزرگوار شیخ محمد مهدی فتونی عاملی نجفی او را در کتاب حدائق الالباب ذکر فرموده.

ص: 440

علامه جليل القدر آية الله السيد فخرالدين كاشاني از مشايخ روايت حقير مى باشد و ايشان از مفاخر اين سلسله جليله مى باشد.

كلمات بزرگان در حق وى

بس است در جلالت و مقام شامخ او عباراتی كه شيخ جليل منتجب الدين على بن عبيدالله بن حسن بن حسين بن بابويه قمى در اول كتاب «فهرس» خود فرموده به اين نسق:

حضرت على مجلس سيدنا و مولانا الصدر الكبير الامير الامام السيد الاجل الرئيس الانور الاطهر الاشرف المرتضى المعظم عزالدولة و الدين شرف الاسلام و المسلمين رضى الملوک و السلاطين ملك النقباء فى العالمين اختيار الامام افتخار الانام قطب الدولة ركن المله عماد الامه عمدة الملك سلطان العترة الطاهرة عمدة الشريعة رئيس رؤساء الشيعة و صدر علماء العراق قدوة الاكابر معين الحق حجة الله على الخلق ذى الشرفين كريم الطرفين نظام الحضرتين جلال الاشراف سيد الامراء السادة شرقاً و غرباً قوام آل رسول الله أبوالقاسم يحيى الخ. (1)

و ايضاً در آخر فهرست در وصف او گوید: السيد الاجل المرتضى عزالدين يحيى بن محمد بن على بن المطهر ابوالقاسم نقيب الطالبية بالعراق، عالم علم فاضل كبير، عليه تدور رحى الشيعة متع الاسلام و المسلمين بطول بقائه و حراسة حو بائه. له رواية الاحاديث عن والده المرتضى السيد شرف الدين محمد و عن مشايخه قدس الله ارواحهم. (2)

ص: 441

1- الفهرست، ص 29.

2- الفهرست، ص 133.

در انساب بیهقی (1) مذکور است که زوجه آن بزرگوار دختر عمه سلطان سنجر بن ملک‌شاه بوده. می فرماید: و شنیدم که سلطان سنجر وارد شد بر عمه خود و از او خواهش نمود که حاجتی از من بخواه. گفت: حاجتم آن است که فرزندان دختر من که از عزالدین علوی است، احترام نمایند و تعظیم ایشان کنید. از این جهت سلطان سنجر اولاد عزالدین یحیی را مقدم می داشت بر بزرگترین اولاد سلجوقیه.

شهادت آن بزرگوار

در انساب بیهقی نسخه مخطوطه چنین مسطور است که: شنیدم از ثقات که شرف الدین پدر عزالدین یحیی چند دختر داشت و هیچ پسر نداشت، پس زمانی که عیالش حامل شد، شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و عرض کرد: یا رسول الله عیالم حامل می باشد. اسم این طفلی که در شکم است چه بگذارم؟ حضرت فرمودند که اسمش یحیی باشد و شرف الدین از خواب بیدار شد. و گفت: خوشحال شدم که این حمل پسر می باشد، اسم او را باید یحیی بگذارم و حال آن که تا آن زمان در نسب طائفه ما یحیی نبود، پس از وضع حمل او را یحیی نام گذاردند به جهت فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله . پس بعد از آن که خوارزم شاه او را شهید نمود، سر فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر شد. و فرمایش آن حضرت اشاره به سوی این مطلب بوده که این طفل را آخرالامر مثل یحیی پیغمبر شهید می نمایند. انتهی.

و همین قضیه را مورخ جلیل متقی آقای شیخ محمد علی قمی در انوار المشعشعین (ج 2، ص 149، مخطوط) بعینها نقل فرموده. و در عمدة الطالب (2) چنین است که: عزالدین یحیی یکی از ملوک ری و نقیب قم و ری و آمل بوده، خوارزم شاه او را شهید نموده، پس

ص: 442

1- لباب الانساب، ج 1، ص 368.

2- . عمدة الطالب، ص 77.

از شهادت وی پسرش محمد بن یحیی با سید ناصر بن مهدی الحسنی به بغداد رفته پس خلیفه وزارت را داد به ناصر بن مهدی با دارا بودن او منصب نقابت را. و وی پس از نیل به منصب وزارت، مقام نقابت خود را تقویض و واگذار نمود به محمد بن یحیی.

مرقد و قبر مبارك آن بزرگوار

قبر شریفش در طهران در محلی که به نام نامی خود ایشان معروف است مزار و مطاف مؤمنین و مدفن اموات شیعیان است و از قدیم الایام مورد توجه عموم بوده و هست، کرامات متعدده در آن بقعه سامیه به منصفه ظهور و بروز رسیده که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد.

هذا ما وسعه المجال من ترجمة السيد الجليل عزالدین یحیی الشہید وقد فرغ من تألیف هذه العجالة ناستها العبد المستکین ابوالمعالی شهاب الدین الحسينی المرعشی النجفی عفی لعشر سنين من شعبان 1380 ببلده قم المشرفة حرم الائمة.

گرچه سرور والامقام حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی دام ظلّه العالی چیزی از احوالات امام زاده عظیم الشان فروگذار ننموده اند این مختصر تاریخی که به دست آورده ام در ذیل رساله شریف ایشان درج می نمایم.

در قرون سابقه نقابت یکی از مناصب بزرگ روحانی بوده که فرمان آن از طرف سلطان وقت به جهت سید جلیل الشان فاضلی که در عصر خود از لحاظ تقوی و فضل بی نظیر بوده است، صادر می گردیده و شخص نقیب به امور سادات رسیدگی می نموده و دارای دیوانی بوده است که در آنجا نام هر سید جدیدالولاده ای را ثبت می کرده است. و اما این که حضرت امام زاده یحیی علیه السلام به دست خوارزم شاه در قرن ششم شربت شهادت نوشید به طوری که از کتب مختلف برمی آید این بزرگوار در

ص: 443

قرن ششم هجری می زیسته و با شیخ منتجب الدین هم عهد بوده چه او در کتاب خود چون زندگان یاد نموده و در همین قرن هم به شهادت رسیده است. و روی صندوق چوبی بالای قبر مطهر که در قرن هفتم ساخته شده نسب مبارك آن حضرت را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می رساند چه بر روی صندوق که به امر عضدالدوله ملکشاه ابن ملک شاهرخ غازی ساخته شده نوشته: هذه التربة و المقبره لیحیی بن زیدبن الحسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام ، ولی مدرکی برای اثبات این مدعا نمی باشد.

عضدالدوله ملکشاه از حکامی بوده است که در ری حکومت می کرده است. و اما این که حضرت امام زاده یحیی به دست خوارزم شاه در قرن ششم شهید شد، حرفی نیست، زیرا همه کتب نسابه به این نکته صراحت دارند ولی متذکر نشده اند که کدام یک از خوارزم شاهیان به این کار مبادرت ورزیده اند زیرا خوارزم شاه اسم خاص پادشاهی نیست بلکه لقب سلاطینی است که در ناحیه خوارزم سلطنت می کرده اند، و به قول ابوریحان بیرونی مؤسس این خاندان کیخسرو بود.

در قرون اولیه اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم به دو قسمت می شد، قسمت شمال که پایتخت آن گرگانج بود و معمولاً از طرف امرای عرب اداره می شد و قسمت جنوبی آن (کان) منطقه خوارزم شاهیان بود. نخستین خاندان معروف خوارزمشاهیان بعد از اسلام مأمونیان بودند که مؤسس آن مأمون والی گرگانج با ابوعبدالله خوارزم شاه جنگید و بر او غلبه جست و لقب خوارزمشاهی را به خانواده خود انتقال داد و در سنه 387 درگذشت. در زمان پسر او علی بن مأمون خوارزم شاه، ابوعلی سینا دانشمند بزرگوار ایرانی به خوارزم آمد و آن حکمران مقدمش را گرامی شمرد. ابوالعباس مأمون پسر دیگر مأمون در علم دوستی و فضل پروری پیشه داشت و در زمان ابوالحارث محمد خوارزم شاه پسر علی بن مأمون یعنی در 408 خوارزم شاهیان به دست محمود غزنوی منقرض گردید. سلطان محمود، امیر التوتناش را به حکومت این خطه برگماشت و او را خوارزم شاه گفتند و در اواخر قرن

پنجم خوارزم شاه لقب النجی قجی از امرای برکیاروق بود که در 490 کشته شد و به جای وی به اختیار امیر داد حبشی والی خراسان و تصویب برکیاروق قطب الدین انوشتکین از غلامان ترك ملکاتکین که در دولت سلجوقی شهرتی پیدا کرده بود به خوارزمشاهی رسید و او مؤسس آخرین سلسله معروف خوارزمشاهیان بود. چنان چه در روح و ریحان که حضرت شاهزاده یحیی علیه السلام در قرن ششم به دست خوارزم شاه این مصیبت مؤلمه رخ داده و شربت شهادت نوشیده اند.

در خاتمه از وجود مبارك حضرت آیه الله جناب آقای حاج شیخ زین العابدین سرخه ای دام ظلّه العالی که خدمات ایشان برای بقاء دین به خصوص اهالی امام زاده یحیی علیه السلام اظهر من الشمس هویدا و آشکار است و از دیر زمانی نسبت به ایشان ارادت داشته و دارم که قلم از نوشتن فضائل و کمالات ایشان عاجز است، درخواست شد پس از مطالعه و بررسی این رساله شریفه اطلاعات خودشان را راجع به این دو بزرگوار عظیم الشأن برای اهمیت یافتن این رساله مرقوم فرمایند تا اقدام به طبع آن بشود:

حضرت عزالدین ابوالقاسم یحیی بن محمد علیه السلام به چندین واسطه از اولاد عبدالله باهر فرزند حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و اما آنچه در صندوق آن حضرت نوشته شده است که «هذه التربة و المقبره لیحیی بن زید بن الحسن بن أميرالمؤمنین علیه السلام» اشتباه است که برای زید بن حسن پسری غیر از امیر حسن که حاکم مکه و مدینه بوده و خیلی در دولت بنی امیه محترم می زیسته پسر دیگری علمای نسابه نقل ننموده اند که مسمی به یحیی باشد. چنان چه صاحب قاموس اللغة در این مقام اشتباهی دیگر نموده که در لغة سَوْر می نویسد: «و سَوْرین: نَهْرٌ بِالرَّیِّ و أَهْلُهَا یَتَطَيَّرُونَ مِنْهُ، لِأَنَّ السَّيْفَ الَّذِي قُتِلَ بِهِ یَحْيَى بنِ زَیْدِ بنِ عَلِيٍّ بنِ الْحُسَيْنِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ» (1)

ص: 445

خیلی دور به نظر می آید که یحیی بن زید که به جوزجان مرو شهید شد، سیف را در نهر ری بشویند. گمان می کنم که اشتباه نموده، همین امام زاده یحیی علیه السلام بوده و سیف شهادت او در نهر ری که فعلاً معروف به نهر لوار است، شسته شده. که محمد خوارزم شاه بنای مخالفت با دربار بنی عباس گذاشته و از نفوذ حضرت امام زاده یحیی علیه السلام، که کان نقیب النقباء بالری و الطبرستان که از طرف بنی عباس به این مقام معین شده، وحشت داشته و با سید جنگ نموده و سید را در مدرسه ای که خود سید بنا نموده شهید کرده و پس از شهادت سید، خداوند انتقام خون سید را از او گرفته و گرفتار حمله چنگیز و خرابی مملکت ایران و مردن او در جزیره آبسکون قرب آمل به خفت و خواری گرفتار شده که در تاریخ دارد حتی کفن برای او مهیا نشد و در لباس هایش کفن و دفن شد و تمام اولاد و عیالات او را چنگیز قتل عام نمود.

در هر صورت حضرت امام زاده یحیی علیه السلام علاوه بر نسب، از علماء بزرگ شیعه بوده که جلالت علم و مقام آن را مجلسی رحمة الله علیه در بحار(1) در نقل رساله شیخ منتجب الدین قمی در اول کتاب اجازات و جلد 25 مشروحا نقل می نماید. و از متأخرین مرحوم آقای حاج شیخ عباس(2) قمی طاب ثراه در حالات اولاد حضرت سجاد علیه السلام و هم چنین کرامتی در حالات سکینه خانم والده ماجده او در نزد اولاد موسی بن جعفر علیه السلام نقل می نماید و در کتب دیگر هم ثبت است و مرحوم آیه الله بروجردی طاب ثراه رساله ای در حالات آن حضرت و اجداد او مرقوم فرموده که خود ایشان چند صفحه آن را برای داعی قرائت نمودند و فعلاً به این چند کلمه اختصار شد و البته مؤمنین خصوصاً مجاورین این بقعه متبرکه را توصیه می نمایم که از زیارت این مرقد مبارک کوتاهی نفرمایند و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

الاحقر زین العابدین سرخه ای

ص: 446

1- . بحار الانوار، ج 102، ص 200.

2- . منتهی الآمال.

(8) حواشى عمدة الطالب فى نسب آل ابى طالب عليه السلام

تأليف:

حضرت آبه الله سيد محمد على روضاتى اصفهانى (دام ظله العالى)

ص: 447

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين قال ابن عنبه النسابة المتوفى سنة 828 في المقصد الثاني من الفصل الثاني من كتابه عمدة الطالب في نسب آل ابي طالب عليه السلام و المقصد المذكور في ذكر عقب عبد الله الباهر ابن الامام زين العابدين على بن الحسين عليهما السلام .

و من بني احمد الدخ: حمزة بن احمد - و يعرف بالقمي - له عقب و منهم: ابوالحسن على الزكي - نقيب الري - ابن ابي الفضل محمد الشريف الفاضل ابن ابي القاسم على نقيب قم ابن محمد بن حمزة المذكور له اعقاب، منهم نقباء الري و ملوكها، منهم عزالدين يحيى بن

ابي الفضل المذكور النقيب الري و قم و آمل، قتله خوارج شاه و انتقل ولده محمد الى بغداد و معه السيد ناصر بن مهدي الحسنی، فتوضت نقابة الطالبين ببغداد الى السيد ناصر بن مهدي ثم فوضت اليه الوزاره فترك امر النقابة الى محمد بن النقيب عزالدين يحيى. انتهى كلام العمده، ص 254 طبعة النجف الاشرف سنه 1381.

و توجد هذه المطالب ايضا في كتاب المشجر الكشاف لاصول السادة الاشراف، ص 109، طبع مصر للسيد محمد بن احمد العميدى النجفى النسابة النقيب المعاصر لصاحب العمده و قد اخذها من كتاب العمده و غيرها و الله العالم. ذكر في المشجر للسيد عزالدين يحيى ولدهما على النقيب بالري و لم يذكر عقبه، و محمد و ذكر له فرعا واحدا الى عصره و صورة نسبة المرتبة هكذا.

ص: 448

1- . ضمنا عين شرحى كه جناب فاضل دانشمند آقاى سيد محمد روضاتى كه از خانواده بزرگ مرحوم روضاتى هستند از اصفهان جهت ثقہ الاسلام و المحدثين آقاى حاجى شيخ اسماعيل كلباسى دام ظلّه كه از وعاظ معروف مى باشند، ارسال داشته اند و در حين طبع اين رساله شريفه [الرسالة العزىة] رسیده است، درج مى شود.

عزّالدين يحيى بن محمّد (14) بن علي (13) بن محمّد (12) بن المطهر (11) بن علي (10) بن محمّد (9) بن علي (8) بن محمّد (7) بن حمزه (6) بن احمد (5) بن محمّد (4) بن اسماعيل (3) بن محمّد (2) بن عبدالله (1) الباهر ابن الامام الهمام سيد الساجدين زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم.

بيان حول النسب

1 - لقب الباهر لجماله - قالوا لما جلس مجلسا الأ بهر جمّاله و حسنه من حضر و وليّ صدقات النبي صلى الله عليه و آله ، و امّه ام اخيه محمّد الباقر عليه السلام ، و توفى و هو ابن سبع و خمسين سنه، و وليّ صدقات اميرالمؤمنين علي عليه السلام ايضا، و عقبه قليل اعقب من ابنه محمّد الارقط و حده.

2 - محمّد الارقط يكنى ابا عبدالله و كان محدثا من اهل المدينة، اقطعه السفاح عين سعيد بن خالد و عمّر ثمانى و خمسين سنه، و انما لُقّب الارقط لانه كان مجدورا.

3 - اعقب محمّد الارقط من اسماعيل و حده، و خرج اسماعيل هذا مع ابي السرايا اعقب من رجلين، و كانت ام اسماعيل «سلمه» بنت امام محمّد الباقر عليه السلام .

4 - محمّد الاكبر، امه و ام اخيه الحسين زينب بنت عبيدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر و عقبه من رجلين.

5 - احمد الدّخ «كما فى العمدة»(1) او الرّخ «كما فى المشجر»(2) امّه ام محمّد بنت عبدالله بن محمّد الارقط و عقبه من اربعة رجال.

6 - حمزة القمى ابوالقاسم الاكبر، نقيب قم من نازله طبرستان، امّه و امّ اخيه محمّد رقيه بنت جعفر بن محمّد بن اسماعيل بن الامام جعفر الصادق عليه السلام و لهما اعقاب.

7 - نقيب قم.

ص: 449

1- عمدة الطالب، ص 254.

2- . المشجر، ص 109.

8 - ابوالقاسم نقيب قم كان فاضلاً عاقلاً موصوفاً بالقوه و البطش.

9 - ابوالفضل وقيل ابوجعفر الشريف الفاضل - نقيب قم وقبره بها و مات بالرئ.

10 - ابوالحسن الزكى نقيب الرى «عمدة الطالب»(1).

11 - ابوالحسن الزكى المرتضى ذوالفخرين نقيب النقباء بالرئ امه سكينه بنت الحسن بن محمّد بن على بن القاسم بن موسى بن القاسم بن عبدالله بن الامام موسى الكاظم عليه السلام «المشجر الكشاف».

12 - شرف الدين.

13 - ابوزيد عزالدين امه بنت نظام الملك «المشجر الكشاف».

14 - ابوالفضل شرف الدين امه بنت سنجر بن ملكشاه «المشجر الكشاف».

انتهى. فقلنا من العمده و المشجر و قد راجعنا كتاب الفخرى فى النسب للامام

فخرالدين الرازى صاحب التفسير الكبير و كذا كتاب منتقلة الطالبية فى النسب ايضا. و لايسع الوقت لاكثر من هذا. يطلب التفصيل من كتابنا «جامع الانساب» القسم المخطوط منه. و السلام.

كتبه الاقل محمّد بن على بن محمّد هاشم الموسوى الشهير بروضاتى الاصفهانى عفى الله عنهما. فى الثانى عشر من شهر جمادى الاولى 1382 حامداً مصلياً.(2)

ص: 450

1- عمدة الطالب، ص 254.

2- اين حواشى دانشمند معظم حضرت استاد آيه الله سيد محمدعلى روضاتى اصفهانى دام ظلّه همراه با «الرسالة العزيبه» در جزوه احوالات حضرت امامزاده يحيى عليه السلام، در سال 1341ش، توسط انتشارات اسلاميه به چاپ رسيده است.

1. شرح حال امامزادگان ری 11
- مقدمه 13
- شرح حال امام زاده عبدالله علیه السلام 27
- علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام 27
- حسن افضس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام 28
- عبدالله بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام 29
- محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام 32
- عبّاس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام 33
- عبدالله ایض بن عبّاس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام 33
- شرح حال امام زاده حمزه علیه السلام 37
- تنبیه: 38
- شرح حال امام زاده حمزه علیه السلام 39
- شرح حال امام زاده طاهر علیه السلام 45
- محمد بن محمد بن الحسن بن الحسن 47
- محمد بن الحسن بن الحسن بن عیسی 47
- الحسن بن الحسن بن عیسی بن یحیی 47
- الحسن بن عیسی بن یحیی بن الحسن 48
- عیسی بن یحیی بن الحسن بن زید 48
- یحیی بن الحسن بن زید بن علی علیه السلام 50

حسين بن زيد بن عليّ بن الحسين عليهما السلام 56

زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام 58

ص: 451

شرح حال زید بن علی بن الحسین علیهم السلام	61
شرح حال امام زاده یحیی علیه السلام	117
رساله در عداوت میان بنی هاشم و بنی امیّه	121
رساله در زایچه طالع روز عاشورا.....	135
2. امامزادگان معروف ری.....	137
مقدمه.....	139
مقاله اولی، حضرت عبدالعظیم حسنی.....	144
مقاله ثانیه، حضرت امام زاده حمزه علیه السلام	149
مقاله ثالثه، امام زاده عبدالله.....	151
مقاله رابعه، سید قاضی صابر حسینی ونکی.....	153
مقاله پنجم، حضرت امام زاده داود.....	157
مقاله ششم، در ذکر امام زاده طاهر.....	165
مقاله هفتم، امام زاده حسن.....	167
مقاله هشتم، امام زاده زید و امام زاده یحیی.....	169
مقاله نهم، حضرت بی بی زبیده و شهربانو.....	171
3. نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امام زادگان ری.....	181
مقدمه.....	183
نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام	188
شرح حال حسن امیر فرزند زید بن حسن.....	191
اما مادر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام	193
فقره اولی.....	195

197 فقره دوم

198 فقره سیم

200 مطلب دیگر

202 اما علیّ شدید

203 امّا پدر

ص: 452

شرح حال امام زاده زید.....	205
شرح حال امام زاده طاهر.....	207
جدّ اول.....	208
جدّ دوم.....	208
جدّ سوّم.....	209
جدّ چهارم.....	209
جدّ پنجم.....	210
جدّ ششم.....	211
جدّ هفتم.....	212
شرح حالات زید بن علی بن الحسین علیه السلام.....	213
شرح حال امام زاده عبدالله ایض.....	225
عبدالله شهید، جد دوم امام زاده عبدالله.....	226
جدّ سوم امام زاده عبدالله، حسن افطس.....	228
جدّ چهارم امام زاده عبدالله ایض، علی بن علی بن الحسین.....	228
در احوال سید شریف حضرت امام زاده قاضی صابر ونکی.....	229
4. امامزادگان ری.....	233
مقدمه.....	235
در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند.....	299
کرامات.....	311
خواب.....	315
نوحه زبیده خاتون عروس قاسم.....	318

نوحه دیگر..... 321

نوحه دیگر..... 322

5. نور الآفاق..... 325

مقدمه..... 327

مقدمه چاپ سنگی نور الآفاق..... 359

ص: 453

تولّد و وفات حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 366

تحقیق جوادیه..... 369

زیارت نامه حضرت عبدالعظیم علیہ السلام مشهور به پنج حدیث کبیر..... 373

زیارتنامه دیگر به پنج حدیث صغیر..... 375

حرز امام جواد علیہ السلام ، دعای حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 375

حضرت امام زاده حمزه علیہ السلام 380

حضرت امامزده طاهر علیہ السلام 383

حضرت امام زاده عبدالله علیہ السلام 385

حضرت امام زاده ابوالحسن علیہ السلام 388

حضرت امام زاده حمزه هوسنه ای..... 389

حضرت امام زاده هادی علیہ السلام 390

بی بی زبیده..... 390

بی بی شهربانو..... 391

امام زادگان طهران..... 393

حضرت امام زاده اسماعیل علیہ السلام 393

حضرت امام زاده یحیی علیہ السلام 394

حضرت امام زاده حسن علیہ السلام 394

حضرت امام زاده زید علیہ السلام 395

حضرت امام زاده سیّد ناصرالدین علیہ السلام 396

حضرت امام زاده ولیّ علیہ السلام 397

حضرت امام زاده علی علیہ السلام 397

حضرت امام زاده داود عليه السلام 398

شرح احوالات حضرت معصومه عليها السلام 399

امام زادگان شهر قم 402

امام زادگان خارج شهر قم 402

زیارت چهارده معصوم عليهم السلام 403

ص: 454

- زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام 406
- زیارت حجّة منتظر علیه السلام 406
- زیارتگاه مکه معظمّه (زیارت عبد مناف) 407
- زیارت حضرت عبدالمطلب علیه السلام 407
- زیارت حضرت ابوطالب علیه السلام 407
- زیارت حضرت آمنه علیها السلام 407
- زیارت حضرت خدیجه کبری علیها السلام 408
- زیارتگاه مدینه طیّبه 408
- زیارت حضرت ابراهیم پسر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله 408
- زیارت دختران حضرت پیغمبر زینب و امّ کلثوم و رقیّه 408
- زیارت حضرت فاطمه امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام 409
- زیارت حضرت عاتکه و صفیّه علیهما السلام 409
- زیارت حمزه سیّد الشهداء علیه السلام در احد 409
- زیارت شهداء احد 410
- زیارتگاه شام، حضرت رقیه 410
- زیارت حضرت عبدالله پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه 410
- زیارت حضرت زینب علیها السلام 410
- زیارت سایر امام زادگان 411
- ترجمه شیخ ابوالفتوح رازی 412
- در لقب و کنیه شیخ ابوالفتوح 413
- ترجمه علی پدر شیخ ابوالفتوح 416

ترجمه خواهرزاده شیخ ابوالفتوح..... 417

اجازات شیخ ابوالفتوح..... 418

قبر مرحوم شیخ ابوالفتوح..... 418

6. بارگاه امام زاده عبدالله علیه السلام در ری..... 423

اهدای کتاب..... 425

ص: 455

- امام زاده ابو عبدالله در ری 428
- اجداد بزرگوار و نیاکان عالی مقدارش 428
7. الرسالة العزیه 435
- نام نامی و نسب شریف امام زاده یحیی علیه السلام 437
- أبوین ماجدین آن بزرگوار 438
- نوابغ اسلاف و اعمام و اخوال و اخوة آن بزرگوار 438
- ابوالفضل محمد الشریف 439
- الحسین الکوکبی 439
- نوابغ در اخلاف و اعقاب آن بزرگوار 439
- السید علاء الدین 439
- السید شرف الدین محمد 440
- السید زین الدین مطهر 440
- السید علاء الدین المرتضی 440
- السید تاج الدین علی 440
- السید شمس الدین 440
- السید فخر الدین 441
- کلمات بزرگان در حق وی 441
- حلیله آن بزرگوار 442
- شهادت آن بزرگوار 442
- مرقد و قبر مبارک آن بزرگوار 443
8. حواشی عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام 447

بيان حول النسب 449

فهرست تفصيلی 451

ص: 456

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

